



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مَطْمَعُ أَيُّ قَلْبٍ مَطْمَعٌ

نجیبیاری رباعی شاه که زمانه قاجار است اتفاق گرفته بر حکمت است بر اوج سپهر نور راه نورشید
 از قبه چتر آسمان نعت است المتفرد با سجده الاحسان مستقر من الملک المنان السلطان بن الخاقان بن الخاقان
 ابو الخاقانی سلطان ابوسعید بجا در خان نفع الله تعالی حکامه و اعز الملک بوجده افاض القرب البعید آثار عدله وجوده که
 سقر است که بلندی علم و علمایی ترتیب بادشاهان صاحب دانش و خسران بداهه و فیض میسر می شود و توفیق تصنیف مختصر من
 آنحضرت میسر گردید زیرا که مدت هشت سال در ملازمت آنحضرت با انواع الطاف و عنایت سرور گذشت و بود بجا طیف او از
 انبای زمان ممتاز شده امیدوار است که در جبه قبول باید متوقع است از خدا میم و اعز که اگر بر طبقی مطلع شود قلم عفو بران
 و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و در مقاله مقدمه بیان حفظ صحت و بیان حدطب و احوال تندر
 و بیماری و احوال نبض و غیره و در باب بی بی چند فصل می شود **مقاله اول** در امراض مختصه بعضی معین و این است
 باب است و هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع و در هر یک از اینها **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضی تا آخر کتاب مشتمل است بر
 و هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع بیان کرده می شود مقدمه در بیان حدطب و حفظ صحت و نبض و بحران و غیره مذکور است
 بر شانزده باب **باب اول** در بیان حفظ صحت و آن شانزده فصل است **فصل اول** در تدبیر هوا به باید دانست که سبب
 مردم نزدیکی هوا نیست جهت آنکه قوام تن بسبب قوت طبیعی و حیوانی و انسانی و این قوتها کار خویش نتواند که در گداز
 سوج و ماده روح هو است که مردم از نفس میکشد و اگر چه هو اگر م و تر است اما این هو که نزدیک است قیاس از نراج روح
 حرارت غریزی سرد است و این هو که بدم زدن با حرارت غریزی سرد و با روح بیا میزد گرم شود و چون هو از تازه به روح سرد
 راحتی عظیم باید و باید دانست که این هو که نزدیک است هو از محض خالص نیست بلکه بدو با و بخار و غیر آن آمیخته است
 و از هر یک از اینها اثری دارد و همچنین در فصلهای سالی از طبع خویش که در طبع آن فصل گیر و هر گاه فصل سال از طبع خود
 گردد موجب بیماری شود و بهترین هو هوا باشد که از بخار دیار و دیگر آنها و بخار مرغزار و بخار شیشه ها و گیاه با آید
 به بیش جزو و اسبیر و پالیز و مزرعه که در کرب و باقی کسیر و بیابان و چرچ باشد و فوئی گلخن و آبک و عفو تهاده و در باشد و هو که
 تن را لاغ کند و در وی راز و تشنگی آید و در دل را گرم سازد و قوتها ضعیف کند و رطوبتهای عفن بدید آید و مردم سرد
 و بیماری سرد را سود دارد و سام کشاید و رطوبت را تحلیل دید و هو سرد بیشتر اوقات مردم تندرست را سود دارد و مواد
 غلیظ کند و زکام و نزل بسیار افتد و سام تبه شود و هو از مردم را غر را سود دارد و پوست را نرم کند و هو از خشک ضد
 بود و هو از غلیظ است که ستارگان خورد در شبها مانده و دم زدن در وی ناخوش بود و هو از فنانک زیان کار تر از هو از غلیظ
 و هو از فنانک زیان کار تر از هو از صحر باشد و هر گاه هو آید شود و با توله کند و مضی و با است که هو آید شود و بخار با بدید و بیا میزد و هو از
 مریگی بسیار گردد و چون بلید آید خود و خنبر و کند و مصطکی و صندل و سعد و لادن قسط و چوب که با دانه مخ سونن سود دارد
 و تر که در دانه حله کرده باشند در خانه و احوالی آن به باشد یا سر که تنها **فصل دوم** در تدبیر فصلهای سال فصل بخار را
 که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه بجزارت تابستان بجزکت آید و در طیفکم باید نمود کی آنکه طعام کمتر لطیف تر شود
 و هر باید و پیش از طعام را یا صفت نفع دارد و از طعام گرم و شراب و گوشت بسیار و طعام تلخ و شور و تیز پزیز کنند

انکه استفراغ کند تا ده گستر شود و اولیتر استفراغی در مری هم بیاخون که فشرقی و کسبی قوی تواند کردنی نماید و مسهل قوی نشاید خورد
 مگر ضرورت بود و در فصل آستان یا صفت و طعام و شراب و جمیع کترباید کرد و در فصل خزان از گوشت صید و قدید و
 و جامه و آنچه تنگی خشکی نژاید و در بایر بود و کوشمها بر استلای سجد و شاید خواب رفت و جایگاه خشک بناید خفت و در گرا
 نیم روز و سردی بامداد و خوردن الا حظه نمایند و در آب سرد در نمایند و در آخر فصل زمستان خزان اگر دار و خوردن تر از آن خشک
 که از سیوه او جمع نموده پاک گردد و قوی کمتر بایر نمود و در فصل زمستان غدا اقلیه خشک و بخود آب بکباب و مانند آن کنند و
 بیا چینی و خیزان بر که در زمستان بیا ر شود و زود تدبیر او بایر کرد و استفراغ از سحر انکه تا سبب قوی نباشد در سرمای زمستان
 حرکت بناید و در زمستان سهل از قی اولی بود **فصل سیوم** در تدبیر شهر و خانه و مسکن هر منزلی که بلند تر هوا و اقسام
 آن خشک و سرد و زمردن در هوا سی آن آسان تر و هر مسکنی که شیب تر هوا آن گرم و ترکرفته تر و بخار آن بدتر و در زمردن
 در و ناخوش تر و هر منزلی که از یک جانب او کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوا آن تر باشد و باران ها بسیار بار و زمین آن
 صلب و خشک و کوه آن سنگ باشد حضرت آن کمتر بود و اگر بر عکس این بود زیان کار بود و اگر تراج فلاحت گرم بود و در
 واقع شده و عفونت و بیماری بسیار بوده اگر با این حالها شال بسته باشد و دریا از جانب جنوب بود در آن شهر و یا بیماری بسیار
 واقع گردد و منزلی که در شور و زار و معدن گردد و فلفله مانند آن بود و هوا آن از اعتدال دور بود و مسکن دریا و خورک بسیار
 خشک و مسکن جبال هوا آن در شت و مردم او قوی و در راز عمر و در شت سخن باشند و منزلی که زمین گل آن پاکیزه و کوه
 و دریا از وی دور بود و هوا آن معتدل و نایب و مسکن که بر کن دریا بود و هوا آن نیک باشد جهت آنکه در عفونت نه پذیرد
 و اگر بنا بر شهر واقع شده که نمی باید که خانه و مسکن همیش بر پشته اندیک که خانه بلند کند و گذر شمال در وی رو باغ و آب و شال باشد
 و چنان باز که از دریچه شمع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سازد **فصل چهارم** در تدبیر جامه پوشیدن جامه گرم
 آنست که از پشمین مثل سمور و روباه و حلقوم و قاقم و سحاب بود پوست بره در گرمی اینها نیست و جامه سرد مثل کتان
 و جامه که نرا شسته باشند و جامه پنبه میان این آن باشد و اگر شیم از کتان گرم تر است و از نیکو خشک تر از هر جامه که آلوده است
 و پرنه ندارد چنانکه نمیدارد و جامه نرم تن را گرم کند و در زمستان پوشیدن او مناسب بود و جامه در شت تن را لاغر بود
 در شت سازد **فصل پنجم** در تدبیر غذا بایر دانست که غذا نیک است که در وی هیچ معنی دار و نباشد و چون خرمی و
 و هر چه از این نوع باشد که در وی معنی دار و است غذا فی و انی گویند و سبیل علاج خوردن چنانکه زود صفا گردد و خون را بسوزد
 آنچه لطیف بود در آنکه غلیظ است تری بلغم فزاید و غذا نیک نان پاکیزه که گندم و آفت زرسیده و گوشت گوسفند و مرغ و
 آن که پخته باشد مردم تند تر است و اسود دارد و از سیوه با که غذا نیک است انگور و انجیر رسیده و خر بوزه فایده کلی دارد و در
 مزاج بعد از و سبکی کسبین آب خوره و شربت میوه و شل آن میل نماید و هرگاه از غذا نیک در بدن فضل پیدا یزد و استفراغ
 بایر که بطریق که آسان بود و هرگاه از غذا و دوا می چیزی خورده شود مثل کدو و سبزی مانند آن مقداری سیر و کند و پخته
 از عجب آن باید خورد و آگه نام غلیظ مثل بر لب و پاپچه و نان فطیر خورده شود چیزی مثل آبکامه و سرکه پیاز و خردل و
 و شربت کشمش خورند و طعام همیشه از وی رغبت میل نمایند و چون اشتها پیدا یزد و تهوت راستی بود در طعام خورند

خوردن تا خیر نیاید کرد و هنوز سیل طعام باقی باشد که دست از طعام باز دارد و اگر معده گران شود بعد از خواب گران
 حود و غیره موافق بود و در خوردن بهتر ترتیب نگاه باید داشت هر چه لطیف تر و نازک تر بود اول آنرا خورد و بعد از
 ریاضت برنج و شیر و مایه تازه و مانند آن نشاید خورد که در معده گرم شده تباه گردد از غذا بد بود که با خلط و بلغم
 کند و موجب بیماری گردد و طعام مخلع خوردن در یک مجلس بسیار بد باشد و بهترین طعام خوردن آنست که در وقت
 سه نوبت خوردن کیونست در صبح و کیونست آخر روز و دیگر روز غایتین و غذاوند معده گرم را مناسب آنست
 که باید از چند لقمه نان بشربت لیمو و آب غوره و امثال بخورد تا صفه ساکن شود هرگاه معلوم شد که طعام فاسد گشت
 نرو و معده در و دوار از آن پاک باید کرد چون این طعام خواب شغولی خواهد نمود زانی بر قضا باید خفت تا قوت جان به طعام جنب
 کند و پاره را و آبستگی باید رفت تا طعام از قمع معده رود و پس بید و هرگاه ریاضت کمتر کند قوت ضعیف گردد چنین مردم را
 طعام لطیف و کمتر باید خورد و صفه لوی مزاج غذا سرد و تر باید خورد چون فیک که دوش و نوره و غذا خداوند سودا
 که شور بای گوشت فربه از مرغ و گو سفند و یک و بطا با دار چینی و زیره و صفت و لعلی مزاج را قلیه خشک اگر بر و غن زیت یا
 روغن جوز بریان سازند اولی بود غذا از گوشت مرغ و بزاج و نه و مانند آن تند رستی بهتر نگاه دارد و غذا از غلیظ و
 بیش بود و توان بسیار در یک نوبت نباید خورد و از هر آنکه معده متخیر و عاجز آید و در خضم زیاد و در یک نوع غذا
 باید کرد و غذا خشک چون از زن و گاو و کس و عدس شہوت طعام بر دهن و بشیر تباه کند غذا چرب معده را
 ضعیف و شہوت طعام را کم کند و گران آرد غذا سرد سستی و گران کند تر شیبها اعراض میری پدید آرد و غذا شور
 تیر خشم از زبان دارد بسیار زیان دارد غذا است که در یک و زه و کیونست بهم نباید خورد چون روغن و تخم و برنج و تری
 و کبوتر و بچه و شیر و پیاز و قهچن و شیر و خجرات و مایه تازه و آنچه در یک مجلس نشاید خورد که هم بود که بهق و برص آرد و
 میوه های سیراب نشاید خورد و شیر و پیاز یکجا خورد و گوشت بریان که از تنه بر آید نشاید پوشید و اگر پوشند نشاید خورد
 که بهق آرد و پیاز بسیار کلفت آرد و کثرتن شیر شرباب در یک روز نفوس آرد و بعد از فصد و حجامت چیزی نشود خورد
 بهق آرد و سرکه و شیر و روغن در جامی مس و روغن نشاید داشت مایه تازه و شیر و تخم مرغ نیز نخورند با قلیه و حنظل
 یکجا خورد **فصل ششم** در دانستن سیراب معلوم و کتب سرد و زهرت و سبب نزدیکی آتش یا سبب بی جوارگ
 گردن آنکه چیزی با وی یا میزند و همچنین سیراب سردی هوا طبع او اگر دو سردی او زیاد گردد و سردی آب خشکی پدید آید و
 فعل آب تری و سردی دارد آب باران لطیف است و تری او افزون از آب مایه و دو و متعفن شود برت که از زمین
 پاک گیرند و هیچ که از آب نیک گرفته شود و قی نیست که در آب آکنده یا آب را از بیرون بدن سرد سازند بجهت تری آب
 عصبها از زبان دارد و فاصل و نفوس و چشمه و فای را و استقامت معده و مانند از زبان دارد آب شور دریا مردم را
 سازد و استقامت فای را نفع سازد آب شور و تلخ خارش و کسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ شانه و گرده و
 کند آب گرم طعام بر سر معده آرد و تشنگی ساکن گردد و خداوند از و قوی و مایه و لایا و در چشم را نفع دارد آب سرد
 با اعتدال معده گرم و دل گرم را بجای هوای خشک بود و بخار از دماغ باز دارد آب چاه و کاریز قیاس با آب جوی

بد باشد و آب جوی و آب چاه و آب سرد نباید سخت و آب آلوده و خاصه که در میان درختان بی آب باشد نیز
را بزرگ کند و احتیاز از این دارد با استقامت و اگر آب در اصلاح توان آورد تبه بر آب آلوده آسان تر است که آب
با خاک پاکیزه بپایزند خاصه خاک شهر خوش بپایند و بپاشند و بخت سازند بهتر بود همچون گلاب بپاشند نیک بود و آب
خلیج گفته اند با شراب خوردن آب شور با سرکه و اگر چیزی قابض چون خروب و حب لادن در وی افکند و بپایند در دهن
باز دارد و تریاق همه ای مخالفت و در حدیث آمده است که تر دافع مکر است و کل فحی الارض لا یضره ما و کما هر چند فحی یعنی
دیک افراست لیکن مراد اینجا پیاز است چنانچه جوهری تصریح فرموده پیاز است خاصه که تسکین پرورده بود و آب است
هیچ چیز گرم نباید خورد و چیزهای خشک خورد و اگر آب اندکی بود و هوای گرم و سم بود آب را بسیرک بپایند و تشنگی کمتر آرد
و اگر شیر و خر و دیگر بپایند و نان در وی از تنبیه آب کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر صبر نتواند بپایند
مزید آب سرد را و صبر بر تشنگی هر طوب و میبرد و اسود دارد و تخم و رازیان دارد و آب ناشتا و از پس یا صفت جمله
زیان دارد و اگر کسی صبر نتواند که با شراب هر چه بکند زیان بکند و در ششها گرم کرده باید و در تابان سرد و آغوش
بش که از خواب خیزد زیان دارد و تخم و تخم و رازیان دارد و آب سرد زیان دارد و اگر چاره بپاشد
آب را زانی در دمان نگه باید داشت و بعد از آن فرو برد و اگر تشنگی در وی غلبه کند صبر باید نمود و خواب رفت
تا آن ماده تحلیل یابد و اگر تشنگی روغن آب خورده شود و تشنگی زیادت گردد آب بادیان تر و تخم تشنگی را بر سر
سازد و فصل هشتم در تدبیر شراب در دین الاسلام حرام است و در ملتهار و دیگر مباح و طیبان در کتب سود و زیان
آورده و بعضی روم از اهل اسلام منفعت آن طلب میدارند از آنجا که طریق طب بود شرط آنست که منفعت و مضرت آن را در
سود و منافع شراب که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است حرارت غریزی میفرایند و طعام نیک بگوارد و طعام
بعضی یارار و بعضی با سهال و عرق و قی دفع کند و هر کسی شراب خوردن عادت دارد چون ترک آن نماید روان نشد
بعضی او ناقص حرارت غریزی و قوت اندامهای ضعیف شود و غلظتها در تن بماند و بیاری تا تو لکن از خوردن او رنگ
روی برافروزد و قوت روح و اندامهای بد و قوی و سده بکشد و غذا ایستد و بماند و ناکه اسود دارد و خواب آورد
و مضرت نهیهای سرد مثل افیون و غیره باز دارد و گرم گزیده را شراب گرم کرده آرام دهد و این منفعت آن وقت باشد
که افراط کنند باندازه خوردن اگر بپایند و نگاه دارند منفعت ندهد و تمام مضرت و حرارت غریزی را منفعت نکند و قوت
یا قوه و غذایه عاجز کند و هرگاه افراط کند بیم باشد که به فاجات در خواب استیلاک شود و موجب سکت و صرع و سکیم و خنق و
و پنهانی محرقه و نهان و استقامت و نفوس و انواع عتتها گردد و شراب رقیق و سفید گرم مزاج را موافق باشد و شراب نازد و قوی
باشد در کوب را شاید و شراب سیاه غذا بشد و در رات از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف نشود و خوش طعم
خفایان عسلی باشد و شراب با خوش بوی مانع از زیان دارد و شراب شیرین تن را فرو بکند و سده تولد کند و بجز و سیر زرد
در شراب نازد و مضرت شود و سده بکشد و شراب رقیق و سست کند و شراب غلیظ و خفایان آن باشد و از شراب طعام
در دهن نازد و در دهن نازد و شراب جو شایسته آنچه تلخ باشد و شیرینی از وی بر دهنار و قوی بود و آنچه شیرین باشد

ریگ سنگان باشد که با استقا که شرب هویر از حرارت و رطوبت کمتر بود و نفخ کند و از آنجا که گنج سرخ و کافور
چند و غیره سازند صنعت شرب تدبیر و دماغ مشکلی کند و شرب کهنه حکم دارد و نارسیده جگر از زبان دارد و گاهی
اسهال کبدی آرد و محرر اخلاصی باشد شرب باید خورشش و غوره و زردک و مساق مانند آن نقل آنرا و میوه نان
و از آنکه شرب در دوسر نقل ابی و انار و خوش در میان هر دو و تدهج اندک آب سرد باید خورد و تا قوت شرب از دماغ
دارد و از آنکه مسدود ضعیف و گرم بود نقل حب الاس و آبی ترش شلید و اگر مسدود بود نقل قرفل و پسته و آرد کواش
کوفی و اگر عثمان قی آرد نقل زیره و نمک و پوست که به خال بسته بود و شرب ناشتا دماغ و تصبها را از زبان دارد
و تشنج آرد و خنک ابل کند و شرب متواتر و سستی دایم جگر و دماغ را تها کند و هم سکت و مرک مفاجات بود و شرب
کودک نارسیده را از زبان کند و اگر سرکه آب بیایند و دماغ ترش خورد و کافور و صندل بوی کند و سرکه و روغن گل
بر سر بند زود از سستی بوشیار شود کسی را که خواند که زود دست شود تا جراحی را علاج کند میرا لیمو و پوست و پسته و آب
پزند تا آب سرخ شود از آن آب با شرب بیایند و دوا شده و یا عود خام در شرب آخته کند و صاف نموده و بند
زود دست گردد و فصل ششم در تدبیر خواب و بیداری بهترین قی از برای خواب آن زمان باشد که طعام از
مسدود گذشته باشد و بر سعه خالی خفتن لاغز کند و خواب روزیاری آرد مثل نزله خاصه در زیستان مشهور است
آرد و زبان کارترین چیزی مزاج سرد را خواب بسیار بود و کسی که روز حادث کند خواب دارد و تند سرخ از آن باز گردد
خواب روزی بجای خواب شب نباشد و وی را زرد سازد و وقت خفتن اول بر پهلوی راست بکشد که کند
از آن بر پهلوی چپ راست نماید و شکم را بشل سمور گرم دارند و اگر شکم خسته غذا نیک بضم شود و پشت بکشد و نو
زبان دارد و لبب آنگه منفذ که از دماغ پشت می آید بسته شود و آنچه در دماغ باز نماند کالوس پس سرخ و کتک توله کند و خواب
شب منور را که کند و قوت را ضعیف کند و خواب بامداد زبان دارد و جهت آنکه غذا شرب بضم شده و سعه خالی
و آواز خوش معتدل و آواز آب درخت و مالیدن بسیار و شرب مخروج خواب آرد و اگر خواب نیاید و رحمت یابد کند
که نیک کند چشم را بپوشد و اطراف او بپوشد و پیش او جامعتی کتاب بیاورد و فاضل بخواند آن مقدار که طول شود
پس بجا از پیش بر خیزد و در حال خسته و روشنائی شمع بردارد و فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون باشد
که تسبب حرکت اندامهای مردم گرم شود و حرارت خیزی برافزود و در دماغ آن حرکت را ریاضت گویند و ریاضت
در تدبیر رستی کلی و ضعیفی بزرگ بود و فضیله از غذا روز مانده و تحلیل خرم میشود و بهترین زمانی جهت ریاضت
آن وقت بود که طعام در خضم یافته و طبع اجابت کرده و سخت که ریاضت مشغول خوانند و اندامها را نرم بمانند
و تدبیر حکم بالندین ریاضت مشغول شوند این مالیدن استند و گویند و چون از ریاضت فارغ شود باز بنشیند
و در میان این مالیدن دویم چند بار اندامها را بکشد و باز در نفس نگاهدارد آن مقدار که تواند تا اگر فضل مانده در
شود و طبیعیا این مالیدن را استراده گویند و ریاضت آن مقدار که رنگ روی افزوده شود و چون قی
آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و در حالت گسلی زبان دارد و انواع گوناگون چهارست قوی و قدرتی

و ششقی فرومی چنان باشد که اگر دست بروی نهند یا حرکتی کند الم باید چسب که انقوصه و سبب آن فضل باشد رقیق بسیار
 که از وسر در تپ لزه نوز که علاج مالیدن بر و غن با بود و شست و غیره و حمام و این غذا لطیف و مانده گی تدبیری آنست
 از اجزاء متلاطمه و کشیدن و حرارتی همی باید در گرگهای و بند با سبب آن فضل باشد یا بادی در حمله علاج حمام و غنهای
 و این غذا لطیف و مانده گی ورمی آنست که رگهای متلی بود و چون دست بر نهند المی باید علاج آن اگر گرم بود
 استخوان و استفراغ و اگر حرارت بود شربت چنگ الم از اگر ماب و رغن مالیدن و این تسکین دهند و ششقی آنست که
 در اندامهای خشکی باید سبب آن همی بسیار در هر گرم سفر و ریمی رسیده باشد و کم خوردن در روز علاج حمام و این
 و رغنهای مالیدن مثل بادام و خندار مرغ و پاپی **فصل** در تبیر دلدی سهل و غیره مردم ندر سعه و کدوک
 خشک اندام و لاغر کسی که کشتن صفتها شکم و اندک بود و آنکه بجای حرف سین گوید این چند گره را سهل مناسب بود
 خاصه در هوای گرم و فصل حجامت نکند که ضرورت کلی باشد که جایز داشته اند آن زمان حجامت در هر گرم و چله
 زبانی دارد و کسی که همی کلی و غمی بزرگ یا شادی دارد و قوت اجزاء ضعیف سازد و کسی که دار و خوردن حالت ندر لطیف
 او را دار و نهند و اگر چاره نباشد داروی مناسب غلطی که دفع باید نمود و در چند روز پیش از دار و حباب دهنه گذرانی دار
 کشاده و غلط پنجه شود و داروی سهل باید که بسیار شیرین نباشد تا معده از آنرا خوار سازد اگر داروی قوی بود پیش از آنکه
 در کار آید بخواب رود کار را قوی بود اگر خنبد دار و وضعیف بود غسل او کمتر شود و کار خوش بخند
 و آب گرم بعد از دار و قوت او را ضعیف کند و بعد از حب قوه او را قوی و در
 معده حل شده کار کند و دار و کار تمام نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از دار و حباب با چند قطعه آن شربت
 خورد و اگر بفضله و اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کند و اگر غلط طبعی سهل خورد و دار و اگر کار نکند و بی آرام
 گردد و تند در اعضا بدید آید شافه یا حقه یا کلاب گرم مدونانید و آب سبب دفع ضیاء میکند و دار و در کار می آید بعد از
 خوردن دار و بخانید و بوی نماند و اگر اجابت نکند چنانکه تن معده پاک نشود دیگر باز دار و خورد و چند بار حجام در آید تا غرق
 کند و ماده میل بجلد نماید و بعد از دار و از اجزاء حجام و شادی سفره خوش را نگاه دارد و چون از دار و فارغ شود
 تخم ریحان و صفرا می معتدل شراج را اسفون چهار عرق قند و اگر دار و کار بسیار کند شیر تازه دهنه تا نرمی قوت دارد
 از رو د باز دار و اگر سچ پیش شود اسفون بر و غن گل چرب کرده با آب سرد دهنه و اگر تخم لسان الحمل در شیر جوشانند و
 در حال بربند و اگر تب شود اسفون و گل از منی و صمغ عربی با شربت ابی و حب الاس ترایق فاروق اسهال باز دارد
 و اطرف به بند و عطسه از نوز و لوک و اهل تنعم و کسانی که دار و دشوار تواند خورد و تبیر لطیف باید که از او ویت و حب و شربت
 و حباب مناسب و استفراغ بلغم و صفرا و سودا که قوت باید نمود و این طبعی خنک و نوز را سودا و خفیه خشک بچند مردم خنک
 سوسن ترشیده در دم در یک کاس آب بنزدانیم این با نصاب سازند و سبت درم شیر شربت در وصل کرده یک شربت
فصل باز در دم در تبیرتی کسی را که در سینه ملت باشد و سینه تنگ و از گوشت بر نه و گردن دراز و خنجره بیرون آید
 و در مانع و اعضا ضعیف باشد قی نباید کرد و کسی که بسیار نوبه بود دار و می سهل اولیتر از قی بود و تنفعت قی آنست که معده

را پاک کند و میل طعام بداند و بر تان بر حشمت و فالج و تشنج را بخوبی دفع و کانی را که داروی سهل
 و قوی آر و پیش از دارو و سر و زنی نماید و چون دارو خورد و غشیا نماند و حضرت قی آنست که معده را از بون کمر
 و اخلاط رو بدو آورد و دندان چشم را زیان دارد و بیماری سین را اگر قی بوقت اندازد که گران بر دگوش تیرگی چشم نماید
 کند و در روزی که قی خواهد نمود طعامهای مختلف باید خورد و اگر شراب خورد و باشد شراب و طعام خورد و بدان مقدار صبر کند
 که بهر آینه شود و بعد از آن قی کند و اگر قی دشوار آید شراب و روغن ببرد و زایل نماید و بجام رود و روغن بر تمام بدن مالید و بخار
 شور با می چرب و در حمام قی نماید اگر هر سه روز در خانه گرم سازد و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم بندد و چون فارغ شود
 چشم و رووی با آب سرد بشوید و بدان آب گرم غرغره بکشد و بپوشد و بخوبی زانی که قی کند تا بستان است و بعضی مزاج
 را قی پیش از طعام و بعد از آن یا صحت باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قی باید کرد و پس قی و غرغره کفالت نمود و
 باندک قدس و با آب سیب میل نماید تا ماده را که رو معده دارد باز دارد و باقی فضله معده بجانیه و ده مرغ کند و اگر کجا
 صطکه گلقد با طراغی خورد شاید اگر از داروی قی سوزشی در معده شود شور با مرغ فربه از ارا ایل کند و اگر توان
 آید جرعه آب گرم عسله سودا و دو اگر در سین و پهلو در وی ظاهر شود و روغن با بون و گل ادا م بالند و در وقت آخری خطر
 است نیست تخم ترب و دو مثقال تخم شنبه دو درم بوره درم یا انگبین آمیخته نمایند و پیش از طعام میل نمایند و یک گاه
 آب گرم بعد از آن بخورند و رووی دیگر ترب را پاره سازند هر یک مقدار درمی و بر سر قوی اندک نمک باشند و یک شب
 بگذارد و مقدار سی کنجد سیل اید آن آمیخته نمایند و دیگر رویش از طعام بخورند و بعد از آن طعام نمبر قی کند و اگر زیاده
 دوسه در میان طعام یا نایمی بخورند قی از فصل دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت فصد استغراغی کلی بود جهت آنکه اگر
 بعد از اخلاط خون است و هر گاه فصد شود از هر خطی چیزی که شود بدین سبب فصد استغراغ کلی گویند و فضیلت فصد
 که هر وقت رک بخناید رنگ و قوام خون معینان بدو آن مقدار که بصحت باشد تا توان گفت و داروی سهل و سفته
 اگر اوطا یا تقصیری کند تا که آن شکل بود معلوم است که بجا گرم است و تولد خون در جگ باشد و معدن قوت طبیعی است
 و همه تن را از آن بهره است و بدان پرورده شود هر گاه خون بیشتر گزید ضعف و غشی تولد کند دیگر آنکه رکی اندر که اگر
 بدل پرورده است و خون بی میرساند و آن خون دل موجب قوت حیوانی گردد از نیمه شش را بهما جهت رسد و هر وقت
 خون از شش را بهما بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بهر دو منافع خون آنست که پوست رنگین تازه دارد و مردم
 پیشید خج گن فتن و انداخته اند و این خصلست جهت آنکه هر گاه خون کثرت در بدن جمع شود سبب بیماری و در حکما قی قوی فصد
 گفته اند که فصد لطیفه اندک صلاح مزاج خون با عدل باز آید اگر چه این بهر صواب است معنی باید تا خون با عدل باز آید
 و شاید جهت فصد بهر ضرورت مقداری از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت حال دل باید کرد و عیب در حال فصد است
 بر فصد اگر تا اگر اثر ضعیف و تغیر ظاهر کرد به باید بست و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و خاصه کسی که معده او
 کرده باشد و فصد ضعیف بوده در حال خون آن غشی کمتر دفع شود پس اینست که بود و پیش از فصد بر زانی اندک آب
 و آب بخورد و با شربت سینا ترش بند غشی باز دارد و سرد مزاج را شربت پودینه یا میوه یا جلاب که در او دوییم با شربت

[illegible]

[illegible]

تقریری کم کند و از این طعام و استلا در دند با پوستی عصبانیه و استقامت ضیق نفس عشته تو کند و اگر در حال
 جماع سرد در پشت یابد و یا بالذات جماع المی یابد و یا بوی خوش آید علامت آنست که در بدن خلط بود و قتیقه بدن باید گردد
 خداوند مزاج گرم و تر و دگر جماع قوی بود و حضرت کمتر یابد و کسی که مزاج گرم و خشک است اثر خشکی و حضرت بروی ظاهر
 شود و لاغری کند و خداوند مزاج سرد و تر سرد و خشک هر دو ضعیف باشد حضرت آن هر دو زود پیدا آید فصل چهارم و هم
 تدبیر اعراض نفسانی و اعراض نفسانی شادمانست و غم و لذت و اینست ترس و خجلی و اندیشه کارهای عظیم
 بار یکب و امید و نوسید و هر یک اینها در آن فرد از فرون از طعام و شراب و دیگر اسباب آن است و اگر نشد که اعراض نفسانی
 پناه خجلی تر می باشد و آخری خوش و خوش نبود در حال گرم و تر و خشک و حرکت و آواز بزرگ و در حال الی است که اثر اعراض
 نفسانی قوی تر از اثر دیگر سببهاست و بعضی اعراض نفسانی تن گرم گرم کند و اختلاط دارد و شش شش و لذت و امید و
 و اندیشه و بعضی سرد کند چون غم و ترس و امید می خوشم عظیم صفا را بجزکت آرد و رنگ روئی دساند و مردم گرم مزاج را زیاده
 دارد و در طوب و برودر اسود دارد و شادی رنگ روئی افروخته کند و فسر بکند و مردم شاد کام را اثر میری بر تریا شود
 و شاد و مفرط از دل تمام شاد شود و گشاده گردد و روح بطلک شادی بیرون و در غما جاده ملاک شود و اندوه و ترس بسیار اثر
 را از اندرون مبل رساند و آفانده شود و غما جاده میر و در غما جاده سبب و ترس کمتر باشد از آنکه از جهت شادی یک
 بزرگ و خجلی رنگ روی سرخ کند و عرق روان گردد و با ترزرد شود و منفعت اسید داری همچون شاد و معتدل و حضرت نوسید
 همچون حضرت اندوه و از اندیشه خالی بودن طوطی کند از حرارت غریزی ضعیف کند و اندیشه و مشغولی و سرگردان
 و سهر و کارهای عجیب دیدن از بیماری یا سوسه عشق بر ماند و علاج خشم بشرتهای سرد و حکایتها خنده ناک و خاطر
 نمودن دوستان مجتبیان علاج اندوه و ترس با مید بای قوی و سباح و نغمه و لغزب و آواز و هاسی بلند و شراب و غیره
 گرم فصل پانزدهم در تدبیر این مزاج مردم بیرون و خشک بود هرگاه مردم بیرون شود تدبیر او گرمی و نرمی باید نمود و
 و گریه و رخنای معتدل مثل روغن سوس یا سیمین شراب اندک و در لبتر نرم نیکه نماید و خوشنودی و شادی و از ترس و اندوه
 و چیزهای سرد مثل کافور و زعفران و ترشیداد و باید بود و از هوای بد و بوی آفتاب خوش نیز نگاه دارند و غذا را بجا رقیق اندک
 اندک باید خورد و بعد از بیرون آمدن حمام پیر از طعام موافق بود و در گریه طعام نشانید خورد و چیز کاتیر و شور و آبکاسه غیر
 آن نشانید خورد و در معده رطوبتی بود بر طبقه علاج روا باشد و شیر تازا اگر در معده باد نگردد و ترش نشود سودار و برنج
 بشیر و عسل و قند فایده دارد و اگر سنگی زبان دارد و اگر طبع خشک بود و چیدرم بسفلیج با یکدسته برگ کرب بنزد مقدار
 هفت درم تخم مصف کوفته در وی بپوشانند سود دارد و اجابت کند و درم مصفک با قند کوفته میل نمایند اخشا را یک سار و
 اقبیون و چند سبب سرد و اخیر خشک و قدری تخم مصف مله گویند و بخورند اجابت کند و تا ضرورت کلی نشود آن فضا
 اگر در طعام اینان کوشتابه و طبع گرم و رسته که درودا صینی و اندک زنجبیل بود و در فصل سرما تریاق و در و آب یک
 ناده اسبیوه فصل شانزدهم در تدبیر سبب از آن تخم سفر قانیه بیشتر از آنکه سفر قانیه و اندک در سفر خواهد بود و اگر
 اگر سنگی و خجالی و سرد و گریه و فتنه تمام و آب شور و اندک از آن سبب اگر هوا گرم بود تخم ترک باید کرد و در گریه حالت

اگر سرد بود با جگر گشاده باید که گرفت تا مناسب هوا شود و بخورد و اول قصد باید کرد تا سهیل تن پاک سازد و بعد
بجست و بناید شست و چون در منزل فرود آید طعام باید خورد و اگر در راه باشد نشسته شود و در شغال تخم خرفه و کبر خرفه و کبر خرفه و کبر خرفه
و آب بکشد آنرا بخت شگفتی بنماید و سر از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سوار شربت باب سرد باید خورد و در منزل بخت
و ناف و کفن پای و عضله های بر و غن نقشه و کدو مانند آن چرب باید کرد و اگر هم باد محوم باشد مینی و دوان پوشیده بر
رحمت صبر نماید و پیاز پزیده با دودغ نفع دارد و روغن بیهنی بکشد و اگر کسی را سموم و دیافنه باشد آب سرد و کبر خرفه و کبر خرفه
بسیار باید ریخت و او را در آب سرد نشاند و روغن گل و آب بیدر سر او گذارد و بخار و باد رنگ و برگ خرفه خورد
و بر لحظه آب غرغره کند و در آب بخورد اگر تب نگیرد و دودغ سواقی بود و اگر سرد بود چون بنزد رسد روکش افشاند
و خولش آید بر سج گرم کند و دست و پای بر روغن زیتون و زیت چرب کرد و گرم سازند و در طعام سرد و روغن شربت باید اگر روغن
تخورد و در سپاه مثلث یا شربت گفته اند تا شربت بخورد و سر تازه را بکشد و نمک زده باشد با بار عمل حل کرده بدیند و سر تازه
و هنگام سوار می چش آنش نماید و رفت البته اگر لای رنگ بردارد و آندده شود در آب گرم بایند و تا خون برده و پس گل
از منی و اندک سرکه و آب طلا نماید و اگر با می سیاه شود یا سبزه نشان تباه شدن بود بغیر از صکر و آن صمیری غیت و اگر
نزداد و آفتاب رنگ دوی تغییر شود و آفتاب اسپغول با سبده تخم مرغ کثرت حل کرده با صمغ عربی و طلا کند اثر آن
باز دارد و پیاز و سیب که سفت است با آبل از دارد و روغن شربت و با بونه در صندلها مالید و آنرا حل کند و سافور و زعفران
که در کشتی در آید اگر قیاسی که سنگین نماید و بخورد و آرام گیرد و اگر از صندل و بیهنی و ابی و زعفران و سافور و زعفران
و حدس اینور و تخم صندل و زعفران و حدس اگر با بونه و آب و روغن و سافور و زعفران و حدس اگر با بونه و آب و روغن و سافور و زعفران
این مثل است بر خورد و فصل اول در بیان طبع موضوع آن طبع علی است که طبع آن علم در حال
عذر سستی و بی حسی نگا دارد و اگر بیمار گردد و بحال صحت باز آید و بخواهد که در موضوع طبع است که بداند که سبب طبع کائنات
انفک مردم از برتر رسته و بیماری است طبع این طبع احوال و کیفیت تصرف در آن معلوم نماید و آن طبع است که در آن طبع
و طبعی اول آدمی که نزدیک است و بیماری پیدا آید عضو است یا روح آدم سبب فاعلی و انجنان باشد که و
تن مردم بر حال خویش نگا دارد و سبب رسته گردد و اگر بطلان آن باشد که احوال تن مردم گرداند و سبب
بیماری شود و طبعیان آنرا اسباب ضروری گویند و است دوم طعام و شربت را و با سیوم خواب و بیدار چهارم
حرکت و کون و تخم استغفار و عرق و چیزی که از طبی آید ششم اعراض فغانی چون غم و شادی سیوم سبب رسته
و آن ترکیب قوتهاست که از این پنج پیدا آید چهارم غلبه قوت افعال است که از معروف قوت و احوال
که در یک قوتهاست حاصل گردد فصل دوم در بیان غنیمت علم معلوم باد که تن مردم بکشد و بخواهد است
چهار چیز که یک یک از اینها ندارند و فعل و طبع هر یک یک باشد سبب سازندگی که در او تباه شوند و است که یک
سبب بجا خویش دارد و طبع و عورت همیشه سبب آن را که که با هم افاده امیز دارد و جدا شود و کار صورت کار سبب
و قهر و کار و طبع هر کار که قهر و کوشش باشد با کار که طبع بود رسته نیاید و این سبب و غیر احوال قوت مردم است

و خشک گرم و تر سرد و خشک و سرد و تر بیرون از این نمی دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج نه است یکی معتدل و چهار دیگر
فصل پنجم در مزاج معتدل آنست که ترکیب اجزای ارکان در برابر و قوت و صورت استوارست باشد و این معتدل
 در عالم موجودیت و نزدیک طبعیان اعتدال جهان باشد که اندامها چون عصب و گوشت و استخوان هر یک با آن
 مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که باید و مزاجی که او را تشکیل میدهد آمده باشد و بر اندامی از اندامهای مزاجی و اعتدالی
 که هرگاه از مزاج خود که دو اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخصی که در مزاج آن است و در هر شخصی حدی هست که اگر بدان حد
 آن شخص معتدل بود و اگر از آن بگذرد و اعتدال باطل گردد و این اعتدال غنایت آفریدگارست سبحانه تعالی اما مزاج اندام
 گرم و خشک چون دل مزاج اندام سرد و تر و چون دماغ برابری کند و مزاج اندام گرم و تر و چون جگر با مزاج سرد و خشک چون
 استخوان برابری کند چون مزاج اندامها برابری کند تن مزاج معتدل پذیرد و معتدل حقیقی و از مزاج اندامها
 مزاج پوست با اعتدال نزدیکترست خاصه مزاج پوست سر انگشت دست که مردم چیزها سرد و گرم را بر انگشت و گفتند
فصل ششم در بیان مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که درین پوست قیاس کنند دل از هر گرم تر باشد و این
 شتر یا نهایی جگر و صغیر و خون دیگر رگها و گوشت پس پنج است و چون اندامها و اخلاط سرد و قیاس کنند بطن سرد تر از عظم
 پس سوس استخوان عظم و رباط و تر و غشا و عصب و جمیع و دماغ و چون اندامها و اخلاط قیاس کنند بطن است و دماغ
 و فویض و شش و جگر و پیر زین شش عظمه و گوشت کرده چون اندامها خشک قیاس کنند سخت سوس و استخوان و عظم و فویض
 و تر و غشا و رگ عصبها و دل **فصل هفتم** در بیان آن و عمر مردم از روز ولادت تا پانزده سال تا بیرون
 و بایدهن بود و این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد از پانزده سال تا مدت سی سال حال جوانی باشد و پس از آن تا سی سال
 و بعضی تا چهل سال حال جوانی باشد و بعد از آن تا شصت کمال باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و
 جوانی تری بتدریج کم میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد
 لکن نسبت با مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پیری گرم سطلق باشد و در سن که ولادت گرمی و تری کمتر شود و در پیری گرمی و تری
 خراج میشود تا آخر عمر پس مردم همیشه پایدار نماند پس حرارت و رطوبت در چهل سالگی کم میشود و پاره و خراج میگردد و گرمی و
 و کار با و ریاضتها چنانکه فرج جریح و رغن را کم میکنند و پاره و ریاضتها خشک میگردد و خشکی بقا و تحلیل می پذیرد و این
 خراجهاست و افق اندام آن نیاید و بضم نقصان گیر بدین آنچه خراج شده حاصل نشود و تری و غیب سرد و تر جمع گردد تا
 حرارت را فرو گیرد و بدین سبب همیشه باقی نماند و طبعیان این را مرکب طبعی گویند **فصل هشتم** در بیان مزاج اصلی احوال مزاج
 هر کس که مایل خشکی بود حرکات او در همه احوال جوانان باشد و آنکه مزاج اصلی او کبر و تری گراند احوال و حرکات او به پیران اند و
 زود تاثیر کند و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد در جوانی خشک و گرمی بر او غالب شود چون از آن در گذرد بهتر گردد و اگر مزاج اصلی
 سرد و تر بود در جوانی و پیری بر او غالب شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کبالت نکال باشد **فصل نهم** در بیان
 خلط و ان طبعی است روان در تن مردم و با لقا طبعی آنی که گاه است و اندامها که در آن کن اند است چون جگر و
 پیر و تر و رطوبت و اخلاط از غده و بعضی رنگ با و آنرا طبعی گویند و آنچه در پوست نا طبعی باشد و اخلاط چهار است خون و بطن و صغیر و احوال **فصل دهم**

[illegible]

بسیار ترش زمین از آن بچونش گس گردان گردد و اگر صفر سوخته شود طعم آن تلخ بود و علتها که از آن قند کشنده نشسته است
 دیگر بود که یک علاج زرد پیرد و قوی دیگر از سودا غیر طبیعی است که هرگاه سبز ضعیف گردد سودا کمتر شود و اگر سودا با خون
 در رگها پراکنده شود و در رگها و علتها که کشنده مثل بالینو یا ویرقان سیاه و خنطی که در تن دیر بماند لطیف و تحلیل باید و غلیظ
 سودا گردد در وقت بیماری دراز و دیر اند شود و اگر ضعیف و مضم ثانی و ثالث باطل گردد و خنطی که در احضار بود و سودا
 و اگر جگر گرم بود کمیوس بسوزد لطیف آن صفر از غیر طبیعی غلیظ آن سودا نا طبیعی باشد و نافع سودا است که خون بد و قوی
 گردد و هر عضوئی که در غذا را سودا باید بد و رسد مثل استخوان و غضروف و آنچه فضلا باشد از خون جدا گردد و پس از آید
 بنفذهی که میان سوز و جگر بود پاره سودا مبدعه ریزد و سیل طعام پدید آید و خون پیران مردم که اندیشه و فکر بسیار کند
 سیاه بود **فصل نوزدهم در بیان مضم و احوال آن مضم چهارست اول در مضمه دوم در مضمه سوم در مضمه**
 چهارم در اندامها و از هر مضمه فضلا مضمه نایافته با مضمه اول بر دو دفع شود و فضلا مضمه دوم سه حصه شود و فضلا اول
 یول دفع گردد و حصه دوم صفر باشد و نیز بره در آید و فضلا مضمه سوم سودا بود و پس از آید و فضلا مضمه سیوم و چهارم بعضی
 تحلیل دفع شود و محسوس باشد بعضی بقرق و سرخ دفع شود و بعضی بنفذهی که در تن است دفع شود و مضمه محسوس چون
 مضمه گوشت و مضمه محسوس مسم است و آنچه بجانب سام آید بعضی طبیعی بود مثل موی و ناخن و بعضی غیر طبیعی است
 چون که خارش و آنکه برص و هلق و آنکه سها و شهاب **باب یوم ششما** ختن اندامهای بسیط و آن هفت فصل است
فصل اول در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب بسیط اندامها یکان بود مثل استخوان
 و گوشت و عصب که همه یکجنس اند و مرکب این اندامها را بسیط گویند و هر یک از این اجزا دهان نام دارد و چون استخوان
 پایی و گوشت دست و پایی و اندامهای که در تن است و در مری و کونیه چون دست که آلت گرفتن و دادن است و پایی که آلت
 رفتن و مضمه رسیدن بود و مرکب از هر آن گویند از استخوان و عصب و گوشت و پوست درگ و شش ترکیب یافته **فصل دوم**
 در شناختن استخوان احوال آن استخوان جسم خشک بود و سخت تر از همه اندامهای است و او را حسن نیت و بنیاد و مبتنی و عماد
 حرکتها و است و پایی است و عدد دیکر استخوان دو است و پهل و پشت پاره است بدین تفصیل استخوان یک است و در
 پنجاه دانه بود و عدد دیکر استخوان از دوازده که بر سر چشم دینی و رخا است پیداست و استخوان بر سفت پاره است و استخوان
 از چهار دانه است که یکی از چهار پاره دیوارهای سر است یکی استخوان پیشانی و دو استخوان ناگوش و یک استخوان
 و یک استخوان سطح زیرین که در قاعه و در استخوانهای سر بد و پیوسته است دیگر چهار پاره استخوان صندل است از هر سوسوی دو پاره
 استخوان صندل ظاهر است استخوان یک چهار پاره بود و پاره اصل مضمه است و دوازده پاره در نام معلوم است و از این چهار
 فک زیرین است که دندان بار است از جمله استخوان سر و روی توان شمرد و عدد آن سی و دو است جمله پنجاه و نه پاره است
 و مهر ناسی پاره است هفت مهر گردن دوازده مهر پشت پنج مهر که گاه و سه مهر سرین و سه مهر پشت گاه استخوان
 هر دو پهل و مضمه و چهار پاره است از هر سو دوازده پاره مهر پشت پیوسته و از جمله معلوم هفت پاره را پهلوی سینه گویند و
 استخوان کاسینه پیوسته است و استخوانهای سینه هفت پاره بود از هر جانب پاهای سینه پیوسته است و چهار دانه

استخوان است که کف که بنام گویند دو پاره است بعضی اصحاب شیخ گفته اند سر شان مردم دو پاره است و استخوان است مخصوص
 بود و دیگر می دانست استخوان است شصت پاره بود بدین تفصیل باز و یک پاره ساعد دو پاره و خر و دست
 باز و غیره را یک گفت و در آن استخوان است دست چهار پاره و باز و باز می مشط گویند چهار انگشت پیوسته است زود هم
 شود استخوان انگشتان باز و ده پاره است هر انگشت سه پاره جمله سی پاره بود و استخوان تکی گاه دو پاره است استخوان باز آن
 نامیده است تحت پاره و هر پای سی پاره بدین تفصیل استخوان آن یک پاره استخوان قی دو پاره بر سر زانو یک استخوان است
 در مچین آن یک گویند شصت یک پاره استخوان با شصت یک پاره استخوان کف پای بر جانب و حتی قدم دو پاره استخوان است که
 بشکل کعبین است و در ده چهار پاره استخوان پشت پای پنج پاره بود و استخوانهای انگشت پای چهارده پاره هر انگشتی سه
 پاره و دو پاره جلد و پوست چهل شصت پاره است بغیر از استخوان که بشکل لام بود که در خنجره است و آنچه در دل و میان
 است **فصل سیوم** در شناختن غضروفها غضروف چیست نرم تر از استخوان و سخت تر از زبر سر شان و دندان
 پهلوی است و از آن سی رسد عضله و از استخوان گرفته نشود و خنجره غضروف است و دویم در حرکت است که اگر استخوان
 آسیب و جوالی علق و لپات رسید و بدین غضروف است و منفردم زدن در خواب بسیار اگر است استیاده است نشود و دو
 غضروف است مثل ثانی تا او را باز و بدو را دیده تقشیش غضروف است تار و نفس کشاده باشد داده زدن نشود و در هر
 است انگشت مردم است که بر او تار از آن انگشت که از استخوان بود و بدین **فصل چهارم** در شناختن عصبها عصب چیست
 نرم و خشک نشود و آن حس حرکت بود از جمله عصبها یک عصب مجموع است از دماغ رسته و چشم را آمده نور بینائی در آن
 خنجره گذرد و چشم رسد و عصبها سه نوع است هر یک بصورت مانند یک گیر و نفع هر یک دیگر است نوع اول که از دماغ
 رسته از نخاع که ظیفه دماغ است و قوت حس حرکت بقوت این عصبها در همه تن است نوع دوم که از استخوان رسته و با استخوان
 دیگر پیوسته و قوی تر و محکم تر از اول بود این تار با گویند نوع سیوم آمیخته از هر دو نوع است از او تر گویند سر با عضله
 نوع بود و این هم از حس حرکت بهره است و اصل قوت حس حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است و همچنان که در
 چیزهای بافته کشادگی است در پوست از عصبها که این نیست از اسام گویند و گوشتی لطیف اندک پوشیده است و حس
 در پوست بدین عصبها بود و سرخی رنگ پوست مردم از گوشت و خون هم از پایان رکبات و جوئی و عرق و دوسخ که بر پوست
 می آید از او باقی مانده و در قوت حس حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که توسط عصبها قوت از دماغ با آن
 میرسد که حس اس پوست و گوشت همه تن است و حس دیدن و شنیدن و بویدن و چشیدن همه در دست
 و عصبها و حفت است یکی از سوس ریست و یکی از سوس چپ برابر یکدیگر از پهلوی مهر پشت گردن بیرون آمده و با هم
 پیوسته اند که عصب که پایین نخاع واقع شده که آن فرد است اما عصبها که حفت است هفت دماغ است اگر گردن دو از او
 از نخاع است و حفت از نخاع که گاه و طریقی از پایان نخاع مهر رسته جمله سی و شصت حفت و یکفره بود میان مهره و مهره
 است که عصبها می نخاع که کشاخ آن در غشائی سینه و عضله آن در دل و شش معده و کبد و احشاء است که

و بخار که سبب است از حرکت تن را میخورد و غده و استخوان عصب است که اگر از اندام بیرون رود و به بیرون عصبی
 علاج کند و به سر هر بار کردن مهره پشت ضاکی از اندام قوت در و به سر عصبها رسد باذن الله تعالی **فصل ششم** در
 عضلهها حاصل عصب است که از او تر شود و به سر عصب و تر از استخوان بسته و گشت از میان در و تر گشت شده و گشت
 و این شاخ را محمول بر این باقی بر میان این می باشد و در میان اینها گشت در و تر و تا به سر عصبها رسد و دیگر بار در و تر
 آمده تا محور استخوان دیگر عصب بر بسته شده و به سر عصبها رسد و گشت از میان تر باشد به این عصب میان می باشد و به سر عصبها رسد
 بر شکل لیله مجموع این تر محور و اینها گشت و تر از عصبها گشت و تر از عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 غشاء و گشت اول آنکه عضوی در میان او باشد حس و در دویم آنکه عضوی را بر شکل و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 چهل و پنج حد است و عضله پیشانی و این بقعه با پوست آمیخته بود و عضلههای که حرکت سر و پیشانی بدان باشد که
 عضله از استخوان چتر کردن رسته و از استخوان سینه و کتف استخوان انگشت بر بسته بر گاه سر از پیشانی بر نوازند و گشت
 عضله صاف بر چتر کردن و استخوان سینه و بنا گوش گذارند و گشت عضله حرکت سر و سببی قطبان باشد و از آن از هر دو
 رسته و با استخوان پس سر بسته بر گاه سر و سببی پیش نوازند و در آن عضلهها باشد و چهار عضله که حرکت سر و
 راست و چپ بدان باشد و در پیش کردن و در و پس سر علاج آن مثل دیگر عضلهها باشد عضلههای خنجر و عظم لامی
 و دو بود عضله طوق شش است زبان از کنار استخوان که سوراخ کشت در او است از پس سر و دو عضله از کنار کتف زیرین
 رسته و عضلهها کتف دوازده است عضله از پس کردن چهار از عظم لامی بر آمده کتف نزدیک کوشش بین چهار عضله
 و دو عضله دیگر از هر های پشت رسته و حرکت کتف بر زیرین و دو عضله باشد و عضلههای باز و به سر عصبها رسد
 عضلههای سینه و عضلههای خنجر و دو عضله در میان و عضلهها از پشتان است و شش است و عضله دم زدن
 و عضله که در میان پهلوی است و عضلههای سینه و حجاب است بود و عضلههای که در میان پهلوی است و شش است بود و حجاب
 و عضله است یکی سوی است و دیگر سوی چپ و سر بر یک از هر دو و در دم رسته از هر دو و این است و از آن جای می باشد
 آخرین پوست و بر است که پهلوی بر آمده و استخوان سینه بر پوست و عضله اول در دم زدن از دم و او است از هر دو و در دم
 و حجاب و در حال غشی حرکت حجاب و دیگر عضلهها در دم زدن یاری دهند و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 که بتاری عضله اصل گویند لیکن بر یک از عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 پشت و کراه و سرین و ششگاه بر پوست است پس عضله است و سه باشد بر گاه این دو عضله کوتاه شود پشت سببی
 میل کند و اگر از دو یکی کوتاه شود و پشت بجانب آن میل کند و عضلههای شکم شش است و عضلهها از قصب چهار است و
 عضلهها از شش بر و آن چهار است و از آن دو بود عضله ششانی یکی بود و عضله مقعر چهار است عضلهها از عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 بنگاه از نو زده بود و عضله بنگاه و در دم نیست عضله انگشتان است و دو است **فصل ششم** در عصبها رسد و به سر عصبها رسد
 در این و آن است و در این و آن است و در این و آن است و در این و آن است و در این و آن است و در این و آن است و در این و آن است

کلیس از جانب مغرب مستعدان پنج شاخ بود و بر شاخهای بسیار وار و در سان پنج درخت که در زمین پراکنده
باشند انجا که از جگر بیرون آمده باب گویند و هشت رگ از وی برخاسته این رگها لغت یونان با ساریقا گویند و هر یک این
رگها شاخها زده بقعر معده و جگر رود اما پیوسته فعل همه آنست که کلیس را بسجرا آرد آنچه بعد پیوسته از معده آرد و آنچه
برود اما پیوسته است باقی کلیس که از معده با ثقل برود و با فرود آمده بقوت مصاحبه از ثقل جدا کند و بجز آرد و تا
غذا را گردد و دفع این آنست که آنچه غذا را شاید از کلیس جدا گردد و تا مردم را زود بطعام حاجت نیاید و زود گردد
نشود و قوی دوم از در میان جانب مجانب جگر است از اندون جگر شاخ و پنج کرده و چنانکه رگ دیگر که یاد کرده شده
و سر که شاخ و پنجها بر دو قوس بکلیس پیوسته و در هم کشیده و تا نه چرخها را با ساریقا میکشد در پنج بر دو بگذرد و در دو
پراکنده شود تا جگر کلیس بقوت جگر بخفته شود و خون گردد و هر وقت که تمام بخفته شود بدان رگ که از جانب مجانب رسته بر آید
و از اجوف گویند انهم انجا بر آمده و شاخ کرده و از هر شاخی رگها بسیار برخاسته و شاخها را یک بخش بالا بر آمده در هم
و تا جدا اندرون و بیرون پراکنده شده غذا می رسانند و شاخهای کیه نیمه این فرود آمده در همه اندا چهار غذا می رسانند و این
رگها را اجوف از میان گویند که میان می است و کثاده تا خون باسانی در وی بگذرد و میان رگها با ساریقا چنان کشاده
فیت لیکن قوت کشیدن و بزرگ کردن و قوی است و پنج شاخ و ثقل که غذا را نشانید در وی نیاید و حاجت آب از پس طعام در
و در هیچ سبب گفته اند که آب گوارش است از هر دو کار اول آنکه قوام کلیس باب رقیق شود و دوم آنکه هر معده بسبب سردی
آب فراهم آید و معده بدان سبب بر طعام تحمل گردد و زود و ختم کند فصل هفتم در شناختن شریان باید دانست که شریان
رگها است و دو تو که از دل رسته در جانب چپ دل حرارت غریزی در قوح حیوانی در وی بگذرد و از دل به جهت تن سست
یک یک از رگها شریان یک قوست می یابیم سبب انرا شریان می یابی گویند و شریان انجا که از دل بر آمده و شاخ شده
کوچک و از دل شش در آمده شریان قریب است و شاخ دیگر بزرگ است تا بازی ابر گویند این نیز و شاخ بود از هر شاخی
ایک رگ که با کلیس شاخ بالا آورده و گاه شاخ دیگر نیز بر آورده و انهمه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی را از چهار می رساند
با هر دو کار تبارک و تعالی با روح حیوانی و حرارت غریزی شریان را که جایی گاه منفذ بر دست و دو تو فریاد کند هر دو در
استدرا باشد و شریان می یابی قوست از جهت آنکه غذا در هنده شش است و گوشت شش نرم است و همیشه متحرک است
و شریان هم متحرک پس نخواست که این شریان که در میان او بگذرد و صلب باشد تا از حرکت برود و آسبی شش نرسد و غذا را رساند
ازین شریان سپردن آید از جمله رگها دیگر که آورده گویند رگیت دو تو چون رگ شریان انرا درید شریان گویند و دو رگ
باریک از وی برخاسته و در حجاب پراکنده شده و آنچه از حجاب بیرون آمده چون برابر دل رسیده از وی رگها
چون موی برخاسته و در غلاف دل پراکنده شده و باقی چهار شاخ شده یک شاخ بگوشت رسته دل آمده در دل در
درید شریانیت و بزرگ ترین رگی از رگها در دل نیست از سبب آنکه رگها را دیگر نسیم بهار بدل می رساند و این غذا می رساند
و قوام غذا را غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا را فراخ تر باشد و شریان بزرگی که انرا ابر گویند رگی معروف است از بزرگ
برخاسته و هر دو رگ در دل در آمدگی در اجزاء دل پراکنده شده و دیگر بی در تجویف راست دل پراکنده شده و باقی آن بی

کشته یکی خورد و دیگر بزرگ را خورد و سبوی بالا برآید و از سینه بگذشته و نزد یک دانه صحن آمده و این دو دانه را دماغ ظاهر شود
 پس به شاخ شده و دو شاخ نزدیک دماغ غایر از سبوی و یکی را حلق سبائی گویند و یک شاخ بخوبی دماغ آمده و شبکه که
 در زیر دماغ است از شاخهای او یافته شده و هر دو شاخ بدماغ درآمده اما دماغ برگشت از رگها گردن یکی سبوی است
 و دیگری سبوی چپ و او شایسته از شاخها رگ اجوف که سبوی بالا از خبر گردن برآمده و گردن نزدیک قصبه
 و مری نهاده در پس شریان حیوان را که بسبب کند تا آن بر دو رگ برده شود پس تمام باشد باب چهارم در
 شناختن اندامها مرکب دانه غده فصل اول در بیان اندامها مرکب قوتهای و اعضاء که مردم قوتها را میگویند
 تا زنده باشند و غذا را که در قوتهای تن از است یا بد و زنده دارد و آن غذا است که از دانه کالری از پرستند و
 و بکار بردن آن سببها از زانی داشته تا یک اندام و سود از زبان شناسند و از هر یک تا غذا را بر وجه خوب بکار برند تا
 در تن او بقیه شود و دانه گانی اگر در دماغ او را چهار قوت داده اول را قوت نفسانی گویند و حرکت نفسانی و شناختن سبوی
 از زبانها که بدان است و معدن آن دماغ است دوم را قوت حیوانی گویند و حرارت غریزی و روح حیوانی از پوست
 و معدن او دل است سیوم را قوت طبیعی گویند که پرورش تن طعام بخورد و از این است و معدن او جگر است چهارم را قوت
 مولده گویند و غذا را داده و شایسته که بدوست و معدن او اندامها که تولد و شایسته است باید دانست که اندامها که تولد
 قوتها است آلت بدست آوردن غذا است یا آلت غذا است یا بکار داشتن و گوشت بدین و تخم جدا کردن و غذا را در تن
 آوردن ماده پرورش تن خواست و مرکب قوت طبیعی این قوتها خون از جگر بدین آید و لبها خدای رگ اجوف که در
 و اندامهای غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکب آن خون شریانیست از دل برآید و لبها خدای شریان که در
 و تمام اندامها برسد و بدین میان زنده باشد و حس یعنی دریافتن سردی و گرمی پوست و بدین تن پوست و حس
 و شنیدن و بوئیدن و در سر است و آلت آن چشم و گوش و بینی و کام و زبان است و بعد از این قوتها که با
 بجهت عصبهای که در دماغ فرو داده قوت نفسانی است فصل دوم در بیان شریح دماغ و احوال آن نام
 عضوی است مرکب از دانه نرم و چرب و نریج و از شاخها رگ که از شریان و آورده و در او رگ شده و از دماغ
 که در او پوشیده است و لطیف و نرم است و یکی از حفر دماغ است و غلبه مزاج او سرد است و جگر او بدو بخشش از دماغ
 پیشتر است و پس سرد روی که تحریف است از ابطون دماغ گویند و غذا و تحریف هر بخشی بدست و جدایی بخش
 در شریح دماغ بدست که از اسهیدتان حلقی اندکی نیند و بوئیدن بدان است و منفعت سردی مزاج او است که از
 اندام محسوسات و از قوت تفکر و تدبیر که گرم نشود و حرارت روح حیوانی و حرارت غریزی که دایم از دل بدو میرسد
 او را معتدل دارد و منفعتی که از حرکتها و حرارتها نشکند و در قوت بکند و منفعت جلی و نریج که عصبها از او رویدند
 نباشد و نافع نرمی که در رگات و محسوسات را زود در یاد آورد و شریح که بدماغ درآمده و در دماغ افتاده و در
 بر یک گشته و دماغ حصل آمده طبعیان انرا معطر گویند و خون که در رگ میگذرد و نخست از رگها که در
 در شریحها را و بیکر دو مزاج دماغ نزدیک شود و شایسته غذا را و اگر در دماغ چنانچه در دماغ است و بدین غذا

و تجوین هر یک از این غایت که سوزنی باریک در وی گذرد و زود دیده که اثر از روح با صره گوید درین تجوین که زود در
جلید به درآید و انجا که این سرد و عصب به هم رسیده اند و جمع النور گویند از انجا عصبند است چشم است آمده و
عصب چپ چشم چپ آمده و هر دو عصب را به هم فراخ شده و مطبق شده و اگر در طوبت رجا جبه و جلید به درآید و طوبت
و شکلی از دست و شریف تر از اجزای چشم طوبت جلید به است و هر طوبتها و طبعها از جهت مصلحت است از رجا جبه و طبعها
از پس آنست بایک نیمه جلید به رسیده و گرداورد آمده و در طوبت به ضیق و طبعها که در پیش اوست گرد نیمه او آمده از هر
نکاد داشتن او را و در میان همه نهاده و عضله های چشم است و چهار است در هر چشمی دوازده و بر یک چشم چپ
است ستانست که یک بار دارد و دو فرو خواباند و یک عضله از اندون چشم عصب مجوف را نگاهدارد تا چشم بیرون
و شش عضله که حرکات چشم بدان است جمله دوازده باشد **فصل چهارم** در تشریح گوش و احوال آن گوش عصب
از غضروف و عصب و گوشت طلق شده برسان بود بان کشتی تا سوراخ که از او از نخ کوبی بجنبه در سوراخ گوش بگذرد و
عصب حس آید و سوراخ گوش سحیده و دراز تر است تا آوانهای قوی یکبار عصب سمع نکوبد و ضربه رساند و درون
گوش فضا است و عصب حس انجا است هر گاه هوای بیرون از او از نخ کوبد و گوش در آید و این هوا اندرون گوش
برکت آید و شنودن حاصل گردد و بادن الله تعالی **فصل پنجم** در تشریح منی آلت حس بونیدن و فضا و دماغ بیرون
و صافی کردن آواز است و ترکیب او از استخوان و غضروف و عصب و عضله نیمه بالا را از نزدیک ابرو است و حرکت
کنار بینی بر عضله بود که با عضله خشار میخند است و سوراخ منی از سوی بالا بدان استخوان که مصفاه گویند می رسد
از انجا بر گزیده در دو غشاء در دماغ بزرگ است و از انجا که در دماغ حس بونیدن بدان دوفروئی از ان اطلاق
گویند معلوم میکند و از دومی منفذی بکام کشاده است آواز بدین منفذ بار صاف گردد و نگاه این منفذ ها گفته شود
آواز گرفته شل کسی که آواز کام باشد و در مجرای منی در گوشه هر چشمی منفذی است که بوی سر به بینی از ان منفذ
که از او صافی کند طعم سر به مجامه ذوق رسد با ذائقه تبارک و تعالی **فصل ششم** در تشریح زبان آن گوشت
سپید و نرم و غشایی در پوشیده و رگهای بسیار و ریدی و شریانی در گوشت او بر آگه شده و سرخی او از خون
رگهاست و از عصب حس نصیبی تمام در غشاء اوست حس ذائقه بدان است و گوشت زبان دو شاخ است همچون
مار و هر دو شاخ در یک عشا است زبان یک است و غشاء او شاخ است به هم پیوسته و در وی بیان اوید است **فصل**
هفتم در تشریح خلق و حنجره و آلت با او و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن از سوی پیش فضا است خالی است
که مجرای طعام شراب است و قصبه شش که مجرای آواز و مجرای دم زدن است هر دو درین فضا است و در می هم
همه به گردن است و قصبه شش در پیش اوست هر دو به هم پیوسته این فضا را خلق گویند و آلت او را ریه قصبه شش
است از او طبیان لبان مزرا گویند و عضله ها حنجره و دهات و لوزین و علقه و عضله های سینه و حجاب به بسیار
و بنده اند اول چیزی که سوارا ب حرکت آورد داده آواز که در حجاب است و عضله های سینه سوارا آلت آواز را
و دهات عضوی است بر بالا حنجره است و هر چه از حنجره را پیش آواز نفس از آنجا میگذرد و چون هوای گرم و سرد و بخار و دود و اول

بدو رسد و قوت آن از خجره قصبه شش منفرد باز دارد و بدین جهت که طاف بر نبرد و آواز او متغیر شود و خجره او را
 زخم رسد و لوزن آن دو فروفت که بن جان برسان دو گوش بر داشته بر دوا صلند و گوش را و آن کوشتنی بود
 چون غنود و طعام از میان دو لوزن گذرد و بر پشت خجره و علقه کوشتنی همچون صفائی و غشائی بکام پیوسته بر سر
 شش استیاده و کام همچون قبه بود که او از در و افق مضاعف گردد و هوای ماده آوارست چون بخار قصبه آمد آواز
 خجره را از امیکاید و یکاید و می فراید و حرکت زبان بیاری اندازد هر فایده پدید آید و آواز سخن گردد اما قصبه شش
 که زبان بر مار میگذرد قصبه او مثل ناکتی نیاز که مراد گویند و هواد رز از بالا فرو آید و کباره آن سداوار گردد و خجره
 در آن تصرف کند و قصبه زبانی باز شود و خجره سه غشوف است یکی را و رقی گویند برین جان پیوسته است بوقت طعام
 خوردن که بسوی مهر کردن آمد و مجوی طعام را بپوشد ویم غیبان قدیم گفته اند هنگام کشادن خجره پشت آن سوا
 مهر کردن باشد و سوم گفته گویند بر وقت طعام خوردن سوی و رقی آید و از بپوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب بپزد
 و از فرو نرود و بوقت سخن گفتن غشوف کسی از پشت و رقی دور شود و خجره کشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام
 پس سخن گویند و چیزی در قصبه شش افتد و معال پدید آید و قوت دفعه از السعال باز گرداند و شش را منغزی دیگر است
 پس ضرورت هم بدان منفرد بر آید السعال بسبب دشواری سلیسل نیست و از جلد خجره رطوبتی است چرب لزج در میان
 غشوفها و از بدان صاف باشد و اگر کسی را پخته شود آید و رطوبت بسوزد آواز نتواند داد و در
 هوا گرم و خشک منفرد یا سخن بسیار گوید آواز ضعیف شود و در آن قصبه مقدار درزی هفت مهر کردن است اسحاق که از
 جگر کردن فرد آید و خوش گردد و بر فضائی سینه خوش است و حایل در میان غشائیت و شش خوش است یکی سوا
 است و دوم سوی چپ و دل در میان هر دو خوش است و حصه سوی است بر کمر است و شش است و حصه سوی
 چپ که یک تراست و دو خوش بود از هر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و خزانه نسیم مهر گوش شش است و جرم او
 است تا همیشه از نسیم هوا در روی زخیره باشد شش بر و دل است و حرکت آواز بر در آمدن نسیم تازه بوی ساند و
 و خشک از ابل ساند و هوا گرم و سوخته از دور در تاب پیوسته روح تازه باشد و از نسیم خوش مدیاید و بعضی کیان ده
 که هوا را در دماغی که یک غذا میگردد و غذا در گها را یک میگردد و بعضی ساند هوا تازه مرکب روح دیگر در دماغی که
 میاند و قصبه شش غشوفها و علقه در هم است بعضی علقه که یک نام بعضی بزرگ نام و بیو صفتها اما تا آب شست و دم در آن نرود
 و هوا بسیار تواند گرفت و بر دهن قصبه و غشای پیوسته است و غشای رانده و صلب تر و است از ماهی که بر دهن
 در می آید و درون لطیف تر یا گوشت است این تر تا حرکت انبساط فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و شایع
 قصبه که در میان شش است همه علقه های تمام است و منفعت آنکه قصبه از غشوف است است که منفرد دم زدن پیوسته
 باشد و هم نشود تا پیوسته نسیم هوا در روی گذرد و در روح دایم بدل سدا هوا گرم شده سوخته از و بر نشود و شرح
 که اول آلتی است از آنها در دم زدن در تشریح عضله یاد کرده اند است فصل هشتم در تشریح دل اجزاء دل که
 است و عصب و غشوف و گها را شریان که از وی بسته در ک اجوف که از جگر بدو در آمده در روح حیوانی و حرارت

که تجویفها است و خون غذا خون شریانی که در رگهاست و غشا که غلاف است و گوشت او گوشتی است
 شکل او صغیر است و طرف بزرگتر او لبوی بالا بود و مشربها در باطنها در جای خولش میدارد و غشوی
 او قوی تر از هر غشوی است جهت آنکه فیاد دل است و غشا را صلب تر از غشا دیگر انداخته است از هر
 عضوی پس شریف است و معدن روح حیوانی و حرارت عزیزی است و غشا را زوی جداست و آنکه فراخی دارد
 تا دل بجز حرکت افتاد در دوازده نگردد و تجویف دل سه است دو بزرگتر یکی لبوی است و دیگر لبوی چپ است
 کوچک چون نخدی که هر دو تجویف بدان در هم کشیده و بقاعده تجویف است فرد تر است تا راه غذا بدو نزدیک
 باشد و این تجویف بزرگتر است تا غذا بسیار یا بدو گوشت جانب چپ سخت تر از هر که در تجویف چپ روح بیشتر
 از خون بود و خون او رفیق تر و بر طرف بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت غلیظ رسته بر شکل دو گوش در
 راه در آمدن نسیم هوا ازین دو گوش بود هر گاه دل حرکت افتاد کند بر دو منبط گردد تا نسیم بیشتر گردد و هر وقت
 حرکت انقباض نماید بر دو منقبض گردد تا نسیم بدل در شود بفرمان حق تعالی فصل پنجم در تشریح مری و
 اجزای مری گوشت و غشا و رگهای که غذا در دهن شریان که قوت حیوانی بدو آورد و عصب که قوت حس بدو رساند
 مری بر استی مهری که در آن فرو آمده و دو عصب بدو همراه است تا نزدیکی حجاب و اینجا بر هر یک چهارم رسیده
 و از هر هریک پشته اندکی لبوی است میل دارد تا راه شریان که از دلی می آید غالی باشد و مری هر دو عصب که
 است هر یک بر آن ازین باطنها است از آنکه یکدیگر را که در شکم فرو برد و رگها و عصبها که در جاذبه نزدیک است بهر دو عصب که در
 فرو آمدن مری و نیز تا و جان از شدن فم معده گوشتی است اما هر که گوشت او خامد و مکرر غشا در دهن و دهن است یکدیگر
 پیوسته بود و بدین سبب در دهن قوت باخته است و چیزی که مردم بخانند در حال ترختم در وی پدید آید و تغییر شود
 و اگر گندم خائیده در نیش نهانرا نخته سازد و اگر گندم جو شیده و نخته بهیچ اثر نکند و غشا او دایم بدین خاشاک پیوسته
 و مری فراخ تر از هر که مری مجری طعام ناگوار دیده دوده مجری چیزهای نخته و گوار دیده و معده دو طبقه است و طبقه
 اندرون بعضی دراز و بعضی با قویب و هر دو در هم بافته تا آنچه لیف دراز جذب کند لیف مورب نگاهدارد تا جذب و
 اساک هر دو حاصل گردد و قوت اسک در اندام لیف مورب است و شکل معده که دست و طبقه بیرون معده است و خاکی
 گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و ختم بهتر کند و قعر معده از بسیاری مگر و دل که او را گرم دارند و در زیر است و شانی از
 از عصب حس در فم معده است و حس که در شکم و قفاضای غذای از فم معده پدید آید و شریان و رگ اجوف دل
 جلوی جانب معده رسیده و شاخه زده و در هم بافته شده و اصل شرب از آن است و از شاخه صفاق که بر
 اغشا پوشیده و رطوبتی چرب که آنجا رسیده سپه شرب است و ظاهر معده و رگها با سار تغاکرم می دارد و در رطوبت
 چرب حرارت را بهتر نگاهدارد و چنانکه رگها اصل شرب بوارت خولش از آمدن سیدم و از جانب بالا حرارت دل بدو
 و از جانب راست جلوی دهن معده در آمده از لبوی چپ پس در زیر او نهاده است و بدو متصل شده و از پیشتر
 این اندام چهار او را گرم میدارد و از لبوی پشت یکی بزرگ و شریانی بزرگ بدل از آن می صلب خود آمده و حرارت

بزرگ و صلب و هم بخار معده میبرد و بر بالا شرب غشای قوی است از صفای گوشت و بر بالا صفای عضله ها
شکر است از امراق گوشت از صفای و این عضله ها حرارت احشای را نگاه میدارد و وصل صفای از سوسوی بالا از حلق
رسته بر مجرای بلو با بالا اندرون شکم گذشته و بر ریشه در آمده و اسجاد و منفذ شکم با نوزده رگهای رباطهای کهنه
مردم پیوسته در وی گذار یافته هرگاه که این منفذ بسته نشود تر شود و در وده بدن منفذ فرو آید و فراخ شدن
این منفذ باعث گوشت و در وده بارانیر بین صفای نگاه میدارد و منفذ معده را که فصل طعام از اجزای برده اشیاء است
فرو آید بواب گوشت از اجزای طعام منضم شود این منفذ فرام آید بسته باشد و چون منضم طعام شود بواب گشاده
شود و تا قوت دفع کار خویش تمام نکند بواب گشاده نباشد **فصل بیستم** در شرح مجرای و احوال آن جگر عضوی است
که کیلوس از معده بقوت مصاحبه بطبع خویش کشد و آلت او درین کار بار بار تقیاست که از جانب مقعر او است
و آنج وضع که این گها از وی رسته باب گوشت و درین گها قوت است اندک و قوت جگر گوشت جگر فشرده است و در وی
تجوینی است که کیلوس را سنجایم شود و لیکن در رگها اباریکه با گوشت آخته است پراکنده شود و آبخان باشد که
بر سبزه کیلوس از جگر جدا افتد تا قوت حرارت جگر معده اجزای کیلوس منضم کند و خون گرداند و هرگاه کیلوس تمام نخورده
و خون گرد و جگر پر و مرند می بدهد و فرستد و آلت او درین کار رگهاست که جانب محدب رسته و هم از جانب محدب
آب که خورده شده از خون جدا کند و در وده که از و کلین پیوسته است بدو فرستد و قوت جذب جگر دمار و قوت دفع
جگر درین کار یار باشد و کفک خوراک صغیر است از جانب مقعر و منفذی که زیر باب است بر سره فرستد و در وی
خون که سودا است از جانب مقعر نیز فرستد و غشای از عصب در گوشت جگر پوشیده و گوشت و رگها را نگاه میدارد
و هم بدین غشای معده در دوهای پیوسته باشد و هم حس الم نیاید و بر جگر فرود نیاید برسان انگشتان بدین غشای
گرد معده در آمده چنانکه کسی چیزی را انگشتان بگیرد این فرود نیامده را همچنان گرفته است و این فرود نیار از وده
گوشت و در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی پنج و بر بزرگترین زائیده نهاده است و بدن پیوسته و در بعضی
مردم شش جگراس بعضی پهلوا است **فصل یازدهم** در شرح مجرای زیره بیاید دانست که زیره جای صفای
خوب است یک توار سه نوع یعنی بافته زیره زائیده بزرگترین از زواید جگر نهاده است و بدو پیوسته و از جانب مقعر جگر منفذی
در وی گشاده و چند بدین منفذ در شود و منفذی دیگر از زیره زائیده افنی عشری گشاده است و یارده صفای بدین منفذ
زیره آید و فصلی که در وده از طوطی شود و در بعضی مردم این منفذ بزرگتر از آن باشد که در وده با گشاده آید این سبب صفای معده بیشتر آید
و صاحب این معده و دایم از صفای و تلخی دمان و تبا شدن غشای غدار در معده و خشک طبع و غشایان برج باشد و اگر در
صفای جذب نکند جگراس کند و اگر صفای در جگر عفن گردد تپهای گرم تولد کند و اگر پیش از آن مقدار که باید بولی دفع
کند ریش و سوزش نشانه پدید آید و اگر دفع آن ماده بعضوی دیگر افتد جگر و در این عضو پدید آید و اگر در معده تپها
گردد و شود و در تپها پدید آید و اگر بر وده آید اسهال صفای و حرج پدید آید **فصل دوازدهم** در شرح مجرای
جگر بدین سبب صفای است بهر جای سودا است و شکل او در این شکل زبانت و موضع او سوسوی چپ معده شیرینی از

در زیر عده گوشت و گوشت متخلف است تا غلط سودا در میان اجزاء تواند بود و رنگ شیرین بسیار دارد و تا گرمی رگها
 و شریانها بسوزنی سودا را بر می کند و غشاد و گوشتها و تا او را بر شکل خویش نگذارد و دوا را حاصل هر بدین غشا و در اینجا
 بیشتر است و از کیسوی سبز رنگی بقدر یک پوسته آلت سبز در جذب سودا از مجرای آلت بگرد و دفع شود این منفذ است و از آنجا
 سبز رنگی دیگر مجده کشاد است پاره سودا بدین منفذ مجده بر آید و خم مجده را خنجر دم و شبنم طعام را بجا نرسد و
 سبز سودا جذب کند در تن مردم بسیار بهای سوادی تولد کند مثل بالیونی و بهیق سودا و بعضی و خرام و قوی و در اینجا
 و دار الفیل و اگر جذب کند و دفع کند سبز را ناس گیر و و شبنم طعام نباشد و اگر بیش از اندازه مجده آید شبنم
 تولد کند و اگر سودا مجده آید شبنم و مخصوصیت بیدار و آنکه بود غنیان آید و اگر بسیار باشد قی آرد و اگر کم باشد
 برود آید هیچ سودا می تولد کند و پاک کند **فصل سیزدهم در تشریح روده ها** روده آلت دفع ثقل طعام است
 و گوشت را و عصب و لیفها را و از اینجا بود و حله رود با شش و عصب و گوشت و پیوسته اول رود و شاعر است و بقدر
 پیوسته و بواب دوازده است که از مجده در روی کشاده و آنرا غشوی بسبب آن گوشت که در هر شخص مقدار دوازده است
 بود از اینجا و این بود است فرو افتد در روی هیچ شمس نیست تا دفع او قوی باشد نوع دوم بدو پیوسته است آنرا
 صامی گویند جهت آنکه همیشه از اینجا فرو خالی باشد و بسبب خالی بودن آلت که منفذ نرسد که صفرا از وی برود آید و
 را از ثقل بشوید درین روده کشاده است تخت بود و فرو آید صفرا صرف باشد و از نو و بشوید و ثقل را بقدر دفع
 کند و در سیوم با نفایق و دقاق گویند روده سالم پیوسته بود و دراز تو بر تو نباشد تا هر چه غذا را شاید و باقی
 بدو فرو و اند باشد و در شکن تو بای او بگذرد و تا رگها با ساریقی غذا را از ثقل جدا کند و با سبب در ماندن
 تقاضای برخاستن زیر باشد این سه نوع روده با راد قاق گویند و گوشت این روده با لطیفترست تا حرارت اندک
 که کم بود و در سرد و آنچه غذا را شاید زود بخت شود و از ثقل جدا کرد و با ساریقی از اینجا بگذرد و این روده را
 بیشتر دارد و بظاهر او پیوست و از درون او طوطی رنج که طیبیان از او صبر و جها گویند بیشترست تا صوری در
 بگذرد و او را بجا نشاند و سگ نوع دیگر بدین روده با پیوسته از اسرار غلظت گویند و اگر کیلوس که غذا را نشاید بدین روده بگذرد
 فرو و آید هم از آن خالی نیست و این معاد غلظت اول روده چون خربط از سوی رست نهاده و اندکی میل بجا نیست
 دارد و او را یک منفذ شش نیست و آنچه بدو فرو و آید هم از آن منفذ بیرون آید بدین سبب او را حور گویند و او چون
 مجده دیگر است که چیزی در مجده هضم تمام نیافته و در وی هضم آید بسبب نزدیکی جگر و علت فتق این روده است
 که بجایه فرو و آید بسبب آنکه هیچ رباط پیوسته نیست و روده دوم از معاد غلظت روده قوی است که با حور پیوسته
 و بسوی رست است آند و نزدیکی جگر رسیده پس بسوی چپ آند و تا بخوردان باز سوی رست برگشته تا
 برابر بهر قطن و چون نزدیک سبز رسیده تنگ شده بدین سبب بگذارد و ناس سبز که با دوازده روده با سبب
 بیرون آید و با حست با لین باشد و نام قطن از نام این روده با گرفته اند و هم روده هضم گویند و بقدر
 پیوسته نیست و از آن روزه و یک افزای مجده بود و هر مجده قطن ندارد و هر مجده قطن دارد و تا قطن

پاک تواند کرد و مانند فراخی او است که نقل در و جمع شود و با حاجت که بر ناست شود بیکبار فراخ گردد و در زمان بر ناست
 خاست در بیرون این مبدوده چربی پوشیده است تا در روده اجزات نکاهد و در باطنها با هم پوشیده است تا در
 بر ناست و خونی با هم و توبه و تولد گرم و کد و دانه و راحور باشد و نقل و راحور و تولون و غن که در دوی بگرداند و
 افزوده و مستقیم جابجاء که دوی در آمده و کی عضله مقدار در کم کشیده و در چون سفره قاضی بیرون نشود
 و بغیر از ده و دیگر بر بالای است تا بوقت دفع بر نقل قوت کند و نقل تمام بیرون شود و در عضله دیگر است
 عضله دوم بر و عضله مقدار جابجایی میداند که اگر سست شوند مقصد بیرون می آید **فصل چهارم** در
 و در آن که در دوی دیگر سوسوی چپ و گوهر او گوشت است و مزاج بکلی سردی و تری دارد از این که در و در
 و شریانی بسیار است و غشاء عصبانی در دوی پوشیده قدری حس او بدان جهت بود میان کرده و دیگر منفذی است
 بهیچگی و آب که از خون جدا و از جگر بیرون آید بدین منفذ که آید و آلت کرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا
 با نامها رسد بیابغزنی باشد تا مردم در طاعت استخافند و هرگاه از خون جدا شد حاجتی می برد و از این شد و چربی
 تن آید آن حاجت نباشد اگر در تن باشد بیاری تولد که بسیار باشد در اما سها و در شهر اگر ده از دمان بوی ناخوش آید
 و بخارید از ریش کرده بدل رسد و خضاق غشی او در و از هر کرده منفذی بدانگاه شده است و آب از این منفذ باشد آید
 و طبیبان این منفذ را سنج گویند و جانب معذب سوسوی هر یک است تا مردم با سانی پشت را ختم تواند داد و گوشت او را
 حس نیست تا از تیزی صفر که آب آخته بودنی جگر باشد و مقدار خون که باب بدو آید از او هم نموده غذا او گردد
 و بواسطه سردی مزاج او تیزی صفر است که شود تا خون بماند بر سر از انوسوزاند و گوهر او سخت تا جگر آب رقیق در گوشت
 نیاید و الله اعلم **فصل پنجم** در بیان شرح شأنه باید دانست که شأنه آلت دفع بول است و شکل او همچون خریده
 و هر دو جانب میل تیزی دارد چون یک میخ در میان او فراخ و جرم او صفاست و دو پوست تواند زوایا و چسبها را بآید
 و ماسک و دافه یا نه است تا هر سکار حاصل میشود و توی بیرونی صفا قیست قوی تا وقتی که شأنه پر شود و این صفا
 او را نکاهد و تا از هم باز نشود و هرگاه شایه پر شود راه منفذ عشا بسته شود و شأنه را اگر دانست که آب از شأنه بدان
 شود در گردن شأنه مردان سخم بود و در دیگران یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شوند از بولی و در زنان
 شأنه که آب بیرون آید عضله از اینها از اینها گردد و در آمده است بول کردن و باز داشتن بوقت حاجت همین
 عضله است هر وقت مردم خواهد که آب بیرون کنند بوقت حاجت اینها و عضله بسته گردد و دهنه شأنه گشاده شود و بول از
فصل ششم در شرح قضیب قضیب باید دانست که غایه آلت و محل تولد نسبی است و ماده نسبی از همه اندامها
 بدو میرسد و آن ماده خونیست که بعد از اندامها به هم رسانیده و فراخ شده باشد و از این سخم چهارم از اندامی جزوی بدین
 عضو می آید و آن عضله سخم چهارم است و ماده نسبی خونی است و در غایت بکلی مزاج و قوت همه اندامها در وجود است
 و گوهر او گوشت خدوی جمید مثل گوشت پستان چنانچه خون در پستان پیچید گردد و شیر شود ماده او درین عضو پیچیده
 منی شود و تخصیص که از اندامها در و در گها را جوف و شریان بدین عضو می آید و مستعد شده است که در و در و علایق

ز گهادر سالی خصیه کردن معلوم میشود که از گهادر گهادر شد و اثر آن در آواز و تنه و حلق و اطراف است و از رگها و عضله و آب که بر سر
 کرده بگذرد و بوقت مباشرت مادی بر الیگز و دوا و عیسی آرد و قوت بیرون جستن معنی بقوت آن باد باشد و قضیب
 از رباها و عصبها و شاخها و رگها اجون و عضلهها و شران ابو و دوسل او را باطیت که از استخوان بار رسته و در تنها
 بسیار است و اگر که از قضیب باشد که تجاوز یابد شود و عصبها از مهره سرین رسته و بدو پیوسته و او را چهار عضله است
 استخوان بار رسته و بدو پیوسته او نهاده بوقت نفوذ دراز شود و نفوذ معنی بدان جهت فرخ شود و در عضله دیگر از
 ز بار بر قضیب پیوسته هرگاه هر دو عضله کوتاه شوند بهم باز نشیند و قضیب رست البتد و چون یکی کوتاه شود قضیب
 آن دیگر میل نماید و چون بر دو کوتاه شود قضیب بجانب زیر میل کند فصل نهم در شرح رحم و احوال آن
 تولد زن از بدو شکل سچا است مردان باز کوزه و کوی رحم بجای خریطه خایه است و گردن رحم بجای قضیب و رحم
 مشانه در و ده مستقیم است و از سوی بالا از مشانه در از رتبه در از رتبه است گشت بود هم باز نهاده تا از
 و رباها از بر نهاده خویش میدارد و بهر ولایت و بجانب ناف و مشانه پیوسته است و رحم دو پوست توی نهاده
 و دیگری بالای آن پس که پیش در و رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر توی بیرون جدا کند دو رحم پیدا آید
 و مضطحت این دو بودن آنست که اگر یکی را آفتی رسد جانب دیگر رست باشد و در درون رحم عصب است
 از دوس او بدان عصب بود و گردن رحم جسمیت چون گوشت با غضروف سخت تر از دیگر گوشها و لگنی
 است و مقدار آلت مرد که بدو رسد دراز گردد و دو توجیه رحم تمام کشاده و پستانها شاخها و رگهای بر رحم پیوسته
 که بحیض بیرون آید از آن رگها بر آید و رحم غشائیت که لعصب ماند چو فرزند می دهد بزرگ میشود و گوشت
 چون فارغ گردد بهم باز آید و او را حس نیست و دو غایه کوچک دارند و بر یک را غشائیت جدا و در دو جانب
 نهاده و از عیسی زمان برسان مردان است اما او عیسی ایشان بجای پیوسته بود و دیگری که نمی از وی بیرون سوی
 است معنی در رحم افتد و در کنار رحم و فرونی از عیسی و رانی آمده یکی سوی رتبه و یکی سوی چپ و بوقتی مباشرت
 هر دو نفوذ در رحم مردان بطریق بیشتر که از پستانها بر آید و در رتبه راست کشاده تا معنی در وی افتد و در رحم دو توجیه است بعد از
 و در جانوران بعد و پستانها باشد تجاوز یابد رحم تمام شد شرح اندام بسط و مرکب باب ششم در شرح قوتها
 آن پنج خصلت فصل اول در بیان قوتها معلوم باد که اندامها را جانوران را قوتهاست و فعلها و فعل
 قوت ظاهر گردد و قوت افضل توان دانست و فعلهای اندام باشد جنسیت پس از آنست که قوتها
 باشد اول قوت طبیعی است دوم قوت حیوانی سوم قوت انسانی جای هر قوتی خصوصیت مخصوص
 قوت و فعل آن از آن عضو پیدا آید آن عضو را اعضاء ریه گویند فصل دوم در بیان قوت طبیعی قوت
 در نوع است یکی آنست که اثر آن در غذا پیدا آید و متن بدن پرورده شود و اثر آن فعل از این قوت بی قصد و اختیار
 پیدا آید و جای این قوت جگر است و دیگری نهایت کار او آنست که تخم از معنی از اشخاص و اخلاط از تن حیوان
 جدا کند و حد این قوت در حیوانی خصیه است و آلت پرورده رگهاست که از جگر رسته و چند نوبت

جان و با سکه با ضربه و ناز و عجب و شگفتی که در کمال قوت است که از انهمه که در این قوت دافعه است که
 تا از انهمه دفع کند و این قوتها بعضی خاص و بعضی عمومی است و در مطلق جان و با سکه و ناز و عجب و شگفتی که در کمال قوت است که از انهمه که در این قوت دافعه است که
 سینه است و کما را ضربه چند نوع است گاهی چیزی که با سکه دارد و ضربه کند و گاهی ضربه را بر انداخته اگر دو گاهی ضربه را
 مستعد و گاهی ضربه را قوت با بعد و راه دارند و هر اندامی بصب خویش جذب کند و آنچه استخوان و دماغ را شاید غذا از آنها
 سازد و اول با ضربه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس خون گرداند و خون از جگر با اندامها رسد و با ضربه از آنها
 او را شاید جذب کند و با سکه نگاه دارد و با ضربه کیلوس گرداند و با ضربه کیلوس را بر اندام عضو مانند کشیده قبول کند و
 بدان اندام پیوند دهد این قوتها را اسباب بقای نفس کرده تا چند آنکه ممکن باشد باقی ماند با امر آفریدگار ببارک تعالی
 و دو قوت دیگر که سبب بقای نفس کرده که یکی قوت مولده است و دیگری مصوره است قوه مولده تولید نوزاده از سنه
 جدا کند از هر چیزی که از وی میسر آید آن جزو که از وی استخوان و عصب است شاید مزاجی دیگر دارد و طبعیان آن را مغیره
 گویند و قوت مصوره از او خطها و سگها اندام باید یابد و هرگاه که از او قوتها تقصیری افتد و قوت دافعه از آنها
 نیز تقصیر کند استقامتی تولید کند و اگر جذب کرده و مانند او شده بهیچ و برص تولید کند
فصل سیم در بیان قوت حیوانی قوه حیوانی قوتیت که اندامها بوجود او قوت حس حرکت دارد و منتهی حیات
 در همه وجود او پیدا می شود و جزو یک طبعیان گوهر لطیف که از جگر خون لطافت اخلاط تولید کند چنانچه آمده اند اما
 کثافت اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط بود و لطافت طعام در جگر خون شود و لطافت خون در دل روح گردد
 هرگاه روح تولید کند در حال قوت حیوانی گردد و همه اندامها را قابل قوت نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی از عضو بی زایل
 شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو زنده بود و چون عضو منحل که حس حرکت ندارد و زنده باشد و تنه باشد و عضو
 مرده جهت آنکه قوت حیوانی او باطل شده و تنه با گرد و عضو منحل چون علت او زایل گردد حس حرکت بدو باز آید
 و جزو یک طبعیان روح در هر اندامی مزاج این اندام بگیرد و شالسته قبول حس حرکت گردد تا در هر اندامی استقامتی نیاید
 و مزاج آن اندام بگیرد و قابل قوتها نفس نگردد و فعل قوتها در اندام باید پیدا می شود چون حس بصر سمع و ششم و ذوق و غیر
 از اندامها که قوت حائیه باید پیدا می که روح حیوانی قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بونی و زبان سازد تا افعال
 قوتها را نفسانی در اندامها پیدا می و معلوم گردد که روح بجز مزاج خویش قابل قوت نفسانی نگردد تا قوت حیوانی در وجود
 نگردد و **فصل چهارم** در بیان قوت نفسانی قوت نفسانی حرکت را گویند و قوت حس دو نوع است یکی را حس ظاهر که
 و دیگر را حس باطن چشم ظاهر پنج است بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و لمس کردن و حس باطن را حس است
 گفته اند و چهار دیگر حرارت و سردی و رطوبت و خشکی و اهل حس لمس کرده اند چنانکه قوت بینائی با قوت لمس در
 چشم و حرارت با حس باطن پنج است یکی حس شکر که حس است این حس است که در اک همه امور اول بدو رسد و در
 گرد و در یک حس شکر گویند و جزو اول از مقدم دماغ است و دوم قوت بینائی است و سوم قوت شکر است و چهارم قوت
 پنج حافظه را بخلاف قوت است که حس را در اک همه امور رسد و قوت خیال از اک بار و اول بدو رسد و در

از مقدم دماغ و نظر طبیب در سینه قوت پیش نیست یکی مشترک دیگر قوت متفکره و دیگر قوت حافظه پیش و یک طبعیت
دویم قوت متفکره است و بعضی محققان این قوت را گاهی میخوانند گویند و گاهی متفکره در صورتها که ادراک افتاده تصدیق
عجب کند گاهی صورت محسوس قوت حافظه جوید و تصور کند این صورت انسان پزنده و آنکه دوسر دارد یا بشر
در صورت نامحسوس چون کوی از نرد و خانه از قوت و تحمل این قوت بسیار است از دماغ و قوت خنجر در حیوان
بجای متفکره بود در انسان و حیوان قوت متفکره نیست و محلی ضعیف بود و صورت محسوس نیز خندان نگارند که خنجر
انسان در این قوت خنجر در حیوان آلت قوت متوجه است و متوجه در حیوان قوت نیست چنانکه از صورت کرک در نزد
ادراک کند و حکم بر وی پیش کند و از صورت آنکه او را حلقه دهد و سینه ادراک کند که او دست است اما قوت سینه
نزد یک طبع قوت حافظه است که نزد محققان قوت پنجم است و این قوت نیز قوت مذکره گویند و او خنجر بیحالی نامحسوس
است که متوجه از صورتها محسوس ادراک کند و آلت و محل این قوت خنجر از دماغ است و طبع آلت این قوت
و محل یکبار اندک اگر آلتی و تقصیری واقع شود علاج آن خنجر است که فصل نخ در بیان داشتند آنکه هر فعلی از افعال
از اجزای چند قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی از اجزای فعل یک قوت تمام شود و بعضی را بدو قوت آنکه یک قوت
فعل از اجزای هشتاد و پنج است که هر یک غذا و موافق خویش جذب کند مثل استخوان غذا سر و خشک جوید و گوشت غذا
نرم و تر و دیگر از اجزای این قیاس کار همه بجز قوت طبیعی باشد و فعل هر دو سبز و زرد که در سینه است چون جذب غذا و خویش
همه بقوت طبعی مجرد است و فعل عضله و دفع معارضه تقیر و دفع شانه بجز قوت اختیاری است و آنچه بدو قوت تمام
فعل معده و رحم و مثبط اما فعل معده بقوت حسن و بدو دلیل آنکه هر غذا که در کینه خورده شود معده را از ابل میباید
و سر غذا که در سینه واقع گردد معده در قبول آن گران باشد و چون معده مستعد گردد حسن گرانی باید و دفعه او در حرکت
آید و احوال رحم نیز چنین است که هرگاه حسن مباشرت باید جاذبه او در حرکت آید و فعل مری بقوت اختیاری عضله
وایق است و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است آنست که دارو که طعم او بدو باشد اگر چه دارو خوار کوشد که بقوت حقیقی
فرورده جاذبه آنرا جذب بدو سوزی کند و بسبب نفرت بر گردد و قی شود حرارت قوت جاذبه را قوت دبه و ماده غلیظه
رقیق و قوت ماسکه را برودت یا بکشد و بدو آنکه ماده را غلیظه کند تا ماسکه قوت ماسکه کمال بود بفنان رساند تعالی
و بعضی طبیبان گفته اند که باطن معده از کیلوس در تجولیف است غذا می باید محل حجت است جهت آنکه تا کیلوس
از معده بجز در نایب و تسخیل نشود و خون گردد و فضله خون که صفرا و سودا و آب که بدو اینجهت جدا نشود غذا را نشاید
چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا معده شود و مزاج بر صحت نماند آنرا چگونه مضحک کند که غذا
او گردد و راسی صواب آنست که قوت مای جاذبه و ماسکه و باطن معده هر یک دو نوع است جاذبه اول
از مری و از زبان جذب کند از بر همه تن جاذبه دوم غذا حقیقی از زبان جدا گردد و جذب کند و قومی گمانند
که طعام رفیق ضم نشده بودی از معده فرو دادید گمانی باطلست جهت آنکه کار ماسکه نگار داشتن است رفیق را جاذبه
نگار دارد که غلیظه را و بر آن چنانچه بماند تمیل شود که بر غلیظه تا ضم کار خود تمام کند و بعد از آن به باطن معده را و باذن تعالی

باب ششم در بیان شناختن تند و سست و یاری که کسب معوض بیمار به اشتراک و مزاجی و بیمار به اراده اجزا
 مرکب و غیر آن و شکل است برنج فصل اول در تند و سست و بیماری مطلق تند و سست مطلق آنست که در
 ترکیب اندامها مرکب و سست بر نیانی بود که افعال اندامها همه تن بصحت تمام و بی آفت و اخصی مزاج اندام
 سست معتدل باشد بر طرفه که هر یک باید و هر مزاج و ترکیب که متغیر گردد و ضرر در افعال او پیدا آید
 بیماری بود اما بیماری حالتی است ناخوب که در یک قوت یا در بیشتر اندامها آفت پیدا آید تند و سست مطلق یک تن
 بود و بیماری سست نوع است یکی از مزاج اندامها سست معتدل نباشد آنرا سستی مزاج اعضا سست گویند و سستی که
 ترکیب اندامها مرکب بدان شکل معهود که باید نباشد سستی که اجزا اندامها پیوسته نباشد تا پیوستگی او سست شود
 آنرا تفرد الاتصال گویند و بسیار باشد که قوتها از کار باز ایستد و آن توقف ضرر نباشد و بیماری نباشد چنانکه جاذبه و
 و دفعه کار خویش کند و گوی گمان برده اند که قوت مغیر و هیچ توقف نیست و برخلاف این بسیار توقف شود چنان
 مردم متفکر که در وقت کار از احوال خویش بی خبر شوند و در بعضی مردم نیز از جهت ترس توقف نمایند و در حقیقت این
 بهمان شوند و و ضرر کردن غذا نخورند مغیره ایشان متوقف شود و توقف این قوتها مرض نباشد پس توقف
 مرض نباشد و چنانکه توقف با سستی معوض باشد و ضعف معوض باشد علم فصل دوم در فرق میان سبب معوض
 و مرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از سبب آن حال نوبت پیدا و در مرض عالی باشد و طبیعی که بر بیمار
 و بیماری در سبب گذشته گذشت و معوض سبب مطلق بیماریست مثال سبب معوض مرض هرگاه در تن جفون
 باشد و از آن جفون تب تولد کند و جفون مختلف گردد و جفون سبب بود و تب مرض و تکلان نبض عرض مثال دیگر
 خلط گرم و جفونی جمع گردد و عضو آسان گردد و پوست عضو و رگها طریحید شود و در پیدا سبب آن خلط و
 آسان عرض طریحی گردد و مقصود طبیب همیشه زایل کردن مرض باشد و در علاج اول سبب زایل کند تا مرض زایل گردد
 و مرض آسان معوض گویند طبیبان و گاهی علالت و بسیار باشد که یک چیز از یک روی مرض باشد و همان چیز سبب
 جهت دیگر مثل آنکه سده که در منفه بینی پیدا آید از آن رو که منفه بسته مرض باشد و از آن رو که آوار منفه بسته
 باشد که مرض سبب مرض دیگر شود چنانچه قوی سبب غشی و فایع سبب مرجع شود و گاهی معوض مرض سبب مرض دیگر
 چنانچه در صعب سبب درم گردد و در صعب صعب که معوض تب بود چون قوی گردد مرض شود فصل سوم
 در بیان بیماریها که سبب مشارکت اندامها ظاهر گردد و بیماریها مشترک پنجست یکی مشارکت معده و دماغ که سبب
 سبب که از دماغ معده پیوسته و بقوت حس این معصب بوی خوش تلخ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن
 در دماغ پیدا و دریم آنکه چون دو عضو هم نزدیک باشند یکی قوی و دیگری ضعیف بود و ضعیف قوی ضعیف قبول کند چنانکه
 بغل فضل ال و حد کش ران فضل جگر و پس گوش فضل دماغ سببوم آنکه فضل عضو بالا عضو زیر نشاند و از آن
 دماغ شش آید چهارم آفتی که سبب مشارکت پیدا آید چون شش که آلت دم زدن است و معده را و حجاب است بین
 مشارکت آفت حجاب در دم زدن که شش آلت است پیدا آید و چنانکه سبب آلت آواز است اگر در آفتی رسد

او را ضعیف باطل کرده و نیز که عضوی را با عضوی مشارکت باشد بسیار مخفی و در بعضی اول با بعضی
 مشارکت افتد چنانکه در این مشارکت است بر گاهی که از یکدیگر یافت و غذا می خورند و جگر را با گردن مشارکت
 غذا آورنده و منفذی که آب از خون جدا می شود در آن منفذ بوده اند و این مشارکتی جگر را با گردن مشارکت با شش
 چهارم در میان باریک با مزاجی هرگاه مزاج شخصی از مزاج صحت نبرد و چنانکه گرمی و سردی از او جدا شود و با
 و اثری در این مزاج هر یک تغییر یا به سوز مزاج شود و گوشت را اگر در دو کیفیت گردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک
 یا گرم و تر و یا سرد و تر و در این را سوز مزاج مرکب گوشت و این شش نوع است چهار مفرد و چهار مرکب از این شش مزاج
 دیگر ممکن است چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر و انواع سوز مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب یا آنکه
 چهار ساده و چهار با ماده مثل سوز مزاج گرم بی ماده و بی دق و مثال سوز مزاج گرم با ماده و بی دق از خون و صفرا و
 مثال سوز مزاج سرد بی ماده و بی دق و مثال سوز مزاج سرد با ماده و بی دق و مثال سوز مزاج سرد با ماده و بی دق و
 مثال سوز مزاج گرم بی دق و مثال سوز مزاج گرم با ماده و بی دق و مثال سوز مزاج سرد با ماده و بی دق و
 مزاج خشک با ماده و شش که بعد از آن چهار نوع است در با صفت پدید آید و مثال سوز مزاج خشک با ماده و بی دق و
 گاه در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر طایفه که بیشتر یا کمتر یا ضعیف گردد سبب بیماری باشد و مزاج از عند
 بیرون بر دو هرگاه خلط صفونت پذیرد و بی دق و گاه از سوز مزاج آفتی در عضوی پدید آید در هر اول
 باشد و اگر سوز مزاج طبیعت عضو را از اعتدال بیرون برد و تباها کند درجه دویم باشد و فصل ششم در بیان
 بیماریهای اندام چهار مرکب و غیر آن انواع بیماریها بسیار است بعضی در شکل اندام افتاده باشد و بعضی در
 عضوی که صحت و منفعت آن در شکل مخصوص است و شکلی دیگر بود چون فحش دماغ که مستطیل بود و رطوبت
 که منفرطح باید و محدوده که بی جانب او گردن باید هر وقت بر خلاف این باشد طبیعتی باشد و چون شکل زبان که مقدس
 مخصوص باید هرگاه بزرگ گردد و نامطبیع بود و بعضی زیاده ای در عضوی باشد چون انگشت زیادتی و ناخن جسم و
 و ریک کرده و شانه و دار الفیل و دوانی و دای و شو لعل و بوسیر و آنچه نقصان در عضو بود چون چشم
 که چکر باشد و علت قبول و بعضی چنان باشد که اندامی از جای خویش بیرون آید چون فحش و تقو و سوز مزاج
 در چشم و بعضی در منفذ باور بیماری افتد چون از تار سبیل که در چشم افتد و خفاق و صرع و سکه که سببیه و دانه
 بود و بر فغان که سبب دگر و مانده آن بعضی در رشته و نرمی چون حلقه که در شش باید نرم شود و خنجر و طنز
 که املس باید در شش گردد و بعضی تفرق اتصال باشد چون قطع و کسر و قطع و انسداد هم نوعی از تفرق اتصال
 باشد از هر دو ماده اما سوز مزاجی که سبب پدید آید و دماغ ضعیف مرکب جهت آنکه هیچ
 اما سوز مزاج و تغییر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اما سوز مزاج در اندام چهارم واقع شود و گرمی که
 برسد که در اندامی که در غایت نرمی و شسته باشد اما سوز مزاج در این مکان باطل بود جهت آنکه دماغ و رطوبت
 نرم است و استخوان و رطوبت سخته هم در اما سوز مزاج پذیرد و اگر دندان فاسد از اطراف فته و نگاهی از لثیه در

ظاهر شدی و حسن و شرف آن و امی و نه در وی هیچ است و عضوی حس حرکت شریان بدان بار سبب
 در یاد چنانکه ممکن نباشد که اناس که نفوذ کنند و همچنین مردی که در تن او غلط بد یا نیک آنخته بود اگر او را حرکت
 شد و خون بسیار از او در و غلط بد رفتن او بماند بر تن او آناس و بشره بد پدید آید و بعضی حالهاست که
 آنرا از جلا بیماری شکر در او را هیچ و در الشلب و ریختن موی از رنگ خوش گشتن چون بهی و در
 و شش که بر بشره بد پدید آید و بعضی پوست را بخراشد چون سبب و ضعف و بعضی بیماری است که در قیله باشد
 و جبرأت یا بند چون کبلی و نفوس بر بعضی مصلح و بر بعضی که از بد صفت بود و فرزند ی همان عضو
 بود در بیشتر احوال و بعضی بیماری است که بهی از یک گیر که خاصه در ریه های خشک چون در چشم و آبله و تب
 و کل در بعضی مصلح و بر بعضی که از او بد و کسیر است که بهی از یک گیر که خاصه در ریه های خشک چون در چشم و آبله و تب
 احوال نیست و شش برست مصلح بود **فصل اول** در بیان بعضی حرکت و احوال آن نبض حرکت شریان است و در
 به حرکت و در سکون تمام شود حرکت اول که کشادن و بالا آمدن گشت و از انقباض و سکونی از پس آن حرکت
 و در انقباض گویند و آن در کشیدن نیز بر رفتن گشت و سکونی از پس آن جهت آنکه ممکن نیست که چیزی بهی جانب
 حرکت کند و به نهایت آن جانب رسد و از آن جانب باز گردد و بجانب مخالف باز آید و در بیان این دو حرکت
 سکونی نباشد زیرا که دو حرکت مخالف یکدیگر بسته محال باشد و در بیان نهایت رسیدن آن انقباض و آغاز حرکت
 انقباض سکونی نباشد و حرکت انقباض ظاهر تر بود و داریم آنرا با گشت توان است که وقتی که منصف قوی بود حرکت
 انقباض پیش بعضی جان است که در توان یافت و درست آنست که در نبض عظیم و صلب قوی و بطبی در توان
 یافت و حرکت همه شریانها حرکت دل برابر باشد مگر شریان که بجهت و قوه نزدیک بود و حرکت او در از حرکت
 دل بود بسبب الم و حرکت شریان دارد دیگر اعضا که آنجا المی نباشد حرکت دل برابر باشد از هر آنکه شریانها شاخها
 و دست و از وی بسته **فصل دوم** در بیان منفعت نبض آنچه از نبض معلوم شود باید دانست که دل شریان
 شریان است و شریانها هر یک چون دل یک عضو است در حاکم در دل است حاجت بهم چون از راه شش است
 از راه دیگر که در شریانهاست همان حاجت از راه سام پس نماید نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار و ذنک از وی
 دور کردن حرکت دل و شریان یکبار بود و بعد از آن حرارت غریزی و قوت حیوانی و طبیعت و قوت روح حیوانی زنده بود
 و حرارت غریزی گرم و قوت حیوانی همه اندامها بقوت حرارت غریزی رسد و اندامها همه قوت بکافی انقباضی بقوت حیوانی
 قبول کند و قوت بقوت حیوانی و حرارت غریزی است و جای این هر دو در دل است و حال همه قوتهاست انقباضی
 تمام توان کرد و حال دل از حرکت شریان و طبیب را ضرورت است که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها و حال
 روح بداند و این حال از حرکت شریانها جهت و در تحلیف دل و شریانها خون است و روح پس طبیب که دست نبض
 و بهی و سرد و درازی و دیری و قوت و کثرت و آنچه در تحلیف دل و شریانهاست از احوال مرض از بسیار و کمی و
 تمام در این **فصل سوم** در بیان آنکه نبض از یک و چگونه باید جست نبض از شریان را بعد از جهت جهت آنکه در

[illegible]

و آن زمان که ضعف از قوی بود و ذنب الفار و لالت بر روی حال دارد و نبض مسلط نبضی باشد که در قوت دو برابر است
 باشد و اگر از افزودن او حرارت مصلحت است دلالت او بر خیر نیست و اگر برسلان ذنب الفار دلالت او بر خیر نیست
 دلیل خیر نیست و نبض منقطع چنان باشد که حرکت این اندک از یک انگشت مسجه تمام بدید آید و با انگشت وسطی نریک
 نشود و نبض ذوالفتره نامند این بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود این نبض که حرکتی یا حرکتی در روز و بانه
 شود و دلالت بر عافیت ضعف دارد و نبض عزالی همچون منقطع باشد و میان اواخر حرکت و تمام کردن سکونی باشد
 نبض ذوالفتره این است که به اندازه حاجت در حرکت آرد و سبب صلابت عروق و گوشت که انجا بود یکبار نتوان
 حرکت نمود و در میان اندک توقف افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانچه یک حرکت بدو دفعه آمده باشد و نبض
 مختلف الفتره آنست که اول او ضعیف باشد و آخران با عکس این بود و نبض موی آنست که نرم و پهن در یک
 معتدل و دراز و پهن برسان موج باشد و بعد از حمام و شراب و عرق ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکت
 المریه و اگر در تب بدید این علامت نشان عرق بود و سبب این نبض ضعف قوت باشد و نبض دیگر آنست که مانند
 موجی اما این صغیر تر و متواتر چون حرکت دو دگر است و گمان برند که سرعیت و نبض بدانند که مرکب از نبض
 و متواتر و مختلف و این هر سه نوع در یک نبض باشد و سبب این سقوط قوت بود و نبض غلی آنست که متواتر و صغیر تر
 دودی باشد و اتفاقاً مانند نبض که نو زاده بود دلالت بر عافیت ضعیف قوت دارد و زردی مرگ و نبض منشاری آنست
 که بوجی مانند جهت که اجزای رگ بلند و نرم و نامنظم باشد بدین سبب منشاری گویند و نبض شیر شتر ذات الحجب باشد
 سبب این است که و غشا باشد و نبض متخلخل و گوشتی که حرکت گوش دارند سکونی افتد و سبب سقوط قوت بود این را
 ذوالفتره گویند و دوم آنکه سکون گوش دارند حرکت واقع شود و سبب باز آمدن قوت باشد و این نبض الواقع گویند
 گویند و نبض شش و متواتر و ملتوی رگها در این النوع همچون دوالی کشیده باشد اما ملتوی بر خود همی نبض متواتر کشیده
 و پوشیده این النوع بعد از استفراغ بسیار آتر خشک بود چون قوت قبول نبض بکشید که صلت از قوت
 النوع باشد و نبض مرتش آنست که لرزان بود و سبب ارتعاش اخلاط بسیار و توانای قوت و کشیدن
 دفع علت و نبض ناموزون شیر سبب مولود فاسد که در بدن جمع شود و قوت عاجز گشته و در زمان حرکت که
 سبب ضعف واقع میشود **فصل هفتم** در بیان نبض اهلای عمر نبض کودکان سرحل باشد یا متواتر و در
 میان قیاس با تن ایشان عظیم و با تن بالغ عظیم نباشد اما سبب سرعت و تواتر یکبار قوت نامم و سبب
 بخارهای تروپوستیکه مضطرب باشد سبب نامم قوت نری اندامها تمام نارسیک بود و نبض جوان قوت
 باشد جهت آنکه قوت دل و اندامها را تمام شده و تری کودکی رفته و نبض کهن قیاس با نبض جوان صغیر
 و بلبل باشد و در عظم و قوت عظیم بود و نبض پر ضعیف و متفاوت باشد و سبب رطوبتهای سبب
 نرم بود و **فصل هشتم** در بیان نبض اهلای طبع گرم باشد نبض قوی عظیم و اگر گرمی مزاج طبع بود و نبض
 ضعیف چنانکه در چهار محرکه و غیر آن نبض مزاج سرد و صغیر یا متفاوت یا بیطبع باشد و نبض مزاج تریا موی یا

لجهت آنکه روح سبب تر شد بریت نماید بعد از آن عظیم و سبب و مختلف و در تنش گردد اگر ترس حقیقه باشد از آن حال
 رود باطل شود و بعضی بجهت سبب باز آید و اگر ترس حقیقه باشد و در آن حال باطل فصل چهارم در بیان
 نبض طعام و شراب طعام اندک خورده شود یا بسیار یا معتدل یا چیزی بد یا گرم یا سرد و خورد و نه باشد از آنکه محو
 باشد یا مبرود یا معتدل بسیار خور و مختلف بود و سریع و بعضی کسی که طعام و شراب با اعتدال خورد و قوی و عظیم بود
 بود و نبض اندک خور یا اعتدال و باطنی ضعیف بود و نبض خور که چیزی گرم خورد و ضعیف گردد و جهت آنکه نرم
 بر او گرم تر گردد و در مزاج هم موجب سرعت و قوت تر نبض بود و اگر چیزی سرد میل نماید هیچ معتدل شود و نبض
 و اگر مبرود چیزی سرد خورد و مزاج سرد و قوت کند و نبض او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطبی گردد و اگر چیزی گرم خورد
 معتدل گردد و نبض او قوی شود و اگر چیزی بد یا نیک خورد موجب نفخ و سرعت آن نبض گردد و طبع و طبع و طبع
 باید گردد و نبض با اعتدال باید آورد و شراب خمر است بسیار آن نبض را مختلف کند و با فراط شراب را که
 کند و هم باشد که در سبب است و آن را که شود و از هر که غذا را بگذارد و قوت مدد و نبض قوی گردد
 و حکم بسیار آب همچون بسیار طعام است فصل پنجم در بیان نبض که بعد از دار و در استفراغ و احتقان
 بود و نبض استفراغ تبی و ضعیف و بطبی باشد و اگر استفراغ با فراط شود و دوی و غلی گردد و نبض احتقان غلی باشد
 و اگر احتقان با فراط بود و نبض مختلف باشد فصل ششم در بیان نبض اعراض نفسانی باید دانست که
 اعراض نفسانی شادی است و غم و ترس و خشم و مانند آن نبض آشامی عظیم و متفاوت بود و نبض غم ضعیف و غم
 باشد با متفاوت و بطبی سبب میل روح از جهت غم باطن نبض خون سریع و در تنش و مختلف و مضطرب بود و در
 غضب عظیم و شاق و سریع و متواتر سبب آنکه غضب حرارت را برافروزند و نبض غضب اگر بایز و قوی و حمالی باشد
 مختلف بود و نبض لذت عظیم باشد از هر که لذت قوت را بر فراق حرکت دهد و موجب قوت تر نبض فصل هفتم
 در بیان نبض که در گریه حاصل گردد اگر آب گرم استمال کند نبض عظیم و قوی و نرم شود و سریع و با متواتر سبب
 حرارت و اگر آب یا قوت نماید و حرارت تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و متفاوت و بطبی شود و اگر آب سرد و در نبض
 صغیر و متفاوت و ضعیف و بطبی گردد و اگر غایب تر سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد و نبض قوی و عظیم
 و سریع شود و آب معدن آنچه خشک گفته است چون آب معدن زاج و کوکورد و آب شربت نبض اصل
 یا سریع فصل ششم در بیان نبض در دوا و اما سبب نبض در دوا و اما سبب نبض در دوا و اما سبب نبض در دوا و اما سبب نبض در دوا
 در دوا عظیم باشد و با تفاوت ضعیف و صغیر شود و دوی و غلی و سبب سرعت بر جای بودن قوت باشد و هرگاه از
 در دوی طاقت شود قوت ضعیف گردد و نبض صغیر و ضعیف شود و نبض اماس گرم است و سبب بود و در تنش
 سریع و متواتر نبض اماس طلب متاع بود و هر چند اماس بیشتر نشاید نبض زیاد نیز نبض اماس نرم موجب است
 و نبض اماس سرد و با تفاوت و نبض اماس بخت موجب بود و سبب آنکه هرگاه اماس چند شود و در آنکه گردد
 و آنکه نرم شود و نرمی منوج ارد فصل نهم در بیان بیماریها بر نبض هر سبب گرم صغیر و ضعیف

با سلاطین قوت که در هرگاه تب گرم شود عظیم و سریع و متواتر بود و با عطشی و مرعش مختلف و مرعش باشد با سلاطین
اگر تب که در غشاء و باغ واقع شده و در ابتدا اگر تب صغیر و ضعیف باشد و اگر قوت ضعیف باشد از کمال
مقدار غشی بود و نبض بر سهام سرد متفاوت و بطبی بود و سبب داده یعنی سوجی باشد و نفس نیز بر سهام بسیار ملایم
گرد و نبض صغیر گرم سریع باشد و متواتر نبض در سرد متفاوت و بطبی بود و نبض مردم دیوانه سبب داده بود
خشک و صغیر باشد نبض عاشق یا منتظم بود و در هرگاه نامعشوق شود یا اورا مزید عظیم معتدل گردد از جهت
آمدن دیدار و نام او نبض تقویه با و تند و صلب گردد و اگر مستغرق بود متفاوت باشد نبض فانی سوجی و ضعیف و
متفاوت و سیل و اگر قوت ضعیف باشد نبض نامنتظم
گرد و نبض سریع اگر داده بلغم باشد بطبی و متفاوت و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض سکنه سوجی بود و فضل
در بیان نبض انواع پنهان نبض یعنی یوم سل یعنی قوا تر دارد و اگر مختلف بود منتظم باشد و اگر نامنتظم گردد حی یوم
نبض تب که از عفونت بود در اول نوبت غایب و صغیر و سریع و مختلف بود و در میان تب عظیم باشد نبض خطر
در اول مختلف بود و در میان تب یعنی نوبت تب غایب در اول شخص و ضعیف و صغیر و متفاوت بود
و در آخر متفاوت مختلف شود نبض تب مطبوعه معتدل و نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون
عفن باشد عظیم و سریع و مختلف باشد نبض تب سریع اگر داده بلغم باشد نرم و بیطی بود و اگر کثیف باشد سریع و سلب
و اگر خونی نرم و عظیم و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض تب حصه و جد ری که نگران سیکوین
سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد **باب هشتم**
در بیان مختلف دم زدن نفع دم زدن همچون مختلف حال دل نبض است و حالها ترن و حوت
حال روح طبیب دم زدن کرده و بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است و احوال
و اسباب دم زدن همچون اسبابا سکه نبض است فاعل و آلت و حاجت اما فاعل قوت حیوانی است و
قصد خلق و تخریش و حجاب و سینه و عضله ها که در میان پهلوی و سینه است و حاجت نسیم هوا خوش لبوی دل
کشیدن هوا و دودناک از دل بیرون کردن هرگاه این نشیما طبیب بود و اگر کی یا دوا باشد از حال برگرد نبض
نیز گرد و عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطبی یا منقطع یا نوعی از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از
حالتی نشان دهد اگر در تب و مانند آن دم زدن طبیب بود نشان قوت روح و جهت ال حرارت غریزی باشد نشان
سلامت و بی افت دم زدن بود چون معده و دیگر چیز زود دم زدن نبض نشان بیماری صعب و آفت حشا
و اس در دوا باشد در حلقه ها دم زدن همچون نشانها نبض است و تغییر این نبض تفاوت نبض به سبب
درین کتاب برین مقدار مختصرا کرده شد **باب نهم** در شناختن آب طبیبان آب پیش را تفسیر گویند و بیل
نیز گویند و این مثل است **فصل اول** در بیان آنکه آب تفسیر میگویند بر احوال مضمر معده و غیر
و نحوه بر احوال اخلاط دلاله دارد و پنجم سده است اول در معده طعام کیلوس گردد و پنجم دوم در معده است که

کیوس در جانب مغر جگر خون گردد و در نیم سیوم در نزد یک اندام خون انجا بقوت مغیر بر اندامی غذا گردد
و قوام تن بقوت است و خلط صفرا و سودا از او از نیم ختم جگر بود و کیون بقوت جگر خون گردد و منجمت شود و پاره کفک شود
صفرا بود و پاره نقل شود و سودا باشد و انچه صافی ماند خون است و بیشتر از صفرا و سودا از جانب مغر جگر از
خون جدا گردد و آب که خورد و شود قوام خون را رقیق کند و در گها بار یک بگذارد و بجانب مجرب جگر را در
بیشتری آب از خون جدا گردد و بجانب کرده و نشانه فرو آید و پاره غذا بگذارد و بعضی بمرق دفع شود و بعضی
باز بگردد و نشانه آید پس هر چه خون تولد شود اثری آب بشانه رسد بدین سبب گفته اند که آب از نشانه بیرون آید
از احوال همه تن و نیم سده و نیم جگر و اخلاط خبر در **فصل دوم** در بیان انکه پیش آب کی باید گرفت
و چگونه عرض باید کرد دلیل که طبیب عرض کند اول شام عادت است نباید خورد و چیزی که رنگ آب را بگرداند مثل
رغفران و سنبل و آب گاو و صبر و غیره و خار دست و یا بگذارد از رنگ پیش آب بگرداند و اگر سنگ و خشم و
و مانند گی آب در نگر کند و مزاج را گرم سازد و بخوابی دلیل نیم سده و دو رنگ از بهر آنکه در بخوابی طعام نیک بهم
نشود و بعد از جمیع پیش آب چرب و نقل و سبب باشد بدین جهت از پس این احوال بر دلیل اعتماد نباشد و بعضی
و نفاس آب را تغیر دهد و قارور و بعد از یک ساعت عرض نماید تا انچه بر سر آب خواهد آمد بر آید و انچه بر سر آب
بماند و پیش آنکه شیش فارغ نشود ساکن باید داشت و بروشائی هوا عوضه باید کرد و از آن آب دور باید
دارد شش ساعت نباید نمود و از بهر آنکه لون قوام او بگرد و شیشه صافی و سبب و شسته باید چنانچه بود و در وقت
دیدن شیشه بدست چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت **فصل سوم** در بیان انکه چند چیز
از پیش آب باید حبس طبیب از دلیل مثبت چیز جوید رنگ و قوام و روشنی و تیزی و بسیار بی و مانند گی و
نقل و کفک و بوشی باید دانست که روشنی و تیزی که آب از قوام معلوم گردد جهت انکه بسیار است و غلیظ است
لیکن روشن است و تفاوت مثل سبب مرغ و صغ و بسیار چیزها است که قوام رقیق و تیز است آب شیر و
فصل چهارم در بیان عدد و رنگ پیش آب اخلاط چنانچه است بقوم و خون و صفرا و
سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ و زرد و سیاه اما هر بی انواع بسیار دارد و سبب چهار نوع
اول مثل آب دویم جو فشان سیوم چون چهارم رنگ شیر بود و زرد و شش نوع است تندی و زنج
و اشقر و نارنجی و زعفرانی و ناری و سرخ چهار است گلگون و سرخ که امر قانی گویند و سرخ که بسیار بی مانند گی و احمر
آقم گویند و سرخ که رنگ خون بود و سیاه دو نوع است یکی سیاه طلق و دیگری که زرد و سیاهی بانی بود و مثل پیش
اب بر قان و در همه انواع تفاوت بسیار است و واقع بود و رنگها مرکب بعضی دو رنگ و سه رنگ و چهار رنگ و
سبب رنگ مرکب انهمی مخصوص نیست و انچه نام خاص دارد آنچیز و رصاصی و آسمان گون و کراتی
و نیلگون و مخاطی و آرزق و زنگاری و آرزقانی و غسانی و تیزی است و رنگی دیگر است که آمیخته بود از
و سرخ گویند **فصل پنجم** در بیان پیش آب سبب و سباب آن اول سبب دلیل سبب مباد و ترش و خیار و خربزه

یرقان باشد رخسار آب اینک طبع و اسهال نشان میل بود خاصه اگر مدتی بماند و اگر آب باخون و اخلاط آنخته بود و در پیش
 زرد از غلط جدا کرد و نشان آن باشد که منقعه کرده کشاد و منقعه شده و حساب سرخ پیش آب اول در صحت بود و در
 سرخ پیش آب اگر کم شود و صفرا تولد کند آب تلخ شود و در کم که از منقعه گریبان دوده و بکر صفرا در آن منقعه از جگر زرد شده و در آب سبز
 آن صفرا بر راه بول فرو آید و بدان سبب قوی سر و تولد اندک سودم ضعیف است چنانکه در استخوان و جگر آب چو نمک که گوشت باشد
 چهارم آنکه سوزنیک است و در غلظت در رگها غرض بگردش آب سرخ بود و پنجم بجهت غلبه صفرا و حرارت سرخ شود و ششم
 از ضعیفی کرده آب سرخ بود **فصل ششم** در بیان بول سیاه و آنچه بر آن دلالت دارد بول سیاه و سوب سیاه
 باشد و دلی بماند باشد و سوب سیاه مطلق و آنچه بر شراب است و امیدوار بود از بجهت آنکه سوب سیاه و سوب سیاه
 است بول سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد و همچنین سرخ غلیظ تر بدتر از اول بیماری باشد و پنجم در
 بیماری بدید آید بیشتر بول سیاه در بیماری حاده علامت مردم داغ و زردی است
 باشد بول سیاه در رقیق بوی تیز در بیماری حاده نشان در دهن دیان باشد ممکن بود که بر عین یا عرف تحلیل یا بول
 بول اشتر غلیظ که بعد از بول سیاه در رقیق بود نشان ضعیف باشد اگر راستی بدید آید اگر چه میباشند که در
 و در تب محرقه بول سیاه در رقیق و نقل بر آنکه باشد و گرانفی گوش مقدمه رعات باشد بول سیاه و رقیق در زردی
 و ضعیف النفس نشان مرکب بود و بول رقیق که میل بسیاری دارد نشان بیماری در زردی خطرناک باشد بول یرقان
 که از سرخی بسیاری زرد اگر غلیظ و تیره باشد علامت خیر و کشاد شده بود در بیماری سیر زرد اندک نقل نشان
 صحت نده باشد بول سیاه و زردی بد باشد و زردی بدتر بود بول مردم تندرست اگر سیاه باشد
 نشان سنگ گرده و شانه بود و سیاهی بول سوزنی ماده و حرارت بود در اکثر اوقات **فصل هفتم** در بیان
 زردی مرکب و مختلف بول منبر نشان زردی علت بود از سودا و بلغم از بجهت آنکه سبزی نبات از ترش آب زرد
 تولد کند و بول منبر تیره شبنج باشد و مقدر جدا بود سبزی بول اطفال قتال باشد و بول اسان گون کسی بود
 که او را زرد داده باشند و اگر بول نقلی بود امید خلاصی باشد و سوب زردی نشان سل بود بول زردی در زردی
 چهارم و ششم نشان مرگ بود و بول نیل نشان خامی اخلاط باشد بول زردی نشان اول حمل بود و آخر حمل
 سرخ شود و بول حامله اگر بجناب تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره نشود و هنوز اول حمل بود بول از خواب
 نشان سوختن صفرا و سودا باشد و بد بود بول بزرگ مثل آب با بچه و شراب تیره و آب نخود نشان آهاس
 بود و بسیار وقت بول حامله بدین رنگ باشد و بول سقوی بیشتر تقویم کشاکش و بعضی سرخ بول اگر بچند روز سیاه
 نشان اخلاط گوناگون باشد **فصل هشتم** در بیان بول غلیظ بود و یا رقیق یا معتدل و زردی
 است که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره و چربی بدید میباشند اسباب بول رقیق نیست کی ناگوار بدین
 و دریم سده سیوم مزاج سرد و خشک چهارم شش حرات غریزی پنجم خوردن بسیار شش ضعیف که در مقم است
 در گرده و بیماری بول شش آهاس پنجم غریزی طبیعت چنانکه سرخ خورد و شود و زرد بول که در آنچطیب است

سفید بود و رقیق باشد بول رقیق از ناله تیرید باشد خاصه در بیماری ده و اگر بعد از نعلی نشان لشفخ ظاهر شود
 نشان بار و اگر باشد علامت بجران نشان باشد بول رقیق از مردم شد رست اگر المی می باشد نشان الماس باشد و اگر غلیظ
 نشود و المی باشد لیکن در پوست خارش و در تن گرانی بود علامت شیره بادیه و کرد و غیر آن باشد بول رقیق در
 تکران نشان سردی مزاج چون مزاج بجران در همه بیماری نشان غامی باد باشد نشان سیه یا صلع و بول زرد و زرد
 در بکار نشان آفتاب نفع باشد اگر بران حال جانم باشد و زردی از تخمین صفر بود بول سرخ رقیق نشان سرخ و زرد
 باشد بول سرخ صفاتی رقیق نشان درازی بیماری بود بول رقیق بعد از بجران علامت نکس بود و اگر رقیق یا زرد
 و ضعف سابق بلای باشد نشان الماس که بود بول رقیق بسیار از لیس گانی اندامها و سقوط قوت نشان خیر و پاک
 تن باشد بول غلیظ بیکار شتر تیرید و عجب آن است بود توانایی قوت باشد و اگر اندک آید ضعف قوت و بسیار غلیظ
 بود و بزرگی نشان بسیاری ماده از نفع باشد بول غلیظ بول را بول غلیظ که خوب در سردی و یا تپا شدن اخلاط و بول غلیظ اگر
 بعد از یک ساعت رسوب کند نشان حرارت و ماده غلیظ و اگر در تب قهقرس از آنکه رقیق بود غلیظ شود نشان بجران بول
 و علامت الم در دل و حوالی بگو و آنچه سبب آن بسیار مقدار بود و ریاضت تابرون باشد و رسوب شل بریم و صدق
 بدان پاک شود و رسوب همچون بریم سبب تولد سده و سنگ کرده باشد اگر گانی لباقی دوران فرود آید و اگر قهقرس
 میوز و بخار و سنگ در شان باشد و آنچه صفاتی بر آن کس شیره شود علت هنوز در حرکت بود اضطراب زیاد و خواب
 و نشان دیوانگی باشد بول سفید و غلیظ از بسیار رطوبت باشد و غلیظ و سرخ از غلظت خون و اگر بار در معده و خارش بطن
 باشد مقدمه برقان باشد بول تیره و کده و با حشر نشان سقوط قوت در فصل ما نیز و هم در میان بسیار و اندکی
 بسیار بول بی نشان نشان مستقر رخ رطوبت باشد در قویج اگر بول غلیظ و بسیار دید علامت اصل قویج زوال علت
 بود و بول بسیار از مردم شکر و کم ریاضت سودمند بود و در رحمت سپردن قهقرس خونی اگر رسوب بسیار و نرسج
 بول سپید و اندک از این طایفه بود و مقدمه استقامت و تقطیر بول بی اراده در بکار حاده نشان آفت دماغ باشد
 و اختلاط عقل و علامت رجات بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه و یا غیره و درد در شهادت علامت نشان
 ماده و کمی رطوبت و هم اختلاط عقل بول اندک رقیق و سرخ در برقان قوت سرد و نشان استقامت بود فصل
 دوازدهم در بیان دلایل کف بسیار کف از نفع بسیار بود و بزرگی قهقرس و ناکشاند قهقرس و دی و هم
 از حجت غلیظ باشد و در بکار کرده بود و کف هم رنگ بول زرد یا سیاه نشان برقان باشد کف همچون شیر نشان بکار
 شش بود و کف همچون کف در بول سرخ نشان سودا و خون دیوانگی باشد فصل سیزدهم در بیان دلایل رسوب
 در بول کف بریم است در الماسها و ریشها و اخلاط و رگها همچون گرد و چنان که در ریشها بریم سید نشان تخمین ماده باشد
 در بکار رسوب علامت پزاندن ماده و از خون جدا کردن بود رسوب بد نشان ضعف قوت بطن رست و همچنانکه
 ریش که در او کفاید و در ذایل شود بیماری چون نهایت رسد و صعوبت آن سالک شد و بطنی در بول پدید آید و رسوب
 ظاهر شود و اگر طبیعت از بنهم غذا پزاندن باز مانده سبب بسیار گردان بر آنکه طبیعت تندرست غذا از مختل

معضم کند و بول او رسوب نباشد که در بول مردم قرمز و کم ریاضت و چون سوب نشان بخشد و قوت طبیعت است اعتماد بر یکی ماده بر سوب
 توان کرد و در بول مردم لاغر سوب سپیدالس محمود باشد خلهار آن یعنی ریشیه میل سوسنی بن قاروره دارد و طبیعت قاروره
 که رسوب دارد و نفثت حال ملاحظه نماید اول خشکی و نامهوری دویم حال کمی و بسیار سوبیم حال رقیق و غلیظی چهارم
 رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه پدید آید در آن هفتم آینه که آن آب و جدگشتن از آب فرق میان
 نیک و بد است که رسوب نیک در قاروره باشد و سپید و هموار در وی آن فنیق تر و اگر بجنبا نندازد بجای آید
 و رسوب خام غلیظ باشد و اگر بجنبا نندازد پاره پاره شود پس اعتماد بر همواری توام رسوب باید کرد بسیار دیده اند که رسوب
 سپید بود و روی آن درشت و توام آن همواره بوده و بیاراک شده و رسوبها بیشتر ترنگ بول باشد و آنچه ترنگ
 نباشد سرخ بهتر پس روت و بنجی و توام رسوب بد آنچه نامهور تر و اجزای آن پراکنده تر و تیره در سوبنا طبیعت سوز و جوشان
 عینیت مدعی غلیظ خواسته سولیتی نحالی که سبک لخمی و همی رمادی زلی شعری و موسی یعنی همچون پاره خیمه گداخته باشد اما
 مخاطی غلیظ و سپید و توام آن مخالف توام رسوب بخته باشد نشان سردی مزاج و بسیار رطوبت غلیظ بود و در قوت
 مجاری بول نشان بجران قاعنار داد و جاح مهمل و نشان آن آن مدنی بریم باشد علامت گشاده شدن قوت کرد
 و مجاک بول باشد و فرق میان هم خوبت خام است که ریم نشانه کنده باشد و اگر بجنبا نندازد پاره شود و از هم گسیده و اگر
 آینه شود ترنگ آب سپید گردد مثل شیره و سرخ از کرده باشد و سبب آن فرود آمده باشد
 خراطی سرخ سپید یا ناکار نباشد نحالی کو یک از غلیظی است لکن سبب بختی نشان چه باشد که سبب بزرگتر از نحالی باشد
 و رسوب آن اگر از جگر بود سیاه بود و آنچه از کرده بود همچون گوشت بار یا تانه و لون آن برزرد می زنند و گاهی
 بسیار غلیظی بزرگتر از نحالی بود نشان سوزن خون باشد یا گداخته گوشت آنچه گداخته شود در آب بود پس قوت
 حرارت خشک شود چون سولیتی بعضی چون دانه از رن بود و رسوب سولیتی باشد یعنی شیره از کرده بود و گوشت باشد
 نشان گداخته پید باشد و گاه مهمل آب زرد باشد اگر بسیار بود و از آب جدا شود از کرده باشد و شعری بعضی سرخ
 بود آن از رطوبتی باشد که در می ری بار یک خشک و غلیظ کرد و بر سبکی موسی بسته شود و جالینوس میگوید از آن سرخ پاک
 نیست رسوب علامت سنگ در یک باشد و کرده و نشانه آنچه از کرده باشد سرخ بود و آنچه از نشانه باشد سپید بود و از آن
 نشان بلغم غلیظ است که در عضو باند و موسی سوب او هرگاه ترنگ خون بود نشان ضعیفی بجا باشد و اگر آمیخته نباشد گاهی
 بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش کرده باشد و اگر در بول مطحول بار بار خون بسته آید بهر زردان پاک شود رسوب
 خیمه دلیل ضعف معده بود بیشتر اوقات از خوردن شیر و پنیر و ماته آن با فضل چهارم در میان اندکی و بسیار
 رسوب در بول زنانه ترنگ سوب بسیار باشد در ترنگ اندک و بسیار رسوبان نفیض علامت زایل شدن علت بود و اگر
 رسوب نیک بسیار از آن بود که بدان شخص بق باشد نشان فساد بسیار بود در زن نشان احتیاج به تنقیح فصلی است
 در بیان آنکه رسوب لالت دارد و پاره پاره حال بیار دالت کند یا پاره پاره حرارت بود یا نباشد حرارت غریزی یا فساد
 برود و رسوب بزرگتر آسان لکن نشان سرد مزاج بود رسوب سرخ علامت غلبه خون و بنج و خامه و در رسوب

باشد و نقل آن هم سبب باشد و این علامت که در بیشتر عالم جنینی باشد و از این گنبد علامت و حال در باب گذشته یاد کرده آمد
است تمام شد سخن در باب اول بعدوند باب دوم در بیان نشانه‌های اولی ندرستی و بیماری از احوال نقل که از طعام حاصل شود
و این هفت فصل است **فصل اول** در بیان بسیاری و اندکی نقل که سبب بسیاری بر از روزه است یا ضعیفی فوت نماز و یا
فرو آمدن اخلاط بجانب رود یا و نشان ضعیف فوت غذا یا کاشتن تن و ضعیفی و لاغری و نشان فرو آمدن اخلاط بجانب رود یا
و نقل با اخلاط آمیخته باشد اگر غلیم آمیخته بود در حده بلغم بسیار بود و اگر با صفرا بود بسیار تولد صفرا در گوارش باشد و اگر با سودا آمیخته بود
تولد سودا در ریه و ضعیف است و اگر نقل بارها خون سیاه باشد علامت سده باشد در کبار و اگر در نقل چیزی تلخ باشد از انواع کبر و
رود و بار اندوده اند نشان گذشتن طعام غلطی تیر باشد که روده را میگیرد و سبب اندکی نقل سبب سختی سده که در ریه صفرا
افتد و دوم تولد کرم در رود یا سیدم ضعف فوت بجز در کشیده کیلوس بختن از از خون و اندین و بیامد دست که نقل طعام فضا
تن بدان جهت نیست و باز آمدن آن در روده و خوردن نشان ضعیف فوت و آغیز باشد و یا کاه باشد و خنایا لطیف است
مضم شود و خون گردد و نقل آن کمتر باشد غذا غلیظ از وی تولد خون کمتر تواند بود نقل آن بیشتر باشد و غذا که میانه باشد نقل اندک
آن باشد **فصل دوم** در بیان تری و خشکی نقل که سبب تری نقل است که تری و لطافت کیلوس بجا گیرند و با نقل برود
فرو میارند و جهت این سه حال باشد یکی ضعیف بود جذب کیلوس و دیگر گها سار یا غذا و سه که در گها سار یا غذا و سه که در گها سار یا غذا
زیاده خورده باشد تا طبیعت از مضم آن عاجز باشد جلد نقل که در روزه تری کیلوس بماند و و آید یا مضم دوم اگر طعام پخته از خورد
آید غلطی بعدیده در آید که طعام را تا مضم دفع کند سیو فرو آمدن تریها از دماغ آمیخته شدن و نقلی و این گها سار یا غذا و سه که در گها سار یا غذا
معلوم کرد بر گاه نقل همراه باشد دلیل ضعیف و جو رسد و سار یا غذا بود و سبب خشکی نقل مضمش است که ریاضت است
دوم در اسهول بسیار خلط چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذا از خشک ششم آمدن نقل در روده و خوردن و قویون
بر گاه توام نقل مختلف بود علامت همواری مضم و ناگواریدن بغض طعام باشد پس بهترین نقلی آن بود که توام و خورد و
با آسانی آید و قوام سل بود و مقدار اندک لبوز و بزدی ثانی شود و بیوی با قوت زیاد بود که نباشد و بوقت عادت آید همواری
قوام نقل طبیعی بد باشد نشان گذارش تن بود و گاهی باشد که صد گرم از جگر برده آید و چندان درنگ نکند تا با نقل بیاید
و بدان سبب نقل بعضی خشک و بعضی نرم باشد **فصل سوم** در بیان گها نقل زردی غالب نشان کی یا صفرا
باشد و زرد شدن نقل در اثر بیماری علامت برداختن ده بیمار باشد نقل بنر یا یا صافی یا تیره که سبب آن آنکه
طعام نباشد نشان سکه اشتا باشد نقل سیدم دلیل ناگواریدن طعام باشد نشان سده و مقدار سیدم فان نقل با ریم آمیخته است
انفجار و دیله باشد و بسیار نقل بد باشد اگر در اول بیماری بود نشان افتی و حرارتی عظیم باشد و اگر نشان سوختن اخلاط و حرارت
سودا و مغرت این نوع شش مغرت تباه شدن طعام در حده بود و رنگ نقل سودا و همچون رنگ خون سیاه
باشد و قرص است که خون فسرده باشد و سودا فسرده باشد و رنگ سودا روشن بود و مقدار لبوز و دو و ترش و در زمین
برنج و نقل سودای در آخر مرض شیرین و نقل سودای صحت بد باشد زبان سوزنک و طوبیت باشد
فصل چهارم در بیان نقل متغیر و سبک نقل متغیر چیزی سحرین کا و باشد و مدت غلبه باد و بر سر آب است

نقل خداوند قوی بودی چند باشد **فصل** سحر در بوی نقل یا میزند که نقل سبب آن خوردن چیزهای بد باشد بوی نقل را ناخوش کند چون آلوده و سیر و غیر آن پس بشنیدگی غلط صفت باشد در بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیار کلمه ترش باشد **فصل** ششم در بیان کفک نقل و قرا و کفک نشان حرارت عظیم باشد که غلظت را بچوشاند یا علامت باد باشد که با غلظت آمیخته گردد اگر نقل با جگر بیرون آید نشان قور باد باشد و او را با یک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر قور و اخفه قوی بود نقل با او بیرون آید و در معده و روده سیر و سحر تولد کند و معده گرم بخار را لطیف کند و باد باشد که حرارت قور رطوبت را تحلیل کند و بخار را پاکیزد و باد تولد کند **فصل** هفتم در بیان چربی نقل یا بد است که نقل چرب و لزج است خوردن چربی نباشد علامت گذارش اندام باشد لیکن نقل چرب نشان گذارش پیاپی باشد و لزج علامت گذارش گوشتی است محلی باشد **باب** یازدهم در بیان امارات عرق و سبب آن در این پنج فصل است **فصل** اول در آنچه عرق از چربی و غده که در کپا بر یک بمساحت آب گذرد و از رقیق سلا و پاره صفر که آمیخته گردد و سبب تری و گرمی آن با اندامها رسانند و چون غذا با اندامها رسد بیشتر از آب گردد و سبوی کرده و سانه آید و اندکی با غذا از کپا بیرون آید آنچه غذا صرف بود از اندامها فواید آب و بعضی بخار گردد و سبب بیرون آید از اتوانی و بعضی با فضل که انجام باشد یا میزد و عرق کرد و در عرق کپس بوی آن غلط آید که در تن زیاد باشد اگر فضل غلیظ تر باشد آبی آب را شست کند و بصحت آن از سام بیرون آید و در ظاهر پوست تن با ندو آن شوخ باشد و گفته اند که عرق از حال که خون و ضمیم خمر و دوا حال فضلها که در اندامها باشد **فصل** دوم در بیان سبب بیرون آمدن عرق از رطوبت رقیق و کشاکی مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق میشود و سوزندگی که در تن است و چه بیماری آنچه در روز و نهار یک تر شود و عرق بسیار در تن درستی بی سبب نشان آن باشد که طعام شیرین است خوردن که قوت ملد و اگر از بسیار خوردن نبود با استغراق حاجت بود بسیار عرق با اسهال و او را بد باشد و عرق اندک با علامت استلاب بود و هرگاه عرق در سر و گردان و پینه بود و در باغضار نبود دلیل ضعف و قوت حیوانی باشد یا نشانی ضعف خواهد شد حاصل در تب ساده و محرق که عرق سرد شود و عرق طبیعی سه نوع است یکی که سبب قوت دافعه باشد چون عرق سحران دوم آنکه سبب انحراف است و ریاضت باشد سیوم آنکه سبب آن هوا گرم باشد چون تابستان عرق گرم به عرق باطبیعی پنج نوع است یکی که سبب گذارش اندامها باشد دوم آنکه سبب ضعف قوت ماسکه بود سیوم سبب ریاضت یا فواید چهارم سبب آنکه و کر با با فواید باشد پنجم آنکه سبب صعوبت مرض باشد و نه در روز و نهار بود و عرق از این نوع را نام طبعی از بهر آن گویند که رطوبت بهار طبعی در او خارج شود بسیار عرق در یک عضو علامت ماده بسیار بود در آن عضو **فصل** سوم در آنچه از کس و طعم بیان قیاید دانست که عرق سبید و ترس علامت رطوبت باشد و عرق سرد و تلخ و تر نشان و غده صفر بود و عرق برنگ سرخ نشان علیه سودا باشد و گاهی عرق خون بود و بد باشد و عرق بود اگر نشان عفت و خلط باشد **فصل** چهارم در بیان گرم و سرد و عرق سرد و تبها عاده باشد و در تبها عاده بد باشد و در تب آهسته بد آن تب بد باشد و تب عاده فوک را زود و ضعیف که عرق گرم در تبها و بسیار که از امیدوار باشد **فصل** پنجم در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان قوی بود باشد و عرق لزج علامت غلیظی ضعیفی و دشواری و دراز باز باشد و پینه

باب دوم در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است فصل اول در بسیاری و اندکی نفث
 نفث در طبیعت پنجه را گویند که در نزد علت ذات الحجب و ذات الریه بسبب برآید و آنچه خام بود و بقا
 گویند اما پدید آمدن نفث خامی توی و مجرطیبت باشد و نفث اندک علامت آغاز بلغم بود و نفث و بکمال
 نشان آن بود که پیشتر از همه ماده پنجه شده و نفث بسیار که بسیاری بسبب برآید نشان پنجه باشد و بیمار از آن
 باید و اگر در بعضی راحت نیاید علامت بسیاری ماده باشد و دلیل آنکه هر وقتی تر از تازه میگردد و فصل دوم در بیان
 رنگ او نفث سپید از خامی باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بد شواری برآید و پنجه باسانی برآید و در
 نفث نشان تر از صغرا باشد و سبزی و تیرگی و سوختگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و بسیار همی گویند
 نشان سوختگی و نفث سرخ علامت خلیه خون یا نشان ترقیدن رگی در انتها مردم زدن و آلودگی سپیدی بسیار
 نشان بیماری سل باشد فصل سوم در بیان بوی و طعم نفث شیرین او از غلیظ خون و بلغم طبیعی بود و فرق
 میان سرد و بزرگ بود و نفث بلغم نشان بلغم معتدل باشد نفث شور و دلیل بلغم گرم شده بود و آنچه از شور و کدو
 و تر شود نشان سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت ضعیف باشد نفث بد بوی ناخوش فز
 نشان عفونت بود فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق بود نشان خامی و آثار بلغم باشد
 و غلیظ علامت و خامی و در تر پنجه معتدل نشان پنجه بود و نفث کدو نشان آنست که ماده غلیظ و قصبه تر
 است و حرارتی عظیم از در وقت برآید و کرمی سازد و قراط گفته که نفث صفافی از کسی که در ارباب خود نشان
 قبول باشد و دیگر که بسیار دیدیم که بیمار از کس کردن بازگشت و اگر با غری یا نفس کدو باشد و علامت
 انحراف یا نبید باشد فصل پنجم در بیان زود و دلیری و دشواری و آسانی نفث زود و آسانی نفث
 نشان سلامت و قوت طبیعت بود و دلیری و دشواری علامت خامی و ضعف و قوت و مجرطیبت باشد
 باب ششم در بیان شناختن احوال که در متن پدید آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این ششم فصل
 است فصل اول در شناختن اجناس سببها و انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول از اجزای
 و تالیفات را بیل کردن آن گندنا آنچه سبب بود که کرده باشند و ایل کرده و این سببها را طبیبان اسباب گندنا
 گویند که کرده شده و اسباب گندنا است اول را اسباب گندنا و آن است که سبب از احوال و دوم را اسباب و اصل
 و این بری و کما و تولد شده و تبا شدن احوال و گندنا یافتن مواد تولد عفونت در آن و سوم را اسباب با دیده
 و آن نشستن در آفتاب یا سرکشی قوی کردن یا چرخ کردن فلفل و سیر خوردن و کولوب ازان چون خمی
 آید و آب پنجه آید و آنرا انتشار گویند و هر چه مانند این بود اسباب با دیده گویند و طبیب باید که اسباب اصل
 مرض از آنست یا پنجه یا آنچه سبب عرض شده و اول از اوضاع نماید چون بیل خوردن تولد گرمی را و فیون خوردن
 تولد سردی را و بعضی باشد که بعضی سبب گردد و چون نشستن در آب سرد و بسته شدن سام و چون خوردن
 ستر یا گرم است استخوان صغرا سبب سکون حرارت گردد و بعضی فصل دوم در بیان سبب گندنا

گرم کند یا زده است و به سبب تن ملوکم که طبعی دیک سبب سوزنده و گرم کند و طبعی است آنچرا که
طبعی کند اول طعام و شراب معتدل بخورج و مقدار دوم حرکت و ریاضت معتدل سیوم غذا و طبعی اول و دوم
معتدل و هجده گشتن و خون بیرون ناکردن چهارم گرم کر یا به معتدل پنجم خواب و بیداری معتدل ششم
قسم معتدل ششم شادی معتدل هفتم مالیدن یا معتدل هفتم داری معتدل و هم در آب سرد شستن چنانکه
باید سبب گرم کند و طبعی عفونت است که مزاج بگوید رقیق را تحمیل خرج کند و باقی را غلیظ کند و پس از آن
و این را عفونت احترازی گویند و گرم کردن طبعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و انداز آن
بیرون بر دقت سیوم در بیان سببها که تن را سرد کند سبب که تن را سرد کند سازد یا زده است اول
حرکت و ریاضت با فراط و دیم حرکت و ریاضت ناکردن سیوم بسیار خوردن طعام و شراب و هم
ناشدن و طوبیت تولد کند چهارم غذا و نایافتن پنجم طعام و شراب و او را سرد بکارد و شستن ششم هوا گرم
و رعایت و نهادن و گرم غسل بآب گرم تحلیل کند و هفتم غسل بآب قلیع که مسام را بید و شستن ششم
سرد بغسل و بقوت پنجم استغوا غما و با فراط و بسیاری جمیع امان جود است و هم سده از بهر آنکه حرارت
غریزی بسته شود و انداز حرارت نیاید سرد شود و یازدهم شادی بزرگ و دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم
لذت عظیم چون جمیع و مانند آن چهاردهم صدا غما که سردی ارد چون خدمت کر یا به که حرارت را تحلیل کند
پانزدهم بسیاری غلط عام فصل چهارم در سبب های که از وی تری حاصل شود سبب تری یازدهم
اول اسودگی و ریاضت ناکردن موجب است که سبب تری نباشد و طوبیت خام تولد کند و دیم بسیاری خواب
سیوم باز الیتاد استغوا غما که عادت بود چهارم استغوا غما صغیر که با فراط باشد پنجم بسیاری و غذا
و بسیاری سستی ششم بسیاری خوردن شیر و جنرات و دیمه تر سبب کر یا به بعد از طعام ششم در هوا سرد مسکون
ساختن دهم هوا معتدل از بهر آنکه رطوبت ارد حرکت آورد و تحلیل نهد و دهم شستن در آب ناز و شستن طعام
اعتدال هوا و یازدهم شادی معتدل که حرارت را بجایند و تحلیل نهد و فصل پنجم در بیان سببها که خشکی
آرد و آن یازدهم است حرکت و ریاضت با فراط استغوا غما با فراط مجاست بسیار یا یافتن غذا و ارد
شک ششم با فراط اندیشه بسیار و سردی سخت که با ندامها رسد و غسل کردن بآب قلیع که منفذ غذا
سبب سده بسته گردد و نهادن و گرم تحلیل کنند و کر یا به که در و بسیار باشند و عرق بسیار آوردن فصل
ششم در بیان اسباب سده سخت چیز است که سبب سبب و مجری بولی و خون بر سر جراحت بسته
شدن و دهم شدن ریشی و جراحی و گوشت فرونی رستن و تولول در منفذ بیاد و دامن که منفذ را
نیک کند و از وی قلیع شادی کردن و بخار بشود مسام را بید و غذا از ریح و مقری خوردن مسل
نان بید و بشود و حلوا که از نشاسته بود و هر سه و پنجم و مانند آن صاعده که بعد از این غذا کر یا به روندند
فصل هفتم در بیان کثاده شدن مسام و سده سبب کثاده شدن مسام سه نوع است اول در کثاده شدن

و به کار داشتن دویم دارو نام که گماند اندامها نرم کند سیوم نفس به باز کشیدن و بخورد و فروختن و اگر
فصل ششم در اسباب نرم کننده اسباب نرمی است یکی بکلر داشتن خیر یا نرم و لزج و جو
معابها و دیگر و مانند آن دویم خیر یا نرم و چرب و چون سکه در دهن گاه و خیر سیوم شیر نه چون فایند
شکر و میوه و انجیر و بادام فصل هفتم در اسباب درشتی سبب درشتی پنج نوع است اول داروهای قابض
مثل بلبله و غیره ثواب و مانند آن دویم غذاها و نیز چون انکین و سرکه و خردل و جود ترشها سیوم سوار
سرد چهارم و دود کرد و پنجم غذا و درشت چون ازان و بلوط فصل دهم در اسباب تخمد و امتلا و ازان
بیخ است یکی بسیار خوردن طعام و ثواب بر تبه که قوت را ضعیف از تخم آن عاجز آید و ان سبب تخمد و
امتلا حاصل آید و دویم گریه که طعام با اندامها کشیده شود و امتلا تولد کند سیوم استنواخ و جماع
بزیادت تدا و ریاضت و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیفی قوت را ضعیف و از قوه فصل
یازدهم در ضعیفی اندامها و اسباب آن باید دانست که فعلی اندامهای لقوت لیفها محبت
قوت سطحی است آنکه بافتنی و نهادن است گردد و معلوم شده که قوت جاذبه از قوت لیفها حاصل
آید که از دراز آنها ده است و ما سکه از لیفها که بوی رب نهاده و دانه از لیفها که پنبه نهاده است فعل
اندامها بافتنی و قوت آن حاصل میگردد و حاصل قوت عضو لیفها و محصها و همچون حال جالبه
که از بسیاری داشتن است گردد و این سستی را تبدیل گویند ضعیف سطحی است که ضعیف بیخ
نوع است اول آنکه گوشت عضو ضعیف گردد و دویم آنکه در از قوتش گوشت نازک باشد سیوم آنکه مع ضعیف
گردد و چهارم آنکه قوت ضعیف گردد پنجم آنکه عضوی مرضی باشد از امراض ترکیب و سوی مزاج سرد و تر
عضو را باطل کند و سوی مزاج گرم عضو در و ضعیف کند و از سوی مزاج خشک منفذ او را تنگ
یستد شود و سوی مزاج تر امهار تر کند و هرگاه سوی مزاج تر یا ماده یا شد سده کند و انواع استغرا
ضعیف است چون تبای آب و غذا و در بویا و استاده ناخوش و بخار آبها و الیتاده بخار زهرناک که در بویا
گردد و در ضعیف و در موده و ضعیفی سر موده و ضعیفی آن سبب ضعیفی همه تن باشد و کشادن آب
در استقاء و خون بسیار یکبار میرون کردن و شکافتن و بید زبرگ و دریم بسیار گرفتن از اسباب ضعیف
است فصل دوازدهم در بیان سپها در معنی دارد آگاه بودن عضوی است بر کشتن جانی نا طبع
در روی و اسباب در دو نوع است یکی آنکه مزاج عضو گردد یکبار و این سه مزاج مختلف گویند و دریم تفرق
اتصال و هرگاه و این مزاج گردد و مزاجی چندان پدید آید این آگاهی در دبا شد و سوز مزاج و دو نوع است
یکی مختلف دویم متقی از بهر آن گویند که حس را از پدید آمدن آن گاهی نباشد و در آن نیاید از جهت این است
که خداوند تبارک و تعالی از حرارت تب و حرارت آگاهی نیاید یا وجود حرارت که بیشتر از تب غلب است و فرق است
که در تب و حرارت متکی شود و حرارت غلب آگاه پدید آید و چون تب بطرف شود و مزاج غریب باطل گردد

کرمی ماده را بسوی خویش کشد فصل ششازدهم در بیان آنکه بعضی چیزها که در اندرون تن اثر کنند بعضی در بیرون اثر کنند چه بجهت دلائل در پوست اثر کنند بسوزد و اگر بخورد از اندرون اثر کند چیزی باشد که در بیرون طبیعت آن قوی باشد قوی بدان قوت اثر از اجسام اثر شود و از بسوزد و بخورد و دیگرانست که بخورد و اثر کند و بیرون اثر کند آنچه از بیرون اثر کند چیزی بای تیر است چون سیر و باز و دیگرانکه مردم ازین نوع چیزهای پان و گوشت و غیره خورد و با اندرون مردم آمیخته و سرد شده رسد و اثر او پیدا نماید و آنچه از بیرون اثر کند و بخورد اثر کند چون سفیداج و مانند آن اجزاء آنرا قوت نیست که در مسام گنزد و بمنفذ روح نرسد و بجان خویش باز و اثر او پیدا نماید چه چهاردهم در بیان احوال زادن و معدن و آن شش فصل است فصل اول در سبب لذت جماع و سبب بر جستن آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بساید و با گرمی نرم باشد از سودن آن لذت یافته شود چنانکه دست و پای گرم نرم ماند و بسبب باز نهند و گرم کند ازین لذت باید غضب عضوی عصبیه است و حس او قوی از سودن با هم لذت بسیار یافته شود اما سبب بیرون جستن آب است که بسبب حرکت جماع حرارت بخندد و آن با غضب را بر انگیزانیده و هر دو میارشد و سبب بیرون جهانیدن آب باشد فصل دوم در بیان باز ایستادن حیض و مدت البقی و سبب باز ایستادن حیض و در مدت البقی است که آنچه بحیض خواهد آمد از جهت پروردن نطفه بکار آید و از هر آنکه تندستی زنان در آنست که حیض ایشان بوقت و باز آید و بر و ده و تا حدی ازین ایشان بدان طریق پاک شود هرگاه البقی بود از پاک شدن فرزند و در بیشتر جاهات در دست و خوش قوی یافت آید که اگر کان است که رسد و مد و پرورش فرزند از غذا پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگتر شود و آن غذا که در رحم می باید و تمام نباشد از جهت طلب غذا حرکت کند و پیوندد که بر جمیع پیوسته است گشته شود و چون پیوندد اگر گشته شود زیاده نتواند بود و راه بیرون آمدن جوید یا با هم انزوی سبب زادن نیست فصل سلووم در سبب آنکه بچه سفت باشد یا سست در دست باشد و بقا یابد و آنچه سست باشد باید زاید زد و بید و نطفه در کایش چهل روز چنین کرد و بچه که در شکم مادر باشد چنین گویند آنچه زود چنین گردد و سی و پنج روز باشد و آنچه دیر چنین شود چهل و پنج روز چنین گردد و بعد از زود و زود چند وقت مدت آن زمان که در وی چنین گردد و مضاعف شود حیضدن آغاز کند و هرگاه مدت حیضدن سپاره گردد وقت زادن بود بدین حساب آنچه در مدت تقاد و زود زدن پس هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود و زود زدن تا تمام آید درین حساب کمایش بسیار فایده تحقیق آن در کتاب ذخیره قانون مذکور است فصل چهارم در سبب افتادن زادن در هفت سالگی ماده دندان نخستین باندکی ضعیفی در زود زدن و اما با طفل باشد و هرگاه قوی تر شود و بعد از آن حاجت آید قوت دندان نخستین همه عمر سخت نایبیدن و شکستن غذا و با غلیظه فایده دندان اول را بیرون اندازد و دندان قوی تر از دپس از بلوغ ضعیفی مردمان را دندان خوردگی بر آید و آنچه بعضی بران دندان های افتاده باز بر آید و تا آنکه بود فصل پنجم در بیان برآمدگی سوی و بر روی و در سستن ناخن و سوی از بخار و خونی روید و همیشه بخار مادر از مسام بیرون شود و آنچه لطیف بود و در زدن و آنچه کثیف باشد در مسام می ماند و سوی کرد و در حال کودکی چون بخار

صفای کتوروی سردی چون انکه کی درگزرد سردی برای درنا ترا از هر آنکه بخا و خالی کثیف و طوطی
 است سردی زوید و آنچه که از انکه انکه برین کنده تا خون است فصل ششم در مرگ طبعی و مرگ مخارج
 معلوم باد که سبب زندگانی حرارت غریزی است که در فعل بوده و در دل هر تن میرسد چنانکه در خانه انش باشد از
 نقش درهای آن خانه برگنده میشود و همه خانه گرم میگردد اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و شرح
 یاکوده شد و معنی زندگانی آنست که در ارگ محسوسات و حرکت اختیاری باشد و مرگ باطل شدن قوت حیوانی
 و حرارت غریزی بود باطل شدن اوداک و حرکت بدان سبب بود و ترکیب تن حیوانی ترکیبی باید از نیست
 و مادیهای اوتباه شوند و همه اندام سود مزاج که بعضوی غالب گردد و فعل آن عضو باطل کند مثل سردی
 که از هوا سرد در دل غالب گردد حیوان را پاک میکند و سود مزاج گرم منقوط روح را ضعیف کند و بسوزد و
 مزاج خشک با قوط مد روح منقطی گرداند و سود مزاج تر منقوط طبع سرد است و اینجا جهت ترکیب
 باوتبائی آنست که تن حیوان را از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه تحلیل میرود و باز توان آورد بدین سبب
 بقوت نموده و منقطع گردد و باید از فائده مزاج حیوانی معتدل تر از مزاج همه صحر باشد و بعد از جوانی گرم
 نقصان گیرد تا چون بکویت رسد گرمی و تری بسیار نقصان گرفته باشد و روی در نقصان دارد تا به سحر
 و سبب نقصان بسیار است پاره سحر کتها و در بنجهای تحلیل پذیرد و پاره حرارت اصلی خورج میکند
 چنانکه فروغ چراغ روغن را و پاره با سبب و دیگر چون شادی و غم و مانند آن خورج شود از غذا و بدل آن بجا
 بیاید و در سیری به هم کمتر باشد و سردی و تری بسیار و حرارت اندک و این سرد و تدریج حرارت فرد میراند
 بدین سبب تن حیوان همیشه باید از نباشد و اندوه خانه طلییان آنرا مرگ طبعی گویند اما مرگ مفاجات
 بیرون آمدن روح باشد از دل سیکار و بنیچه و در شادی منقوط سرمای قوی یا در غم بزرگ و ناگاه افتد یا در
 تجوایف دل از خون منقذ او گمانا منقذی گردد و روح و حرارت غریزی را جایی دم زدن نماند و در زرخ
 بیرون گزید و حرارت و سرد و در تجوایف دل و منقذ روح همه منقذ گردد و خلاق طبعی تو که کند و مردم
 بنفاجا تدریج و طبعی گرم باشد و طیب جابل نیدارد که سکت است و مرده باشد این حال کسی را اندک پیر
 شراب خورد و گوشت بسیار در وقت مستی بیشتر واقع شود خاصه که قصد و استغرائها کرده باشد باب
 پانزدهم در بیان شناختن احوال از بضع و نشان سلامت و امید نشانههای بد و ناامیدی و در بنیچه از ذات
 بیمار جویند و حال او که در تن بیمار از خبر نشان دهد و از بیماری دیگر بپایل شود و این بازده فصل است فصل
 اول در بیان آنکه طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض چگونه جوید و بحقیقت بیماری که کدام
 نوعست و کدام بیمار است و آتی که در طریق آنست که جنس که و گوید بیمار است و علاج بیماری باید پس
 انواع که در زیر جنس باشد بگوید و هر یک را بفصل از که بگوید و آنکه با انواع بیماری بسیار است اما س
 و در تب و اسهال و قوایف و مانند آن مثلا گوید این بیماری پت است و تب انواع است حمی یوم و در

و تب عفونت اخلاط باشد پس تب عفونی انواع است و فصل هر یک بدست آرد و این تب غلبه است
و تب خالصه است و غیر خالصه و شرط الغلبه است و فصل هر یک بخود تا خاصه بیماری بدست آرد
مثلاً گوید این بیماری غلبه خالصه است و از عفونت منفرد است تا بدین طریق بیماری او شخص گردد
و حقیقت آن بدانند که این بیماری گرم است و علاج آن تسکین حرارت است و استفراغ صفرا و ضعیف
باشد که که نوع را باشد چون تلخی دهان در تب صفراوی و محض خالی باشد که تابع بیماری بود چون کسر
و صلاح و غیر آن هرگاه طبع حس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری بدین ترتیب باز جوید زود
و آتی گردد و اگر این طریق غافل شود ممکن نیست که بر سر بیماری توقف یابد فصل دوم در بیان نفع
و آن نفعی شدن ماده بیماری بود و نفع دو نوعست یکی تحقیقی که ثبوت منفیره ماده بیماری را ساخته واقع
طبیعی گرداند و دیگری غالب شود و نفع ناستوده ماده و بیماری بر قوت منفیره غالب شود و حجاز پیدا یابد
مثال نفعی ستوده آنکه در ذات الحجب بسره طبیعتی پیدا یابد بقوام معتدل و بسپید و اندکی بنرودی زنند
آسان بر آید و اگر آبکش که از نرودی ناخوش دهد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق و بزرگ سیاه یا سبز و ناخوش بوی بود
علامت عفونت و تباهی باشد و اگر هیچ بر نیاید نشان خامی و محجوریت و دوری از نفع بود فصل سوم
در بیان منفعت نفعی خطر توقف در بیماری پیش از پیدا شدن نفعی حقیقی باشد و هر وقت نفعی پیدا یابد
بیماری در نقصان افتد و خطر بگذرد و مگر در علاج خطائی رود و نفعی نشان سلامت بود و اگر نفعی نشود
علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماری است که در اگر دو و تجلیل دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر
قوت ضعیف باشد یا خطر بود و در اما س تا نیم سپید و هموار پیدا یابد نفعی نباشد و در تب تیر تا درین شبهه سب
سپید نباشد ماده تب در گها و پنجه نشود و از پس نفعی امینی از خطر باشد و نشان نفعی حقیقی با علامت هر یک
یکی نباشد و در بعضی بیماری نشان نفعی با علامت خطرناکی یکی افتد و با نفعی خطر کمتر باشد و طبیب جاهل این
معانی را گوش ندارد و در غلط افتد فصل چهارم در آنکه نفعی چگونه پیدا یابد و اثر آن از کدام عضو جوید چنانکه در بیماری
آلت و مژدن اثر از نفس جوید و در بیماری روده در حال ثقل نگاه کند و در مرض جگر در حال بول و در رانغ
چون زکام و سرسام از رطوبت تا که از بعضی فرود آید و در مرض چشم از مرض و در تب و در سوب نگاه کند و بهر آنکه با
تپها عفوئی بیشتر در گها باشد و اگر آب اما سی باشد اثر نفعی در بول و هم در موضع اما س باید جست و در بیماری
جگر و سیر زنده و روده طبع خشک باشد و در بیماری خشک و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام
مینی خشک بود و در اما س بهار و ریشهها موضع آن سخت باشد و چیزی که بالا یابد و فصل پنجم در بیان فرق
سیان نفعی ناقص و نفعی تام هرگاه که در بیماری بسره چون زکام و سرسام طبیعتی رقیق و تیز و بالون گیر و آغاز
نفعی بود و اگر بر این است نفعی ناقص را بنیند و اگر قوام آن معتدل شود نفعی تمام باشد و در در چشم اشک رقیق
و گرم نشان خامی و آغاز نفعی بوده اگر که تر شود نفعی ناقص بود و اگر با نرید و باندگی رصص کند نفعی تام باشد و در بیماری

حال زرد و آب و یم و در تحت پیدال نفث برین قیاس بوده و بعل نشان سپید و رقیق تیره شود و رسوب
 کند و رنگ تاری شود و همه آثار نفث باشد اگر در رسوب بر آب یا در میان چیزی چون آب رسیده پدید آید
 نفث ناقص است و اگر نفث ناقص از سحر آن تمام ناقص باشد و مواد رسوب را پس آنگاه در تیرهای خشک بتر
 و گریه و نظایر و شیرینهای معتدل نفث را باری در فصل ششم در بیان نشانههای سلامت و خلاص
 از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری است اول قوت طبیعت و انجمن باشد که نفس قوی و
 آمدن طبعی ششمین خواستن و حرکتها آسان بود و اگر بر پهلوی خسید و بران شکل نماید و پست نبفتد و در
 بستر بجانب پائی گردد و در شب خواب رود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نگردد باشد و اگر برین جهان
 و قوت بود و خلاص باید دوم اتصال دماغ جوید و انجمن بود که حوالس او سلامت و نظاره درست و محفل
 و اندیشه درست و سوزنکی و صمدی نباشد و در آخر بیماری عطشه نشان قوت دماغ بود سیوم از حالت
 پست بایست اگر تب در همه تن یکسان باشد بیوضع دل و معده و احشای آنزجای دیگر نباشد و لرزه و تیرها و
 طبقه نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از هرگاه خاصه اگر در ریه سحر آن بود و بشه که در لب و بینی پدید
 آید و غیب خلاصه نشان غیر باشد چهارم از حال سینه بایست و آن چنان باشد که روی بر حال خویش باشد و
 تفرنگ و روی و چشم اگر سبب نگیرد استخوان و بخوابی پدید آید بآلی نبود و ز و بجال بازاید و اگر خلاف این
 بود و چشم از حال سحر آنها جوید و انجمن بود که در ریه سحر آن نیک رعان یا رطوبتی از بینی پدید آید و صداع عزایل شود
 یا در ریه سحر آن از بیماری حاد یا بر قان پدید آید یا در بیماری عفونی نفی و در سه حال در ریه سحر آن گرمی و ترک
 بیرون آید نشان دفع طبیعت بود پدید آمدن بواسیر و داوند ناخویا و سرسام را نشان سحر آن اتصال باشد و در
 آمدن نفث پنجه و زرات الریه و خراجی نزدیک سینه نشان اتصال و امید واری باشد و گاهی خراج منصور
 گردد و زبانی ماده و آناس خصبه سخال غرن بدان رایل شود و در التهاب بدالی از ایل کرده باشد که جرب
 و برص سحر آن اتصال بود از عرض قوی بدان خلاص باید ششم از حال نفث و انجمن باشد که
 از پس نفث رقیق و سپید نفثی با قوام و معتدل آمدن گیرد و رنگ آن زردی مایل و آسان برای سحج ماده
 باشد و زرات و بجنب یم سپید و ناخوش بوی نباشد علامت سحج بود که خاصه از پس آن تب نایل شود و سحج
 از حال شہوت و مضغ بایست که شہوت غذا پدید آید و آنچه بخورد مضغ شود و در قوت پدید آید و ستم از استخوان
 و اتصال جوید که در بیماری صفراوی گوش گران گردد و علامت برانده ماده باشد و بر سر و خشکی طبع و اگر
 اسهال پدید آید گرانی گوش نایل شود و در چشم با سهال صفرا بر طرف گردد و استقامت با سهال و طبعیت
 نایل شود و هم اتصال یول جوید و آن چنان بود که اگر بول ترنجی بود در میان آب غمده باشد معلق و چلهای آن
 میل نرید و در نشان سلامت و ابتداء نفث اگر درین قاروره نفثی سپید و مواد علامت تمامی نفث و آنکه بگوید
 بول و رسوب نیک در تب و بیماری و احشای و آناس نشان نیک بود خاصه در بیماری دماغ و فصل ششم در بیان

علامت های یک نشان نامیدی باشد نشانها را بسیار است و بطریق حکم نشان که بد باشد لغات در بعضی جهات
 مهملک و در بعضی قتال و در بعضی جای نام الوت قریب گوید و اگر درین آن بود مذموم جدا گویند و اینچه در آن
 باشد مذموم و گاهی روی گوید و بهترین نشان با وقتیت و نشان ما بد مذموم که اول سخن جویند آن چنان است
 که چشم بد در شود و تنه رود و بینی نیز و گوش سر و زرد گوش با گرد و پوست پیشانی کشیده و رنگ روی سبز یا
 زرد یا سیاه و بخاری بر روی پدید آید و رونق و تازگی رنگ مانند مرگ نزدیک باشد سبب آنست که روح
 تحلیل یافته و حرارت غریزی ضعیف شده و دوم از حال بر جویند و اینچنان بود که قوت ضعیف باشد و بخاری
 گرم و با صداع علامت بد نظر شود و بخاری قتال باشد و اگر علامت بد باشد و در پیشانی و صداع گرانی بود
 و بخاری جوان بود و در وقت غم راف کند و اگر راف نشود و در طوبی از گوش و بینی و خراجی پس از گوش پدید آید بعد از
 بست روز و راف نباشد و اگر صداع پدید آید روز چهارم و پنجم صعب شود و غم زایل گردد و اگر روز پنجم آغاز
 کند و روز چهارم زایل شود سیوم از احوال حاسا جویند چنانکه از بخاری خبری نبیند و نشود و روشنی بخواب
 آید و صداع نباشد و اگر علامت مهملک گفته نشان ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن قوت حس بود و اگر دست
 پیش روی می آید و برسان آنکه کس گیرد و باز زرد از جانم چند که یا گاه از دیوار کند روی بود و اگر این حال
 پیوسته گردد و قوت ضعیف باشد مهملک بود اگر خیالی بیند که قصد میکند و از آن برسد و اسوده اسوده بود
 و مانع و اگر در میان پت بند که برف می بار و یا در میان برف است علامت خطی خام باشد چهارم از بیات چشم
 جویند چنانکه اگر چشم فزاد که سپیدی چشم پدید آید و عادت او در تدریج شد علامت ضعیفی عصبها چشم از
 دیگر خبر و نشدن علامت باطل شدن قوت بود و در بینی از راه سپید
 ماسکه مانع است بیرون خود استن چشم از ترله بود و اگر چشم کشاد و مانع
 قاتل باشد رص خشک روی بود و اگر بر دیده خبری مثل خام مهملک
 باشد چشم فزاد باز کردن و در آن کف قاتل بود و خیال سیاه علامت قوی باشد و سرخ نشان راف و زرد
 از صف و در هر گاه در زیر چشم بشود مقدار عدسی پدید آید پس از ده روز شیرینی آرد و کند ملاک شود پنجم از احوال
 بینی جویند اگر بینی پیچیده یا بنشیند علامت تشنج باشد هر گاه بیمار گویند بوی مشک یا بوی گل تر کرده و بوی
 روغن گاو می بایم روی باشد و اگر در آب از بینی کشاده شود موت نزدیک بود و اگر گوید ارونی عطسه شد
 عطسه نباید علامت باطل شدن قوت حس باشد و ملاک نزدیک بود و اگر بینی یک کندی سببی روی بود
 سستیم از احوال گوش جویند که گوش خشک شدن و با بر کشیدن روی بود و در گوش و رپ حاد قاتا
 باشد اگر ریشش گردد و در یکم گوید و امید به آید و در گوش باطن ممکن است که ریشش گوید و در یکم آید و احوال
 سبب قوت حس پیش از آنکه ریشش گردد و ملاک شد و پنجم از احوال دندان معلوم نماید چنانکه در چشم زرد
 دندان برسان آنکه کسی خبری خورد مذموم بود و بر هم سودن دندان و حرارت روی است علامت تشنج

و علامت دیوانگی باشد اگر از پس دیوانگی پدید آید قاتل بول و جفت بر دندان نشان مادم غلیظ و افراط حرا
خاصه در پت حاده هر شاحت دندانها پاک کردن بی آنکه عادت او باشد و بیشتر شدن دندان روی بود ششم
از احوال دندان و زبان جویند خشکی دندان و زبان یکی آب دندان روی باشد زبان اگر اقل در دست گردد پس
خشک شود نزدیک چهارپای سیاه گردد قاتل باشد کشته مانده دندان از سقوط قوت بود کشته دندان
دیدن بیماری حاده علامت سقوط قوت بود اگر بسیار کشته باشد مهادک بود ترکیدن لب علامت خشکی
بود اگر بیماری حاده بر زبان شیره سیاه مقدار نخودی برآید و بیار خیره آتیره از دندان نشان یافت که در بیماری
غذا شرب بسیار است و نزدیک هلاک باشد نیم اتم سده باید جفت چنانچه در بیماری حاده فواق خاصه بود از
وصال روی بود علامت تشنج قه سده باشد سوزش سده و گرمی آن طبعیدن قه سده در پت روی بود هفتم
از احوال حلق و مری جویند در بیماری حاده خنای روی باشد و کوز شدن کردن و چیزی بحالت نارفتن ندوم
بود آب دندان نارفتن و بجانب بینی آمدن هم ندوم باشد اگر اماس خنای از اندرون بود و بظاهر ترن و حلق
و سینه خواجی تولد کند و بقی نیم نیاید در خنای ساکن شود علامت نزدیک هلاک بود اگر بقی نیم آید امیدوار باشد
یازدهم از دم زدن جویند چنانکه تو از دم زدن از حرارت عظیم با فراط باشد و در بیماری حاده دم زدن سرد و
منقطع علامت افتی بود و در عضله دم زدن کشته نشان محو است باشد و بیماری حاده در آخران اگر دم زدن
ضعیف و متواتر و شکم منفخ گردد و گاه نفس بزرگ مثل ستغن سده برآرد و وقت هلاک نزدیک بود و از دم
از خواب و بیداری جویند خواب روز و بیداری شب ندوم جهت آنکه مخالف طبیعی بود و بخوابی شب در
بسیب خشکی دمان باشد روی و ندوم بود و فزون بسیار نشان ضعف و چون بیداری شدن بدر باشد علامت
بیماری صعب و بحر طبیعت بود سی و دوم از بیات خفتن جویند خشکی که عادت تندرستی نباشد ندوم بود خاصه اگر
بر پهلوی خستید و اراده پشت افتد و در بستر نشیب فرد آید دمای اطراف بر تنه کردن و از هر جانب انداختن
نه بر عادت گرمی عظیم باشد و باطن و اگر بیمار فریاد اندامها و اگر آن کند و در تندرستی سست شدن عادت
او بوده باشد تسلیم تر بود و باز افتادن بیمار خشت بی اختیار فرق نیست میان مردم قریه و لاغران بهر آنکه از سحر
قوت یازدهم غلبه اخلاط باشد در احشام و بر شکم خفتن نشان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد چهاردهم
از احوال پوست جویند چنانکه اگر بکشد روی بیمار زود علامت نسبتی رطوبت غریزی باشد دم زدن سرد و خنای
گرم از پوست علامت باطل شدن حرارت غریزی بود آن بیمار گرم از حرارت غریب می خیزد و زود استند
یازدهم از پهلوی و عضلای شکم جویند چون خنای عضله شکم و جنبی و خشکی احشا کمتر کردن طبعی
باشد نسبت خنای بغم یا فقیر بود خلعت که است مطلق آن بود ندوم باشد شکم باز گرفت و بضم بد است
علامت نزدیک مرگ باشد خاصه اگر شیره پهن و رنگ آتیره پدید آید برین و سرد پهلوی خنیده شود و یک
سایب بر خود ستر ندوم باشد اگر عضله شکم رانده از جنبیدن مادم و پوست شکم باشد علامت اماس

احتشای بود و تپانده هم از احوال را که جانیدرگاهها و خورد که در حوالی چشم و پستانی و آنچه در حوالی بسا اید و تندگاه او
 و باز در دست سپید شود موم بود و نه قدم از احوال میخند جویند چنانکه از مقید بیرون آید و سر سفره باز گردد و بی
 بیمار را تحریری بود علامت سقوط قوت بود و نه هم اگر قصب و خصیه هر دو متقلص و تنگ گردانیده یا هم
 شوند و بیماری حاده از دردی صعب یا باطل شدن حرارت مغز بری باشد نرم شدن خصیه و بیماری حاد
 و اما سیدن مذموم باشد احتلام در اول مرض و لیل درازی بود و آخر نافع باشد بیرون آمدن رحم در تب
 مذموم بود و نه هم در احوال اطراف جویند سردگشتن انگشتان دست و پایی اما ساحت ضعیف حرارت غریز
 باشد و غشا باشد و مملک بود و کبودی اطراف و ناخنان نشان نزدیکی مرگ است و بیزی و نفی قوی
 تر و اگر باین حال علامت تیکید پدید آمده اطراف پونته و بیمار خلاص یاید سوزش پوست و اطراف درون
 سرد نشان مرگ است اگر شکل گذار نیز باین و تب مقدمه موت بود و بیستم از احوال دمان جویند در سخت در
 احتشای و تب کرم علامت اما س یا نراج یا حرارتی با فراط بود و ساکن شدن در دانی سیبی معلوم مذموم باشد
 بست و کما از احوال داد از سخن مریض جویند باین از اختلاط عقل باشد و از ضعیف از ضعیف قوت بود و خاموشی
 و بیخ سخن یا گفتن مذموم است یا علامت و سواس یا نرسیبی عضله یا آفت دماغ باشد و بسیار گفتن از موم
 کم سخن یا اختلاط عقل بود سخن تشاب گفتن یا حرارت و آفت دماغ باشد نام مرده داد از دادن مرده از مرگ
 ترسیدن و سوختن ماده باشد و باین و حرکت سه اطراف و بینی و دیگر اندامها و ساکن مملک بود بست و دوم
 از گرسنگی و تشنگی جویند باطل شدن اشتها در بیماری غریز مذموم بود و بیماری حاده سیل بود هرگاه در تب
 محرق تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوت طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان و دندانها سیاه شود
 بست سیوم از حرکت جویند بیماری قرار در اختلاط عقل علامت بر آمدن بیماری یا باشد یا بی مانع از بدن
 دست و پایی و سر که صعب بجران باشد از سستی عضله و سستی قوت باشد جستن بیمار و در کس و بختن از
 بخار غلط سوخته و اختلاط عقل بود و نه جو استن و نشستن هر ساعت نشان اما س آلت دم زدن باشد و آنکه
 نمیتواند دم تواند زد و هر ساعت اندام باز بدن و دمان باز کشیدن که منطی و ثواب گویند علامت آنکه فضل
 و نشان آنکه طبیعت آن فضل را دفع میکند بست و چهارم از احوال اما سها جویند هرگاه در تب حاده در اطراف
 و بطن دران اما س پدید آید مذموم باشد و اما س پس گوش اگر خنجه نشود و بد باشد اگر خنجه نشود و نباید بود که گاهی
 مملک بود و هم شربت اما سها که باز گردد و بد بود دیگر باز بیرون آید که امید سلامت باشد بست و پنجم از ریشها جویند
 و اگر برین بیمار ریش کهن باشد و رنگ آن بنیر و سیاه گردد و مرگ نزدیک باشد اگر رزاقوی که بعضی غصه متعده
 و آنکه سیاه دانه پدید آید و گردان سرخ شود و در هلاک گردد و در تب حاده شیره مقدار کما و در سر شیره شود و با
 شیره سیاه مقدار نود در تب حاده هم باشد که بیمار در روز دوم هلاک شود اگر بزرگ کردن شیره چند دانه بیدار
 آید و نه ششم هلاک گردد و اگر از تب کرم بر انگشتان اما س سیاه مقدار دانه آبی یابد و صعب بود و در چهارم هلاک

شود که بر آن سبب گمانی و شکلی طبع بود طبیعت سرسام میرد نسبت به ششم از احوال برقان چند در پت حاده
 پیش از ختم برقان شود بد باشد اگر بعد از برقان سبب افتد باشد و اگر گفتنگ در زمین از آن بر جوشد
 بد بود اگر در تن بدان و سبب یک شود یا عرق کند امیدوار باید بود سختی جگر در برقان بد باشد یا استسقا
 اگر کند نسبت و بقیه از احوال ناقص جویند ناقص اگر معده و دت بسیار کند و تها نوت صعب بود و دت قوی بنا
 سنگ بود اگر قوت بود سبب ناقص تب ناقص گشته نشود بد باشد اگر اسهال نشود علامت است است که ماده
 متحرک است و طبیعت عاجز اگر یکبار ناقص شود بر اثر آن عرق شامل کند و سخت شود و نیک باشد نسبت و
 ششم از احوال عرق باید حجت بسیاری عرق از یک عضو علامت بسیاری ماده بود و در آن عضو اگر بیمار بر آن
 پیدا کند که عرق نکند بلکه کند چون بر آن جانب نیک داد و مسام آن گرفته باشد عرق بسیار در خواب بی سستی
 آن باشد که نیکو از آن بخورد که طبع او بر دارد اگر بسیار بخورد حاجتمندی بود با استفرار و عرق سبب سرد
 بود بسیاری بارانها بیشتر باشد و در اول مرض عرق علامت خلط عاجزی از ختم باشد شعله بر عرق در
 نشان پر گنده شدن خلط باشد و در تن عرق سرد در پت حاده بد باشد عرق گرم نیز اگر از همه تن نباشد و خمر
 سرد گدن بد بد باشد و سرد بر تر باشد علامت غشی اگر عرق سرد پت گرم قوی باشد نزدیک بدن مرگ
 بود عرق بسیار که پت بان منقطع شود و بیمار از آن راحت نیابد از بسیاری ماده ضعف قوت و درازی مرض
 باشد نسبت و بقیه نشان بد و نیک از عاف جویند عاف اندک و بسیار در عاف سیاه پاکند که سبب است
 و علامت طاعون باشد و در عاف زرد و سبز را صفر سوخته بود و سوزانیدن آن بود و در تن را و در عاف پاک
 آن باشد که از بینی آید که بیماری در آن جانب است و آنچه از بینی دیگر آید بدان تنگی باشد بجزان عاف در بیماری حاده
 نیک باشد سیام نشان نیک و با از نقل جویند نقل سیاه و سبز کند و جرب در بیماری حاده قاتل باشد
 نقل زرد در اول بیماری از صفر است و بد و در آخر نیک بود و اگر از پس نقل صفرانی راحت نیابد از نقل سیاه
 شده و نشان سقوط شهوت باشد نقل زرد که بر زمین پس سودگناره آن باریک بود و در آب جا باشد اگر در
 نقل خمری چند چون پوست زرس مملک باشد و همه بیماریها را اگر برتری بین چون گوشت پاره در نقل علامت
 ریش زده و خونت منقل سودا سی از پس بیماری دراز آید از آن سنان کس ملاک کند ما شد و رنگ مختلف
 بر زرد و بجز آن خوردن دارد سودا سیایی که از احوال بدن جویند هرگاه بول گاهی اندک باشد و گاهی بسیار
 و گاهی باز گردد و علامت غلظی ماده و درازی بیماری باشد سپید و قیق بول در مرض حاده از خمر طبیعت
 یا علامت از گشتن ماده از جری بول اگر بجا بیاورید سرسام تولید کند اگر بجا بیاورید اشتغال کند اما س تو
 کند و اسافل و شرف خواجه کند بول قیق و سپید شود و بیرون آید از ضعف قوت طبیعت باشد بول
 سپید و قیق قاطع شود و بد و شود و برین تیرگی باشد در بیماری حاده علامت تشنج و هلاک باشد اگر بول سیاه
 در قیق و سافل مانده که نشان مرگ باشد و اگر بول سست و قیق بود علامت نیک باشد نزدی بجز

آن بود و اگر نشان بد باشد دلیل زردی مرگ باشد بول رنگین که در وی رسوب نباشد علامت
 تشنگی و خیر نباشد و بسبب در دیابجهت حرارت یا غذا یا یافتن رنگین شود باز گرفتن بول در تپها و یا
 در دهن بود و عرق بسیار کند علامت گذارش باشد قطعی بول در تپها و آهسته علامت رماق
 و ضعیف طبیعت باشد و اگر تپ محرقه بود آفتی در دماغ باشد سی و دوم نشان نیک و بد از تپ
 چون که تا صفر او بکنم آهسته نباشد نیک نیست و قی صفر او بی صرف و بلغم صرف بد بود از بهر صفر اعلا
 مزاج گرم و بلغم علامت سود مزاج سرد باشد و هر قی که مخالف رنگه مستعد بود سپید و زرد با بجم آهسته و زرد
 کشکاب باشد و آنچه معتاد نیست گرانی بود و در تراز هم رنگاراست و سیاد سی و سوم از احوال لغت دم
 چون لغت نیک است که بسره اندک براید و خلط صرف نباشد و یا آب دمان آهسته باشد و اندکی زرد
 زرد بر آمدن لغت صرف همچون قی صرف بود و لغت سرخ و زرد و سرخ سخت و آنچه با سیره بسیار لغت
 سیر و کثک ناکه و سیاه همه بد باشد و هر نفسی که در سینه بدان سینه زایل شود بد باشد خاصه سیاه و لغت
 اندک و بر آمدن بد شوری در علت سل بسیار بد باشد علامت ضعف ضعیف و قوت و خانی ماده و
 قتال باشد و در لغت انتقاب لغت نابودن دلیل اماس بود و در التهام زدن دلیل ضعیف و قوت
 لغت ریم و طوبت صفر او بی علامت خنجر طبیعت بود و سه گاه در ذات الریه در اول و چهارم لغت
 ریم باشد و در چهارم بکشد و اگر علامت نیک باشد ممکن است که تا سقیم یا سقیم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف
 بود در پنجم و ششم بکشد علامت ذات الحجب در پیری بد باشد علت ذات الصدر در جوانی بد باشد
 تپ محرقه طوبت اصلی را بگذارد و باز ایستادن لغت در علت سل نشان ضعیف قوت و نزدیکی مرگ
 باشد و اگر ریم و سینه بکشد شمش و السوز و قسا و آن بدل باز دهد و بکشد و امن حکایت بقراط کرده و مجرب
 و خود سی و چهارم انتقال بیماریها چون بد چنانکه اگر قرطینش نشانه عیش گردد ماده گرم تجلیل دفع شده ماده
 غیر ماده و اگر با جسته انتقال عقل پیدا یابد ماده عیسه از رگها بعضیها انتقال کرده و منفعت آن بدان
 باز دهد و یک بیماریها و در دو فصل هشتم در دلالت های مختلف که از ذات بیماریها و احوال بیماریها
 جویند هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار مخالف مزاج عمر و سال فصل باشد و هر بیماری که بر سر و علاج
 صواب در وی باشد نیک باشد و هر گاه بیماری زایل شود باز قوی تر پیدا یابد باشد و اگر مرض زایل شود و در عضو
 شریف پیدا یابد بود و صدمه قوی و یا ت علامت اماس دماغ بود و اگر علامت ضعیف پیدا یابد باشد و اگر
 بیماری جوان باشد و در سیم رماق کند سرسام با صدمه گرانی مرگ و قی رنگاری نزدیک موت بود و از
 بهر آنکه صفر ماده را بسوزد و خنجر را خشک کند از پس قی سه روز مهلت دهد یا در حال بکشد ذات الحجب که
 ذات الریه گردد علامت بسیاری ماده بود اگر ذات الحجب جایگاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک
 بود پیش از روز سقیم و ذات الحجب ذات الریه اسهال بد باشد علت سل در سه سال و اختلاط عقل در

سردی و سختی و بلطافتی درین مرض علامت نزدیک آمدن مرگ بود و عرق بسیار نشان گذارش تحلیل
 تر میا بود و خفقان و جوشی بسیاری سببی مقدم موت متعاجا بود و استسقایات پس از بیماری حاده درگاه
 از بهر آنکه علاج تب و استسقا بر است نباید و استسقا با سرفه بود و استسقا با اسهال صغیراوی بد است
 از بهر آنکه سبب اسهال صغیر استسقا محکم شود و فراق وقتی در تو لنج بد باشد تو لنج ایلا دس یا قلیطیر لول در
 روز پنجم کشت اگر قی و دوا در اول شود و امید است باشد منقض و قی اختلاط عقل بهم باشد و جگر
 بود قی اسهال غلط گوشت کرم یا عرق بر آکنده و شیره و رنگ هر اندامی دیگر باشد علامت
 غلبه بود اسهال سبز و کهنه و داده یا از تن پاک ناشدن فسادان بدانی و دماغ رسد و کشته شود
 ترا سبب و اختلاط و کت چشم تمامه در تب بد باشد بدید آمدن خفقان ناگهانه و تب با سبک
 طبع مقدم موت بود و سرد شدن طی بر تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی و تب لازم کشنده بود و لول
 صغیراوی که اول سید بود و با غلبه و کاف و با آن خونی سیاه از بینی آید بد بود و نشان حرارت و جوشیدن
 داده و سوزن خون باشد و فصل پنجم در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود و اعتماد بر کدام اندام
 باشد و این پنجم بسیار قوی بود بر توانع حرارت جگر از معلوم شود و سبب قوت زبان آتش که در دوا
 که گوشت منحل است مادام که زنگبار زود قبل کند و سیدی زبان دلیل سردی سده و سردی جگر
 است و نشان بسیاری طوبت و سرد خشکی و درستی زبان یا سردی علامت اناس خونی در سده
 یا دماغ و سردی زبان جبری گنگا و زیر زبان دلیل صرع است و علامت خواب اگر با بان و برق
 و سرشته نشان غلبه طوبت بود و اگر تشنه و گرمی و غیر زرد و بنید نشان غلبه صغیر و سردی علامت
 غلبه خون باشد و حرارتی و تاریکی دود یا چیزهای بییم ناک نشان غلبه سودا بود و فصل و هم در بیان حالها
 که تن بدید آید که با فزآن بیماری خواهد که سرگشتن و دایم و دوسنیم کهنه است از صرع و سگته اختلاط
 اندامها و کهنه آتش و سگته و اختلاط که چشم و نیمه روی نمند بقوه است نذر و کندی حساسیت کند
 باشد و با این حساسیت بسیار و سرخی چشم و روی و گزشت و درشتانی چشم کهنه و سینه نام ناخوشی در قی و تب
 و هم با جوی متعاجا بخواب بود روی سرخ و تیره مثل مقدمه جگر باشد اگرانی به تن و امتحای رگهای
 کهنه باشد و لول آب در چشم سیاه و غلط سیاه و دود نیات پیش چشم پوشیده دیدن مقدمه نزول دود
 به گاه در جانب پشت حس اگرانی ماند و عادت نمود و در لول برگردد و علامت آنی باشد و کرده خارش سینه
 و مقدمه سبب گرم بود مقدمه بولاسیر باشد حس اگرانی در میان راست علامتی الهی باشد و در جگر بران سپیدیم
 کهنه باشد و یرقان بر زرد و سوزانیم باشد و سبب اصل و نشأت بسیار مقدمه و خراج و سله و پیل باشد
 و با سبب بسیار مقدمه بر ص بود و این سبب مقدمه بر سبب سقوط شهوت و قی نفخ در اسهال و درد و اطراف
 مقدمه قی و یخیدن ناف و در پشت هر دو باید که دایم باشند و بداری سبب و غیر از دفع شود

مقدمه است قاطبی باشد گذشتن جاستها و خدر شدن موضعی از تن کیم کشنده باشد استخراجی در آن
موضع **فصل یازدهم** در بیان بیماریهای که به بیماری دیگر زایل شود در مصرع را فقرش و دوالی و دال فیل
و اوجاع پدید آید و مصرع خلاص آید از بهر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند و اصلعی و داء الثعلب
و دوالی زایل شود و در چشم فرمن با اسهال صفر از ایل گردد و گرمی با اسهال صفر از ایل گردد و گرمی با اسهال صفر
اگر فرمن نباشد زایل گردد و صداع و صعب ویرانگی بسیار گوش زایل شود و یا از پیش اسهال فرمن هر
نوعی که باشد بقی زایل شود و مایه بعرق بدینی زایل گشته و در دیگر که سبب آن با غلیظ بود پش گرم زایل
گشت و در سیرین و کلیه و رحم بسیار خون مقعد زایل شود و نفوس نجبی و در مفاصل و دوالی تب حاده
زایل شود و گرد خارش و در سوداوی تب بربع تشنج استلانی تب حاده کشنده شود و بیماریهای حاده و
تیمار محرقه بجران یرقان زایل شود و قواق امتلای بجرکت عطیه زایل گردد کسی را که طعام در سده او ترش
شود و علت ذات الجنب باشد جهت آنکه در سده او طعام ترش شود صفر او نوزد کند ذات الجنب از
ماده صفر او ی بود یاب شش از دهم در بیان بجران و آن هشت فصل است **فصل اول** در دانستن
آنکه بجران چیست بجران در لغت یونان نقطه است شگافه از متوجه شدن خصی بر خصی دیگر که چانه دست
یابند که بوقت فرصت کاخوش بکند و مهلت بدین طبیعت با ماده بیماری بسیاران و خصم بایکد یا میکوشند ماده
چخته گردد و طبیعت دست یابد در حالت علامت فوت پیدا گردد بجران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده
مرض مستولی گردد و نشان عاجزتری طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بجران نفع حال بیمار است از حالی بجا
بقیه باید تر **فصل دوم** در بیان بجران و آن شش نوع است اول آنکه طبیعت بیکبار مرض را دفع کند این بجران
را نیک و تمام گویند دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار را پاک شود و این هر دو در بیماری حاده باشد سیوم
آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می پزند و دفع میکند این را تحمیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود
و ماده خام می ماند بعد از مدتی بجز طبیعت تمام گردد و مرض سلا که شود و این را از بول و کاهش گویند پنجم بجران
مرگ باشد و آخر سلاست بود این بجران مرگ باشد و نخت بجرانی بکند و ناقص باشد و باقی تمام کند این هم
از جمله بجران نیک باشد ششم آنکه بجران مرگ باشد و نخت بجرانی بکند و ناقص و فوت مریض ضعیف می شود
تا آخر سلاطه و سبوت انجی و این همه از جمله بجران ناقص بود اضطراب و صعوبت کمتر بود و بسیار باشد طبیعت
غالب آید و بجران پیش از وقت آید و بسیار باشد که ماده را از اعضا ریشه دفع کند و از اعضا دیگر اطراف
تواند که در این را بجران انتقال گویند و نشان این چون پادشاهی که شهنشاه بدارد و ناحیت با دشمن گذارد
و بجران انتقال بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و اگر قوا بقی و آنچه نماند اما سبها و خراج و دوا و
دخمه و بله و خوره و خناق و برص و داء الفیل و دوالی و لقوه و در پشت و در زانو اگر چه بیماری بدین مظهر
زایل شود و در این علتهای ماده **فصل سیوم** در بیان بجران نیک و دید باین دست که بیماریها تبه دست نیک

شدن که بوقت تیز آید و بنگایت رسیدن آنرا وقت آنها گویند و نقصان گرفتن است و بجز وقت
 انقطاع گویند و بجز آن تمام در وقت آنها نباشد و موت در وقت تیز آید و در وقت آنها نباشد و هرگز در وقت
 و در وقت انقطاع بجز آن بود و در وقت و بجز آن که در ابتدا بیماری باشد ملاک کننده باشد و آنچه در وقت
 تیز آید باشد اگر نیک بود بیمار در آن بجز آن بد حال شود و آنچه در وقت آنها نباشد تمام و بیمار یکی را از خطر بیرون
 آید و مرض ستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار ملاک شود و بجز آن که در روز بجز آن بود امیدوار باشد و سرجه
 پیش از آن اندک نشان داده بسیار بود و فصل چهارم در بیان روزهای بجز آن روز چهارم هرگاه بجز آن
 خواهد بود و یا اندک از پس روز بجز آن گذشته و اگر حرکت بجز آن پیدا آید روز ششم روز نهم کردن یا زدهم علامت
 بجز آن نیک باشد و هم بدین سبب است که در بیمار بهما سلامت بجز آن بوقت خویش باشد و هرگاه روز بجز آن
 آن نیک توقع کند علامت پیدا آید بسیار بود و باید دانست که روزگار بیماری بعضی روزهای بجز آن خبر دهنده
 باشد آنرا ایام با حور گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بجز آن خواهد بود آنرا اندک گویند و بعضی روزها
 در میان این روزها باشد خبر دهنده آنرا امام واقعه در وسط گویند و بجز آن حرکت قوی است و روز چهارم باشد تا
 روز بیستم پس هر روز که پس تر باشد تدریج قوت بجز آن قوت ضعیف تر شود تا چهل روز محصل آن سخن است
 که بجز آن صعب قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس بیستم باشد آهسته باشد و بقراط بعد از چهل روز پنج روز را
 بجز آن نشده است مگر در ششم و در شش ماه و در صد و بیستم از هر آنکه قوت بجز آنها بیست تا صد و بیست
 روز باشد این تا در بطن ظاهر نباشد که باید دانست که بعضی بجز آن تا در روز چهارم و بعضی در هفت روز و بعضی
 بیست روز قوت بجز آن چهارگانه تا بیست روز تمام تر باشد و از پس بیستم ضعیف تر بود و از جمله روزهای خبر
 دهنده باشد و قوت بجز آن هفتی تا چهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوت بجز آن بیستی تا صد و بیست
 بعد از آن از پس از چهارده سال یا بعد از بیست یک سال و بجز آن همه بیمار به حاده بیشتر در روز طاق باشد
 و بدین سبب بجز آن پنج که بجز آن روز یا زدهم بیشتر از چهاردهم چشم و از روز بیشتر مرضها و در آنها
 همچون عدد روزهای بجز آن باشد مثل هفت روز غلب که همچون روز و بیست محقق بود و در بیماری غرضه عدد ماه
 و سال همچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثل در تب ربع سوداوی و بطنی هفت ماه مثل هفت روز
 غلب باشد و روزهای خبر دهنده از بجز آن بیماریهای غرضه خبر دهنده از روز بیماری حاده باشد و بجز آن بیمار
 غرضه تا بعد از آنکه بجز آن بیماری حاده چنانکه یاد کرده اند و روزهای که بجز آن در آن وقت آنها را
 اندک از ایام واقعه در وسط گویند و آن روز سیوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما اگر بجز آن روز چهارم
 بخوابد و روز نهم یا زدهم شود بجز آن و از ایام واقعه در وسط روز نهم قوی تر است پس پنجم و روز سیوم پس
 سیزدهم ضعیف است و روز ششم از بجز آن کند بود و در هرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر دفع پیدا آید بجز آن
 روز سیوم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم اگر روز اندک از چهارم باشد نشان بد نماید بجز آن روز ششم

و اگر روز انداز از هفتم بود بحران در یازدهم مادر چهارم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زود تر آید و پت گرم
 شود و اثر نفع پیدا یابد بحران در چهاردهم پیدا یابد بحران در هفدهم یا بیستم یا سی و یکم و بیشتر در
 بیستم باشد فصل پنجم در بیان ایام انداز ایام انداز را می بود که اثر دست یافتن بر ماده مرض با اثری
 از غیر طبیعت و باز نیدن پیدا یابد همچون دولشکر مخالف که جنگه کند نوره و خیار خیزد پس طفره و تیرمیت ظاهر گردد
 و ایام انداز بسبب سستی طبیعت ناماده و بیمار اثر پیدا یابد چون عرق و در و بهر و خیال پیش چشم و نفس تنگ
 میشود و گرمی و اضطراب پیدا یابد یا ننداین حال و تمامست از روز بحران باشد مثل روزهای که در میان او
 چون یکم که انداز چهارم کند چون سیوم که انداز در پنجم کند و اگر نشانی که روز سیوم پیدا یابد باشد که بحران بزرگ
 ششم افتد و چون روز پنجم که انداز در هفتم پنجم کند و اگر علامت روز پنجم بد باشد بحران روز ششم کند و اگر پس از
 روز انداز آن علامتها باشد نشان گرمی و حرکت مریض بود فصل ششم در بیان دورهای بحران دورهای بحران
 سه وجه است چهاری و هفتی و بیستی چنانکه در مدت چهل روز و دوازده بحران چهاری افتد یا شش بحران
 و پیوستن در دوازده یکبار و وجه یکی انصالی و دیگر انقباضی و ثالثی چنان باشد که یکروز در میان دور و مشترک بود
 یعنی یک نیمه روز از حساب روز نخستین باشد و دیگر نیمه از حساب روز دهم و چون روز چهارم آغاز دور دوم باشد آخر
 آن روز هفتم باشد از یکبار که چون روز آغاز را بار و روز دهم جاری روز چهارم که تمامست دور است و در
 هفتم باشد و در سیوم از دور دوم متصل باشد یعنی پیوستن آن بدور دوم بروزی و سیوم بروزی مشترک
 باشد در روز هفتم میان دور دوم و سیوم مشترک نباشد بدین سبب بحران سیوم و روز چهاری روز یازدهم
 پیوستن انقباضی بدین گونه و پیوستن دور چهارم بدور سیوم انقباضی باشد و روز یازدهم میان دور و مشترک
 بدین سبب بحران در چهاردهم افتد از یکبار که روز چهارم روز چهارم باشد از چهاردهم اگر انقباضی باشد بحران در بیستم
 از یکبار که روز چهارم از روز هفتم روز بیستم باشد و اگر انقباض باشد بحران در بیست یکم افتد و دور هفتم در ششم انقباض
 باشد و بحران در بیست چهارم افتد و دور ششم بدور هفتم انقباض و بحران در بیست و دوم از بیست و هفتم ناسی
 و یکم انقباض باشد و دور دوم از بیست و یکم ناسی و هفتم انقباض باشد و دور دوم از بیست و یکم انقباض باشد از یکبار
 آن هفتی پیوستن در دور دوم در نخستین انقباضی بود بدین سبب بحران اول روز ششم بحران دور و روز چهارم
 و هفت و سیوم به هفت دوم متصل باشد بحران روز بیستم کند و روز چهاردهم مشترک باشد میان دور دوم
 و سیوم بدین سبب در بیست روز سه دور افتد دور اول دور دوم متصل و سیوم با دور دوم متصل تا تمامست
 چهل روز و در چهل تا شصت و تا هشتاد تا صد و بیست و یکبار جاری تا دور بیستم قوی باشد پس ضعیف شود و از جمله
 روزها را انداز باشد و بحران هفتی تا چهل روز قوی بود پس ضعیف و قوت بحران استی تا صد و بیست روز باشد پس
 از صد و بیست روز بحران تا هفت ماه و هفت سال و چهارده سال یا بعد بیست و یکسال و بحران همه بیماری ها
 در روزهای طاق بود بدین جهت بحران بی غلبه روز یازدهم از آن چشم داریم مثل هفت و در غلبه چون در

تبحر باشد و در مرض مزمن عده ماه و سال همچون حد در مرض حاده بود چنانچه در بعضی
 ماه همچون هفت نوبت غلب باشد و در بجران بیماری مزمن تقدیم تا خیر افتد چنانچه در بجران
 بیماری حادی حاده بناید است که حرکت بجران در حرکت و گردش ماه قسمت کنند جهت
 آنکه هر کاری که زود متغیر شود حرکت و گردش ماه منسوب کنند و ماه بدین عالم نزدیک
 است از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنان است که هرگاه از نقطه اجتماع چهل
 و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پیدا آید و چهل و پنج درجه نیمه
 تربیع بود و چهل و یک یا سیصد و شصت درجه قسمت کرده اند و چهل و پنج درجه هشت
 یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام بود و نود درجه چهار و یک فلک بود و صد و سی و پنج درجه
 تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابل باشد و نیز فلک برابر نقطه اجتماع باشد و
 نیمه تربیع و چهاردهم بود اثر آن قوی باشد و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن قوی بود و تربیع
 و نیمه تربیع روز یازدهم باشد و اثر آن ضعیف از اثر روز هفتم و مقابل روز چهاردهم و اثر آن
 قوی تر از روز هفتم باشد و روز هفتم از موضع مقابل چهل و پنج درجه دور باشد و شکل
 دوری او از نقطه مقابل نیمه تربیع باشد و از نقطه اجتماع تربیع و نیمه تربیع و دور است از
 نقطه مقابل نود درجه دور باشد و روز است و چهارم از نقطه مقابل صد و سی و پنج درجه و نیمه
 و هر چهار روز که ماه بدین جایها میرسد این شکل نامی پیدا می آید و کارها که بجز حرکت ماه منسوب
 است اثری و تغییری پیدا می آید و اگر ماه درین روزها بدین جایها میسرستاده سعد پیوندد و بجا آید
 نیک باشد اثری که پیدا آید خوب باشد و اگر بتارخ نفس پیوسته یا بجایگاه نیک نباشد اثرها
 که پیدا آید بد باشد و از جهت آنکه بیماری حاده از جمله کارها است که زود بگذرد و گفته اند که هرگاه
 ماه از آن نقطه که در ابتدا بیماری بود بدرجات نیمه تربیع بدرجات مقابل و در میشود و باز از آن
 آن تغییری در مریض پیدا می آید و اگر بیماری گرم باشد بجران در نیمه تربیع کند و اگر آبسته تر باشد
 در تربیع یا در مقابل کند و اگر است و گردش ماه در فلک بروج در است و نه روز
 و سبک روزی تمام شود و بدین مدت بر آن نقطه باز رسد که از وی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع
 ازین مدت یکصد و شصت و شش روز نیم بماند و ایام اجتماع و روز نیم و سبک روز است که ماه
 درین ایام نور آفتاب ناپیدا شود و اگر مدت است شش روز نیم را که ماه پیدا باشد و است نه روز
 و سبک روز است که مدت گردش ماه است در فلک بروج هفت هفت قسمت است که هفت
 گردش ماه در فلک بروج و از آنرا پیدا بودن ماه باشد و چون روزگار پیدا بودن ماه بجا
 هفت قسمت کنند و هفت شش روز نیم و شش یک روزی باشد و نه هفت است روز نود و هشت

[illegible]

این علامات عاف است نرمی روی و خیال سرح و خارش بینی و دسمه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس
 در کشیدن سینه و آواز احتیاج و سر پائین رفتن روبرو بجران و خشکی پوست هم از علامتهای عاف است و دیگر نشانهها عاف
 سلامت باشد و اگر علامت موت است و علامت میل ماده بطریق اسهال اگرانی است و زیر ناف و شرج و عرق
 نکه و بعضی صفرا بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض خنثی بیشتر اوقات طبع نرم بود و علامت میل ماده بطریق بول
 اگرانی نشانه سوزش بقبض و طبع خشک و عرق نکردن و بول غلیظ جمله نشانه است که بجران مبادا بول نچو
 بود و خاصه در رستان بجران طریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض است که در پشت و رحم
 اگرانی پدید آید خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد و علامت کشادن رگها مقعد مفصل است که در آن موضع اگرانی باید
 و پشت مگر گاه در کند نبض عظیم قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پست و بجران عرق عرق است که بول کثیف
 و طبع خشک و ظاهر بشه سرح و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تب در روز بجران قوی تر باشد و ابتدا انقباض و بجا گرم
 از پوست او خیزد و بول رنگین سبز علامت عرق بود و جهت آنکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب رگها و
 علامت بجران انتقال است که تب قوی بود و هیچ استفراغ نباشد و علامت بجران نبود و بول انقباض نباشد و علامت
 آنکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی حرارت و الم زیاد از اعضا دیگر باشد و وقت دیگران عضو الم عادت بود
 یا پیش از آن در آن عضو الم افتی باشد که بدان سبب بولون دیگر اعضا شده الم و خراج انتقال بیشتر
 بیمار بسیار در فصل خزان و در سیری شود و از بهر آنکه در فصل سرد ماده سرد و طبیعت آن انقباض و تحلیل یابد
 دارد و در سیری قوت ضعیف بود و در فصل تمام تواند و نه دفع تمام تواند که بدین جهت هرگاه طبیعت قوی باید دفع ماده خضر
 بطریق انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بجران انتقال پدید آمده استفراغی مبادا را شود و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال
 باطل گردد و هرگاه هر عضوی که در بیماری عرق بیشتر که انتقال بدان عضو گوش باید داشت و اگر وقت زیادی تب بول بسیار
 آید نشان آن باشد که در نیمه بعین در می تواند کند و اگر ملین میل گرمی دارد و هیچ بجران نکند و از نسبت روز گذرد و ناگاه
 در عضوی پدید آید علامت آن باشد که در روزی از روزهای بجران در آن عضو خراجی پدید آید علامتهای بیماری بیماری دیگر خواهد
 شد آنست که بیماری حاد و اگر نزدیک انقطاع قوی تر باشد و با عارضی دیگر زیاده شود خاصه اگر در علاج قدیم بیخطای زود
 و این آنست که بیماری مرض دیگر حادث شود و علامت آنکه یار در بجران است و در دگر می آن و بقراری و بجا گرفتن از
 دست بجانب دیگر و جستن و بر کمر او بچین و سبات و انقطاع و حلق و غفلت و گداز و اسس و تنگی نفس و سرجی و
 چشم علامت بجران نیکه فسخ است و آمدن بجران در روزی نیک از روزهای بجرانی و انداز کردن روزی مناسب آن
 و در استفراغ از ماده مرض مانند از بهی تقصیری و افراط و بدان طریق که مناسب آن بیمار باشد چنانکه در تب مفرقه عاف
 و در تب عرق باقی و نبض چنانکه باید و بسیار باشد و نشانههای صحت بجران پدید می آید نبض قوی تر و با نظام میشود پس در
 حال اعتدال و بر قوت باید که علامت بجران بدین خلاف بجران نیک پدید آید از بهر آنکه سبب حرکت از بجران بیماری و فتری
 ماده است و بل طبعی و غیر طبیعت تحت در طبع احمدی واقع دلهای با تمام اموجان طبعش

آب بخوشانند و سر بخار آن دارند و شربت زمار الاصول سازند و برین خوب پخت بخ کوشن پخت بخ با آب بپزند
 و بادبان و تخم کرفس از هر یک و شقال سیخ و سیخ شقال در یک سبک آب بخوشانند تا نصفی بماند صاف نموده شفت
 قند بخوشانند و بقوام آرند کافش با هفت قاشق آب گرم صوره اختیار نمایند و این هفت روزه شربتیت دیگر تجربه کرده
 درین نوع دمس که طعم نمودن فایده کل دارد و غذا نخورد نمیکوفته و آب گوشت مرغ یا گو سفند که در دوازده صبی در هر روز
 باشد و طبخات و قند که در فصل خارج صبی بود با یک سبک مناسب و با غذا سخن لازم دارند نوع سیوم در سر که از جوی
 و خشکی دفع باشد جالینوس گفت که صداعی که از حرارت و برودت است شدید تر است از صداعی که میسوست باشد بلکه اگر
 بود خفیف تر از آن دو قسم است و صداعی که از رطوبت باشد کمتر است از نیمه که موجب الم نیست بذات خود و سبب روزه که از
 جبهه میسوست خشکی و مانع باشد از جبهه و در صفتی که در سفرهای با دمای گرم بپایان که میسوم باشد عادت است و یکی
 در سر و خشکی در صبی و اندک در آن و بخوابی و لاغری جلد رومی علاج آنست که شربت از آب سفند وانه و شیر خرقه با عسل
 بهی و سهول چند و غذا را اما الله و شوی دای مرغ فرید با سفالین و تسکین دهنده و مناسب و نیمه است و در جبهه است و در
 نبض و کل خیر و در یک سبک بسیار زنگ و که در دوزخ و کوزه آب بخوشانند و در آن آب زانی نمک قند نمایند و گوشت ماهی و
 تخم مرغ و با جبهه نیز مناسب در وزن که در وزن با دام و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 در این و آب گرم یک سبک بسیار ریزند و طلا از آن گندم دارد و در وزن با دام و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 از رطوبت و مانع شود و عسل و عسل و در آن و در وزن با دام و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 آنست که غذای مطبوعه یا مرغ بریان دهند و غذای که در دوزخ و کوزه آب بخوشانند و در آن آب زانی نمک قند نمایند و گوشت ماهی و
 ریزند و در وزن با دام و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 شکست غلبه فایده کل دارد و شربت زمار الاصول سازند و برین خوب پخت بخ کوشن پخت بخ با آب بپزند و در وزن با جبهه
 و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 اگرانی نهم باشد و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 و اینها در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 اگر بیشانی بخشانند و اگرانی باشد از فصد و با حامل بود و جاست نمایند بریان و خوشانند با بر ساق هر دو با اگر بیشانی فایده کل
 خصوصاً اگر در یک سبک سبک باشد و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه
 اعتبار نمایند و اگر اندک صفا معلوم نمایند طبیعت بین فصد نرم سازند و نمیدمی جیت شقال کوخاراسی عدد و عسل است
 عدد و جستان سی عدد و شفت شکست و شقال کسرخ و شقال در یک سبک آب بخوشانند و شیر خشت شیره و شقال در وزن
 او و جلی نمایند تا جوشانند و ساسانه شیر گرم صفتا نمایند و غذا را شفت شسته ایدین و اگر و شقال و شسته و شقال
 یا آب نارین یا آب لیون یا نان و غوره و اگر در نیمه باشد و اگر در نیمه باشد و اگر در نیمه باشد و اگر در نیمه باشد
 در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه و در وزن با جبهه

و این صدراع بران را و اهل نعمت و راحت و در بلادی که بومی آنجاست و باشد بطن مزاج را و عورت را که بچه بانی
 و برین نماید بسیار میشود و این صدراع را اگر در علاج کنند بیم آنست که بعضی را کوری و لوله و فاج و صرع و سکنه نجر میشود
 و باید که اهتمام نمایند و در ابتدای علاج این سهل است و اگر در زمانه بشواری علاج پذیرد و علاج آنست که تخم و بلغم و غیره
 بدن از بلغم غلیظ بکوبد و نماید مثل حب صبر و ابارج و فخر و حب ابارج و حب صطیخون و زاده را بدین جلا بکشند
 و نمند بر نیمه حب پنج سوسن چهار مثقال و فیون سه مثقال و انجیره عدد و سبستان بنجاده عدد و تخم خرد و سه مثقال و انور شفا
 سه مثقال و پوست پنج بلویان سه مثقال پوست کبک و دو مثقال گلشن و دو مثقال تخم کزنس و دو مثقال قند چهار یک کجوشانند
 و بقند لغو ام آورده یک هفته میل نمایند و بعد از آن حب صبر و بلغم و صفت آن تریه و مثقال حب صبر و سقوف سه مثقال
 مصطک و دو مثقال گلشن نیم مثقال پوست بلبلکا و مثقال شربت حب و دو مثقال آب کزنس با عسل در خل خواب اختیار نمایند
 و بعد از آن چهار فاشق یک گرم خورند صفت ابارج فخر حب لبیان عدد و لبیان سبیل سیخ و مصطک و انور و در این
 تخم از هر یک مثقالی حب صبر و سقوف سه مثقال شانه و مثقال شربتی مثقالی زاده و مثقال در خل خواب نموده اختیار نمایند صفت
 حب صطیخون ابارج فخر ادرم پوست بلبله درم تربت عیند و حب مثقالی حب صبر و سقوفی درم و حب این درم ششم حنظل محو درم از هر یک
 و اگر مثقالی درم آب انیسون حب ساخته بدو وقت اختیار نمایند صفت حب ابارج تربت خراشیده درم و عین بادام حب کرده
 درم ابارج فخر مثقالی حب اللیس و انیسون و غار لیمون و عیند از هر یک نیم درم و یک مثقال دانه نیم حنظل و اگر کوفته و نیمه حب
 آب بادام هر یک مقدار بخورد و در عسل آورده و بلغم و سحرگاه اختیار نمایند و حب قویله درین مرض و در امر اصلی بخواهد
 دارد صفت آن ابارج فخر انجیر درم تربت اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال و نیم حنظل یک درم و نیم سقوف و این پنج شربت
 صفت مطبوخی که درین مرض مناسب است آنکه یک نیم مثقال پوست بلبله و زرد و یک نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تربت عیند
 کوفته و دو مثقال پنج سوسن و دو مثقال فیون مثقالی اسطوخودوس و مثقال زیت بقی صفت مثقال در یک کاسه آب بپوشانند
 صاف نموده بشیر خشت یا نرزه مثقال و نبات پنج مثقال خست یا نارنج و اهتمام نمایند و ماده میل سفید نماید حب ابارج و حب
 حقه بسیار مناسب است و این غوره نمایند یک کجیر عسل و اگر کاه که در فسخین و عقر و ظاهر یک مثقال نیم کوفته و نیمه حب
 و سر به بخار با بوز و تر بخوش و بود و نیمه و قیوم و شمع از هر یک از هر یک مثقال و رات بپوشانند و بداند و غده خود را بپنج
 با دو یه گرم مثل در صحنی مثل و بخیل غذا سازند و فسخین و اگر کاه که در فسخین و عقر و ظاهر یک مثقال نیم کوفته و نیمه حب
 ملاند و بوی نمون مشک و غیره و غایه فائده دارد و نوع هشتم در صدراع که از زاده سوداوی شود و سبب آنست که غذا تا
 غلیظه که از سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند و مثل عدس و گوشت گاو و دیر و اسب یا هر آنچه که بسیار گر گرفته
 باشد حکایت این در سرد آنست که اگرانی خشک و در و بخوابی و تیرگی و رنگ روی و بدن را بار یکی نفس و سفیدی بول
 چشمها و بینی و خیالات و فکرانی فاسد و سواس علاج آنست که اسهال سرد و انانید مطبوخ فسخین و صفت آن فسخین
 و دو مثقال سبب نیم کوفته و دو مثقال پوست بلبله چهار مثقال سنا و یک نیم مثقال غش و دو مثقال کاذریان و دو مثقال بادام
 کل سرخ مثقال شیره خشت و مثقال و دیر و یک کاس آب بپوشانند و با شیر خشت صاف نموده شیر گرم میل نمایند و این

ظاهر گردد و آرد جو جزو دل خیزد و نیم خیزد بزرگ بید دروغن گل علسا از دهن غده انفرس که سپند جوان مغرور غداشال آن آب ازین
سپید نمایند و بخت و آبی و سبب و گل فائده دارد و نوع بیستم در صد است که آن را بچینه میگویند و میباشند این در صد
از اخطا طوطا است آن جالینوس گفت که این صد است که بر تمامی سبب است و من و با صحت و هیجان و بر سبب و بر خط می شود
و علامت آنست از ادنی سببی در وی عظیم شود و صاحب این در و ادنی یا باز از او از ادنی گفتن و شنیدن و مکرر دارد و دشت نامی را
و دشت و دشت و تار یکی در سایش را و در نباشد بر شود آن شبها و حساس کند انگلی را زده میشود و بجز طریقه یا بگمان بر سر که هر زمان
سراوش خواهد شد از بسیاری این درد و اگر سبب بچای داخل باشد حساس این درد میشود صاحب را در کشش آن تا صاحب شبها اگر
در حجاب خارج باشد معلوم میشود بگذشتن دست بر و بجز و گذشتن دست الم باید و نمود و کشش روی خودی باید از برای آنکه این
در پرده احاطه کرده تمام سبب از بخت این صد است که نام میبرد خود مانده اند علاج آنست که ملاحظه نمایند که از بخارات کدام خط
پیدا شده اگر از غلبه خون واقع شده اگر کلان سال بود و مانعی نباشد از قصد خون بگیرند و الا حجامت نمایند و آب ناز این مناسب
و اگر سودا سبب این الم شده باشد شربت فیتون و عرق کاه زبان یا تخم ریحان و قند شربت نمایند و اگر از جهت صفرا
درد عارض گشته چهار شربت آب ترندی در آب عذره مناسب و اگر ماده غلیظه باشد چهار شربت و آب سبب این نوع
نشو و سر شستند و این طلا که مذکور میگردد بر سر بگذارند و فیتون شغال سداب بپزند و آنه و فیتون از هر یک مثقالی نرم کوفته آب
نرم خوش بایک آب میخه شیر گرم کرده مناسب و اگر از گرمی این طلا از روی طلا از سفیده تخم مرغ در عین کل قدری مخلوط کرده
سازند و شغالش و با بونه و اکلیم الماک اگر از غلظه سرد نباشد طلا نمایند و یا بچوشانند و آب آن را بر سر زینند نوع بیست
و یکم در صد است که حادث شود و از رسیده که از غلظه غلیظه شود سبب این در و خوردن طعام بسیار و راحت و ترک حمام میباشد علامت آنست
و همه در آنی سرد و فرق میان آنکه در سبب هم است آنست که تب لازم بود و در دم و آنکه سبب بود و در آن تب نبود علاج آنست که
اگر غلظه بلغمی بود آنکه در صد است بلغمی مذکور شده از ضرب طلا و غیره رجوع نمایند و اگر غلظه سودا بود که باعث این صد است شده باشد
افیتون حب آن که در صد است سودا و باده کرده آمده علاج نمایند اگر بخوابی درین درد غلظت باشد و شربت خشیان بدین نوع
سازند سی مثقال خشیان نیم کوفته کرده شب یک پال آن تب سازند و صبح بدست بمانند و بچوشانند باشد شغال تبند و بچوشانند
آوردند بچینه شربت نوع بیست و دویم در صد است که از بخار بوی حاصل شود اول آنکه از بوی مشک عذره پیدا گردد و علاج بوی
کافور بوی سیب و بوی کشنیز تر دروغن با دام و کدو در بینی نهند و دم آنکه اگر این صد است بوی غلظه بویار و بید آمده باشد
علاج آنست که بوی که صد آن باشد در بینی و از دهن صندل و بادریک کشنیز و بجام در آمدن آب گرم بر رختن و فیتون بکشد
و کلان ساخته در بینی گذارند و دفع عذوب بویار بد شود از داغ نوع بیست و سیوم در صد است که بایست از گرمی در
نواحی داغ باشد علامت او در وی شدید و شمس در بویار بد و در آنکه هیچ چیزی نباشد هرگاه که حرکت کند و در داغ
و هرگاه که ساکن گردد و در دستکین باید علاج تنقیه بدن بچای و عظیم خشیان و آنکه این فیتون آب و در دستکی صل ساخته
در بینی چکانند گرمی را که در داغ باشد بکشد و در دستکین باید دیگر از کنگر و در شغال خرا و نه برون کرده و بچوشانند و شغال
مغرور جز چهار شغال در دستکی شغال را در نیمه کوفته همه آمیخته در محل خواب بپاشند و از نو که و سوما می خام در اول طعام غلظه

نابینه نوع بیست و چهارم در دوسر که در ترغیر و داغ می شود یعنی حرکت داغ و این ترغیر از مایه عصاره است و از آنکه
 چیزی که آن رسیده باشد علامت است که حساسیت در عصبها و عروق و عالتی شبیه جسد و سیان علاج نموده نمایند طبیعت را نرم دارند و پاک
 نازنینه شربت و شند و کلاب سر کنند و شیر عورت بر سر نریزند و در غن کدو و بادام در مینی چکانند و حنظل و روغن گل مل خسته
 در سر کنند نوع بیست و پنجم در عصاره که از خوردن شراب صرف شود و بخار آن که بدایع رسد و این عصاره که رسیده علامت است که
 که رسیده این گران باشد و غشیان مانده و دوس علاج پاک ساختن معده از شرابی که در مانده بقی اگر شربت و سیاه است و ترغیر
 و کلاب شیر شربت آب نازین باشد شربت فواکه باشد شربت سبب عسل اگر حرارت بسیار باشد شربت خرفه بقیه شیرین شربت
 و چهار عرق که کلاب عرق کاسنی و عرق بید مشک عرق کافور این هفت مناسب خوردن و روغن این دوسر مانده و کدو گوشت
 مرغ بگویند و جان آب کلاب یا اگر اتمق آب بزرگ با ساق آب بخوره یا آب بواج و اگر حرارت و سوزش درد باشد دفع ترش
 خشک است احتیاج نمایند و در آب گرم که از دانه و با آب بسیار بماند تا در شقیقه و روی شکم که یک شش سرد و شود از چربی و
 غلت داده و تمامی سر نموده و اکثر اوقات در که بجا بچند باشد علاج آنست که بشناسند که اگر خون بود نموده نمایند و اگر سرد و با بیغم
 یا صند باشد سهیل آن و شند و کلاب از تخم کاهن بزرگ و زنجبیل و فلاح و انیسون که از دانه و دیگر که بچند و شقیقه این بر کافور که از شربت بسیار است
 صند عرق دودرم زعفران دم مرکی دم انیسون دم خون سیاوشان دم و دیگر نرم کوفته اندکی سفیده تخم مرغ حل ساخته شقیقه
 گذارند اگر برین علامت که نشود این خبر را بسیارند که هر نریز زنجبیل مرکی انیسون کیشیر الکلاب حل ساخته نمایند فصل دوم و سیام
 لغتی بیست که سر کعبه اند از سه و سام که معنی داس است عبارت از آناس حبات داغ یا نفس داغ است و این مرضی نفوست
 و انواع بسیار از نوع اول اند سه سام که از آب سیاه خون باشد علامت است او تنگی و احتیاج عقل نفس مضطرب غیر نظم و اول
 عرق یا سیخ بر کاه و اخی شود و لالت کند بر لالت و عظم نبض منتشر می یابد و در دوسر که بی خیال میکند که چیزی بر جاب است
 بسیار بچندین این نماید و سرخی چشم در و رفتن آب چشم و خندیدن و فریاد زدن و سرخی زبان مایل بسیار به علاج پیش از آنکه
 عقل و زایل شود فصد قیال نماید و خون بسیار دفع بر دانه بقدر قوت و این قوت از احوال بعضا بر معلوم میشود و اگر عقل در
 حرکت بجا خود است داغ صحیح است و اگر نفس و نبض خوب است صحیح است و اگر سیل طعام است جگر صحیح است و اگر از فصد مغزی یا
 حیبت بر ساق بسیار و تشنه یارگ سر مینی یا پیشانی مناسبت است و روز اول تا سیوم شربت نایخ و آب نر نمید می آید و بعد
 و شیر و تخم کاسنی و آب کدو اگر او را شش تشنه یا عددی سفاح و کشیز و کدو و زخمیم و جیم و چهارم و سیوم شش تشنه و عددی است
 که کدو بعد از سیوم شربت غلاب نیل و نموده نیمه و جیم است عدد کل نیل و دشتال غنم کاسنی نمکونه و دشتال بادبان نیم
 درم بچوشاند و صاف نموده و به شغال قند باز بچوشاند و به چهار روز اختیار نمایند و مخلصه صندل سفید شغال آب کشیز و تخم
 کلاب بقیه شش سرکه سه قطره و شیشه که زنده بر زبان در پیش مینی دارند و روغن گل نیمه شاق و کلاب بقیه شش سرکه سه قطره
 شیر گرم پیش سر کنند و در آب کدو و تر بو کردن فایده کلی دارد و با آب گرم گذارند و با شویه ازین اشیا نمایند و شفته
 با بونه کل خیزان هر یک و شغال بکس کند کفی سرکه و شغال در سه کاس آب بچوشاند و با آب را شیر گرم بدان بشویند و
 اگر سرکه مانده و بزرگ و مضبوط از شورایی مرغ مناسب و بعد از آن بکام رویند و غذا بسیار میل بفرمایند و از قضا

بادان شش و دوشغال باور بخوبی سه شغال کثرت و دوشغال برگ کا و زبان چهار شغال قندی شغال چهار روز و شش
 ساخته سیاه نماید و بعد از شربت فیتون این حب اختیار نمایند فیتون درم غایقون درم سنجید و دوشغال یک هندی نیم
 درم حب البیل نیم شغال کثیر درم نرم کوفه و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 که نه کوفه و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 شغال نیم کوفه و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 درم نیم کوفه و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 جواب آن در حمام بر سر زنده شیر قشر نوبت شغالی خسته و نیو فر و کلنج و شمش و تخم کا بود با بوز از هر یک دو شغال این شنبه
 آن مناسب است و پیچیده بر وزن غنچه و با نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 رند و الوغاده دارد و اکثر شرب با گفته اند که این خوب است و با نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 و باقی حب شیر با شور و گوشت های جدید و بز و کثرت شراب و ترشها نماید نوع دوم در این نوعی است که از سودا حادث شود
 که از صفوی سوخته در بدن حاصل شده باشد علامت آن کثرت عطش و جوع و فریاد و خوابی و خصب و غایت آسایش
 و نظر مثل سبوح و مزاج آنکس که م و خشک بود و بعزیت و زردی رنگ و قبض بلع حلال است که بهایم بسیار بروند
 که آب شیرین داشته باشد و در این که در غنچه و خرد که دو شیر قشر جو شامیده باشد و بدن را بر وزن بادام که در وقت
 میوه حل کرده و شنبه نماید و بعد از آن باب گرم فیتون بر سر روغن کنی و کلنج با آن آینه کند و اگر خواب
 نیاید با بوز که در وقت شش و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 مناسب است او پس سبوح خلج و حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 او بخوبی است حد و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 بخوبی این حب و بعد از این فیض درم بلید نیم درم غایقون درم نیم کوفه و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 که قشر حب سازند جمله کثرت است و در بدن مرض اذ ویر فوی و ایا رجات که با منع نموده اند جهت آنکه حرارت زیاد می شود
 و منجر بخون میگردد و مزاج را است که در سبوح خلج و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 مرد اگر بسیار بود و داده را غلیظ و اگر محصل گرم بسیار شود و طبع غلیظ و باقی غلیظ می ماند پس و حب است که ضایعی
 برین حب رنگ نماید غنچه و نیو فر و دوشغال و باقی خرد و برگ که دو کافور و زنده یک قدسی با بوز و کلنج از هر یک دو درم
 و دالی کلنج حب خود و دلی از هر یک هندی نیم کوفه و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 احتراق سوای جسمی شود که جان نفس سوای سوخته بدن علامت او بسیار غایقون و سبوح و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج
 به و حب و صحت و تنهایی و صفت بدن را نمی مایل بود و حلال است که اگر خون غالب بود و قصد نمایند بخود و عوارض را
 اگر صاف است که صفای رنگ بر ساق یا عرف و بینی جهت او در سبوح خلج و نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات سبوح خلج

[illegible]

شعر که یکی در کتب معتبره است و میگوید که در آنکه اگر او صفاتی از آب انار برین باشد بر سر او روغن گل نامی که
 به هم چوبشاند و طلا سازند و این که میگفت که عورتی را فالج بود و لول و در گلیس میبوست بر و فالج خربت از آنجا اویز و من میبوست
 آغشته شده بود بدو و دوم فصلی است که در آب خنک که باید مزاج او کمال خود باز آید چون سوسه باد و دیگر علاج نیست
 نوع سوم در فالج که از روم نخاع حادث شود علت او در و تند و تب علاج فصد و گدازستن جلا با موانع بر نخاع مثل بر طلا و طلا و طلا
 بنفشه از هر یک یک مثقال جلا و بر مقل از هر یک یک درم و مقل از هر یک یک مثقال عسل چار مثقال اکلیل المسک بنفشه از هر یک یک
 درم و شیر و مقل اصل ساخته بکود و عنقا که خسته در مود و مثال در کد آشته بهر آنکه طریقه ساخته بر پشت و درم نخاع گذارند نوع چهارم
 فالج که بسبب بر و سقطه حادث شود بعد از زد و دغه واقع شود فلان علاج گفته اند و اگر بعد از روز و ریا بیشتر واقع گردد علاج فصد بسیار
 بریزد و شربت کجین که از شستن طلا و صفا و باطل که در دخت صلیو پیدا بخیر و بر لبط و موم روغن گل باشد فایده دارد و در هر حال که
 دقتا در کتب معتبره است که اگر شکست یک است غائی که بسبب قطع عصب که بر عرض واقع شود و مطلقا علاج ندارد نوع پنجم در فالج که در بعضی
 وضع مواد غایب بر سر بدن بحران و اگر در نخاع در قوت می شود علاج آنست که روغنهای که بسیار گرم باشد مثل روغن شبت و در هر دو روغن بنفشه
 جز بهر آینه و در بعضی باشد با پوست درخت جبار نرم کوفته سه روز طلا کنند و از این روغنهای که قدری مخلوط نمایند به و شاد آب و با جبار
 بفت درم کس چهار سبز حل ساخته و یک مثقال روغن با دام آمیخته چند روز پس نمایند با تر کشیدن بنفشه درم در شش قاشق که در صلیو
 اختیار نمایند و غده گوشت مرغ و مرغ و نیم شکسته و مرغ تخم کاه چرخه و شکب علاج نمایند و اگر در خضیه با و شبت عارض میشود و بهر
 مذکور شد نوع ششم فالجی که حادث گردد از بسبب سست شدن عضله و او است که اندک اندک پیدا گردد بهر سوار حرکت نمایند و منفرقا
 مثل انگشتی نمایند و بعضی با نقیب و بعد از جوج و تبه از اینها و شبت بهرست حاصل شود و گفته اند که این نوع نیکانی شود و الا ما شارا و الله اعلم
 آنکه صینی با جوان باشد که از دست نیکانند علاج ترطیب آن و بعضی با فروع مرطبات مثل لیلین و شیرین بر و آب شیرین و آب سبز و آب شربت
 و نه در مایه سست کشیدن باید بعد از آن و اگر گرم و معجونها و روغنهای و بعضی با فروع و بهرین حب تغیه نمایند و فزیون سکنجین غار و یون خمر
 مقل از هر یک یک درم صبر سست و در مقل از هر یک یک درم و گدازستن حاصل سازند شربت دوم درم نیم که صغیف بود مثال چهار نمایند و این صغوف مناسب است و از این
 طول و در مثال فضل سیار و مثال نیم نبات و از در مثال نرم کوفته بر روزانند کی صغوف نمایند و بعد از استغراق مجله آتش گردان
 بر عضوه مقل کنند بر عضوه بعد از آن روغن فزیون شبت و ابونه مالند و این صفا و گدازستن تا عصب بگردد که عاقر و صابون و بعضی
 فضل از هر یک یک درم فزیون چند سبز از هر یک یک درم نیم کوفته بر و عن حب لغار و ابونه گدازند تا عصب را گرم سازد و مقل از هر یک یک درم
 در حذر و معنی او باطل شدن حس است و محوام اندامی را که حذر شود و گویند و در غایت حادث میشود در حس لطلان با بعضی از سبب
 منقل از هر یک یک درم از سبب حس و انواع او پنج است نوع اول که بسبب ضعف عارض شود و در بعضی مثل آنکه عارض شود از جبهه
 یا از موضع خود بیرون رود یا آنکه بر آن عضو نشسته باشد علاج آن غیر خطیم بر وضع او با بعضی محلول و بریزد یا بهرست و در شستن
 تغییر و در نوع دوم در فصد که مادی میشود بسبب آنکه در دماغ گردد در عصب و خطیم خطیم از دماغ عادت او کامی و در بعضی
 و اگر آن حس که در آن است فصد و آن تغییر عصب الی ارج با حسب توقای و گفتند شربت کجین بر و حمام فایده کامی دارد
 و بعضی از آنکه در روغنهای گرم مثل معجون طلا و روغن و غذا نامی از مثل آب نخود و اگر ضعیف باشد گشت

فصل هفتم در لوی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار خوردن طعام و شراب بقتل رسانند و مثل اینست و باید
 و بخار را در کما و عضله را در جوع می شود و خوشتر آن که مانده بسیار بد و عضله را که کشیده می شود و همی باز و در چشم
 سنج شود و این علت لوی عینه که گویند علاج است فراغ اعتدل و خون انکلی بر دارند و منفر کم سازند و آب بر ویس نمایند تا بخلط
 را از خوشیدن لکها دارد و معروف از کشیدن خشک شدن شقال و قند مفت شقال نیم کوفته اندک اندک می نمایند و اگر پس مزاج بسیار
 اگر با و در و غرض سازند قند و بی قند و می که اگر است فایده تمام دارد و بعضی از مردان میفرمایند خادم کام را بر قند تن بسیار
 چینه که در گردن است در ریش عارض می شود و مثل سبب و شش و زایل می شود و عیال یعنی نانگی و گسری بدن و اگر در این گسری
 در منفر و در لوی بسیار جمع می شود و چون است بر دارند که با رخمی آرد و بخار را و باد را که روده مانع آورد و بکنان می رسد
 اما در گردن این رگ خلعت باید که این بسیار بخندارند و دست زود به خندمال بر دارند **باب دوم** در امر اخلاص چشم
 شش است بر بیت خوشتر **فصل اول** در رمد یعنی در چشم بعد از آنکه رگها را گویند و چشم مرکب است از هفت پرده و سه
 برین ترنیب که نظم می شود **عظم** که از فکها است که بطرف خویش چشم است و هفت پرده و سه **عظم**
 صلب و شیشه شبکه زجاجی و صلبه + پس بگفت بعضی عنب قرن و ملتحمه رطوبت زجاجیه و صلبه و صلبه است
 و قوت بنمای در رطوبت صلبه است و باقی رطوبات و طبقات خادم و بندر مدد آورده نوع است نوع اول در و چشم که
 از غلبه خون شود و علت او شترت سرخی چشم و متلاهی رگها و عظم نفخ و درم در شترت غدد و حرکت و غرضان صلبه بسیار
 است چشم و عظم نفخ سرخی بول و در چشم و انقلاب چشمها **علاج** از غلبه نفخ از جانیست و در گردن و در چشم بود و نفخ شقال
 بر دو جاتی نمایند و اگر انگی باشد از غلبه جانیست نمایند و از آن آب که بنده می و آنگار و تر گیس و غیره شستنی اینم سازند
 با یکا سنی صبر حل کرده دهند و خنثیه برین و بسیار از نفخ ششکم ترید عینه و خراشیده باز و من با دم هر یک کرده در دست
 بلیله و اقیون و سیول از هر یک یکیم مخمونه شوی و نگینی کوفته بخته باب صبا سازند و این یک شترت است و حسب قوا و چشم
 یا سطح خیار شترت بر غیر صبر و زرد و ششقال ستارکی ششقال از صبر منقی چهل عدد و با و این شقال آنگار یا زرد
 بگوشتانند و در بلیله درم مغز خیار شترت حل کرده و در شقال شترت و یکدم غار اقیون حل نمایند و شترت بخته
 و آب بر نمند می با شیره خرفه یا آب سیول حل نمایند و غذا شوران می یا شیره آب بونید و بلیله با زرد و بخورید و شقال بگوشتان
 و با در شقال کلفند آفتابی اعتبار نمایند و اگر کلفند با شش کلسنج دو درم اضافه نمایند و تر ششبار صبر و چشم را زبانی
 و اسپنول در سترت بخت بخارند از زرد و سفوف کشک کلفند بسیارند و او ام تقیه بدن شود و هیچ چیز از او در چشم
 نگذارند و سیل زرد یک چشم بنزد و در خادم نیز در چشم کشند و خوراک اگر در قوی باشد و استیاب نیز در بسیار بود و عینه
 مرغ بمقین و آب سیول در شیره رفته در چشم بکشانند و هرگاه خفیدن سنگین باید شترت فایده دارد و این بطور که از آب
 غش آب شترت و شیره عورت و کلابه سفیده تخم مرغ بریم آمیخته در چشم بکشانند و بعضی از خانه که بسیار روشن باشد گاه
 دارند و بی روی او خرقه که دو سباه گذارند و اگر چشم بخته باشد این صناد بسیارند و بعضی صندل و قافیا عنب لعل و
 و کلسنج از این ششبار سازند و آب کشیز حل ساخته بر شش چشم طلا سازند و صندل سفید بکشانند و در روز بکشانند

در دملک که گاهی نباشد بشود و در حقیقت اعتدال خوردن گشت صلا و شرع را بفرمان جماع و خوراک معتدل
نمایند و هرگاه در درنگین یا بدین شیا بعضی اشیا را بصل کرده در چشم کشند صفت آن اینست که بعد از خوردن
کثیر از هر یک در اینون بندهم نرم کوفته بشیر عورت با سفید و تخم مرغ میشد سازند و اگر در و خیم بود این در و سازند صفت
آن انزروت مرئی بشیر عورت نرم سوده با نبات مسکه کوفته چشم باشند و اول در چشم میشد کافوری فایده دارد و صفت
آن اسفند تلخی صمغ عربی کثیر از هر یک سفید نرم اقلیمای فقه سدرم کف ری انزروت از هر یک چهار درم بگیرند و کافور
میشد ساخته صفت حبت بشیر با سفید و تخم مرغ سوده در چشم کشند و شیا بعضی خفیف است بهت سفید از هر یک یک درم و کافور
ساخته وقت حاجت استعمال نمایند صفت حبت بشیر با سفید و تخم مرغ سوده در چشم کشند و شیا بعضی خفیف است بهت سفید از هر یک یک درم کافور
سدرم و نیم اینون بخورم باب اکمل دملک شیا و سازند اگر در چشم سرخی باقی ماند آب از چشم بیزد باشد و در صفر سازند صفت
آن انزروت در درم و عفران سبب صبر از هر یک یک درم کوفته در چشم باشند و در آخر در حمام در آیند و احتیاج آن بخورند
و بشیاف حمرین مالند تا جویست بکثرت جوی شود و فستیک سرخی و نقل اصفهان بکین باید صفت آن شادنج عدس سی
درم صمغ کثیر از هر یک یک درم نخاس سوخته چهار درم که با د اسفند از هر یک یک درم و صمغ کثیر از هر یک یک درم
سبب ایشان از عفران از هر یک یک درم نرم سوده بشیر با نبات یا نبات یا سازند و صمغ کوفته در چشم فایده دارد
و تخم مرغ کوفته کل بوز و جالب است که در آخر در چشم گوشت مرغ و کوفته و کافور و کافور و کافور و کافور
و در هر در چشمی که حادث گرد از راه صفت حبت از درم و تخم مرغ سرخی و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
و در نهایت علاج اهلان سینه غلیظ بلیله شد صفر از آب کک کک و شیر و حوز و آب که در آب خمر نهدی و آب که در آب کک کک
غوره شکین چند و صنادای سرشکل اسفند که باب کاسنی و آب کک کک و شیر و حوز و آب که در آب کک کک و شیر و حوز
و شیر عورت با سفید و تخم مرغ در چشم بچکانند بعد از آن شیا کافوری کشیدن و اگر بعد از استراخ جوی باقی ماند در روز صبح
بشیا و بعضی که بشیر عورت با سفید و تخم مرغ کوفته در چشم کشند و در چشم کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
از استعمال این اشیا پیش از آنکه بدن را پاک کرده باشند جهت آنکه پیش از استراخ در کاه که درم شکین باید در صفر
و شیا حمرین سبب و بعد از آن مداومت بحام نمایند و غذا آنچه مذکور شده از مرغ و خیر و مکوت نمایند نوع سیوم
در چشم که از راه بغم خود عکس و عظم فمخ و اندک سرخی و بسیار چکر و آب چشم و اندک حرارت و التصاق در محل خواب
علاج تنقیه مانع جوی که مذکور شده و کفنه و کلا سبب و حمام فایده دارد تمام شستن در چشم بکلا بشیر که کم و کما
و لعاب تخم گمان در چشم بچکانند و شادنج عدس نرم سوده از در چشم کشند و در روز بعضی بعد از تنقیه در چشم کشند و شیا
برای اول نیست شیا انزروت مدبر از هر یک یک درم از عفران و درم کثیر از درم اینون بخورم هر که کوفته با نبات
سازند و سفید و تخم مرغ ص ساخته بشیر عورت در چشم کشند و اگر حرمت آب فتن چشم بر طرف شود و در کشند که توانا
مغول را بجان بصبر در دافا و اندک عفران ملا سازند و غذا گوشت مرغ و گوشت کوفته و کافور و کافور و کافور و کافور
نوع چهارم در در چشم که از راه حوادث خود عکس و عظم فمخ و اندک سرخی و بسیار چکر و آب چشم و اندک حرارت و التصاق در محل خواب

و تعدیل مزاج و شستن بروی باک که کم و کلات اگر استفراخ باقی مانده بعد از شستن که با یک نخچه باشد و باطله نماید نوع دوم
استفراخ که از غلظت بلغمی شود و علامت او ریاض لون قشنگی است که دست پر و فرو برنده باشد باقی مانده اثر آن ساعتی علاج استفراخ غیرین
از بلغم و تصفیه چشم به بنفشه و نیلوفر و با بوز و شستن چشم با آب میوه و دارو از شنبلیله و زرد لادن و زرد کبود و اگر در کجیل باشد
قطره آب صبر در چشم بچکانند نوع سوم استفراخ که از تصفیه باقی شود و غرق میان این و استفراخ و اگر از بلغم شده و در نسبت
که آنچه از انگشت بر و گذارند اینجا زود و محرک و در اینجا که از بلغم است باقی میماند نوبت بکشی است علاج آنست که با نجاشه نکر شود
باقی علاج رمد که از ماده بلغم بود نوع چهارم که حادث گردد و استفراخ از ماده سودا و علامت و علامات و حموت و عدم درد و علاج استفراخ
بدان از غلظت سودا و از صفای غلظت و باقی علاج رمد سودا نماید **فصل پنجم** در چشم جفا باشد آنست که چشم صدمه ای عارض شود که در کت
اجفان خواب نوار بود و چون از خواب بیدار گردد چشم نتواند شود و علاج هر طبیعتی است حمام در غلظت و با دام و کدو و نیلوفر و زرد لادن
مالیدن چوبی خواب بیدار شود و سفیده تخم مرغ با زرده او با روغن گل یا جوی مرغ چشم گذارند و لعاب بچول با روغن گل طلا سازند
چشم را با آب بنفشه و گل خیز و بشویند و لعاب صبر و چشم گمان بشیر عورت و اگر آب بسیار از چشم میریزد باشد و اجفان
غلظت باشد با شکر عدس نشسته و تخم انار نشسته بچوشانند و با روغن گل آن میخند و در شب چشم بندند حکم می رود و چشم سلقون
اکنال نمایند و قورقوش و شربت آب بزمیندی و شیر خشت و ترابکین و تلین و کینه **فصل ششم** در حمله و در چشم
خارید تصفیه شود و بسیار بود که اگر کثرت خاریدن پاک ریش گردد و علاج در حمام در اند و تدبیر لطیف نمایند و در محل خراب
کاسنی ترا کوفته با روغن گل چشم بندند و سفیده تخم مرغ و نشاسته کلاب اصل کرده چشم گذارند و اگر بدینسانیک نشود عدس نشسته
و سماق و گل سرخ و دانه انار نشسته بچوشانند و طلا سازند و در عصر بپاشند یا سماق که مذکور میگردد و صفاق را در آب بچوشانند و صفا
نمایند و با بچوشانند تا غلیظ شود و سفید بچشود و کثیرا نیم جز آب بپاشد و چشم سازند و بوقت حاجت در چشم کشند و سهال چشم
دفعه فائده دارد و چشم را که پیشانی **فصل هفتم** در سبیل بن معنی است که رگهای چشم سرخ گردد و از خون غلیظ علامات او
رفتن و سر و چشم مثل ابر و دقان و چشم ظاهر گردد و این دو نوع است نوع اول سبیل رفیق غیر مزمن علاج تصفیه فحالی و چینه
دفعه نمایند و سهال طبیعت بطبع افیمون یا بلبلد یا بطبع خیار شنبه یا جارج فبقرا یا حب فو قایا و منع نمایند از اسلای و طعام
غذای بخور مثل عدس با پیاز و سیب و غذای غلیظ مثل گوشت گاو و باد نجان با سی کلان البان و غذا گوشت مرغ و کباب
و تبه و زغال و گوشت کوفته ان جوان در آب کباب بخور و با شمشق و اسفناخ و شنبلیله و زرد لادن و با سلقون و در آخر سبیل فائده دارد
و در اول مرض او و بیجا و تند ضرر دارد پس قفیکه سبیل شوش و بدین شنبلیله است و بر نیز جبهه و قیفه و سبیل سبیل در چشم
در سبیل درم مر نمیدرم زعفران بعد از درم نرم کوفته آب شنبلیله سازند و در محل حاجت در چشم کشند و شنبلیله و زعفران
برین موجب زد و چو بسیار مدتی معقول صبر شنبلیله یا شنبلیله برابر بگیرند و نرم بگویند سبیل رفیق را دفع نماید و اگر سر کتی
با سلقون و شنبلیله اسود شود و زردی برین موجب سازند و با سبیل درم تو تیا که باقی تصفیه محرق و مال نخام معقول سبیل
اصفهان از هر یک درم نرم کوفته در چشم کشند و آب انار ترش جز و عسل کف گرفته ربع جز چهار روز در آن کشند
و در ظرفی از روی نگاهدارند بعد از آن استعمال نمایند و شامی و شامی تنها کشید فائده کلی دارد نوع دوم و دیگر

است که در نزول اما فرو آمدن در چشم و آن رطوبت عریض باشد که در نقیصه عینه بیان رطوبت و طبعه قویه است و طبعه قویه
 که در سبب این نفوذ اشباح به بصیر با خروج نور بصیرات بر اختلاف هر دو مذکور است ابتدا آئینت که در چشم چشم خیال است
 باشد و گس می رسد آید و سبب نمودن این اشباح و قوت جزیری غریب غیر شفاف بود و میان جلدیه و طریقت لیکن این خیال است
 بخارج صده نیز می شود و فرق آنست که آنچه از معده بود در هر دو چشم بود مخصوص بود و چشم این نزول نیست و آنچه در هر دو چشم بود
 بر سبب اختلاف باشد و این تحلیل در کج چشم این دلیل نزول است و آنچه بسبب بخارج صده است و اینی و عصب است که از معده می شود
 و هرگاه به سر سینه شود کم سکر و اگر از وقت این تحلیل ابتدا کردن سده یا چهارگاه گذشته شود و در چشم که در وقت نیست و صفای
 حدقه زایل نشده پس تمام صده است و اگر نیز نباشد با این کم می شود و این نیز از صده است و اگر تفاوت می کنند بشرط این که این خیال
 نزول آئینت و فرق بین آنست که یکی را از در چشم فرماید که بر پشت اگر گشت و یکی در چشم دیگر ظاهر شد بر سر و گشت
 است و اگر اشباح معلوم نشود و از جهت سده است و این نزول سه نوع است نوع اول که حادث گردد از ضربی که واقع شود بر سبب
 حرکت نماید و این در آنست که سبب شده و در بطون دماغ بسوی عصب محو پس نازل گردد و این منعی نماید نور را از سنو که چشم
 عالج در تنقیح کرباب عالج و تنقیح سده و قوت و بین شوق فائده ندارد و جهت دیگر ترشح دارد از چشم نوع دوم نزول آئینت
 رطوبات که تحلیل یافته بخارج است غلط شده باشد عالج و در ابتدا تنقیح دماغ بحسب فواید و حسب غش و بعد از آن بحسب صبر یا غریب
 صفت آن صبر است شغال پوست بلند و در صفت کثیر از غفران از هر یک نیم درم محمود نیم مثقال کسب نیم درم حب ساخته بسوزان
 در محل خواب فرو برند و بعد از آن چهار قاشق آب شیر گرم و در هر شب در میان یا بعد که بخت یک فوت بیل نمایند و غرض
 بسبب صبر و آب بخار که بداند که با این مخلوط کرده باشند و یا رجات که از این زمان است و شیخ ابوعلی میگوید من در روزی که
 گداور آب نزول در چشمش با عالج کرد و بکشت طعام و استقر عینا از طعام با تری فرستاده و نیز بنیز کرد و بر سبب و سبب تنقیح
 کرد و شربت های محلی را در وقت آب این شده بود و بدینا با باز آمد و حسب جهت که بعضی را وضع نمایند از قصد و جهت
 غلیظ مثل گوشت گاو و ماهی و شیر و عدس و گوشت گاو سودمند بر کاه و کند باه و یا ز و سیر و غذا نامی چرب که اگر
 منق و نه بود و بکشت شود آب که در در صحنی باشد و در غفران و سبب کثرت گوشت و سبب و جوان و آب که در غسل و قوت است و از آب
 ریز نمایند و اجتناب نمایند از خوردن و آشامیدن و جهت پاک رطوبت افزاید و بعد از تنقیح عالج نمایند مثل سفوف و بهترین ششمار است
 صفت آن زهره کلنگ زهره های که در جلد با و شرط باشد زهره عفت کبک باز بر آب بگریزند و هر نیم زهره را از این مجموع
 یک درم فروین دو نیم درم چشم حفظ نمیدرم سبب که با آب و دیان تر میسازند و در چشم کشند و جمیع زهره ها در
 نزول آب فائده دارد خصوصاً از چهار زهره که با زهره های دیگر که با بعضی از این زهره ها را آب با دیان و اندک است
 بسازند و در ابتدا از نزول آب نفع کمی دارد و شیان دیگر که با بعضی و عشا و نزول آب فائده دارد و صفت آن زهره که در
 کبک و باز از هر کاشفالی از این زهره ها از فروت و صبر و غفران و انگلی از این او و یا آمیخته نمایند بشرط آب با دیان
 شیان سازند شیان که تخم بهر که زده نامت بن قره صفت آن سفوف را نیم گرفته و بخت بریده آه و خمر سازند و
 خشک نموده باز بگویند و آب با دیان بسازند و خشک نموده استعمال نمایند آب با دیان خشک ساخته بخاصیت و چشم کشند

گفته اند در دگر بدن تدبیر با صلاح یافت و علت کم شدن و افق نماند و غایت که مستحکم گردد و آب الی که صلاحت است
در وقت که میتوان کرد یعنی پیش میتوان بجای برد و اگر گویند باین آب بعضی غذا است که در معی یا به علیل روشنی آفت
و شمع را به علیل نه خیال میشود که از چشمهای او روشنی ظاهر میگردد و آب که صلاحت قلع ندارد سفید باشد همچو کرم
و این غذا استانی و شش رقیق و این چند نوع است که مذکور است. اما همچون تدبیر همه را چنان میتوان خست که قلع توان کرد و به حال
شایانند که بجای نماند سر او را آفت که در استلای بدن و در محله که سر داشته باشد و در سر قلع کنند و در سر که برای
صافی بود قلع نماند و وقتی که آب بجای خود باز برود چشم سیم گشت نزد تخم مرغ را بر روغن گل سخته چشم بگذرانند و براده
محکم بماند و چشم مجرب را نیز بماند تا حرکت این آن چشم دیگر نماید تا موجب الم نگردد و فرمایند که در خانه تاریک بماند
و طعام سیرج البضم باشد مثل مرزقات که از شورای گوشت مرغ و غیره سازند و مکرر قلع است که علیل را بروی باشتی
بنشانند و بماند تا از انوار بینه باز بماند و دستها نزد یک ساق در بر بگذارد و کمال و بر مژگر کسی نشیند تا بلند تر باشد
و اگر چشم دیگر نیک باشد آن را بر نواهد بماند که اگر سببه نباشد حرکت کنند و این چشم دیگر حرکت آید و قلع بد آن
سبب شود اگر در دفا که کمال و شستن چشم است که از چیز بار پرسد و او خبر بد مطلقه شود که بدان چشم دید و چون مجرب
بدان که کمال گفت شستگی را بفرماید که اگر پس شست شود سر او را بدست بگیرد و نگاه دارد و طیب بدست خود بکشد
او بر دارد و گوید که سویی از نگاه کند و کمال سر آن قلع را که دست گویند بدان موضع نهد که قلع خواهد و دست را بر گوشه
چشم که روی گوش است زیرا بر سقیه باید چنانکه اندکی بلند تر بود و دست آلتی است از سر آفت آن کشانند و اگر چشم
را شست می کند و دست بدست بگیرد و اگر چشم چشم نماند به دست راست گیرد و پس دست به آن موضع
نهد و بگوید و اعتماد کند بر دست بقوی تمام تا بگذرد و معلوم گردد که جامی کشاده در آید بدست دیگر ببرد و انگشت چپ
بکشد چشم و چشم را نگاه دارد و نواهد که اگر آید و دست تا بر آید غلبه یابد و از دگر نماند و اگر مقدار کمتر از نیم جو گذرد
روا باشد و نمانی صبر کند و مقصود از این سبب سالیس چشم است پس دست را به آستین بگذراند تا از قریه بیند که دست
بالای آن است پس ببال دست مانند کی برافرازد و آفت بر دست بنشانند چون بیند که آفت شست دست را بر روی بیرون بیارد
و نگاه کند که اگر گیر را با آید دیگر باده فرو نشاند و باشد که سبب غلبه بار فوق باشد شکل توان نشانند و اگر پنج بسیار نماید
را همچنان می باید داشت و دست سیر آنرا بر گوشه چشم قوت بماند خون تا آنکه خون بیرون آید آفت بدان خون نشاند
و چون کمال دید که آب بجای خود شست دست را با دست بیرون آید و زده تخم مرغ در روغن گل خیارچند بگذارد و بر شست چشم گذارد
و می حرکت نکند و سخن بگوید که اشارت و خوشتر را از سر رفت و عطف نگاه دارد و اگر عطف خواهد آمد یعنی را بدست بماند
و عطف نکین باید و اگر سر فراید اندکی جلاب بر روغن با دام میل نمایند و بر خرقه صفا و خشک بخندند مثل صندل و انیسون
کلاب زرد و دیگر چشم خواهد گشود و بینه را سفید تخم مرغ ترکند و بر شست چشم نهند و بماند و فراده باید که بر فراق بر دارد
و بینه بکشد و ساقه چشم را بدان بشویند و باینچ میچ سبب این بینه چشم نرسد و اگر نافر سبب بکشانند بهتر بود و اگر در آید
گذارد و چنانچه از بینه چوبه باشد و اگر ساقه معلول یا سر کشد و او باشد و چیزی سیاه بر او و فرود گذارد و نگاه

خشم در بیشتر عورت چکانند و اگر در سنگین نیاید در رغن غنچه با دهم در رغن گل شکست و اگر نه چینه کشت ما و دهم سیل خامرج
گوشش نماید این چکاند که با قلا آرد و جو از هر یک صبر و نیلوفرو با بونه و کلبل المکث غنچه پنج در دانه یک سیل جز و با دانه
کوفته غنچه آب عنب الثعلب و رغن بادام یا رغن گل شیر گرم بنند و اگر دهم مسود و در رغن بادام یا رغن گل شیر عورت در گوش چکانند
و بهر هم در دانه سنگ عین نمایند و مزوره از آب بخوره و ساق زاب تا با مرغ سیل نمایند نوع دوم در می که در گوش رخنه صغیر شود
علامت او زیادانی حرارت و سوزش با سایر علامات بهر علاج نفیقه بدن چهار شربت و طلیخ بلید و اسطوخودوس و رغن
که نگوشتند در گوش چکانند و در رخنه سیل با غنچه با دهم از نسیم و مسو نمایند در غنچه او و در نوع سوم در می که در غنچه
در گوش علامت او گرانی تند و درد اندک و لذت یافتن بجز نای گرم علاج اسهال طبیعت مطبوعی که مطبوعی با بار و در غنچه
بود بدین حب ایلج فیه ادرم نه در غنچه و نون از هر یک شربت درم ستمو یا نصف درم کوفته حب از دانه کشتن با دانه
و سیل سیل نمایند و در رغن قریون و در رغن شربت چکانند و در گوش با دونه کشتن با دونه و غنچه و کلبل المکث
شبه گرم طلا کند از نوع چهارم در سبکه از سودا بود صلیب باشد اگر بر دهم گرم چیز نای بر نکند از دانه صلیب میشود
علاج آنست که علامت شش چکانند که در رغن گل که خسته باشد نه که از دانه ضامی که اس بن گوش با بنشانید به بلید و مسو
خانگی از هر یک نیم درم بود و را بر بر بکند از دانه و بهر هم بلشک که سفند نرم کرده آمیخته بران با لکاه بنند و شربت آب سیل
سودا یا لک فصل سوم در سیلان چکانند و غنچه ثوری که در دونه با دهم و مسو که در غنچه ای گوش بود با دونه
اینها سبب رفتن چوک میشود علاج نفیقه بدن و خضه و حجامت اصلاح و تدبیر و رغن گل و شیر عورت را در گوش چکانند
و بشویند و آب غسل در سکه نوشتن سیل و حسن آلود و با نر زردت آمیخته در گوش بنند و صبر و کنند و در خون سادشان بهر چکانند
با نیتید از هر یک نیم درم سیل در گوش گذارند اگر مرض دیر مانده باشد فرستید اندکی از نکار باشد و گوش گریز به گاو و آب
سکه که غسل آمیخته در گوش بکند که شبه گرم باشد صفتی که بهر چینه رفتن چکانند گوش غسل ده درم سکه که نشت در رغن
تا غلیظ شود بعد از آن دو درم زنگار کوفته مخلوط نموده فرستید بدو آلوده ساخته در گوش گذارند صفتی که بهر چکانند
چینه حرارت بسیار و جراثیم که در غنچه عصب و سفید لاج و صامن چند درم در سنگ شش درم مسو غنچه شش درم
دوازده شغال درم ساخته در گوش بهر جراثیم نهند فصل چهارم در گرانی گوش و باطل شدن او این چینه نوع است
نوع اول که حدوث گردد از صغیر که بخاران سیر مسود و علامت او گرمی روی و سردی و غنچه ان علاج مستفاد صغیر
بمطبخ بلید و دانه است بر حمام و آب انار محصور که با پوست نخیست با شند سکه که در گوش چکانند و در رغن گل و کنند با دانه
نوع دوم که از غنچه غلیظ کرمی حاصل شود علامت او گرانی در محل فی الم بود علامت سود مزاج با در علاج نفیقه حب
نوع سوم که با حب صبر یا ارج و غرغره با یکباره و نهمین با آب کرمی و در رغن شربت با رغن سداب که در می چند سکه
صل کرده باشد چکانند و رغن بادام تلخ با زهره گاو و یک قطره با دو قطره و آب شربت نخل تر خاصیت تمام دارد و زیاده است
و غیر در گوش گذارند با یکد که شبه گرم باشد و اگر با بونه و شربت و حب الخمار و زعفران و عاقر قرحا از هر یک یک تخان و نیمه غنچه
دو زنانه گوشت گرم کرده گذارند و بر یک کردن و بن گوش گذارند چند نوشتن غذای لطیف و شکر از دانه که از دانه

شب در بیتی گذارند و اگر بداند که گوشت صحت نیابد باید برید یا بپزند بنهند تا بطرف شود با خون کند تا فصل سوم
در جراحت بینی این دو نوع است نوع اول در جراحات که صحت او از اخلاط غلیظه سوخته می شود علاج او هم در مقرر قلم
کا و در غرض او هم شیرین یا هم گداخته اند که تیره و کل ضرر نرم گرفته آنچه میماند و هر روز چند نوبت هر بینی باشند و آب گرم
بشوند صفت دانی دیگر سوم منقالی در غرض کل غلیظه منقالت سفید و مردار سنگ است که شکیالی نرم گرفته موم را در روغن گداخته بمح
را مخلوط ساخته در سوزانند که پوست بلند باز و چربی بیخ روغن کل طلا سازند اما جرات جفته را الصابون دائم بشوند صفت چهارم
در مری و بازو و شب یانی در پنج سرخ نرم گرفته در بینی و مندر و روغن منقالت و مقرر قلم که در علاج آب فصل چهارم در
نرم بینی به رطوبات تیراست که بدایع می رود و موجب بوی بگردد و در آنف اگر بر جکب سیریز و فغیری می باید بود نان علاج غلیظه
بایع حبب صبر و این و غوره بکچین برود و در مری که فحش است چند مرتبه در سنب و قرفل سعد شیرین و صبر و مرقا قیاده و بازو و
دکا و تخم کدو یا تنبازم گرفته بر شسته گداخته و در بینی بنهند و آب پودینه و صندل سوخته در بینی گذارند و سنب و شک قرفل اندکی شیرین
بجوشانند و از آن در بینی چکانند و بدانی غوره کنند و بینی را ببول شیر اعرابی و اگر باخته شود بول هر شیر که بود چکانند فصل
پنجم در چشم و فقه شیمی بایافته جنس و بوی شامه سبک سده است که از غلیظه غلیظه و باغ حادث شده و آن بر چند نوع است
نوع اول که از گوشت زایدی بود علاج او هم کسب زاید نوع دوم که از غلیظه بود که در مقدم است علاج تنقیه بدان بکوب
و یا با جات و غوره و سوط آب خنجر و پودینه در بینی چکانند و دیگر از غلیظه که جسد بود بدایع علاج کنند و همچنین مری که بر شسته
و سر و بخار است یا بون و فقه و کل الکک است و خدای که در و در بینی در غرض آن باشد گوشت که بر شسته و یا بون و یا بون و یا بون
بکوبند و در غرض آن است میخ نماید و نان پیرسازند و سر و جات پیرسازند و چند قطره در بینی او چکانند و فقه بایافته غلیظه در آب
در آن کشند آن مقدار که مکانی از و این سکر است لبازند و اگر سوزش در و شود و روغن با جام و کدو کل در بینی چکانند آب کبک هم سر
رینند فصل ششم در عاف این نوع است نوع اول خون در بینی که از گوشت دم شود و غلا و متغلیض عروق و است و سرخی
از آن علاج خنجره من از سوط قوت رگ بار یک از جانب که محاذی بود و گوشت خون بقایق غرض کشیدن خون است فحش غلیظه
اند که در شورای می مرغ فتق آب خنجره و آنا و سماق و زرگ و لیون سازند و فقه سرخ بپزند غلا است و شیر را بجوشانند تا غلیظه شود
با آنکه فقه بپزند نمایند و جالبهوس گفته که بسیار کشیدیم که با شستشاق آب بود و خوردن آن و در آمدن در آب سرد و فقه بپزند
و اگر فتق بیخ و بیخ و در آن فاده تمام دارد و اندک سر که در آب سرد و در آن فقه بپزند و در آن فقه بپزند و در آن فقه بپزند
ساخته بر مقدم سر و کاشانیت و کافور آب کبک شمس ص کرده در بینی گذارند و عدد من فقه و صندل و غلیظه بپزند و اندک کافور و کبک
مورد از طلا با برف و بیشانی فقه و بازو می نیم سوخته و کشیده و عیار شپا و کند و خون سیاوشان صبر و شب یانی نرم گرفته
در بینی و مندر و کسبها و رانها و صفتین بنهند و جات موخر نمایند و محجمه بر شکم بر جانی که خون از انظار می آید گذارند و
در میان شانه نیز فاده دارد و صندل سر کبک جام در بینی چکانند نوع دوم که از تیزی خون عاف شود و علامت او آن است
که اندک بید و بسیار رقیق و با جرات و صندل باشد علاج تسکین شربت بار و غوره و دیولج و آنچه مذکور شده در بینی چکانند و نیز تر و ندر
دارد و در شانه شستنیان بپزند سوخته طریق سوختن آنست که مذکور که گذارند و سر آن کل حکم سازند و در زیر آتش گذارند و کاشانیت و صندل

کنند بخانید و غذا مرغ برین طبع از برین ترتیب یک ششوی فرمایند بدین طریق هر یک از اینها را در آب یک گالن
 باده متعال غسل نمایند و بیشتر از آن اباج خورند بعد از آن آب ترسب خورده فی نمایند و عادت پهلیم پرورده و طریقت
 و آله نمایند **فصل دوم** کثرت لوبک از طوبت و حق نشود چنانچه اطفال و پیرانی می شود علامت او گران در سر و کله و دست
 حواس علاج تنقید و بلع بجز عرق بقرن و خورن و آب یکا مکده و انگ باشد و غذا انحراف و مطبوعه و قلیه که در و در حنی و ذریه و کفیل
 و اجتناب از ترشها و البان و فواکه نماید **فصل سوم** در بخر یعنی بوی دمان و این چند نوع است نوع اول که از
 سعه و دشت لوبک است که هرگاه طعام می نمایند بوی بد ساکن گردد و چون سعه خالی شود زیاده گردد و دند آنها سیاه شوند
 علاج آب ترسبی لوبک ری و زرد و آلوده و شقاو به آب تر ساخته آنگین را میل نمایند پنج خشک ساخته و شرب کثیرین یک
 سوا اختیار نمایند و اگر خرن غالب بود فصد نمایند و اسهال طبیعت چهار شربت و رسیب رب که از انارین در آب و امرو و
 مرغ قی ساق و در یک سازند و این جبه دندان گیرند کلسنج صندل سفید و سدر از هر یک درم جمیع و بلبل از هر یک درم
 پوست اترج متعالی طباشیر نیدرم کوفته و خسته آب آبی یا سیر که و کلاب بنوده در دمان گیرند نوع دوم بوی دمان که
 بفسم عظمی و سعه و علامت لوبک است که خورن غذا ساکن نشود و شستن دمان بسیار تسکین نیاید علاج تنقید بجز آب ترسبی
 صبر نمایند و فی آب ترسبی می شود و خردل و عسل و گندم که شراب بهفته یکبار یا کتر خورند یا شربت کل مکرر که مقوی تبیه
 یا کفنه یا بارج یا طریقت قوی یا بارج یا در سفته متعالی یا در صبر و تخمیل پرورده و دمان گرفته و اطریقت عادت نمایند
 و از طعام که سیر الهنا و باشد مثل بوی و شیر و فواکه و گوشت فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کتر خورند و مطبوعه و قلیه گوشت
 طبع و کفنه و آب عسل و حنایند و این جبهانده دارد صندل آن خورند و اشند و کلسنج می پدید فاقه از هر یک درم
 صبر بر این همه کوفته و سیر از شرابی و متعال اختیار نمایند و بسیار خورن که شش بوی دمان طریقت از و حنی و ذریه و کفیل
 و سعه و بل و پوست اترج و مصطک از هر یک در یک قریق و جوز بویا و کلاب و تخمیل و بلبل نرم کوفته و منیر و انیسون و کمره و لبانند
 هر بار غذا خورد میل نمایند و حنی که دمان گیرند و فلفل خرن و خرن عاقر قرحا از هر یک درم مشک انگلی کوفته و خسته و سیر سازند
 و یا کلاب نوع سوم فساد عظمی یعنی گوشت میان دندان که بسیار است یا سکه از سر کعبه آید علامت او آنست که اگر
 مضغه کسند بجزی ترش باشد و طوبت از بوی بد بوی بد من میزد و منند و تسکین نیاید علاج تنقید و بلع بجز آب بارج و صبر
 بسر که کلاب در در یک مورد و کلاب جو شایند و باشند با قریق و سعه و شک بکلار آب شایند و خورده سازند و مضغه
 دیگر نیز با مصطک جوز بویا از هر یک درم نرم کوفته و خسته کتان بنبدند و آب بکلار بچوشانند و نمره کنند و صباغ شام
 صندل و سعه و دندان اند و دیگر از تخته فساد عظمی که ایم از میان گوشت بن دندان خون آید علاج مضغه کسیر کلاب
 و ساق نوع چهارم بوی دمان که از فساد دندان خورده شدن آن میشود و علاج کندن دندان و پاک ساختن آنچیز در
 آده از چکر و مضغه کسیر و فاشق کلاب یک یا یک در و عاقر قرحا و گران و جوشانند و سونهائی خوشبو که از صندل و کلسنج
 و ساق و ساق جوشانند و باشند و هر روز دندان را پاک سازند و خنوشستن و نشه را بر دهن چرب سازند و دیگر گوشت آبی که
 در بینی بود بوی دمان می آید علاج تنقید و بلع و شستن بکلار اندک سرکه با **باب پنجم** در امر اصفی که عارض

میشود و در صلب و لہات و اسباب و علل و تشخیص و فصل بہ فصل اول در اورام لہات
گوشت پاره کہ بر بالائی حرکت کلام بود عارض میگردد و در انواع ورم نوع اول ورم کہ از خون بود علالت او سرخی در
لہات و استفراغ آن دانند و دلم در اقصی قسم وادی یافتن در محل کہ چربی فرو برد علاج صند قیال و اسهال طبیعت و خوار و شیرین
در کبکین و غرغره بر شہاروت و آب یک لیوان با کلاب سرکہ با آب پیچہ یا در وضع کاو کاو در واکہ کوفتہ انداختہ باشند و اگر بدن یک
نشو و غرغره کلاب پوست انار و نار و سماق و حب لاس نمایند و کنگر و دمن بادام و شربت نانچ و آب لوی بخار و تر شربت
و اگر قبض بود شربت لیمون آب بی و سبب گرم برد و غذا اگر شربت مرغ کتق سماق یا رب نار بود و نوع دوم ورم لہات کہ از
صفرا بود علالت او تشنگی و خشکی دمان و درد قوی علاج غلیظ طبیعت بطبخ خیار شیرین و تر کبکین و غرغره آب عنب الثعلب
کاسنی یا شہاروت یا رب لسان محل و کلاب یک شیر و لکاب پیچہ و لکاب سم آبی و خیار شیرین در دمان گداز غرغره سازند
کسک خجری و دمن بادام و شیر خرقہ و شربت شمشاد و غذا مرغ قنطاریک نار سازند نوع سوم ورم بطنی علامت و غرغره
و دم و سفید رنگ و قلت در علاج تقید بدن از مصلح و غرغره شربت کبکین در دمن کوفتہ حل کرد و ایشانند با رنگہ خجری
و سی و سوزیدان و پروان کردہ بچہ شناخته و در آب کی بکام میخند نمایند با قسط آب عسل و اگر قویتر خواهند اندک شاد و تخم
نمایند و غرغره سازند و بچہ شربت بچہ نمایند و دمان بردارند و غذا بخورند یا در ورم مناسبت نوع چهارم ورم بہات
کہ از سودا بود علالت او صلبت ابل بسود و علاج تقید بدن از مصلح و بطنی و غرغره با لکاب سم در شہاروت و غرغره
و علاج بریدن بخندہ بشرط آنکہ تمامی لہات ورم نہ داشته باشد چہتہ آنکہ ممکن نیست بر بدن و محل کہ اصل لہات ورم بود زیرا کہ در
وقت آفات بسیار تصور است و در زمانی کہ سر لہات ورم داشته باشد و بعد از خمد و سہل و بر بدن و فائدہ گذشتہ اند **فصل دوم**
در سقوط لہات یعنی سست شدن افتادن بغیر ورم مہلت و آنکہ باید مرصع این را کہ گویا چربی صلب و آویخته صلب است
و ہر گاہ دمان بکشد و زمان بیرون کردن گمان بر و کلابات دراز تر است از آنچه بود و این نوع است نوع اول نہایت حرارت
در طبیعت بود علالت حرارت و کسب کاراب دمان علاج غرغره بار العسل و آب فانی و کلاب بشرط آنکہ شناخته و آب باران
مشرکہ باشند غرغره نمودن فائدہ دارد و شبانی و مصلح ذکری کوفتہ و اندک نشاد و دمان و مند کلکت و آب لیمون
بر لہات و مند یا کفچہ خجری در شہاروت گذارند و طلا پیانہ سر او از نواخت و افاقا و کل ارینی یا کل سر شوی سرخہ یا سر شوی سہل
آبی کہ در دمن و کسب شربت شمشاد میخند نموده گذارند و از چہ افتادون لہات از دو کنگر و دمن و در باران یا کسب پیچہ نرم
کوفتہ بچہ اندکی بر سر لہات گذارند و کسب لہات یا کسب و سر لہات غلیظ بود سر او را کستہ غرغره آب کیم کہ در وقت حل کردہ
نمایند و بعد از آن غرغره بچہ لای فابض شل آب را کہ بچہ او عصر کردہ باشند و آب عنب الثعلب یک شیرین و در دمن نشو و دمن
لہات بار کسب و غلیظ کہ غلیظ گردانند کی از و بر بند و غرغره لیسر و کلاب سماق نمایند و اگر خون ظاهر کرد و در صلب کل فنجون
کل ارینی و صمغ عربی باشند و در دمن از ریح کردن بسیار و فریاد دمن منع نمایند و صواب است کہ او را بنزد و قطع نمایند
حد بریدن خطم عظیم است **فصل سوم** ورم و بچہ یعنی ورمی کہ حاوت میشود در اصل زبان از جانب صلب و بچہ گوش و زبان
و پیش صلب و ازین گوش آن گوش شل ملون شود و ازین جنبہ را نام دیگر گذارند و علالت او آنست کہ قادر نباشد چربی فرو برد

و در کرم علاج نصبت با سینی گردن زایا تی بود و مله باشد از ضد آب کنگ جویانبات و شربت بنفشه بر سر چوب
در شغال غایب است در بستان چمن حد در پرسی شون شغال خشم آبی درم یک سائب کچوشانند و چمن شغال خند بقوام
بجای کنگ شربت شربت با شربت آب سائب ساخته اند و لعون خشخاش سفید و سائب شغال سوسن یک
آب سوسن چوشانند تا نصف لیانند و صند کبر و صند عربی لازم کونه بلعاب سائبی و معاب سوسن و بانزده شغال بنای
آمیخته اند که خوش منده ایم سوسن نمایند و این قرص نیز فایده دارد و سبب زن و غش خشک است هر یک شغال خمر تخم خیار
و تخم خرفه از هر یک در شغال یکمین چهار شغال نرم ساخته معاب سائب آبی و سوسن قرص سازند هر یک درمی و شربت بنفشه
یا آب کنگ شربت با شربت آبی شل کرده اختیار نمایند و یک در سال گرم با آوده و با ده خور بخورند و شربت تنه که در زیر زبان گرفته اند
در شام و در صبح مقدار چهار شغال با شربت شغال هم فشرده تسکین یافته و هم طبع را نرم ساخته و تسکین بر آرد و خشکی نموده و دیگر آید
حین دمان گیرند و سبب سوسن چهار شغال شسته و کبر و صند قرص و صند عربی فشرده از هر یک در شغال بنات سفید فشرده
شغال نرم کونه بلعاب سائب آبی بسازند و صند کنگان از هر یک مقدار با قلی در دمان نگاه دارند و اگر بیست غایب بود خنده نمایند
آب کنگ که در دمان بستان چوشانند و در شغال در دمان با دمان اضافده نموده تا و لعون معاب سائب فایده دارد و صند سوسن
معاب سوسن آبی هر یک در شغال آب لیمو شیرین و آب خیار عذبه و زهر یک در شغال و تخم کبر و صند عربی و صند خیار و تخم
از هر یک شغال فشرده و فایده از هر یک شغال فشرده شغال تخم خشخاش کوفته پنج شغال لعون شغال سازند و اندک
در دمان گذارند و سینه بزرگ موسی بن هاشم باله موسی بن هاشم یا روغن گل یا روغن بادام صلی کرده و خوردن آن را شیرین فایده
دارد و آب شکر با روغن بادام و افغان و داند که در دمان سبب و بخود آب که در دمان فشرده و دمان فایده بود و کنگ
با روغن بادام یا بچه و مرغ و قتی که تپ نمود اختیار نمایند و حریره و سوسن فشرده و روغن بادام و اگر حرارت بنود زده تخم تخم
برشت و شیر و شکر میل نمایند نوع دوم سال که از برودت سینه و شش بود سبب آنست که در هر اسهال و ساکن نشسته
و چیزای سرد میل نموده و استغراق مغز نموده علائق همانا سوسن کوفته و از می با فغن از هر اسهال و حرارت با فغن از هر
گرم و حمام و فلت عسل کنگنه صلی یا آب بجز در سبب اصل سوسن چوشانند و لعون گرم از بادبان و تخم کنگان
و تخم تخم دانه و صند سوسن و تخم سبب بادام و صند کونه فایده و کبر و تبدیل آب سائب آب کرده و خوردن یا عسل یا تخم
کنان آید و او با اندک فلفل میانه لعون از جبهه صلی نفس که از برودت بود و صند سوسن برده درم مغز با و تخم شربت و از دانه
درم سبب سوسن و صند سوسن و صند سوسن و خوردن آن بجز خشک و صند بادام کنگنه اند قطع سعال مزمن می نماید و صلی را
آب نار کچوشانند تا فایده و غذا فایده از اگر کشت کوفتن و طوبی بر برید و خود آب که از کشت مرغ بود و آتش و اگر اسهال و
حریره سوسن کنگنه که در دمان در دمان بود و کشت کوفتن را فایده از کبر و تبدیل آب سائب آب و بان تر فایده چوشانند
فایده دارد و موسی بن هاشم یا روغن بادام صلی کرده و خوردن آن را شیرین فایده بود و کنگ
نمایند نوع سیم سعال که از برودت و خشکی شش بود علائق آنست که در وقت حرکت زیاده شود و حالت
اگر سینه از خشکی و از حمام و از چیزای که در طوبی دارد فایده یابد و صلی نفس و سرعت بغض علاج اگر تپ بود آب کنگ جوی

در شغال غایب است در بستان چمن حد در پرسی شون شغال خشم آبی درم یک سائب کچوشانند و چمن شغال خند بقوام

و غذا شورایی مرغ که در وجود بجهت باشند و سرجه از سوسن کهنم بر روغن بادام اعتبار نمایند و دیگر ذرات الجنب سبب علم
و غش که از اضطرار و اضطراب میشود و این ذرات الجنب بخاطر کینه عکاسات از خلیه‌ها و غش منشایی و ضیق نفس و ظاهر شدن
در خارج و لاله و فیکه دست بر گزند از عالم ابد و بسیار است که از سر و کلاه می کشند و گاهی صیاج بلشکا فتن میشود اگر آن سیاه ظاهر شود
است نجات اهل بائی نرند از تخم مردگان و بنفشه و بلون و کل خیره و دانه قوامی تهی می نمایند و دیگر شصه این در می است که حاد
میشود و برده که بر ضلع جانیست است عکاسات او اندک عین نتواند حرکت نمود و خواب نتواند رفت بر هیچ مکان از شکل عمل
نرم نمایند اگر او ضعیف بود و لاله غریز که با سلیق کشاید و این صمل که معروف بعضا در شصه است بنفشه خشک با بون
شبت و تخم گمان و تخم حبه و در جوهر نازم نموده بآب گچ نشاند و بر روغن کنجد آمیخته بر موضع الم گذارند شیر گرم و اگر کجاست
که زب چربی مرغ با چوبی بر مغز قلم گذاشته نمایند و در اشکین میاید و باقی علاج ذرات الجنب میاید و دیگر درم و در سر و دهان
به وقت میشود و اگر در جانب راست یا چپ است ذرات الصد که علیل و دراز می معلوم نماید تا سر سده و قاور نباشد
که قطره زهرین است و نتواند که سر خود را بالا برد و در تحت یا در خواب بر پهلوا عکاسات ذرات العرض است که در در میان فرو
گفت معلوم نماید نتواند که بر پشت بکشد نماید و در جانب است و چپ نتواند نگاه کرده اگر سرده آید یقین داند و بسیار بود علاج
ذرات الجنب میاید و در سینه و بر میان کشاید دانه و دیگر درم عارض میشود بر پره که میان جگر و معده و این نام برام
گذشته اند عکاسات کشیدن مراقب یعنی ترش شکم مائل با لاله صلابت و درم ظاهر نماید و دشواری نفس و شکر با فراط
در چیزی بدان از کوبناید و در ذرات عکس و بعد از خوابی و آب فتن چشم و سر آن و هرگاه این عارض جمع گردد اندک از قطره
است علاج ضعه با سلیق و بهمال آب گرم و کشتک علاج ذرات الجنب هموی و حیات گرم و بر سام نمایند و دیگر ذرات الجنب که
سبب جراحات سینه میشود عکاسات او که انی در تپ و در ضیق نفس سر و قفسه بر عکس استقراض نمایند که سعی کند و میشود
که چیزی برای بفرزند و تر اگر در رانده شود چیزی سرفه بر نیاید و طبیعت کسوف شکم با شانه بارگامی که فضول را بسوی اجگر
موده می رود با سهال طوار و دفع خود را سبب خلاصی گردد و از آن اندک
باب در امراض و دل
در سوزش دل در سوزش دل و سوزش قلب هرگاه سوزش دل
استحکام کرده علاج آن شکل است و این چند نوع است نوع اول سوزش دل غیر سوزش سبب آن فراط غصه و کثرت
فکر و هم بسیار وقت کردن در حمام گرم و هوای گرم خود آن شرهائی و داروهای گرم و خشکی در هوای گرم و ضیق نفس
است و اما اگر بدل عکاسات از غش و غش و سرعت آن و بسیار دانه در سینه سوزش شدت عکس ساکن شدن
به هوا سرد و بیشتر از آب خوردن بود و گاهی قیج بود و گاهی اجزیت علاج ضعه با سلیق اگر افع نبات در وقت مناسب
و ایند شرست سیرین و نارنج و شرست صندل و شرست و اگر در مری سبب آنی و شرست الله و ثیره خورده و اگر طبیعت نرم بود اگر
قبض بود و سبب غلبه آب سرد میاید و اگر بخار و شرست کجاست و اگر حرارت قوی بود و قریص کمال و صفت
آن حبش و شرست و تخم چار و تخم کاسنی تخم کاهو و خرقه و کسرخ و صندل سفید از بر یک شغالی و نیم کافور و ریح شغال نرم
بر سبب قریصا نمایند و در قریصا اعتبار نمایند آب سبب اگر ضعه نتواند عود حیات نمایند میان دو شانه بسمل

[illegible]

که از بلغم شود و بطریق طبیعت باشد و در غایت است شده علامت او طبع نفس و ترمی و لیس و بعضی و حالش شبیه به بعضی
 در محل حرکت احماش نماید صاحب را که اگر باطل بود و در میان است علاج اسهال بحبل یا بوج و حبس یا بدین شیوه
 نیم شقال تریب درم منقش و در غایت از هر یک که وجود دهند یالغ و درم یک هندی نیم دنگ این کتبی است
 و اگر باستانی فی تواند کرد و فرمایند بختیم تربت تخم شبت و پنج نمون بچشاند و در آب شبت شقال شربت سکجین حل کرده شکر
 میل نمایند و بعد از آن فی ششول شوند و در اول لک نشاند و در تریاق کبیر یا شربت سبب فائده دارد و این و در آب از بند
 از ج و مصطک و کباب و عود و دای صنی و قرفل و سنبل و جود بود و قافله از هر یک متغالی شکت انگلی نرم کوفته قرص سازند و در
 یک شقال عید یا شربت فاکه و غیره میل نمایند و در سینه غالیه و صندل و جویزهای خوشبوی بمانند و شکت عید بوی نمایند
 و بر آب منی که بکلات شکت صندل آغشته ساخته باشند بپوشند و غذا بخورند آب مطعجات و کباب مرغ و گوشت حصافیر
 بخورند و مارالحم بقرنفل و در صنی میل نمایند و یا زیر شل و زیره و بادیان رومی و گرد و باد طعام اندازند و تخم شبت
 از خلط سردی در کبابی حل شود علامت او طبعیدن دل هر زمان غم و ترمی و فکر فاسد و صلابت بعضی و حالش قریب
 به انجولیا علاج اگر خون سرد و غالی بود و قصد نمایند و اگر سودا و بلغم غالب بود سهیل سودا برین موصی تریب یا فیتمون یا لیون
 و اسطوخودوس و سبب کابی از هر یک متغالی و یا بوج و در شقال عود هندی نیم شقال نرم کوفت حبس از شربت جوی و درم
 بود و اگر خفقان از سودا و منول از صفرا بود اسهال بدین و یا نمایند تریب یا فیتمون سناکی شانه از هر یک یکجوز و هیلند و جود
 و نیم صبر و جود و جود و منول شل جود و گل سمخ مصطک شل جود کوفته آب سبب حبس سازند شربت جوی و در شقال بود و اگر
 خفقان از نفس سودای سوخته بود و اسهال مطعجات فیتمون نمایند و جویز لیون و اسهال یا بوج کباب و یا بوج و غالی نمایند
 و اگر قوت صنیف بود آب جنین یا شربت سکجین یا فیتمون و شربت سبب صندل جبه خفقان که از صنف دل بود یا جود
 بید شکت کافور یا فائده دارد و زنیاد و برگ کافور یا فائده دارد و در جود عطر فی از هر یک شقال نیم کوفته شبت اشر یا شربت
 فاکه در ابی که نوبت بر بار یک شقال در ایند زود و وسطه و آخر ماه اختیار نمایند و حمام که آب شیرین داشته باشد فائده دارد
 و غذا گوشت مرغ و طیور و شهابه ایها و علاج بالخیول یا شبت و نوع ششم در خفقان که از دکان حسن ال زاد فی شیخ
 شولند و نفس ل با عود و زکفیت یا جود با جاره و شتر این احوال کسانی را شود که تاثیر الفعالات نفسانی از غصه یا شتم
 یا فرح و غیره واقع گردد و در خشاره ایشان علاج تقویت دل با دویه قلیله از غریج یا قوی و غیره مقدار نیم شقال لسان اشورا
 کوفته یا شربت فاکه یا لیون میل نمایند و جبه و از قرفل نرم نموده با ببت شقال شیر تازه بر بنهار اختیار نمایند و صندل
 عید بوی نمایند و جویزهای خوشبوی که گشته بخورند و غالیه باشد و در دمانند و خفقان که از بخارات گرم و سرد بود و علاج
 نوع هفتم خفقان که از بسیار خون که فصد دفع شده حادث شود یا شبت یا شربت مخالف که در حین دانسانیدن موجب
 خون گفته علاج الکسانجن محمود یا غریض یا زلال و زده تخم مرغ و دنگ شلت که بعرق بید شکت عود کافور یا فائده
 و کلاب نیمه باشند و دیگر خفقان بجه صلیطه که در معده بود می شود و علاج شربت یا بوج و دنگ شکت که در وقت بابت قدردم
 و اگر قوت صنیف دل آن کباب یا فاکه یا دانه آن کوفت باشند قش سازند و خرقه کسان صندل کافور یا نیمه بر سینه بزنند

دیگر خفقان بشارکت بر برابری باشد علامت آنست که صاحب هذا خفقان علوی شده باشد و در ذلک بیماری را گویند
در شش علاج بویا بقوت دل **فصل ششم** در خفقان که بشارکت روده جهت آنکه در کمرها و حیات متولد شده باشد
علامت او عذاب بان در دفعه در و سر معده علاج قتل کمرها و حیات را خارج با دویه او و تقویت بدانه نمک شود و دیگر
خفقان بجهت در و قریح که با فراوانی شود و علاج لیکن در و تقویت دل دیگر خفقان بجهت سبب و سبب سبب باشد علاج
از ازاله سبب باشد و علاج هر که مذکور خواهد باشد ان شاء الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بشارکت جمع بدن بدن و چنانچه
در حیات و جراحات از جهت توجیه بر او که بدل رسد علاج ترپانند **فصل چهارم** در غشی یعنی معطل شدن نفق
حسن حرکت بواسطه ضعف دل و سبب آن چیزی بود بودی که بدل می رسد چنانچه در بیماری نفق و از کیدن هوام زهرناک
و از خوردن زهر با و از رسیدن بحارات بد چنانچه در اختناق رحم با بوی بد یا بوی جیف از جهت غم و حزن و از لذت مفرط
مثل لذت جلاع و از جهت وجع معده که در جمیع القوا و گوشت میشود علامت این غشی سردی طریق و ضعف نفس و ضعف زردی
لون و قهرا و حکیم گفت که هر کس را که غشی بسیار بود و سبب ظاهر نباشد یعنی از خواب رفت علاج در وقت نوبت آب سرد بر او
و بوی خوش از صندل و کلاب و غیره و مرکب پیشین یعنی دارند و طعام لطیف که در روز عفران باشد و دو بار المسک و صفرج
یا قوی در شربت فواکه آب سبب بالیدن طرائف حرکت او و در غیر نوبت سبب آن را معلوم نمایند و بعد از آن مشغول
شوند و بدانکه غشی صاحب علاج آن مشکل گفته اند و علامت غشی صاحب آنست که چشم نمواند کشود و اگر از کتبی صاحب این غشی
گوید که در و سر کردن پس بسیار باشد و نمواند سر خود نماید داشت علامت بد دیگر غشی سبب ذی قلت یعنی گوشه گوش
دل میشود سبب بیماری امراض حاده که در پانده شده علامت او آنکه در سر معده و سینه در ثقل و حالتی شبیه غشی معلوم نمایند و در
در و سبب چشم او بسیار زرد و در و در شش چشم و در ظاهر پانده علاج سرکه با صندل و طلاء کبر سنیه از کلاب و صندل و غیره و دیگر
ضعیفه در دل یعنی شوره شدن چنانچه در سر معده ظاهر می شود علامت او کثرت لعاب ثقیل و احساس آنکه در دل شور و کشود
و غشی میشود و اندک علاج استخراج خلط سودا و تقویت دل و خوردن ترایق دیگر نقشه این علتی است که بسیار بد انسان بگویند
مرد دل او نقشه میگردد و سبب او غشی بود و حادث میگردد و کسی که اهیال صفرائی دهد و در او رطوبت بسیار دفع شده و در
قذف و این مرض است که احساس میکند انسان که گویا دل و سینه قیف بیرون می آید و از خواص لامل این آنکه
منده گردد و دل را کلیل تغییر میکند بحیثی که مندی علاج فصد با سلیق و تقویت بدن اصلاح غذا و دیگر تقویت رطوبت بر دل
و وقتیکه ظاهر میگردد و صواب و خیال میکند که دل او را احساس میکند سردی رطوبت بر دل و این علتی است که تمام شود و علاج
ربا صندل و استقران و طلاء نای گرم بر سینه گذارند از سنبل و کهنج و زعفران و آب بادرنجبویه و منصف فاسد کالی و در دیگر
دل و این علتی است که صاحب و گمان میرود که دل او کشیده می شود بر این سبب و خطی است که در و حالتی جگر حاصل شده و در
حکمش بدین آنکه ناالم می باشد که سبب آن غشی کرده باشد و در این مرض تقویت بدن و استقران غذا با لطیف
مدامت بکلاب و عرق سید مرکب شربت صندل با **باب دوازدهم** در امراضی که عارض می شود و در
در این شش است چهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج میان چند نوع است **فصل اول** در سوء مزاج از گرمی مری بود

علامت اکثر عیش و اندوه و نفخ بخوردن آب سرد علاج شیر و خرد و شربت تخم ماش و لعاب پنول و لعاب تخم آبی و جود جود سیل نمایند
 چنانکه مری برود و درین نفخ می یابد و در میان کتفها صندل بکباب سجده و آب حی العالم و آب کاه و آب کاه نیز گدازند و موم روغن
 در سینه انداخته و غذای شور بامی مرغ عسماق و آب عجزه سازند نوع و ویم و سرد مزاج که از رطوبت در کمر شود علامت او عدم
 تشنگی و کثرت ابدان لعاب کباب رطوبت علاج تنقیه سده از رطوبت و خوردن گشنیز که در مصطکه و انیسون بود و بسیار
 رز و در اصل رطل و خانیان مصطکه و قرض و گوشت کبک بخورایان کرده با کاه و زیره و گرد و با و عجزه نوع سوم سرد مزاج
 بار و در کمر علامت او قلت عطن و نفخ بخوردن آب گرم علاج آب عسل و شربت آبی که در مصطکه و انیسون جو شانیده باشند
 غذا نخوردن کباب سیل و گوشت کبوتر نوع چهارم سرد مزاج که از یسوت در کمر شود علامت او خشکی دماغ و بریت فعل علاج
 شربت بنفشه و بنفشه لعاب تخم آبی و کسپول بخوردن شیر تازه و بقد و شور بامی و چوب مرغ و زده تخم مرغ نیم بخت که در روغن
 سیاه شانه و سینه مالیدن چوبی لطیف و مرغ و مسکه و حریره که از آرد کدو سرد و روغن بادام بخیر باشند سیل نمایند فصل دوم سرد
 او را مری این دو نوع است نوع اول گرم که از گرمی بود و علامت او در سینه و در میان کتفها و اندوه و تشنگی و در سینه
 چیزی فرو بردن و هرگاه سر کنند زنگین باید علاج خمد کحل و شیر و خرد و شربت و توت که در آب کاسنی حل کرده باشند و در سینه
 کتفها صندل و کلاله اگر در دم و در غلغل و باید بفرغوس حل نموده بکباب اندک و روغن بادام بد و در سینه سیل نمایند و در سینه شاد و
 کتفها اگر در حوض و کتفها که در و اندک روغن باشند گذارند و اگر سرد و شیر و روغن بادام جود جود فائده دارد و در حریر و از
 آرد کدو و در سینه و روغن بادام و قد سازند و از کسپا گرم احتراز نمایند نوع دوم سرد که در مری بود علامت او عدم
 حرارت و عطش و نفخ و به تشواری چیزی فرو بردن علاج آب عسل و شربت بنفشه و چوب کتان میان کتفها و روغن زیتون
 و با بونه و بنفشه و آب که در و کثرت و شربت بود و زیره و گرد و با و فصل سوم در تفرق الصال که حادث می شود و مری که
 در نوعی است نوع اول که از استلای عروق بود علامت او بغی خون بر آمدن ابد از کثرت طعام و شراب و تخم و کسپ
 جراحی که حادث گردد در علامت او تقدم جراحی و در موضع جراحت با تا کمال از غلط نیز شود علامت او اگر زدن سینه
 مشد و در موضع تفرق علاج صمغ عربی که است و کل از سنی نرم کرده بر و باشند و آب بخورند و غذای زنده تخم نیم بخت علاج
 الدم نمایند و ویم در تفرق الصال که از ضرب با سقط شود علاج نفث الدم باید که در فصل چهارم در امراضی
 که علوص میشود در این انضغاط یعنی هم فرو شدن مری چنانچه در عمل خوانیق علامت آن امتناع فرو شدن چیزی بگلوی
 خوانیق دیگر عیبه ایست سبب و سرد مزاج که علامت او آنکه چیزی بگلوی نتواند فرو برد و اگر فرو برد بگلزد و اگر از حرارت بود آب
 سرد نفخ دارد و اگر از برودت بود نفخ ندارد و اگر از رطوبت بود کثرت آب نان علاج تبدیل مزاج بحب ایام و عجزه و با کاه
 و عسل و فین و در میان کتف هم روغن جلا که در دند دیگر جراحی در کسب سبب جو شمش که او را مداخله گرم سده و فیر بود
 علامت او در وقتی که چیزی فرو برد از لقمه مثل آن علاج از کتیره و صمغ عربی و روغن بادام لعوق سازند و هر زمان در دماغ میگرفت
 باشند و مری هم ایضاً که از زده تخم مرغ و سفیده و صا ص ساخته باشند باب پنجم در امراض معدی
 ششم بریت و یک فصل اول در سرد مزاج گرم و سبب و کسب و علا و علا جاک و این چند نوع است نوع

و اگر طبیعت قبض بود بر پوست غالب بود جفته و شافق فائده دارد و نفع مسکوم که از ماده سوده بود و صلاست او او شرفی و باطن
و چون آن سودا که از زمین بخورشد و کس نمیکند و نشود علاج آنست که بجفته ماده را بفضل سبب نمایند و بر سده اهل الکلی
درشته و سوده نرم نموده بشیر آب میخته گندند و بچیز دروغی که بهر از قرص ابلایوس نیست صفت آن تخم کرفس سیاه
و شنبلیله را هر یک در مقدار شش مثقال و شنبلیله در مقدار شش مثقال و شنبلیله در مقدار شش مثقال و شنبلیله در مقدار شش مثقال
شیرینی مثقال بود و غذا گوشت مرغ بریان و مویخانه سازند و دیگر غذا و گوشت با آنکه بغیر تریت و اقاقیه گردد و علاج
تفید سده و حوزون آب شیر گرم در وطن کل در سر نهند و بشیر آب میزنند و با آنکه از ریه ها را و دستها را بر و عن زربت چرب
سازند و طعم فائده دارد و بجز این سفر جلی مقدار یک گرم سبب نماید نوع چهارم فی که در ریه ها بود و این فی خوب است اما فی
خوب است که اسانی بر آید و با غله نباشد و فی بد است که بسیار بود و در نگار و در انجاری یا گریانی بود و بر آنکه این فی و دالت
صله بود و در صلاست بجز آن در سوده و سده و رقتن آن در آن و غلبان و در جویانی علاج حلاوت سده و زربت بشیر آب میزنند
و سده و دانی که اقسام شربت نار بود و نمند و دیگر فی گرم سبب سده و بشیر و علاج آنست که با دود که کور خواهد شد و در علاج
او اخلای نمایند و دیگر اصحاب سبب و ضعیف را غشی و فی عارض میگردد و علاج شربت لیمو و خائیدن مصطکه نوع پنجم از
که از خون بر آید از سده و دانی او از جگر و از مری می باشد سبب قمر در این اعضا کشاده شدن لگی بود و بجهت ضربه یا فریاد زدن
با سواد دل شخی نیز یا رطوبتی که سبب سخته عروق را با از جهته است که از خون پر شده باز سبب لگی او و گرم بسیار خنده شدن
گرم گشته یا بجهت رختن خون سده مثل جگر و سبب رونی که خون غنی و دفع سده روان گردد و بعد بجهت که شعور بآن نماند است
صلاست آنکه خون از سده بود و در کمتر بود اگر از سبب بود و در زیاد تر شود صلاست آنکه از کبد و سبب است صلاست و پیشتر
این صلاست و سبب اعضا گردد و سبب کتون بسیار و از سبب دفع میشود و بعد و فی میکند فی الم و دیگر فی علاج شربت انجیر و فصد و سلیق
بجفته و غذا آنکه آنک خون گیرند و قرص که با صفت آن خشخاش سفید مصطکه و کبر با از هر یک و مثقال زعفران نیم مثقال
صفت عربی و کل لسی از هر یک مثقالی نرم کوفته قمر صرا زنده شربتی درم میل نمایند بر آب لسان یا بشیر و خرفه و آب لسی
به آب لسان یا کل و طباشیر فائده دارد و این بر زنده که از ریه ها کل سبب که با غشی و کل از هر یک مثقالی و فیون نیم مثقال نرم
که در شربتی بود آب بجز خون و آنکه و آنست و در جستن اطراف مجوفه قعر و شربت و کفار و کبر یا خوردن دیگر بجهت خون آمدن
سبب را قاتیاد تخم کل و کل ختموم و کفار و فیون بر زنده و صفت عربی اصحاب سبب سبب نیم مثقال بود و اگر از جهه او و به گرم شود
بجگر و سبب و سبب و آنکه لک میل نمایند فائده کلی دارد و بر سده و طلا از نانو و افاق و کل لسی و آنکه لسیون و بجز آب لسی
که از ریه و غذا که نیم مثقالی اگر صفت غالب بود و آب لسی که یا اگر قنق زرد یا ساق یا رب انار و اگر خون لقی با دوا آن
و در حال نه نه بگر و قنق که سراف و ریه ضعیف گردد و اگر کشند لونی بسیار شود اطراف لستون و اقرص کبر یا کل
خوردن لستون دارد و دیگر خون در سده سبب و صلاست او غشی و عرق سرد و لوزه علاج آنست که کبر گرم که در ریه است
و بود و به جوشانیده باشند شربت بجهت خور و قنق نماید و بشیر آب میزنند و گوشت خنجر درم خوردن فائده دارد و اگر بشیر در سده بسیار
و قاشق آب بپزند و دوم نمک و دفعه میل نمایند و اگر از جهت رطوبت بود و سبب فلو یا فائده کلی دارد فصل دوم در سرفه و سینه

حرکت هم معده بود برای دفع مودی و این را فواق چنانکه آن گویند که تفرغه بعد از غم حرکت مینماید و این چند نوع است فواق
 اول در فواق که در معده می گرم و منقبض می گردد و فواق در فغان و تشنگی شدید و در صفر آوردن و کوبیدن و سیاه
 علاج آن تفرغه است و اگر در شربت سکنجبین آب یا برین خاک گرم و روغن گل یا روغن بادام و سکه خردن دفع مینماید و فواق
 زنان در آب زنجبیل تر ساقه یا آب و آب نارین اغشته نموده میل نمایند و اگر ساکن نگردد یکدم مایه زرد یا یک تم
 ایاج فیهرا بخورند پس اگر گشت پادشاه فاقه دارد و غذا گشت شورانی مرغ اگر تپ بود در آن اگر کوبه سفید مرغ کدو و خشک
 آب نار و غوره و زرد تخم مرغ لبر کافه منده است نوع دوم در فواق از بغم صلاست و استکدامان اندر طوبت و قتل
 معده علاج تفرغه بعد از شربت سکنجبین و مصطکه دار احسن که در طفل و در صغیر و مصطکه اندک چند بید سر سحره جبره در زنان
 میل نمایند بحیث تسکین معده این قرص سازند قطره عطران کل سرخ مصطکه از هر یک و درم اسبارون و درم صبر چهار شقال
 افیون نیم درم میل کنند و بجا آب پنول بسیارند شربت نیم درم و قرص محمد زکریا بجهت دفع مودی و با غلیظ فاقه دارد و سبیل از پی
 خوابانی کلان را افیون اندکی تخم کرفس از هر یک شقال نیم کف دست لعل بسیارند یکدرم میل نمایند و در شکم طلا از چند بید
 که به عرق زیت حل کرده باشند گذارند و این سفوف بسیارند تخم کرفس معده زیره کرفانی از هر یک نیم درم کوفته و یک
 شقال میل نمایند و از سد خشک یکدرم آب عسل فاقه دارد و غذا نخود آب بعد از آن گوشت کبوتر که لبر کف بخت باشند
 و مصلحت باد و دیگر گرم شلخ از صغیری و زنجبیل نوع سوم پیچم فواق از با غلیظ که در تخم معده و طبقات دی بامری عارض گردد
 اکثر سودا و اعلاست او قلع و جشار ترش و کثرت اکل و سوراخ و بسیار که این فواق صبار از میشود ازین جهت علاج
 شربت سبب را بنام اول اندکی از سد آب مثلث و تریان از لبر آب بودینه و خائیدن مصطکه و بودینه و زیره و زنجبیل و عطرش
 صبر نمایند نوع چهارم فواق از جهت سردی معده شود و علامت او قلع عطش بسیار عارض میگردد و پیران را و کسان
 ابراهن دراز کشیده اند علاج معده را اگر سازند از داخل و خارج با غلبه و او و دیگر فواق از جهت خشی و دیسک غالب میشود
 بر تخم معده و این فواق بدست علامت او آنکه بجهت تفرغ کثیر و تهیهای طویل و حوص مغرط شود و علاج خشک جو بر روغن
 اوام و شربت خشخاش و شیر تازه و صبر و سوس گندم بر روغن بادام دار الحمد آب نارین یا کثیر و شورابی مرغ
 و این چهار معده گذارند از جو و کل خیزد و پنول یا آب غلبه و روغن گل یا روغن اوام آمیخته نمایند و دیگر فواق بسیارند
 جگر می شود علامت او تب تیز و فغان مغرط علاج صفه با سلیق و آب غلبه آب کاسنی که در و خیار شربت حل کرده باشد و شربت
 و نیار فضل باز و هم در صنف مضغ و فناد و صنف مضغ است که طعام از معده چنانچه باید نگذرد بلکه زانی طویل
 و بیشتر از عادت بماند اما سوس مضغ و فناد او است که طعام مضغ نشود و در معده مضغ خوب میگردد و مضغ بد کرده و بوی بد و جشار و ترش
 و غشی و سوزش و معده شود اما تیزه است که طعام مضغ نگردد و باقی بماند کسبا این سه یک است اگر معده ضعیف بود و صنف مضغ
 اگر صنف قوی بود و تیزه اگر تیز بود و فناد و مضغ دیگر معلوم باد که مضغ بفر معده می باشد و نفم معده جبر که نفم معده انجست
 و قفر معده همانی و میل دشواری طعام تعلق نفم معده دارد و این چند نوع است نوع اول که جرم معده ضعیف بود و علامت او است
 که لبر قه بسیار و عقیق ارض مزه دراز با صنف مضغ و صنف شهور قلاغری بدین نرم شکم علاج شربت حب آلاس و عین

و اما فی صفرا غذا اگر گوشت مرغ یا گوشت بزرگ و در دوا صغیری و زرد بود و سیراب الغنم بود یا بل القیض فتن سماق
و آب بخور و لیو یا ربنا سازند و همچون جوزی فایده دارد و این طلاء مجرب است کثرت مصطکی از هر یک ششال فستین و صبار
یکه و ششال کلسنج پنجه شال قرنفل و مد و سنبلی از هر یک یک درم نرم گوشت بکلات شراب طلاء سازند و نوع دویم در صفرا
صنّف قوی و مده چهار فوت است بجا زرد و اسکدر یا خمر و واقعه علامت ضعف مجاز یعنی قوی که غذا را بسکنت کند غذا در سینه
مدنی را باز باند و صفرا و کثرت و اندوه بود علامت ضعف یا سکی یعنی آفتا دارند و زردیدان مده و گمان می برد که هرگاه حرکت نماید
طعام در خواهد شد و علامت ضعف یا سکی که غذا در سینه نماند و اول نمایند هرگاه برآمدن غیر تغییر و منجر میگردد به سستی
و علامت ضعف یا سکی که غذا در سینه نماند و اول نمایند هرگاه برآمدن غیر تغییر و منجر میگردد به سستی
شربت فرا که در سینه است و غذا سیراب الغنم از گوشت مرغ و قهوه و یکک عصا فیران کرده و یا بشوید یا بدوا صغیری و بخور
و زرد و مشک و بعد از آن بفرمایند که چند روز بپزند و اطراف بماند و طلاء مذکور بر مده نهشته و صغیر یا سکر از مده
مرافقه و گزنده و شربت لیو در آب در سینه یا در کفک جو یا در س و پنج و عدد س قهوه و گوشت مرغ و زرد
و ککایت این کرده فنی آب بخور و دانا و طلاء از صندل و کثرت و طلاء شکر و سرخ و صدق حب که در آب یا آب شربت
حب که در سینه است و علامت ضعف یا سکی که غذا در سینه نماند و اول نمایند هرگاه برآمدن غیر تغییر و منجر میگردد به سستی
و غذا آتش سماق یا لیو و طلاء از آب سیراب و صندل و سنبلی و بر مده و غنم مصطکی یا در کفک جو یا در س و پنج و عدد س قهوه و گوشت مرغ و زرد
طبیعت آب سیراب و کفک جو یا در سینه و عرف کاسنی و کفک جو یا در س و پنج و عدد س قهوه و گوشت مرغ و زرد
مده اگر اندک بود مصطکی و بادیان و می و قند سنف و سازند و اگر اندک بود و غیر و قمر صمود و اطراف لیو و سیراب
سبیل و شربت لیو و غذا آغشته شک و طلاء و از شورا یا در شکنه پر سینه نمایند گوشت که مائل سیرخی بود و صغیر یا در سینه
طویل فنی و سبیل و طلاء و دست است و طعام از سر مده میگردانند نوع چهارم در فساد غذا و مده از فست
مها فست طعام و در آن آمدن از عتدال و کثرت و کیفیت یا در جوهر یا در تر متب یا اگر مده کیت بود و شل انکه غذا ای بسیار میل نماید
و بر مده گران گردد و قوه فاضله از و عا جزیل بد و نیک مضمر نشود و اگر اندک بود و مده محرق کرد و جزیل غذای لطیف و مده گرم
دانا و جزیل در کفیت بود و شل زرد و تخم مرغ و مده گرم بد رستی که فاسد گشته بسبب فانیات و حرارت و دانا انکه در
جوهر بود و شل گوشت گاو و دانا فطیر یا نه یا فاسد میشوند از جهت انکه غلظت و دیگر گدشتن از مده شل و خورنده و فستالو
شیر که اینها زود فاسد می شوند و مده دانا انکه کثرت تر متب بود و شل انکه مقدم دارند غذا نامی غلیظه ابر غذا ای لطیف
سیراب و مده شل از مضم اول و دیگر از غذا فاسد سازد بی ترتیبی غذا است شل انکه مقدم دارند غذا نامی غلیظه ابر غذا ای لطیف
و بر طبیعت الا نهضام سیراب شل آب که بر بالای قوت و خورنده واقع شود و از انچه غذا را فاسد می سازد و حرکت است
بعد از طعام شل حلاج و سوار قوی و حرکات عینیت و فساد مضمر ام الامراض و خشمیه و مده در مایه علاج اگر این علت از کثرت
واقع شد فنی نمایند آب شربت و تخم زرد و شربت لیو و صغیر یا در سینه یا در کفک جو یا در س و پنج و عدد س قهوه و گوشت مرغ و زرد
فایده دارد و اطراف و آب و گزنده و حرارت متوجّه باطن شود و غذا ای لطیف از مرغ و قهوه و یکک عصا فیران کرده و یا بشوید یا بدوا صغیری و بخور

و شش یک ساله من نماند و اگر از جهت بدی کیفیت غذا و قوت شسته تقویه شده یعنی که سهل نماند و اگر سهل نماند یکی که در
 کل رخ و مصلحتی بود و قدس من نماند و آب کی تب سبب من نماند و اگر زنیو سبب غذا گشت و همچنین سببی چون شیر و زردان و بعد از خنده
 به فرماید بیاضت و در حال حمام داب گرم برسد بر سرد و غرا گوشت مرغ باب عوزه بینند **فصل در وادار**
 و رسیقه و دیگر که سواد فایده غیر منضم بود که بدین باز گردد و ضعف و شدت و افقه و لغتی و سهل مندرج گردد و گاه باشد که
 قی نماید اما از غشایان خالی نباشد از غشایان و فساد آن بضرر میباشد و سبب آنکه اولاً اسهال بریزد و سبب ساقط میگردد
 و اطراف سردی نماید که طبعی تر سرد و ترک علاج نماند و این چند نوع است **نوع اول** در سبب از ضعف شود و مصلحتی او اگر
 و غشایان و قی قی نخورد و رسته و سردی اطراف بود علاج است که در دماغ اند که آنچه باقی نماند یعنی در اسهال دفع گردد و گاه
 گرم و شربت بچین و صلابت دارد و من نماند و قی که در روده اند و مگر نماند و اگر اسهال ضعیف و قی قوی بود بسیار است که
 اندک محمود و آب گرمی و الو بخار آب گاشنی دهند و حقیقه تمام فایده دارد و اگر سبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد و بخار خود
 از ضعف ظاهر و بدین جهت حب الاس در سبب از شربت انار و در سبب من قی و اسهال نماند و طلا از خندل و گنداد و گالرج و در یک اسهالی
 آنچه مرده گذارد و آب لیون در شربت او دفعی بیند و مقدار دود درم طباشیر باب انار شش اسبخته بچند و مصلحتی نماند و در
 اسهال قی و تشنگی نماند و آنچه مرده گذارد شش اطراف و آب سرد بگذارد شش خرد و آب برین هیچ شش ساخته بر سه فایده دارد و اگر
 ضعف غالب بود در آب انار کبابان و مار التماس گوشت مرغ یک یک یا گوشت بز غلام سبب و بر مصلحتی بسیار است
 زعفران طلا سازد و غذا گوشت مرغ قی ساق و آب عوزه و آب لیون میل سازند و جلد نماند که خواب رود و از خندل و گالرج
 کشته بر لخته سازد و در پیش منی دارند و اگر اسهال بود غذا از کج و جاور کج و مصلحتی نماند و قی ساق سازند و حمام فایده قی
 و اطراف را ماییدن و من ساق یا که کل اسهالی که در سبب الاس هم اسبخته خرد و در سبب سبب یا بری ششخته بر پاهای که در اسهال
 و اسهال تبسبب نماند و جلد که در دوزخ و اگر شش در و سها و باطرا گردد و در خرقه بر دهن با دام و آب گرم تر ساخته بر سر
نوع دوم در سبب که از فساد برودت و لطم بود علامت اسهال و قی و تشنگی و بی مری و این علاج است که اسهال
 و عود و مصلحتی که زهره را بچشاند و آب انار بچشاند و قی باب تب و شربت بچین سبب من نماند و در زهره فایده کلی دارد و مصلحتی
 و حب بر من سبب و شربت و در سبب من سبب و اسهال بسیار که در فضل سبب و انون از سبب بکشفال و افول نیم شغال نماند
 کوفه باب سبب قی و سبب سبب نیم شغال قی را اختیار نماند و این فرض نماند و صفال کند و شغال فایده کلی و مصلحتی بسیار است
 و انور دایکی مشک نماند و فضل درم عاب خرابی سازند شربتی در می بود و اطرا را بچشاند و مصلحتی بسیار است و مصلحتی بسیار است
 سبب بابی اسبخته بماند و غذا نخورد آب کبوتر و آمو که در واد بر گرم کرد و شش من در جینی و در بچیل و فضل و زهره نماند و مصلحتی
 در علاج من که خوردن غذا و خواب بجام درآمدن و خوردن جواموش شربت انان و جوارش سبب جلی سبب من و اندک شربت
 و دست و پا بر دهن سوس بماند و جوارش نیمه سبب فایده بسیار دارد و دست بسته جوارش شغال و در و شغال شگل گنی نیم سبب سبب من
 آنچه شربتی بود و شغال بود **نوع سیم** در سبب که از فساد برودت و سودا بود و طلا و سودا در روده غالب علامت است و در
 تخمه طباشیر با و در درم و در داف و مصلحتی بسیار است

[illegible]

مشاوران و مخالفان تا این حد متطابق نیستند که در شریعت و فقه

در جگر سوختن نشسته و اندوه و طحال تنگی معده و مطبوع هید و شربت کل کر و آب ترندی و آبی بخاری و آب تارین اگر بنوشد
قوی شیر خرد آب معده را بهیچ غذا منفع بساق و غوره و بگز و حوامی شود علاج صفت افیتون که در و اینسون نذر و دایان کیم
کوفت و شخم کاسنی اخلاصه نماید فایده دارد و فصل با نر و مهر و انقلاب معده تشبیه داده اند با آنکه معده از زیر
بر بالا برشته چیده اگر معده آنست که بر زیر خیزی دفع نماید هرگاه و مکرر آن شود انقلاب نفس را بجهت نیست و آنچه دفع
نماید تمام منضم بود و سبیل کسج و چرخش در روده و بر آب که نام آن است از آب انبی شربت یعنی برابری و زرده انکت صفت
بود تا روده صدام هرگاه غذا بدین روده نرسد منضم یافت بواسطه المی که عارض شده و این روده را بگوید و لغی سیدنا علی
و این غذا که منضم یافت یا معده آید و معده او را بگوید و باز بطریق منضم دفع نماید و فرق میان این علت و ابتلا و س
آنست که آنچه در ابتلا و س برای بوی ناک بود چیده آنکه در روده و فاق کث اوسبار بود علاج شربت لیمو شربت انار
پودنی که در روده و مکرر آید میخند باقی علاج آنست که در کسج مذکور خواهد شد فصل ششام و مهر و کرب
و نفق معده علامت او آنست که علیل این کرب و علیل علاج با آنکه از شکلی و حالنی که در روده و شکلی دیگر از طفل نماید و کاک
غلبان بود علاج تنقیع معده و شربت لیمو شربت نارنج و شیر خرد و آب تارین موی فایده دارد فصل مقدمات
و رخت کاج معده گاهی در معده حرکت اخلاصی میشود و اگر این حرکت در معده ا- معده بود خفا یا عشی میشود
از جهت مشارکت ال لمی و در این اختلاج از خلط بارد می شود علاج تنقیع معده یعنی و کسهال دیگر سبب گرم معده
این اختلاج عارض میگردد و رفتی که صفرا بر روده ریخته و طبع فیض بود علامت او در و روده و روده و معده در معده علاج
شکم را بجهت با انقلاب نرم سازن و قتل دکن و اخراج کرمها نماید فصل نر و هم در حرقة معده یعنی نوش که
در معده حادث گردد از خوردن غذای خام ششمان فطیر و فواکه خام چیده آنکه اینها از معده روده و مکرر در علاج فی و همال نماید
گاهی که در رخت شربت نر و جو شانه و غسل میخند نماید و غذای سبک سبب از منضم اختیار نمایند و دیگر سوزش معده
اگر در طربت خام و در معده بسته شده میباشد علاج رگ سلیم کشاید و شربت سبک سبب بر و مبلد و آله بر روده چنان
نماید فصل نور و هم در حرکه معده و روده آن سبب این خلطی تیز بود که موجب حله معده گشته چنانچه در
جرب میگردد بر سبیل ترشح از بعضی اعضا چنانچه در نر و از سر میریزد و موجب حله میگردد و در پنبی علاج تنقیع معده
شاه و شاهتره را آب بکینند و آب پنبیر به بند و دیگر حله از جوشش که در سطح معده ظاهر گردد و فی باشد علامت او
آنست که در روده و معده مذکور شد علاج آنچه در روده مذکور است فصل ستم و ستر خامی معده و تبسین
او با سستی معده و سبب آنست که معده خود سست شده یا با جهای او سست شده علاج این هر دو قسم علاج فانی و ستر قضا
اما تبسین است و جرم معده بجهت مضروب و بسیار از سبب کثرت اسهال و فی و موجب ضعف جمیع افعال معده که قوه جانور
و اسکه و فاضله و غلبه باشد می شود علامت او آنست که طعام بقدر نام شده بدون آید و گاهی بصورت پیران
آید و بعضی گفته اند که علاج نمار و جیت آنکه لیف معده قوامست گشته و قوت نامده علاج این خالی از شفت و کثرت
جیت آنکه با علاج گفته اند فصل تبیت و یکم در شخم معده گاهی در معده شخم افتاد و لای و ز شخم خن بسیار

چند درم بپوشاند و با چایه مثقال قند بپزد و در یک قاشق شربت آب حل ساخته و عن بادام درم مخلوط نموده چشمتا نماید و بعد از آن
حب ایامج و باغیانقون با یکدیگر و آمیزش یک کاسنی با عینب العلب ساخته و سیلانید و طلا از چربی صرغ و مغز فلفل کاه و در و سنبل
صندل کوفته باشند سیلانید و با لجن یا کچین چند و اگر سرات بیشتر مقدار یک بیاض این مسوف که مذکور میگردد در یک کاسنی
و یک سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفس و آمیزش و با دیان از هر یک یک مثقال کوفته شربتی ده مثقال با عینب مثقال قند و این ضماد بسیار
گذارد و مصطک کوفته و سیخ خرد و با بونه و بنفشه و اکلیل اللک و صبر و بید و روغن کنجد و او به را کوفته و بار و خنجرها آمیخته بر جگر
نهند و غده اخود آب و گوشت بپزد و کبک سازند و نوع تخم در و رومی که حادث گردد و ریون جنینی مثقال و غده مثقال و در این
در و رومی نرم کوفته شربت بنفشه خنجرها نماید صغره و ای دیگر ریون و کنار خون سیاه نشان شبانی از هر یک یک برابر مثقالی بر یک
سیان نمایند و دوائی که شرح اوصالی بخرید کرده ریون جنینی و کل ارمنی و حب لکاس و این ضماد فائده دارد و نحو و غفران و حب الفار و غفران
و مصطک و سنبل از هر یک یک برابر ریون و عن سوسن بار و عن و موسم آمیخته بر جگر گذارند دیگر درم عضلات که بر شکم است بسیار است
که شستباده میان درم او درم جگر می شود و فرق میان درم کبد با لای و محسوس کمتر شود از درم عضلات درم ظاهر و هر دو را
بار یک او درم کبد کاهی ظاهر شد و مضبوطا اگر در جانب ته کبد که مقعر گویند درم بود علاج مثل علاج درم کبد در او را و نصف کبد
و چیزی را و در بعد از آن طلا نامی محلل این درم کبد که کور شده نوع ششتم در و بیله کبد بیشتر پیدا شد آن از عینب درم
کرم که در کبد بود عارض گردد و پنجاه صلابت اکثر از عینب درم بار و بود علامت درم نیز پیرون نسبت یا تحلیل
میاید یا آنکه جمع میگردد و بدیده میشود با آنکه صلابت بگرد و صلابت تحلیل آید که اعراض درم بطرف کرده و در بعض
نیک شود و علامت صلابت آنست که محسوس شود چیزی محکم با صلابت و علامت جمع در و تب تشعریه و حرکت
و اگر در خفقی حاصل آید یا بطریق فی الزمانی حرکت دریم ظاهر گردد و کاهی بطریق مثانه دگرده دفع شود و اگر درم در جگر
کبد بود و سید از و دگر دفع گردد علاج قند و حجامت و تلین طبیعت و طلا نامی را و در شربت بر زردی و کلاب
و قند و علامت آنکه ناده چشم شده سعی نمایند در دفع آن از دویه لطیف و اگر لفعی یافته و سر کرده بجای می نشاند و دوده بداری
سپس میل نمایند و اگر بجای نباشد و کوده رود از بد از و می در مثل شیر ختم خیارین و غیره مدد دهند و بعد از آن
که سردار و متغیر گشت هر روز بار اصل شربت قند از کلاب یا کچین ساده و بعد از یک ساعت دوائی که گوشت بر و یاند
صفت آن مصطک و تخم کاسنی و کل ارمنی از هر یک مثقالی کنند و خون سیاه نشان و کل سرخ و طباشیر از هر یک مثقال
نرم کوفته بجزئی که اثر جگر سازند مثل تخم کاسنی و کرفس یا کچین و بار اصل مقدار دو درم احتیاز نمایند و طلا نامی یا بعض
بر جگر گذارند و غذا از تخم مرغ و تخم نمایند **فصل سیوم در بیان سده کبد سببه گلی رگهای و باریکی**
عروق بود در اصل خلقت و بسیار است که سببه خوردن آب یا بدی شود و ضعف قوت و دفعه و این چند نوع است نوع اول در سده
که حادث گردد و کبد از ماده غلیظ لایح علامت او که انی و کسبه بد و اگر سده در جانب مجرب بود و او اندک در شش
و اگر در جانب مقعر بود سده بر از بسیار غلیظ دیگر دیگر خون در بدن صاف سده که بود و رنگ او مائل بر زردی مثل کسی که

بزرگ از بزرگ عروق است اگر کوفته و دوائی که از آن شرح اوصالی بخرید کرده ریون جنینی و کل ارمنی و حب لکاس و این ضماد فائده دارد و نحو و غفران و حب الفار و غفران و مصطک و سنبل از هر یک یک برابر ریون و عن سوسن بار و عن و موسم آمیخته بر جگر گذارند دیگر درم عضلات که بر شکم است بسیار است که شستباده میان درم او درم جگر می شود و فرق میان درم کبد با لای و محسوس کمتر شود از درم عضلات درم ظاهر و هر دو را بار یک او درم کبد کاهی ظاهر شد و مضبوطا اگر در جانب ته کبد که مقعر گویند درم بود علاج مثل علاج درم کبد در او را و نصف کبد و چیزی را و در بعد از آن طلا نامی محلل این درم کبد که کور شده نوع ششتم در و بیله کبد بیشتر پیدا شد آن از عینب درم کرم که در کبد بود عارض گردد و پنجاه صلابت اکثر از عینب درم بار و بود علامت درم نیز پیرون نسبت یا تحلیل میاید یا آنکه جمع میگردد و بدیده میشود با آنکه صلابت بگرد و صلابت تحلیل آید که اعراض درم بطرف کرده و در بعض نیک شود و علامت صلابت آنست که محسوس شود چیزی محکم با صلابت و علامت جمع در و تب تشعریه و حرکت و اگر در خفقی حاصل آید یا بطریق فی الزمانی حرکت دریم ظاهر گردد و کاهی بطریق مثانه دگرده دفع شود و اگر درم در جگر کبد بود و سید از و دگر دفع گردد علاج قند و حجامت و تلین طبیعت و طلا نامی را و در شربت بر زردی و کلاب و قند و علامت آنکه ناده چشم شده سعی نمایند در دفع آن از دویه لطیف و اگر لفعی یافته و سر کرده بجای می نشاند و دوده بداری سپس میل نمایند و اگر بجای نباشد و کوده رود از بد از و می در مثل شیر ختم خیارین و غیره مدد دهند و بعد از آن که سردار و متغیر گشت هر روز بار اصل شربت قند از کلاب یا کچین ساده و بعد از یک ساعت دوائی که گوشت بر و یاند

و چشم و عقلت ضعیف جفا و به کثرت بزار و لبین او سفید می آید و این بدن و عقلت ضعیف و از غفلت بول بر زودت
 زنگنه را با ج است و در بعضی جرب حکم و قوا و ضعف کبد چند نوع است و نوع اول ضعیف جگر که مشارکت معده بود و علاج
 معده نمایند و کاف که در معده و این سوزان باشد و بجای حق کاسنی میل نمایند دیگر ضعیف کبد مشارکت سینه و آلات نفس
 و مراره اگر بود علامت او آنست که رنگی قان داشته باشد و سوزن سوزن شکم علاج سینه شربت بنفش و علاج کبد زنگنه
 رز و دانه علاج بر قان نمایند و شربت کچن کچن بر در سینه نمایند و دیگر ضعیف جگر مشارکت گوده می باشد و جبهه آنکه مایه را می
 کشد ازین جهت در کبد ضعیف عارض میشود و رنگ شیر و سور القینه و با سنفقا میدار و علاج او علاج آنست که در کاسیه
 اگر خدای می خواسته باشد ننگه گردد نوع دوم و ضعف کبد که مشارکت رحم بود علامت او آنکه بر گاه جنین سبته شود یا با فرط
 خون آید ضرر او جگر میرسد و ضعف جگر اکثر اوقات از حرارت قوا یا از جهت مواد رفیق می باشد پس ازین جهت سزاوارست که
 علاج با دو یا گرم نمایند مثل عرقان باب اسهال حب این میخوش و سوزانده او بخانید فائده دارد و اگر خون فاسد بود و فسد نمایند
 و اگر مراد دیگر بود اسهال حب غار لقون نمایند و بر بنوب غار لقون درم ریوند نیم درم حب ساخن میل نمایند و صفت دوائی
 دیگر که جگر را پاک سازد و ک معقول و ریوند صینی از هر یک درم بادیان و فستقین رومی از یک درم نیم تخم کاسنی و کوش از هر یک
 به نیم درم تخم کرم چار درم قرص اسفوف سازند شربت دو درم و اگر ضعیف جگر بسبب حرارت بود و این تخم سیاه شد با سبب
 و امر در دانه میخوش و اگر معده بود آب کاسنی و شربت کچن و غذا بخورد آب از گوشت مرغ و گوشت جویان در آب کشیده
 و در صینی و بود و میداند که زعفران فائده دارد و اگر ضعیف جگر بسبب ضعف قوه ماضیه بود و تریاق اربعه سحر می نمایند و این
 طلا به جگر گذارند و صبر و کنگار از هر یک و درم پوست نار چهار درم لادن و مورد از هر یک درم نرم کوفته بگلر آب میخورد طلا کنند
 و در طعام با دانه کوفت و انار کوفت و از صینی و کسین و نیر باز حوز و او مصطفی و مسد عده طلا سازند و خود یا شاشند نفع تمام
 دارد و دیگر ضعیف جفا و به کبد با دو یا گرم مثل در صینی از عرقان و او در قیاض بکار برند و کثرت قوه جگر و رضا و شاست بر بنوب
 فستقین مصطفی و کل سنج به آب بود بسیارند و غافل از فستقین سده نشوند و غذا لک و مرغ و تبهوبه آب بخورند و دیگر ضعیف کبد
 کبد علاج آنست که حواش جوی بر کاسی با مبدیه میل نمایند و او قیاض نیاده نموده او و گرم کمره سازند و صفا و از خود و
 به آب سیب گذارند و دیگر ضعیف قوه ماضیه جگر علاج آب صین کچن و مبدیه پرورده و فسد اسیدم و گوشت گاو و گاو نیم
 بخت و در غذا از صینی و فضل در خصل اندازند و کسی را که درم با سده در جگر باشد از خیرهای شیرین و حلو اختیار نمایند
 و بی ترتیب غذا و ادخال طعام و خوردن آب سرد و به نهار و عقب جماع و در حمام و عقب بیرون او و به از قیامت و بخت میخورد
 سدی بسیار و جگر را و سبب تنفاس میگردد و این برودت عارض اشیا می شود تمام جگر ضرر دارد و فصل مفتوح و قیام
 کبد و این چند نوع است نوع اول و قیام کبد نام گذارند و اسهال ارجحه بر خواستن مریض تسبیع قوه تمام
 لازم و میداند تخم سیب و بدیه الیت که منقوشه با عتالی بود و به ک ضعیف کبد است و حادث میگردد از امتناع می خورد
 از خون و نام میگردد از دوسه ظار با کس به معنی قوه و س ظار را به دلفت یونان حراحت داده است و علامت او این است
 کرده اند بر سبب آن که موی سبب است و می خورد و شش و سطر عاف و جگر و فصل با قطع و فصل شش دست و با درین جگر

مثل یک بود علاج شربت برزوری و چیزهای مدره و خنک و صحت کلی فکر کرد و باب یا نقره هم در امراض
طحال شش جبهه فصل است فصل اول در سوز مزاج سپهر در این چند نوع است نوع اول در سوز مزاج
گرم علامت لرزش و التهاب و جانب چپ بسیار وسیع فکدوره بسیار که بسیار نزدیک و علاج ضد باسیت و عجم
اسهال مطبوخ بیلید و شربت کبجین باب یا نقره فکدوره و تشنگی بسیار بود و این فصل بسیار لطیف و درم در کمال
درم پنج خون سکه درم سکه و لک مغول در یونند و پوست پنج کبر که در کمال تشنگی باشد از هر یک شغالی غار یقون درم
آب اطراف کبر بچوشانند غرض سازند شربت شغالی بکبجین میل نمایند و این سفوف نفع دارد و تخم کاسنی و کرمانه و زعفران
و این خون از هر یک برابر بگیرند و بکبجین شغالی احتیاج نمایند و اگر حرارت بسیار بود این سفوف نفع دارد و کل سفوف کبجین
سفر تخم کدو و سفر تخم خرفه و تخم خرفه و لک مغول در یونند از هر یک شغالی زعفران و درم کافور و انگلی شربت شغالی
بکبجین احتیاج نمایند و آب نار و اگر طبع قبض بود آب قمر بنده و الی و بخاری و سبوی و لیس که بچوشانند و طلا سازند و دیگر
سبوی که سوده و سرکه بوری گیرند و بچوشانند این مجموع جدا جدا طلا سازند و سرکه کبر فکدوره کلی دارد و نوع دوم
در سوز مزاج سرد علامت او قراقر و سقوط شهوت علاج شربت کبجین عسل یا برزوری و شربت بار الاصول و تریاق بعد
و هفتاد و یک و یقون و پوست پنج کبر از هر یک برابر بگیرند و با سه وزن آن عسل آمیزند شربت شغالی تا پنج مثقال بود و
خون شش بر بنار و آب ترب و غذا گوشت مرغ که در دوا دید گرم بود و فکدوره کبر که سازند نوع سوم در سوز مزاج خشک
در طحال علامت او صلابت سپهر و لاغری بدن و غلظت خون علاج شربت بقیه و عرف کا و زبان و کلایب تخم ریحان و دیگر
مزاج بود و سوز مزاج سرد علامت او نقل و رنگ و می با نایل بر صاص صاص با سفید علاج شربت برزوری و کبجین فکدوره و سرکه
کبر فکدوره کلی دارد و دیگر سوز مزاج گرم و تر در سپهر علامت او نقل در جانب چپ کسنتی در بدن علاج کبجین یا نقره و سوز
مزاج گرم منفرد و سوز مزاج رطب منفرد و شربت برزوری و طلا که فکدوره شده و دیگر سوز مزاج گرم خشک در سپهر علامت او
قبض طبع و گری و سوز مزاج یا نقره و سفوف فکدوره و تشنگی شش علاج مرکب سوز مزاج لوم و خشک فکدوره یا نقره و سوز مزاج
سرد و تر و شربت از عرف کا و زبان و سبغول و تخم ریحان سازند و طلا از تر شده کدو یا ورق کدو و حبیب الشعلاب و قراقر و
دومی العالم و سبغول نمایند و دیگر سوز مزاج سرد و خشک سپهر علامت او صلابت و غلظت و طحال علاج شربت برزوری و سوز
نخ کبر و غار یقون طلا نمایند و عسل فکدوره کلی دارد فصل دوم در سوز مزاج سپهر از هر یک درم طحال صلب میباشد چنانکه
خون غلیظ بدوی آید و این چند نوع است نوع اول در سوز مزاج دموی علامت او در دو جانب سپهر و حرارت و التهاب
و نقل تشنگی و تب مثلاً برین علاج ضد باسیت و زردست چپ بارگ من الرزق و لک اسهال بعد از آن اسهال مطبوخ
بیلید صفت آن پوست بیلید چهار شغالی شاهره سه مثقال پوست پنج کبر و کرمانه از هر یک و مثقال قمر بنده می کشند
تخم کاسنی نیم کوته و گوشت از درم بچوشانند و شیر شربت سینه و مثقال دروخل کرده احتیاج نمایند و الی و بقیه و آب
غار یقون حب ساخته پیش از مطبوخ احتیاج نمایند و شربت از تخم کرسن و عسل الشعلاب از هر یک شغالی پوست پنج
کبر و دوم بچوشانند و بقیه شیرین کرده میل نمایند و غرض طباشیر و قمر بنار یا نقره کبجین کافور و سبوی و عسل

در سوز مزاج سرد و خشک سپهر علامت او صلابت سپهر و لاغری بدن و غلظت خون علاج شربت بقیه و عرف کا و زبان و کلایب تخم ریحان و دیگر مزاج بود و سوز مزاج سرد علامت او نقل و رنگ و می با نایل بر صاص صاص با سفید علاج شربت برزوری و کبجین فکدوره و سرکه کبر فکدوره کلی دارد و دیگر سوز مزاج گرم و تر در سپهر علامت او نقل در جانب چپ کسنتی در بدن علاج کبجین یا نقره و سوز مزاج گرم منفرد و سوز مزاج رطب منفرد و شربت برزوری و طلا که فکدوره شده و دیگر سوز مزاج گرم خشک در سپهر علامت او قبض طبع و گری و سوز مزاج یا نقره و سفوف فکدوره و تشنگی شش علاج مرکب سوز مزاج لوم و خشک فکدوره یا نقره و سوز مزاج سرد و تر و شربت از عرف کا و زبان و سبغول و تخم ریحان سازند و طلا از تر شده کدو یا ورق کدو و حبیب الشعلاب و قراقر و دومی العالم و سبغول نمایند و دیگر سوز مزاج سرد و خشک سپهر علامت او صلابت و غلظت و طحال علاج شربت برزوری و سوز نخ کبر و غار یقون طلا نمایند و عسل فکدوره کلی دارد فصل دوم در سوز مزاج سپهر از هر یک درم طحال صلب میباشد چنانکه خون غلیظ بدوی آید و این چند نوع است نوع اول در سوز مزاج دموی علامت او در دو جانب سپهر و حرارت و التهاب و نقل تشنگی و تب مثلاً برین علاج ضد باسیت و زردست چپ بارگ من الرزق و لک اسهال بعد از آن اسهال مطبوخ بیلید صفت آن پوست بیلید چهار شغالی شاهره سه مثقال پوست پنج کبر و کرمانه از هر یک و مثقال قمر بنده می کشند تخم کاسنی نیم کوته و گوشت از درم بچوشانند و شیر شربت سینه و مثقال دروخل کرده احتیاج نمایند و الی و بقیه و آب غار یقون حب ساخته پیش از مطبوخ احتیاج نمایند و شربت از تخم کرسن و عسل الشعلاب از هر یک شغالی پوست پنج کبر و دوم بچوشانند و بقیه شیرین کرده میل نمایند و غرض طباشیر و قمر بنار یا نقره کبجین کافور و سبوی و عسل

و دیگر در بیان استسقا استسقا در لغت آب خواستن بود و در اصطلاح طبایع معنی است با دی سبب نوازه خورید بار و کثرت
در آید و موجب درم گشته و استسقا سبب است لخمی و زنی و طبیی لخمی است که در جمیع اعضا درم بود و استسقا
است که اجتماع آب در هفت میان پرده که در معا شکم و غیره واقع گردد و سبب درم شود و این بدترین قسم استسقا
و طبیی است که با دماغ و غلظ در رصنی که آب استسقای زنی جمع میگردد که با این صفاتی و شرب میگویند اندک بطبیعی
او بود و سبب استسقای صفت قوای کبد که تواند خون را چنانکه باید ساخت و علامات عام که دلالت میدهند استسقا دارند
درم در بدن و تبخیر روی و پامپا و اما علامات بخصوص بزرگ علامت لخمی استسقا بدین و افشای چینه آنکه غذای خام نفوذ میکند
بجمیع بدن و او را ترسیدارند و مسکیر فاند سرد است مثل بدن میت و با درم و فنی که انگشت بر و گدازند مثل خیر بر و رو
و چون انگشت بر دارند باز عود کنند و بحال خود آید و علامت استسقای زنی است که فنی که حرکت دهند بدن را آواز کنند
مثل چنگ که بر آب باشد و چون دست بر و مالند و از پهلوی چنگر و آوازی معلوم گردد مثل آواز مرغ آب و علامات طبیی است که
دست بر شکم زنند آوازی بدین آواز طبل از جهت با و که محتسب گشته علاج این قسم از ان دو قسم سهل تر بود و این چنین
نوع است نوع اول در استسقای لخمی که از ضعف جگر و سردی آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد و که در غایت
خفیه بوده باشد یا خون رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک سفینه نگذرد و این سبب استسقا را
و خون نماند و در غل گوشت در آید از این جهت استسقا کم گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت در این
بول و نرمی طبع و افشای بدن و قلت عطش و ترشی دهان و بعضی موی و بعضی لخمی استسقا تنفیه بدن است به معنی فنی و اگر
خون چنین سبب بود و بول سرخ بود و فصد جانی است و الا فصد در غیر من ضرر دارد و اگر آب بود اسهال کشنده و فصد نمایند
و معده را با یاری فصد و باغ را بخر و که از شربت کچین و آب کاسه و سبیل و تخمین بود نمایند و در واکرم با الاصول
فانده دارد و بول شتر و فریون نیم درم با یکد و فاشق بول شتر عظیم النفع گفته اند و تخم جوانی و با و این درم از هر یک
مشقالتی بچشانند و آب از اسیل نمایند و کلک کلک را جاسع النفع گفته اند مسهل نافع مرا بخر و لخمی و جمیع بدن دارد و
تر به پوست نر اشیده درم غار لقون ثلث درم فریون نیم درم انیسون نیم درم حبساخته اختیار نمایند و که اسهال
ریوند که در غیر من بکرات تجربه شده نمایند و یون نیم درم غار لقون درم تر بد و درم زراوند مدحج دو دانگ مقوی
درم انیسون دو دانگ بد و زیت حبساخته اختیار نمایند و انیسون صفا سبب انگشت فنی و درم فوه الضیق و انیسون و با و
خشم کرفس خنده کاسه و کشت از هر یک درم برک عنب الثعلب و درم نرم کونته در آب مقبل با زرد و رسایه
خنک نموده یکدرم اسیل نمایند و شربت کچین بر و از آنچ با استسقای لخمی فانده دارد و ترباق فاروق با الاصول
و اگر ترباق فاروق یافته شود و ترباق از بجهت استسقای کم در میان زنند اسیل نمایند و شستن در آفتاب و در یکدرم
و در حمام در آید تا عرق کنند و آب نریزند و بر تابه گرم نشینند تا عرق آید و عرق بر پاکت بر دارند و در آید و در تابه
گرم فانده دارد و حامی که آب سبب و کشته باشد و چشیده را گوگرد آب را کدن فانده دارد و کک در آب حل نموده
چند روز در آفتاب گذارند و فصد گوشت مرغ و عصا فیر و بنه و بریان نموده بر عفران و ادویه گرم مثل و صنی و شور مانی

نوع دوم استسقا در رصنی که با دماغ و غلظ در رصنی که آب استسقای زنی جمع میگردد که با این صفاتی و شرب میگویند اندک بطبیعی او بود و سبب استسقای صفت قوای کبد که تواند خون را چنانکه باید ساخت و علامات عام که دلالت میدهند استسقا دارند درم در بدن و تبخیر روی و پامپا و اما علامات بخصوص بزرگ علامت لخمی استسقا بدین و افشای چینه آنکه غذای خام نفوذ میکند به جمیع بدن و او را ترسیدارند و مسکیر فاند سرد است مثل بدن میت و با درم و فنی که انگشت بر و گدازند مثل خیر بر و رو و چون انگشت بر دارند باز عود کنند و بحال خود آید و علامت استسقای زنی است که فنی که حرکت دهند بدن را آواز کنند مثل چنگ که بر آب باشد و چون دست بر و مالند و از پهلوی چنگر و آوازی معلوم گردد مثل آواز مرغ آب و علامات طبیی است که دست بر شکم زنند آوازی بدین آواز طبل از جهت با و که محتسب گشته علاج این قسم از ان دو قسم سهل تر بود و این چنین نوع است نوع اول در استسقای لخمی که از ضعف جگر و سردی آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد و که در غایت خفیه بوده باشد یا خون رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک سفینه نگذرد و این سبب استسقا را و خون نماند و در غل گوشت در آید از این جهت استسقا کم گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت در این بول و نرمی طبع و افشای بدن و قلت عطش و ترشی دهان و بعضی موی و بعضی لخمی استسقا تنفیه بدن است به معنی فنی و اگر خون چنین سبب بود و بول سرخ بود و فصد جانی است و الا فصد در غیر من ضرر دارد و اگر آب بود اسهال کشنده و فصد نمایند و معده را با یاری فصد و باغ را بخر و که از شربت کچین و آب کاسه و سبیل و تخمین بود نمایند و در واکرم با الاصول فانده دارد و بول شتر و فریون نیم درم با یکد و فاشق بول شتر عظیم النفع گفته اند و تخم جوانی و با و این درم از هر یک مشقالتی بچشانند و آب از اسیل نمایند و کلک کلک را جاسع النفع گفته اند مسهل نافع مرا بخر و لخمی و جمیع بدن دارد و تر به پوست نر اشیده درم غار لقون ثلث درم فریون نیم درم انیسون نیم درم حبساخته اختیار نمایند و که اسهال ریوند که در غیر من بکرات تجربه شده نمایند و یون نیم درم غار لقون درم تر بد و درم زراوند مدحج دو دانگ مقوی درم انیسون دو دانگ بد و زیت حبساخته اختیار نمایند و انیسون صفا سبب انگشت فنی و درم فوه الضیق و انیسون و با و خشم کرفس خنده کاسه و کشت از هر یک درم برک عنب الثعلب و درم نرم کونته در آب مقبل با زرد و رسایه خنک نموده یکدرم اسیل نمایند و شربت کچین بر و از آنچ با استسقای لخمی فانده دارد و ترباق فاروق با الاصول و اگر ترباق فاروق یافته شود و ترباق از بجهت استسقای کم در میان زنند اسیل نمایند و شستن در آفتاب و در یکدرم و در حمام در آید تا عرق کنند و آب نریزند و بر تابه گرم نشینند تا عرق آید و عرق بر پاکت بر دارند و در آید و در تابه گرم فانده دارد و حامی که آب سبب و کشته باشد و چشیده را گوگرد آب را کدن فانده دارد و کک در آب حل نموده چند روز در آفتاب گذارند و فصد گوشت مرغ و عصا فیر و بنه و بریان نموده بر عفران و ادویه گرم مثل و صنی و شور مانی

رخ که در معدود و زیره و در چینی باشد و نان خشک که بر او آرد این صفت باشد و از غذای غلیظ و سرد و از آب سرد و ملا حظه
 نمایند و اگر آب چاره نباشد و صبر نتواند نمود کوزه که با شوره آلوده غایت نمکی باشد از آن آب خورند نوع دوم که در
 لخته که از سوزن گرم بود و کلات او شدت عطش و سرخی بول و قی زرد و تلخی و نان خشک و لاغری بدن علاج اسهال
 صفرا بطبخ بیلید و شربت کل بر کریمه شربت کدو آب کاسنی و شربت بخت نمایند و اگر سرفه بود شربت زوفا فائده دارد و
 شربت برود آب کاسنی نمایند و آبی که در دانه کتو شفا جو شایده باشد شربت بدن میل نمایند و غذا گوشت مرغ با گوشت
 جوان و آب گن نخود نیم شکسته متق بمای آب نار بسیار فائده دارد و اگر طرف دم نگیرد و غذا اتفاق نمایند نوع سوم
 در استسقا زنی که از سوزن گرم سرد شود و یک علامت او که آنی در شکم و چون دست ببرد سوزند و آب آید و دم و در
 دشت چشم و کاهی درد در کتف و چون شکم گردد و در شکم نفس این علامتی است مام میان استسقا زنی که از حرارت و
 برودت بود و آنچه مخصوص است که از برودت است عدم تشنگی از عظم علاج است و سفیدی رنگ بول و اسهال بسیار
 علاج اول تنقید بدن از فضول و رطوبات و تغلظ غذا و صبر و تشنگی از عظم علاج است این برود و اسهال بر ترقی بقی و او را
 و کتو در مام و عرق و ریاضت و عطش که در دل و شربت کجین که در آب پخته باشد و کجین بر آب ترش بول شربت
 و آب کاسنی و استسقا بحب رقیون صفت آن غار رقیون چهار درم ریوند درم و نیم خند و نیم درم شربت نرم
 بود و درم و نیم حب فائده کلی دارد و فستقون و صبر از هر یک بخورم غار رقیون چهار درم کجین و درم محمود و درم صفت
 این سوزن از هر یک درم شربت و درم استعمال نمایند و استعمال شیان و صفت در این مرض زیاده از سهیل نفع دارد و
 و وقتیکه صفت و شربت و شربت و شربت فائده دارد و در ویکه ادرار بول غاید و نیم خوب بسیار زنده مصطفی و شفق سبیل
 شفق انضام بغسل و سودا از هر یک شفقانی قند مقدار صبر و رغایت نرمی بگویند تا آن و زرد و کجور رسد و بعد از آن شور با
 نوع و عسل و آفتاب و خن و خن و کور شده از خول خام و سوزن و صبر که در استسقا زنی که کور شده که از برودت بود
 بر شکم که بول صبی باشد و از آن نفع دارد و نظرون و نمک بر و بریان کرده بر شکم بپاشند و در عین نار وین و نمک بالکند و
 استسقا اگر درم صبر کید بود اندکی از خلاصی مصورت چنه اند اگر ماده با استسقا زنی که سارند با آب عود و کند علیل
 پاک گرد و نان خشک بوق کاذبان و آب بادیان و آب کزب و جوی خنجه از آن میل نمایند و آب نخود و بر و غن و زیت و زعفران
 پسند و در عین با دام نفع تمام دارد نوع چهارم در استسقا زنی که از حرارت بود علامت تشنگی بسیار و زردی و
 و چشم زردی بول شربت و غرض و بخاری بول علاج مرکب علاج گرمی جگر و از علاج استسقا نمایند و شربت
 کجین برود و عرق کاسنی و عرق بادیان و آب عین العذک در و خیار شربت حل کرده باشند و آب عین العذک کجین و
 و صفت متعال خیار شربت و خیار و نمایند و اسهال ایم ضرر دارد و بعضی اطباء از آب کسب استسقا زنی که تشنه مصطفی
 بیلید و در و نمک و آب شربت و دفع نموده اند و بیلید زرد و در دفع استسقا که از گرمی باشد نفع کلی دارد و چنانچه کجین
 بهتر است استسقا که از برودت بود و در و نمک که سهیل خورند و صفت که از غذا آب رخ نمایند و در و نمک و در
 صفت قوت کبد و شربت سید و صندل و فوا که در شربت زک و لیورانی و قرص زک فائده دارد و شمشیر ابوعلی فرموده

که خوردن را دیدم که استقامت داشت و صفت بروی غلبه استولی شده بود و اما بسیار خورد و بی بشورت و غماهی بابت گفت
 بسیار گرسنه که بخوردن آب قشربانین مرض خلاصی یافته اند و این فطر بسیار و ترب را بشربت و بکنجین آمیخته کنی که
 مداومت آن درین مرض کرده اند نفع کلی ملاحظه نموده اند تا و ده سه حکم نشود و سبب است که شیر شربت دهند و همچون فایده
 دارد و صفت آن بسیارند و نفعی کلان بخورم و غار بقون است درم پنج سوسن کبود کل سنج و تخم کاسنی و تخم تخم
 خیار در سبب سن از هر یک درم نیم گرفته و زرد و عسل با قند با زنده شربتی و درم بود دیگر بوقی قشربانین نفع دارد و درق
 ناز بون بد بر سر که در سبب سوسن از هر یک نفع درم قرص نموده شربتی و درم مقدر از قند با نبات آمیزند و درق از بون
 و تخم او از قوی و دویست در نفع مارا صفر اگر یک مثقال با عسل میل نمایند و اگر نصف وزن از بون را از قشربانین
 برون بسته از جهت دفع ضرر است و همچون عده مخلوط سازند شاید و درم از پنج سوسن کبود گرفته بشربت بکنجین میل نمایند
 و غذا از غنچه یا گوشت بقیه فوق زرد یا سرکه بسیارند و سرکه است که استقامت است و در سده و یک استقامتی گرفته
 دارد نوع پنجم در استقامتی زنی که از ورم کبد و عداوت او فشرده بفرغش با بافت اندک تنگ نفس و مسکن است
 و صفر بنفش و لوت و عداوت بول اندک سرخ در اکثر اوقات و درم در جانب راست اجناسا ظاهر گردد و در سبب ورم کبد
 طریقی از جهت انکه صدید بر جوده میریزد و موجب است و لین میگردد علاج علاج درم کبد و تیدیل مزاج و شربت بکنجین و سبب
 و شیر و تخم خیارین و گاهی که حرارت بود شیر و تخم بقد و کسب رخا فاش و کثرت نرم کوفت سفوف سازند بقد با نبات مقدار
 نیم و آب را با طباشیر و زرد و بکنجین بر و در اگر قبض بود مفر فوس بجواب اندک و عنق با و اسهال و غذا گوشت مرغ و بقیه
 سماق فایده سازند و سفوف بکنجین یا چوب کبک و آبی که در و نمون و تخم کرفس جوشانیده باشند و صطک فایده دارد
 و آب کاه بقد با عسل نماند نوع ششم در استقامتی طبعی که از ورم مزاج سر و کبد شود و عداوت او است که هرگاه دست بر شکم
 زنده و در می مثل طبل آید و ناف برآمده باشد بسیار صلابت برز علاج استقران با بارچ فقرا و سبب و در سبب او و در
 نمایند که اگر افراط نمایند موجب حرارت و سبب تنگی بکرو و موجب کسب و تخم و شربانین حبه انکه با و نفع وضع نماید بعد از آن
 بخارش زیره و آرد بون و این و اصول و همچون اگر همچون حب لغار و خایند کند و صطک و زیره نماید و صفت
 سبب کسب و کرد با و درق سدران هر یک و تخم کوفته و تخم کوفته و تخم کوفته و تخم کوفته و تخم کوفته و تخم کوفته
 گذارند و بقیه بانش گذارند و مداومت بشربت بکنجین و کلاب صوف بویان نمایند و گوشت مرغ و کلاب و دیگر مخته باشند
 میو نمایند و نان خشک که در و نمون و تخم کرفس اندک می نمایند و غذا که نفع داشته باشد بخورند نوع هفتم در
 استقامتی طبعی که از گری کبد و سردی و عداوت او فشرده بفرغش با بافت اندک تنگ نفس و مسکن است
 و شربت بکنجین و آب کرفس و نمون و کلاب صوف بویان و شربت بکنجین و در و صندل سفید و صندل
 کرده باشد و عداوت و در و شغال و صندل و کسب و نفع شغال و لادن و سبب شغال و سبب و شغال و سبب
 بکلاب طبعی سازند و تقویت بکلاب و تقویت بکلاب و تقویت بکلاب و تقویت بکلاب و تقویت بکلاب و تقویت بکلاب

بر وزن بیت عمل نمایند نوح هفتم در لوقا مسا که از طبخ و صغر شود عمل است و بر از درد و محوطه طبخ و فراتر
 و کما غلبان بود اگر کربس جی دن سوا و رقص شود علاج خون این صفت مله زوده شقال بار شاد و حب لاس
 ساق و کراز و از هر یک شقال و نیم گرفته بغیر حب ارشاد و شتر تی دو درم اختصار نمایند صفت وانی حکم کرس
 الحول و درم اینون پوست انار و خون شبادشان از هر یک و درم بد و نوبت شربت لبو یا بر لبی با آب سرد
 میل نمایند و پیش از غذا که پنج انگشت آبی یا انار خور فایده دارد و سفوف صباران با خائیدن حب رمان مناسب است
 و غذا که پنج حب رمان سازند و اسهال صفرائی اسلم انواع اسهال است و نرودی علاج می باید اگر تدریس صواب نمایند
 بعد از بلبل و معالج خفاخته ضل و ویم در اسهال خون و هیچ تحقیق ذکر کرده شد بسیار از انواع اسهال
 و موی و غیر موی و اراض سده و جگر و زنی اسهال کنون انچه باقی مانده اسهال نف اسهال که خواه خوان باشد یا ند و با طبخ
 و ویم و می نامند و وسطار یا و خون که از زوده آید چند نوح است نوح اول اسهال صفت خون را بکند سرگ
 کف و ده شده و خون بی هیچ آید سر او را یک است که بداند که هر خون که می آید از کدام موضع اگر از اسهال راجع به
 صنف که است مثل آب گوشت بود بعد از آن از باد و میگردد و بیرون می آید چیزی غلیظ شبیه بدرد می شرباب و
 نمی باشد با و طبخ و فراطی و بیرون می آید بوجت و خورده با نقل و می باشد مراد او در زوده روز یا سه روز
 عویس که این نوبت بوی بد از بر می آید از زوده بود و بسیار بسیار بود و او میگوید و نثرات ندارد که بعد از
 دوزخ و می نماید و با طبخ و کما بی سبب از اسهال از اسهال خون روان میشود مثل شحم خصل و خیره و این سبب
 اگر دوزخ بود عمل است و آنست که غایط یا خون آید پس از آن غایط آید بخون و نباشد با و عمل است با و سیر از دوزخ
 و شغل حار شعل و در معای دقاق بود عمل است آن است که غایط یا خون آید کفنا که رفیق با یا و و قراق بود عمل است
 دوزخ نظار یا کربس بنود علاج فصد نمایند اگر قوت و خون بسیار بود و آب سرد و شربت لبو و شربت حب لاس
 و شاه بلوط کوفته در شربت لبو فایده دارد و سفوف مقیدان اینست اسپنول تخم مرو تخم خرفه تخم روق تخم کل تخم ظار
 تخم خرو تخم گمان از هر یک و درم طباشیر و کل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک چهار درم که با درم تخم بار
 بچوشانند و باقی او به سوا می اسپنول آینه شتر تی سه درم و در شربت حب لاس و تدریس غذا آنست که او را نشیند
 یک و در باد و زوده و زرقوت او را نهادارند با الحامد گوشت کبک زوده تخم مرغ و اگر قاعه تجماع که اگر کربس با
 گو سپند که بر صمغ عربی باشد و گوشت تجماع و کبک بربان کرده فایده دارد که بر آب و رو بواج و ساق و زک
 باشد و سر او را آنست که دوالی خدر استحال نمایند مثل افیون جهت آنکه در خطر کلی است مگر از جهت ضرورت است
 بود و استعمال در شیفای بهتر است از آنکه در دوا بود و تحقیق کسی که مض صغیر بود و اگر ضرورت کلی بود افیون
 با چند بید تر و عطران بخورند و بسیار زنده خوردن کل ارمنی در غیر صنف مقدار نیم درم شربت حب لاس و شربت انجیر
 عظیم دارد صفت مجرب است انار و کراز و کل ارمنی از هر یک یا شتر تی دو درم همی دیگر از زوده و کراز و فو
 از هر یک یا شرباب با آب جمن غوی شتر تی ثلث شقال و از مویات غیر زک گوشت است ثلث درم از انگلی تا نیم درم

اخبر سائنه و از آنچه اسهال سبب میاید بگویند شش مجده شکم است و یا راساحت گذارند و اگر اطم در دوده بال بود
 حقه نمايند صفت آن کنگر کل سنج و شاه بلوط از هر یک و شغال مرغ منجول نیم کوفته و جادو شش شش
 از هر یک صفت شغال در یک کنگر یک بچه شانه و کل از منی شغال و خرمن سبب و شان و خاکستر بر و از هر یک دم زرد
 تخم مرغ بریان کرده در روغن گل صفت درم این مجوس عمل نمایند و حقه زب سان اصل و این ادویه که کل از منی و خون
 سبار شان است نفیعه ارد که در روغن کچده و زرد تخم مرغ باشد نوع دویم که سبب دم که از حقه حج و حشون خردیدن
 سطح امعا بود این النوع است نوع اول از ماده صفرا بود که نازل میگردد با امعا علامت او درد بول و زخمی دان
 و بان تشنگی و آمدن خلط الصفرا و خون و سبب صفرا می دند که بقیه منجر به حج میشود اگر این حج و امعا علما
 بود علامت ادا است که در زرد کنگر بود و آنچه بیرون از خون و لزوجات میخورد بر یک کنگر تشنگی و اگر حج در
 روده باین نوع علامت او در و با این دزیرات و خون و چشم پیش از برارد اندک تشنگی یا برارد تشنگی و اگر در روده
 بود علامت او آمدن خون و در انتها بود علامت او بیرون چشم روده و اگر پوست یا گوشت یا ریه بیرون آید و لک تشنگی
 روده و جوارحت است و اگر چیزی شیمی ببرد و شراب بیرون آید و لک تشنگی بر ملک اسهال دم که بعد از اسهال صفرا می بود
 و با درد و چشپس بود بر آفت اسهال دارد و این بدست علاج است که نظر کنند و راحه را میزد و اگر دهنده با تشنگی
 نمایند و اگر ضعیف بود قوت دهند اول تقویت دانه بکوبان نمایند اگر سرد خوانند مثل صندل و باد زک اگر گرم خوانند
 مثل مشک و عنبر و پیش بینی دارند و بعد از آن رعایت دل نمایند بشرط میبست صندل و فو که بمفرجه جارات با قوتی قوت
 او نمایند و از غذا امتنع نمایند که موجب ضعف و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات نمائید چرا که بیشتر این مرض ضعیف
 کبد و سود مزاج او واقع می شود و رعایت حال معده نمایند جهت آنکه هر گاه معده قوی بود خلط فاسد و وی می تواند نشو
 و اگر خلطی بود در معده تقوی و اسهال دفع نمایند با آنچه ملائم بود یا رست که ششفا ترک علاج بد و بود و خاصه در این مرض
 حفظ قوت اعضا است تخصیص قوت معده و روده بخیری که از غذا باشد کینه القوت مثل الح و زرد تخم مرغ نیم خرد
 و نهرا و آنست که با دویه قلیض مثل کنگر و ضرر لوب حراب من کر از دویه کوفت و زرد نبدند و آب آبی یا سیب
 یا آب گچ شانه و با آن لوب اخرا صاف نمایند و اندک اندک بخورند و آواز خوش و ساز ملائم و حکایات مع لضرر لوب
 در لباطین و جوارح و چیزهای خوش صورت تاثیر عجیب دارد و در این مرض و اگر سبب حج باقی بود اول اسهال مرغ بچه یا می خنض
 مثل جبارش بر آب کاسنی و آب غلب اندک و غفران و هلیله زرد و بعد از آن رب آب و شراب نیم و سفوف غلبا
 و دانه ای که از حج ظاهر گردد چهار درم صمغ عربی نرم کوفت و آب سرد بزنند تا لقیه آید و او را سیل نمایند و اگر در
 امعا عارض شود تخم ریحان و پیچنول و تخم زرد تخم مرغ و از هر یک می بکیرند و آب گرمات کنند و صفرا و آب
 شغال در روغن گل بدو آمیخته اختیار نمایند و ریوند چینی را در اسهال دموی و حج امعا خاصیتی عجیب است و این بکیرند بکیرند
 منوود فائده یکی بدو ام بخورند ریوند نرم کوفت با آب سان اصل یا آب سبب ترش باید و روغن و روغن آبلیم و روغن بزم
 طبع صفت آن بزر فطریه و آفاده چشم ریحان از هر یک نیم درم صمغ عربی و آب است و فائده از دزیرات و آب سبب

او در شکر و قند و تیز و نافض بیرون آمدن خون و هر یک مخصوصا وقتیکه تناول غذای تیزش با شور یا نایند و در زمان
 مده و ملغم است که مده در آب می نشینند و بخورک این یک که جدا میگردد و بخلاف ملغم نوع دوم که در مده که خارج
 کرد از اسباب حرارت که سابقا بوده باشد و قرحه علامت و دیر ماندن اسهال و ملغم و ضعف شهوت طعام
 اسهال اگر با شفا بود بیشتر اوقات از خروج بعد بود اگر در کاس می بود و اگر کج بود از روده بود و در وقت
 غسل موضع با شامی جالبه بعد از آن معالجه حرارت با کبر و برادر و اگر سبب مرض مانده تیز با شور بود و از جمیع بدن
 آید و موجب زبان گز و معالجه ذوبان و اگر حرارت تا فو لغاب هم آبی و لغاب اسهال و لغاب تمام کتان و در وقت
 فائده دارد و اگر سبب حرارت با جگر خلط شور بود و او بی بود و ملغم بلید زو و سیاه و بوی زرد و خیارشور و حبیب جلاله
 و شربت نبات و ایارج بقدر اختصاصیت اینها عمل قرحه و نبات کج بود چند نوبت دهند و نوع و شیر آید و شکر کتان نموده
 نفع دارد و اگر تیز بود شربت حبلا لاس و رب آبی و سیب با چهار تخم و اگر غذا را نگیرد و در پیش و کشیده و انبیه بخشیش
 و با چوب کوبیده بصنع عربی نفع دارد و اگر رطوبت مده بسیار بود و قرحه رزخ مقدار درم تخم جبهه جهت آلودگی از غلظت
 و انحراف کردن دارد و در ابتدا اصل این عمل نکنند و در اسهال و ملغم و خصوصاً اگر مرخص بپاشند با شکر کتان
 امروزه کتب کتایند که مده غلیظه و ملغم بود و آنچه بیرون آید جگر بود و اگر استعمال آن نفع ندارد باید بر وزن کتان
 نمایند و اگر لایع نشود باز اعاد بپاشند و اگر تمایل ندارد اولی قندری دهند بعد از آن عمل نمایند و در عقب حقیقه کتان
 و صندل و بی و کشیده و خرقه فائده دارد و فصل سوم و در زخم این حکمت از روده مستقیم بود و به دفع برادر مضطرب او
 بر وزن کتان مگر چینی اندک از رطوبت غلیظه و جگر کتان ناصح و این چند نوع است نوع اول زخم که از رطوبت شور
 لایع که بر روده مستقیم که زود و میل نماید بدفع برادر علامت و بیرون آمدن رطوبت اسهال ملغم و اندک خون و نفع و در وقت
 نفع و سوزش مقدور خلط شربت حبلا لاس که در تخم بر جان و در دو کاس پیچول و زکریا فائده دارد و این سفوف
 فائده دارد و چهار بخور شوی و در شغال جوانی درم کنند و نیم درم سبب انرم کوفته به آب شکر کرم میل نمایند و اگر قاعده
 غلبه با سبب پیاپی و الم تمام بود که گز یا جگر کوفته در زیر خود و نمایند و کسفره بر بخار آن دارند و این طبعی که
 تغار بر اسهال و سوزش و سوزش و بر بالائی آن نشینند تا دود بالا رود و دیگر با بون و فیصوم و فحش و کلسج و اکلیل المسک
 مزه بخور و بر یک کربن مثبت بچوشانند و در آب آن نشینند و سحر و دیان رومی از هر یک شغالی نرم کوفته یکسره با روده
 در آب ترسانند و آب از شیر مرتب به مثله اختیار نمایند و بشمار خبر فائده دارد و صفات آن کنند و در وقت
 و شربت از هر یک برابر کوفته و چینه بوقت حاجت یکسره با روده و بر کسفره شکر کتان که آب حبلا لاس و روغن نار و روغن
 با بون و امیخته باشند طلا نمایند و بجام بر بنار روند و نفع احصا فرموده و بر بون کرده با بخور نیم کوفته و اگر کتان
 نوع دوم که از روده مستقیم که تیز شود علامت و بیرون آمدن خلط صغیر و بی سوزش مقدور حرارت و در وقت
 و روغن با خراط و درخت یا فغن از آب سرد علاج است از تناول غذا نکشند و در این علاج انواع زخم است و پیچول
 بر روغن کل یا روغن با و ام یا رب آبی یا بغیر اینها اختیار نمایند و اگر تیز نباشد کتان جو یا شیر و از آن گذارند

کحل رستی در وصل کرده باشند و آب آبی با طبایع آب خرفه با طبایع شیرین و اگر عین بسیار بود و حرارت غلبه
 خفیه آب لسان کحل رستی و اسفنداج و شادنج عسجی آب خرفه و زرد تخم مرغ و اندک سرکه صفت حمل
 زرد تخم مرغ را بر وزن کل میخند و بمردار سنگ پنبه آلوده میشد ساخته به دارند صفت شایان بکند که در غفران
 و خضخض و صمغ عربی از هر یک یک پاره فیون جزو شافه ساخته به دارند استخواب آبی که در روغن کاس و کنگار و غروب شاد
 جو شایان باشد نماید و عدد ساق و عنب الثعلب بچوشانند و در آب و در آینه و عدد ساق کل سرخ هر دو کوفته بر غل
 کل میخند بر شکم سارند بر سینه اگر سوزش بسیار بود و اگر مرض شکم باید غذا گوشت مرغ در آب کن کنج یا اگر ای
 جاورس نفق و ساق سازند نوع سیوم زحیر که از دم عارض گردد و در روده مستقیم و خیال میکند که در روده او افتد
 بسته شده و هر زمان آقا نما میکند علامت او در نقل در اسافل علاج خفیه با سلیق و اگر رانی باشد حجامت نمایند قتی
 فائده دارد و طلا از آب کنگار شافه و روغن کل و اگر حرارت باشد طلا از صندلی سرخ و سفید آب کاسنی و کافور نماید صفت
 طلایی نافع نفث و نیل و زرد و درق کاسنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسپول از هر یک یک پاره فیون جزو شافه ساخته به دارند
 صفت بر قندارند صفت ضما و منصف تخم صلبه و کل الملک و کربن پخته و بیاض پخته و زرد سر آتش اندک مصل بر مقلعند گذارند
 و کل خرد و تخم گمان و بنیازی بچوشانند و آب آن بر مقلعند زیند و روغن کل و خرد و تخم مرغ و اندک مردار سنگ مقلعند گذارند
 برنج خرد و برگ کن و آب سبب العالم بار و روغن کل اگر در قوی بود بر مقلعند طلا سازند و اگر بجزئی گاو و بخت ضما و نماید فائده دارد
 نوع چهارم در حیرتی که از زبل شکب بسته شده و در روده دقاق بد شوک بر روغن آید و طلا بر مقلعند و از باوی غلیظ و
 در وی غلیظ و مرکب تر سیر و در خراط و رطوبت از روده می آید و چهل طبایع خیال میکند که اسهال است و صیر می نمایند
 که بسته شود و چون طبیعت فیض گردد و علیل ملاک میشود علامت او علامات قولنج بود و بعضی حالات علاج چنین طبیعت
 بر وزن آن درون نقل با فایده با بختن خیار با بختن نفث و تر مبد و آگوی بکار و شیر خشک و مچون شیرین
 و هر گاه در شکم باید مرغ و خود آب میل نمایند نوع پنجم در حیرتی که از جهت سردی مقلعند رسیده باشد و چون بخت
 در روده مستقیم گردد و علامت او رسیدن سردی و بر مقلعند در رخت با ختن از آب گرم و موضع گرم علاج است که در روده
 از تخم حب لثا و بران نموده ناکوفه آب گرم به بنهار اختیار نمایند و مقلعند از آن و سبوس گرم و نشستن بر زمین گرم
 فائده دارد و دیگر حیرت سبب که بر چیزهای سخت نشسته باشد یا ساری کلی کرده باشند و حیرت این الم میگوید علاج است که
 بر روغن شبت و موم و روغن در مقلعند و اندک فصل چهارم در نفخ و قراقر که در اسهال بود و عارض میگردد و سبب غذای افراط
 علامت او انتفاخ و در موضع میوه صمغی و سکون او بخروج نفخ علاج تعلیل غذا و کلاب مقلعند فائده دارد و اگر از ضعف اسهال
 غذا ای لطیف و مچون کوفتی و طلا نماید اگر اسهال بود نوع اول در موضع یعنی فرد و معاد این چند نوع است نوع اول
 معوض که از مایع اسهال بود علامت او نفخ و قراقر و مقلعند و نفخ در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و از تناول طعام و میوه های سرد
 و نفخ ضعف حرارت غیر می در وجه علاج تنقیه معاد از خلط خام محب ابارج و حب کینج و مچون شکر باران نفخ دار و این
 سفوف جبهه دفع نفخ فائده دارد صفت آن اینون ورم جوانی تخم کرفس زینباده از هر یک و درم حب لسان و درم

بکشد تا خفته بیرون آید **صفت سیاهی** که در درازان کسین دهد و خواب دهد و داده نفع دهد و در روز خند بکشد و
 رغن خضران و مرید بکینج و انیسون و انیسون یک یک ابر بکینج و شافق سازند چنانکه و کادوات بطریق که در نوع اول مذکور شد
 فائده دارد و کله شستن محججه با تش نفع دارد و در درازان کسین دهد و بکینج و حب بکینج که در نوع اول مذکور شد و بکینج
 حب البهار و جوارش کند و جوارش انجدان در بیخض فائده دارد و اگر با قلع عذبان بود حب فائده و همچنان است مذکور شد
 صفت بوقلمون با مقدار و بخود و با بیشتر اختیار نمایند **صفت طبعی** که قلع ریج را فائده دارد زیره کرمانی و کربا
 و نیمه عسل انیسون و بادیان بختم کرفس الیگور شفا کل سرخ از هر یک مثقال بچوشانند و فضا ساخته و در پاشند
 و عسل نموده و رغن بادام و درم انداخته میل نمایند و درم اگر گرم بسیار و اگر باین ادویه پوست بچ کرفس و پوست
 بادیان اضافه سازند شاد و دمام هر چهار نفع دارد و آب بن بر میوه چیده فائده دارد **صفت آبی** انیسون و زیتون و
 و صندل و مرزنجوش و خند بکینج و بنفشه و یا بونه بچوشانند و عسل را در آب گرم درازند و اگر از این سرکه آب را با بکینج
 گذارند و در ناف عسل نهند در محل که گرم بود و در ناف از سکر و رغن شبت و سداب بپاشند و اگر فریتون و حاقوقر حاق
 و قسط و خند بکینج نرم ساخته و بدین روغنهای آمیخته نمایند **صفت روغنی** که در شکم مانده یا در پستان سازد و
 روغن سداب و درم خند بکینج و درم فریتون و درم مخصوص است که درین علم اختیار نمایند از کثرت
 طعام و خوردن آب شیرین در بیخض فائده دارد جهت آنکه با درایتی سنگ و تشنگی می آرد و گفته اند بهتر غلیظ
 شود یا می صاف تر باشد یا می خورس بر که در روغن و بادیان و شبت و نمک فلفل و سیر و کربا باشد و بدین آب
 گفته اند اگر شراب بوقلمون میخورد باشد که به تفاریق هر چهار اندک اندک مقدار شصت مثقال میل نمایند فائده دارد
 بعد از آن مال الحشم باندک نان خشک نماید و غالبه اگر بر ناف گذارند فائده مند است و دیگر قلع ریجی از خود
 که ریخته شود در امعاء و موجب نفع کشنده است او ترشی و دان و نفع شکم بغیر در و علاج تنقید بدن بطلخ و افیتون
نوع سیم که از درم و سواد کثرت کرده و رنگ سازد مکان را و منع نماید خروج فعل و با درازان است او تنفشنگی و بر آید
 که با و حرکت آن دوز در دوا و الم اعصابش کبد و کلیه و سپرز و مثانه و اگر در عظیم بود منفذ بول را ترک بسیار و حبس بول
 میشود و سرکه اطراف با سوزش درون علاج است که بچ و در علاج این قسم کنند و تا سیر نمایند سیر میشود با جلا و سوس مناسب
 است که اگر خون فاسد ضد با سوس یا کحل نمایند از دست است اندک اندک بچند دفعه بردارند و فضا صاف نمایند اگر حبس
 بول بود شربت بر فراز آب عسل شکر آب کاسنی و آب کاهنج و آب نار یا مقرفلوس که در روغن بادام شیرین اندک کی اسفند
 باشند و در قانون گفته اند نیم پال از این اشیا که مذکور شده با درم سقر فلوس و درم و رغن بادام و قلع قلع و لیمو
 و حبه مذکور شده در نوع اول فائده دارد و جلا از منفذ و مثقال و عذاب پستان از هر یک سیت حد و بادیان و انیسون
 و ختم کرفس و کل سرخ از هر یک مثقالی در یک آب بچوشانند و بقد شیرین ساخته و خند روز میل نمایند و اگر قرض با یاف
 نشود در آب باین ادویه یا نوزده مثقال شیر خشک و یکد انگ محمده حل نموده میل نمایند و اگر بنادق و کربا پستان اعاده نماید
 عمل دارد و درم صندلین و بکینج آب بنفشه بر شکم نهند و بعد از آن این صفا گذارند و بنفشه کل خیز و اکلیل الکک و یا بونه و بار خمر

نفث بادام طلا سازند اگر روغن نفث بادام نباشد در روغن گل یا گند باروغن زرد کاوا آمیخته شیر گرم گدازند و خورد
 مرغ و گوشت گوسفند جوان در آب آن بخورد آب سازند و دیگر اگر قوی از جهت دردم صغیر شود علامات او اندوه و سوزش
 و تشنگی در موضع شکم و تلخی زبان علاج حفته و شربت برزوی و شربت نفث و شربت گل لکرو آب بر مندی بپزند
 آمیخته و کل قند و کلاب بپوشانند و باقی علاج دردم و سوزش دیگر در روغن مغنی و غول وری باشد کاهی علامت او سستی و بران
 بلغمی علاج حفته و همچون تربید این مطبوخ یک هفته اختیار نمایند انجیر پانزده عدد و سوز دانه بیرون کرده و بپزند
 نفث شغال بادیان نیم کوفته و شغال انکور شغال شغال تخم خرو و انیسون تخم کرفس از هر یک شالی پنج
 و نیم حبه شغال لقوام آورده هر روز یکقاشق شربت و هفت قاشق آب با پنج شغال مغر فوس و یکدر مد روغن
 بادام اختیار نمایند و این چهار ملک هفت و قیوم چهار شغال شربت پنج شغال نرم کوفته با جوی بلطک و
 شتر طلا سازند و دیگر درم صلب و ادوی برند قوی بود علامات او قتل وقت درد و تشنگی علاج حفته از جری مرغ و
 روغن بادام و دیگر که کاسه قوی بود و شستن در آب زن و مطبوخ افیتمون و شور با می چرب لغز چهارم در قوی مرغ
 که از جهت گرمی زهره که روده را گرم سازد و آنچه درد باشد بخر گردد و مانع خروج گردد و علامات او تشنگی و تشنگی و مانع
 سوزش ببل در و شدید و تب گاهی علاج نفث اگر مانعی نباشد حفته و شیان نفث و اسهال آب بر مندی و آلو بخاری
 یا اندک محمود که آب فوس حل نموده باشد یا آب کاسنی و دانه گلی محموده میل نمایند و مطبوخ بلبل زرد اگر بدین روش
 بناید با قرص نفث خشک صفت آن نفث خشک دردم تربید هفت دردم محموده و دردم رب سوس دردم کثیر
 و مصطکی از هر یک درم ده قرص سازند یکی را بجلات شربت نفث اختیار نمایند و همچون خیار شنبه بر پنجوب تربید سفید
 محو خراشیده و بر روغن بادام صلب کرده بیست درم نفث خشک دردم کاسنی دردم کاسنی دردم کاسنی دردم کاسنی
 بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک درم محموده شوی بخور درم غسل خیار شنبه بخور درم روغن بادام یا نرزه درم کوفته
 و نیم حبه شغال شغال آمیخته نمایند شربت پنج شغال تا هفت شغال خیار نمایند غذا شغال شغال و اسفناج و تخم
 نیم شکسته باروغن بادام و اندک شکر و با نیمه کوسفند فائده دارد و در حمام در اند غذا می گرم و شربت برزوی
 میل نمایند نوع پنجم در قوی لایق التوائی و قوی لایق التوائی است که روده که در آخر روده و فاق است و
 خوردن و سبب و حرکت بادام است که در روده با علامات او است که چیزی اگر آن برشته باشد یا از جابسته باشد
 گرفته یا بجهت ضربه سقطه و غیره واقع شده دیر اثر آن قوی شده و بیشتر انگیس را قوی علوت بند علاج است
 که علیل گنبد و برفق شکم و خاصه او را بالند تا روده هموار گردد و بر وضع طبیعی آید و اگر اصلاح نیاید او را شربت
 تخم زنبه و چهار کس دست با می او را بگیرند و بر دارند تا پشت او و تو شود و شکم او در قوت گرفته او را بدن شکل از
 جانبی بخیسند تا روده او بموضع خود و شور با می چرب بند و اگر در باقی ماند مقدار در می سیاب بند و بخورند
 و شور با می چرب میل نمایند و شکم خاصه از بالا بنیزد برفق بالند تا سیاب بیرون آید بعد از آن شور با می چرب بند
 و چند قدم بفرمایند که برفق رود اما قوی نفثی است که روده کبیه خایه نرود آید و بر گاه دست بردنند بموضع خود

روده علاج اولیج فنی روده را بموضع او برند و شانه و حفته فائده دارد و شکم او را بر دهن قسط نماید و الا جراحت دست بیاورد
 اگر کتفه چنانکه گوشت چسبانند و در موضع فنی را حکم نمایند و در دویقه قاضی گذارند علاج فنی خواهد آمد آن شانه الله تعالی اعز
 فرج ششم در قولنج که حلاوت گردد از ضعف روده قولنج است اما آنکه بر اثر بیرون نیاید بگر با استعمال شانه یا حفته علاج
 ابرج فنی را بطریق سیخه و از چوبی و بر بار و جوز بوا و سبیل و کشنده تخم کرفس با روغن بادام و همچون بجزینا و سر و دیلوس و روغن
 نادرین و روغن بابونه و سوسن با لند و اندک شراب فائده دارد و غذا نخورد آب و اجتناب از جیره های ترش و قاضی را آب و
 نمایند نوعی معفوم در قولنج که حلاوت گردد از جهت آنکه مس روده باطل شده بسبب کثرت استعمال چیزهای سرد و غذا
 و شربت رشتا و ل مغذرات و از خارج مثل طلا علامت او آنست که بشانه شکم نیاید و در قوی بنود و نفخ در شکم بود علاج
 اسهال با یا علاج لوغا یا علاج سیخه و بجزینا و همچون بلادر و ترپاق کبر و در لوب و دینه و روغنهای با لند و حفته لفع کلی دارد
 و طلا بر شکم و خاصه گذارند و غذا شور با می عصاره کبوتر سازند و شراب کهنه اندک لفع اند فائده دارد نوعی معفوم
 در قولنج فنی و سبیل فنی قولنج فنی است که خشک شده مثل بندق که در گذشته یا از جهت بیست طعام یا از کمی طعام
 یا از گرمی روده یا از کثرت بول یا از جهت کثرت حرارت هوا یا از جهت دیدن گرم معده که رطوبات را بسجود و نقل
 میشود یا از جهت آنکه سده شده است در شفق که صفا بد آن از مراره میسر بود با معالجات قولنج فنی با و نقل
 و الهم بر تبه که گویا که روده شقی میگردد اما آنچه از طعام شود علامت او طعام مثل جوده و جاد و در برنج و غیره علاج جوده
 از بخت و سبیلان با و بان با و شقال فنی در سبیل نمایند و حب ابرج با یک شقال صبر شیر با عسل میخامیل نمایند
 و اگر در دایمی بود تخم کتان تخم حیدر تخم خیزد از هر یک سه شقال بچوشانند و آب آنرا بنظر فلوس بخت شقال حل نموده
 یا بخت و شقال اختیار نمایند و شور با می گوشت مرغ فربه و حفته فائده دارد و شانه از بوره و نمک بخت و اندک محمود و شکم
 و ترافوت سازند و شربت بخت و آب که در و انجیر چوشانند و پیش از طعام سه روز روزه تخم مرغ فائده مند است دیگر
 از بخت بخت طعام قولنج بشود و علاج تنقیه الامعاء از نقل و غذای جرب و خود آب و کفنه و کلاب اگر از جهت گرمی روده قولنج
 علامت شد عطش و التهاب و مرق و فتن بر بار و پس نقل علاج تنقیه روده از نقل و سبیل مزاج باک فو که در شربت
 بخت با لکاب سبیل و شربت سبیل و فنی و شقال و با و بان شقال و لکاب شقال بچوشانند و آب آنرا با شیر
 بخت شقال و مغر فلوس بخت ندر و بن بادام درم سبیل نمایند و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و کلاب بخت سبیل نمایند و غذا
 شور با می دیگر قولنج از جهت سبیل باشد و علاج حفته جرب با سازند دیگر سبیل بخت بول که از جهت تبادل ادویه و غذا بد
 شده باشد علاج شربت بخت با تخم ریحان و سبیل و قرض کلنج و جلابی که در و انجیر و مغر فلوس حل نموده یا شنه و غذا
 فربه سازند و دیگر قولنج بسبب که هوا و قیاس ریاضت و کثرت عرق میشود علاج راحت و در جاب معتدل منزل سازند و در بول
 موم روغن از روغن کنجد و روغن آبی و روغن آبی بزمین فنی که آب برود و بار و عسل بچوشانند تا آب برود و روغن باقیماند بآب
 گذاشته در بدن باند دیگر قولنج از جهت گرم معده و کد و دانه عیاشد علاج آنست که یکدرم در نه ترکی و نیمدرم حب النمل
 و درم و نیم بزرگ کالی کوفته حرا یا سوز کوفته اختیار نمایند و آب کاه بر نه بار فائده دارد و دیگر قولنج بخت آنکه سده شده است

روز در آب گذارند و بعد از آن در نور نموده تا بخت که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و اگر زمین آب او دیدن نموده غایب نماید و در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 نخستین روز بخت در آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 بشکطه شش شفا شود و در آب آن تر باقی که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و سیاه دانه آب یک شفا شود و در آب آن تر باقی که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و بخواب که سر زدن آب یک شفا شود و در آب آن تر باقی که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و پیش از غذا آب یک شفا شود و در آب آن تر باقی که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و آب یک شفا شود و در آب آن تر باقی که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 اگر در وقت شکی بر سر غایب شود و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و از آن است و اگر در زمان معلوم شود و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 بخت حید از آن است که در وقت شکی بر سر غایب شود و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 نیم در وقت شکی بر سر غایب شود و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 آن حید که آب آن بخورد و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 در گرم خور و ششید بدو که در سر و دهن میباشد و در روده سقیم میشود و علامت او سخته دوتا شق حید از آن غایب
 علاج حقیقه و شفا فیه سخته دوتا شق حید از آن غایب
 میشود و سخته دوتا شق حید از آن غایب
 سداب یا صبر یا بختین یا آب برگ شفا شود و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 یا با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و با بونه و تر مس که بوشانند و آب یک شفا شود و در آب آن تر باقی که در دهان ساهند آب یک شفا شود و با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 با صبر یا بختین یا آب برگ شفا شود و بعد از آن با سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و در امر ارضی که عارض می شود و در سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و در بوی سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و عارض می شود و در سخته دوتا شق حید از آن غایب
 که در سخته دوتا شق حید از آن غایب
 و در سخته دوتا شق حید از آن غایب
 میگذارد و بوی سخته دوتا شق حید از آن غایب
 شکل را قوی و هر یک از سخته دوتا شق حید از آن غایب

و در شرابی که در دهن و کل و شکر حلق جو شاییده باشند فایده دارد و اگر مزاج سرد بود و از چینی و شاه بلوط
 و غیره جو شاییده و در شراب کبک ترسانند کشت صاف نموده و این شاییده در سر صفه روغن دانه زرد
 بالنده و اگر در دم خفیم بود و مقصد بر دهن آمده باز درون دهن و غبشت و کل خیره و با بونه جو شاییده و آب آستر بر مقصد زبرد
 و سوم روغن از روغن با بونه و شربت سبازند و قابضات سبازند و روغن دویم سترخا مقصد که بغیر و دم بود و مقصد
 او آنکه هرگاه دست بر نهند اندرون رود و علاج آنست که سر مقصد بر روغن با بونه از آن سفیده و کلزار و بازو و شربت
 دانه بر پوست اندازد و صدف سوخته و بجهت التیسر و افاقه با شل غبار گرفته بر مقصد باشند و محکم بنهند و در آبی که در رو
 قابضات جو شاییده باشند در آید و بر روغن قسط و با بونه که در روغن فنیون چند بیدستر حل کرده عمل نمایند
 و اگر مقصد بر دهن آمده و بجهت بود و در و را باره کلین سرخ و سماق از هر یک و مقدار نرم گرفته بر دهن باشند و
 شراب بشویند و بجای او بریزند و بنهند و روغن شفت لودائیم بالنده و در مقصد **فصل ششم** استرخا
 شرح که از فضل و با و بغیر داده پیرون آید و این دو نوع است نوع اول سبب آنست که مقصد بغیر مقصد
 علامت او آنکه بغیر صریح یا سقط یا قطع یا سوز بغیره واقع شود و علاج گفته اند نوع دوم سترخای گرد و چتر
 سر و سفید مقصد و علامت او آنست که اندک اندک محارض گردد و در طوب و سرد مزاج بود و علاج فانی نمایند
 و روغنهای گرم بالنده و در آبی که در کسین و قسط و در و جزو سر جو شاییده باشند و را بنده با آب **نوع دوم**
 و در امراض گرد و شمل است **چند فصل اول** در سرد مزاج کرده و این چند نوع است نوع اول
 در سرد مزاج گرم بی موده و در گره سبب یا صحت مغرط و ادویه و شیر گرم علامت او سرخی لب و لبندی آن و بوی
 و سرعت بهر خاستن بول و قاق و ریاشد بر حفظ بول گرمی و در موضع کرده و بر بالائی بول روغن از جهت گداختن جز
 کرده و شب کاجی و هرگاه حرارت غالب گردد و با مبطش و علاج آنست که لعاب و روغن ترش و شربت صندل و بنون
 و شیر خرفه و اجتناب از خیرهای اندر شش خیارین و آب سرد و خیار را در سرد کرده تا اثری عظیم است و
 صنادی از سبب و از جو و آب کشیند و اندک سرکه در و غشکل و حقه باب خیار و بقله الحفا و عنب الثعلب و در و غشکل
 و غذا آنست که خوره و سفناخ و دهنس نوع دوم و یکم در سرد مزاج سرد در گره سبب آب سوزون و بسیار شیر و ادویه سرد
 میل نمودن علامت او بیاض بول سفیدی رنگ روی و سردی در بطور و فنور و جامع علاج گفته اند و کلزار و آب
 شیر گرم و قند دبسته و خبه مغرط و بادام بشکر و همچون کونی و روغنهای گرم مثل روغن قسط و جزو که در و در فو جلی کرده
 باشند و اگر طبیعت قبض بود شربت تر کبکین و دوار الکسک مغرط فایده دارد و غذا اسفیداج و گوشت بریان
 و مبطش گوشت کیون و صفا فیله و دیگر گرم نوع سوم در سرد مزاج گرم از غلبه صفرا و خون شود علامت آن خالی
 خون و نقل و خمر در نواحی پشت و دیگران **علاج** مقصد با سبک اگراده صفرا بود علامت او شورش و زردی قاعه و در و
 علاج انبال صفرا و حقه و شربت بنفشه و آب انارین بشیر خشک و مغرط فوس دیگر سرد مزاج کرده از جهت بلغم مغرط علامت او نقل
 و سردی در پشت علاج فی وجه و قاعه و حقه در و قلع بنجی مذکور شد و باید روغن فنیون و غیره و غذا خود آب کز

یا بخت عضو که حاجت شده با آنکه سر که اگر شود خون را نکند مگر او را شست و کرده و خون و چوب بابل و
 فسق میان آنکه چوب که ز کرده است یا از حصا که لیس است که اگر از حصا بعد بود مختلط به بول و اگر از کرده
 بود و تیز و بار سوب و زبد قاروره و درد و حاجت کرده تا زانو و کاهی درد و کفین و غالب بود و تشکی و فرق بین
 آنکه جراحت و گوشت کرده است یا فور بر دهان اگر در عشا بود در قوی و سوزش و اگر جراحت و گوشت کرده بود
 در کمتر و سوزش اندک و فرق میان قروح کرده و شانه آنت که در قروح کرده سلس البول بغیر عسرت و دستور
 او شرح بود در شانه تشو خفید و عسرت بول لازم است **علاج** هر قصه با سلیق از جانب الی و اگر در هر دو جانب الی بود
 قصه از هر دو دست نماینده و تفسیر قروح بدین مخرج نماینده پوست کهنس پوست ^{الان} و اگر خرد بود یا بانه کهنس
 و بعلل سلی نماینده و این صفوف فائده دارد تخم کرفس و بادیان و اینسون و زوقای از هر یک دو درم کند
 چهل درم شربتی و در هر صابون آب غسل غذا گوشت که یک و نیم و عصاره و اگر تب بود شیره تخم خیارین
 تخم کنان با عسل کوفته یا مثلث یا از آنکه تخم کرفس نفع دارد و اگر چوب که بینه گوشت و پیش از آنکه در آن
 که از بخار خشک و ناپاییده و پیرنیا و شان و خجاری باشد دارند و اگر در قوی بود و در صفوف جهت تخم بریزد البنج
 و افیون و فیون و اینجه نماینده و در آن بزن پوست خشک شش نماینده و در اصل شیفاب بعضی که در هر یک یک درم
 بشیرت سوده چکانند و در آن بزن و اگر اصحاب شود با سترغنی و حقه و شیفاب فائده دارد و لین این شیره
 اسپر قرحه را نیک می سازد و مسکن و در گفته اند با و او موافق و اگر سلی نماینده اولی و النیب است و بادویه و مله
 مرفر و در بعضی مغزبات مثل کیره و صمغ عربی و شاسته و بیدار و مثل خیارین و اقراص که قرحه را نیک نماینده
 قرحه را نیک بر این موجب کل این صمغ عربی و کندر و خون سیاه و شان و تخم خشک شش و مغز بادام و رب سوس و
 و شاسته و کیره از هر یک دو درم کرفس و افیون از هر یک رومی کاکج هفت درم همه را نرم بکنند و بلغای از آن
 بسازند هر یک دو درم شربتی یکی قرحه شربت بنفشه **فصل ششم در جرب کرده و بشور**
 اسبابی است که چیزهای که خون را گرم نمایند با سوله صفر و بلغم شود میل نموده ببلند علامت آنکه
 شیره که در کرده است درد و سوزش اگر در حلقه ای بول بود در محل آمدن درد و سوزش و بعد از آمدن تسکین درد
 و اگر تعجل نمایند در **علاج** آن بزودی نیک شود و اگر اتمال نمایند بدستوار **علاج** پذیرد علامت جرب کرده سینه
 لعاب غلیظ و در غلظت و اگر جرب مجاری قضیب بود و حکم در اصل قضیب خایه و کش را **علاج** مضغه یا سلیق
 یا حجامت بر موضع کرده و حقه و قی در هر روز نمایند و بعد از قی شربت از کلاب سازند و در اصل شیفاب بر وزن
 بادام چکانند و بخود آب جرب در الش سماق و عوزه و بنادق بنور یا کل بار منی و در آب چشمه شود و بگوگرد
 و اندکی سلی نمایند و آب این واضح فائده دارد **فصل ششم در و** و یا بیطرس علامت این و صفت
 آنست که آب چنانچه بیاشامند در زمان اندک بیرون یسبب این مرض مثلک و بخت زلق لامع است بعد
 که بر طعام میل نمایند بعد همان دست از خود منع نماید و این دو نوع است **نوع اول** که از سوزش و جرب گرم کرده که

حبش آب ز جگر و جگر از اسهال و اسهال از معده آب میخورد و تشنگی بران غالب میشود و این کشیدن آب
 که اندامها از یکدیگر میکشد لغت یونان زیا بطرس گویند یعنی دو لایه بدین علت که پیش تن و گذارنش تو لیکند
 علامت او بول دریم و بوزش شبیه باب علاج فصد با سلیق اگراده گرم بود و کشید و شربت لیمو و آب نار و غوره و قرص
 طباشیر و قرص کافور و شکر تخم خیارین با آب پیچول و رب انبی و شیر خرفه و اقراص ذیابیطرس نیمه و طباشیر
 آب سوسن تخم خرفه کاهوز هر یک ششمال ششم حاض ششتر خشک و کل ارمنی صندل سفید کلنا و سماق ضمیمه از
 هر یک ششمال کافور نیم گرم نرم گوشت آب ترش یا آب خرفه بسیارند هر یک مقدار ششمالی و یکی آب شربت غش یا خرفه
 اختیار نمایند و ضماد از صندل و اقاقیا و کل ارمنی و گرد جوهر سیب و آبی بر کرده گذارند و خرفه و کلنا آب و تخم
 یا اقاقیا بر کرده سفوف و دیابیطرس انیت صمغ عربی کل ارمنی کلنا را از هر یک و ششمال سابق پنج ششمال است
 و کثیر و تخم کاهوز خرفه و صندل سفید از هر یک ششمالی غریبی و دودم آب نار ترش یا کلنا شربت لیمو و غذا آش
 سماق یا از آب غوره یا از آب و جگرهای سرد و فاضل سازند نوع دوم ذیابیطرس که تشنگی استولی شده بر بدن یا کبر
 از جهت خوردن آب سرد و غیر علامات او عدم حرارت و تشنگی علاج نفیقه بدین کیفیت است و کلنا
 و کلنا آب شیر گرم و روغنهای گرم در کرده و پشت بالبدان در آب چشمه گوگرد در آمدن و معجز بنامی گرم مثل
 سر و دیابیطرس با سکه بول صفت آن که کدر شاه بلوط و خولجان فشر از هر یک با بر گیرند و بسوی منجه نموده
 شربتی و ششمال غذا گوشت عصاره و طیفه خشک از گوشت میوه و ششمال و هم در بول الدم و این جنب
 نوع است نوع اول که از کثرت و باره شدن و کشاده شدن رگ بجهت ضرب و صدمه یا جگر می بردارند و این
 گرد و علامت او استلای عروق و بیرون آمدن فحه خون بسیار علاج فصد شربت انجیر و ضماد از کل ارمنی و جگر
 و اقاقیا و لیمو که در کلنا است و نفع کلی دارد و قرص کبریا جهت دفع بول خون در جمیع اقسام فائده دارد و صفات
 کبریا پنجه رجم حوی جوهر کلنا و لیمو انیس از هر یک دودم و نیم کند رسد تخم کرفس و انیس از هر یک دودم قرص
 سازند هر یک مقدار ششمالی و یکی آب شربت نمایند و در اصل آب مورد و کلنا آب پیچول چکانند و شام گاو و گوزن
 یا شیر خرفه و کلنا در اصل چکانند فائده مند است نوع دوم در بول الدم که از کثرت جماع یا از کثرت رطوبت
 یا بسبب نفخ که در حوالی کرده یا بسبب بیوست صعب خون روان گردد علامات او آنکه با در حوالی کرده بود اگر خون از
 کرده بود بسیار آید و کاهوی مثل قطعه گوشت جگر و الدم در سردانه پیچول و پشت و اگر خون مجاری آید اندکی آید و الدم در کاهوی
 و کشان بود علاج فصد با سلیق از هر دو دست و شمع از غذا می غلیظ و از او بیدر و غذا آتش سماق یا از آب
 و عصاره کاهوی در زده تخم منج و دیگر خون در مجاری بول استبد میشود علامات او عسر البول و کاهوی و ششمال بول
 و عصاره کاهوی منج یا جگر گوش آب بخود یا ششمالی از عصاره بول از تراب کرفس یا سکنجبین شربت ششمالی کافور
 آب کرفس و طباشیر دودم باب گرم و شربت سکنجبین دودم مجاری را پاک میسازد و فحه از یکدیگر جدا کند و اندک
 یا دیان و صمغ عربی و کل ارمنی نمایند و بر کرده اقاقیا و کلنا و سماق نهند و شیر تازه خوند و در منج سوسن یا سیمین در

کرده باشد السلام و الاکرام فصل یازدهم در حصاة کرده سبب علی سنگ کرده حرارت خارج از اعتدال آن
 و سبب آن سنگ کرده حفظ که منجر شود و اگر ماده قوی که در رگ گردد و اگر بسیار بود سنگ کرده حرارت گران
 است و نقص در جان نماید که چیزی او خیمه است خاصه اگر در روی منگ کشند در نگاه معانی نقل منگی گردد و در موضع
 در و پدید آید و صفت اول در سوب او لبرخی و زردی مندر بود و سنگ کرده و در خصه که جانب کرده بود و در پدید
 شود و قدری در سنگ کرده بدر و قویع مشابه بود و غرق است که در قویع منسبط گردد و لبرخی بالاد بر دست
 سیل کند و در کرده بر یکجه لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل و صاحب قویع برینجا معده نکند باید و صاحب کرده
 شدت و شیرین کن طبع شیران سیل نمایند اگر صفر اوی بود آشنای طبع گرم بسیار و سنگ کرده باید میشود اگر طبع
 غلیظ بود و بول سفید میگرد و در حرارت کرده بود و حصاة ظاهر میگردد و علاج تنقیه بدن بقوی اسهال و اگر خون غالی بود
 فصد نمایند و اگر حرارت بسیار بود و سبب شود طبع را نرم دارند تا ماده سیل برودت نماید و حمام و آب زن نفع
 و آب سرد در میان طعام و هر چند اسیان نشود که سنگ کرده میکند و بر بستر ابریشم خواب زد که کرده گرم بسیار
 بلک بستر گران آسایش نماید و چیزهای مدر که مثل تخم کرفس و بادیان و انیسون و صغیر و شونیز و در سدر و شل
 تخم خیارین و خشک هندونه و جوزیره و در قنطاریل مثل پر سیا و شان و فود که در ناس گویند و خورپر و لیمو و سیب
 انجیر لایق دانند و چون از آن برین پیرون آیند و در غن ثبوت بفرشته بر مجاری و موضع که بر آن باشد گذارند
 تا با سبب کشیده شود و در غن با و ام و فلوک خیار شیرین و غن ثقال دهند و لعلها و در غنهار و در چکانه و در
 باند تا پیرون آید و اگر در غن کشیده باشند و در غن شکر کبجین که از سر که کبر باشد و آب ترش شراب و بعضی
 حفاظت خلق بسیار از حصاة و در شوری بول خلاص اوده صفت طبع حفاظت است که او را پاک سازند
 و در و آب از نند و بر غن با و ام نخته سازند و آب گرم بر در زیر پیکشیل نمایند و تر باق در غیر نفع دارد یا
 بیستم در اهر اض نشانده و شتم است بر چند فصل اول در اهر اض نشانده در این چند نوع است
 نوع اول که حادث گردد از خون یا ضرب و مسقط یا حصاة خشنه از کرده زادن مثانه و موجب و کشش حرارت
 در شدید و تشنگی و سردی اطراف و نفخ نماید و اگر درم عظیم بود صبر لعل و بر از و متقاخ خاصه و عاده اگر
 درم عظیم بود پیرون آمدن بول قطره قطره و اگر درم درده کم متفرک کرد و همکاست علاج فصد یا سبب بقدر
 توت و اگر درم نماید از ابتدا که باض کشاید و ضا و ملین بار اوج گذارند چرا که عضو عصبانی است اسفند آیه با مسقط
 بر و غن بفرشته گرم گذارند و قنطاریل و کل خرو و با بون و آرد و آب عنب الثعلب بعد از یک هفته تخم گران و آرد با قنطاریل
 مثلث طلا سازند و ضا و شتم نخته یا چند بیدستر و دوا المسک بموم و روغن آینه نمایند و آن برین که در
 حلیه و تخم گران و با بون و آرد و مسعود و سنبل چوشانیده باشند و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در
 منفر فلوک سیل نمود باشند و حقه لیمو فائده دارد و در مجری قضیب لعاب بچون شیر عورت چکانند و آب کنکاج
 یا منفر فلوک منکین در میده و داده را نفخ نمایند و مثانه را دهم بر و غن بفرشته یا اندک و غن با بون هالند و شیره

در اهر اض نشانده در این چند نوع است
 نوع اول که حادث گردد از خون یا ضرب و مسقط یا حصاة خشنه از کرده زادن مثانه و موجب و کشش حرارت
 در شدید و تشنگی و سردی اطراف و نفخ نماید و اگر درم عظیم بود صبر لعل و بر از و متقاخ خاصه و عاده اگر
 درم عظیم بود پیرون آمدن بول قطره قطره و اگر درم درده کم متفرک کرد و همکاست علاج فصد یا سبب بقدر
 توت و اگر درم نماید از ابتدا که باض کشاید و ضا و ملین بار اوج گذارند چرا که عضو عصبانی است اسفند آیه با مسقط
 بر و غن بفرشته گرم گذارند و قنطاریل و کل خرو و با بون و آرد و آب عنب الثعلب بعد از یک هفته تخم گران و آرد با قنطاریل
 مثلث طلا سازند و ضا و شتم نخته یا چند بیدستر و دوا المسک بموم و روغن آینه نمایند و آن برین که در
 حلیه و تخم گران و با بون و آرد و مسعود و سنبل چوشانیده باشند و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در
 منفر فلوک سیل نمود باشند و حقه لیمو فائده دارد و در مجری قضیب لعاب بچون شیر عورت چکانند و آب کنکاج
 یا منفر فلوک منکین در میده و داده را نفخ نمایند و مثانه را دهم بر و غن بفرشته یا اندک و غن با بون هالند و شیره

در اهر اض نشانده در این چند نوع است
 نوع اول که حادث گردد از خون یا ضرب و مسقط یا حصاة خشنه از کرده زادن مثانه و موجب و کشش حرارت
 در شدید و تشنگی و سردی اطراف و نفخ نماید و اگر درم عظیم بود صبر لعل و بر از و متقاخ خاصه و عاده اگر
 درم عظیم بود پیرون آمدن بول قطره قطره و اگر درم درده کم متفرک کرد و همکاست علاج فصد یا سبب بقدر
 توت و اگر درم نماید از ابتدا که باض کشاید و ضا و ملین بار اوج گذارند چرا که عضو عصبانی است اسفند آیه با مسقط
 بر و غن بفرشته گرم گذارند و قنطاریل و کل خرو و با بون و آرد و آب عنب الثعلب بعد از یک هفته تخم گران و آرد با قنطاریل
 مثلث طلا سازند و ضا و شتم نخته یا چند بیدستر و دوا المسک بموم و روغن آینه نمایند و آن برین که در
 حلیه و تخم گران و با بون و آرد و مسعود و سنبل چوشانیده باشند و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در
 منفر فلوک سیل نمود باشند و حقه لیمو فائده دارد و در مجری قضیب لعاب بچون شیر عورت چکانند و آب کنکاج
 یا منفر فلوک منکین در میده و داده را نفخ نمایند و مثانه را دهم بر و غن بفرشته یا اندک و غن با بون هالند و شیره

نخمس چارین و غرض شربت بنفشه و غذای گوشت مرغ و ماهی بنفشه و اسفناخ نوع دوم در ورم مثانه که از ماده
صفحه احداث گردد و علامت او در شدید و عطش و تب علاج فصد و حقیقت همین است و از راجع در ابتدا مثل آب
انگور شفا دهنده است که در آب کاسنی و آب حی العالم و صندلین و ایمنه و بعد از آن محلول از بابونه و الکلیل الملک
و غیره اضافه سازند و اگر در دوی بود و غرضی است که محلول نمایند از کافور و از فیلون تا در انگلی در غفران بنفشه
بر و غن با دهم طه نمایند با زعفران و الود بر دارند و اگر بول متعسر بود آب تخم خیار بن و آب که در دهنده و تخم خرف
نیم کوفته یک سفوف فایده مند است و قریب ششاش شربت و باقی علاج است که در نوع اول مذکور شد نوع
سوم در ورم مثانه که حادث گردد از ماده بلغم که از خون و طب بود علامت او نفص در مثانه که علامت گردد و از ماده
بنفشه که از خون و طب بود علامت او نفص در مثانه و بد شوری بدون آمدن بول و ضعف در ساقها علاج فی
و حقیقت علامت شستن در آبی که در ورم زنجوش و منام و بابونه و درق غار و غیره جو شاییده باشند و شربت بزرگ
و مدرات و عسل و خیار شنبه و اگر بد شوری بول بدون آید تخم کتان با مغز فلوکس و بزرگه و بوس فصد و مدرات
منفالی هر روز سفوف سازند و بعد از آن شربت سببجین با جلاب بنفشه باب شیر کرم و در حلقه قصبه و غن و ادویه
محلول چکانند و غذای بریان نوع چهارم در ورم صلب در مثانه علامت او بد شوری بدون بر آمدن بول و بران
علاج شربت بنوی و مدرات و پیر سیاه و شان با مغز فلوکس با در و غن با دهم و آئین فایده دارد و ضماد بر گردد
گذارد چنانچه در ورم جگر و کرده مذکور شد نوع پنجم در انتفاخ و این مثانه ورم است بر خنده که در مثانه
آورد و از ماده که متولد از رطوبت بود علاج شربت با الاصل با اندک روغن بیدارنجیر و اجتناب از آنچه زجاج متولد گردد
ذرات و عانه را بر و غن بوس با روغن بان و بابونه که در ورم بیدارنجیر و عطش و غالیه حل کرده باشند با لند
و در آب سداب یا مشک نیز بمانند و ضماد از سداب پودینه و شبت و چند بیدارنجیر سازند و پوست خربزه
شک اگر بول بد شوری آید اندکی نرم کوفت بلفند و نفص دارد و در آئین در آید و اگر رطوبت غالب بود
فی متواتر فایده دارد و از طریق و سببجین یا مترو و یوس و بجز بسل نمایند فصل و ویکم در قروح مثانه
سبب و سبب یعنی جراحات از سبب مری یا اما سی نیست شود در یک بدون آید تخم بیدارنجیر که از کرده بر و گذرد
در شش گردد علامت او غرض بول و بدون آمدن جگر و کثیف و مثل سوس علاج شربت بنفشه و قریب
قوی و غذای و آب شیر فایده دارد و در امراض آلات البول حضور صندلین و آب بوس و آب عسل او و بد سداب
و در اصل چکانند و اگر هم بسیار بود خاکستر جو یا بجز یا خاکستر شاه بلوط یا در منه ترکی در آب
خمر بمانند و صفات نمونه از آن آب دو قطره در اصل چکانند اگر سوزش ظاهر گردد و شیر عورت با غن
با دهم با روغن کافور و اسفناخ بر و غن و شیر حار و شیر نری و در قروح و در ورم شربت حب الاس
و آب بخور و اما الح و آب مشک جو بسل نمایند و شباف ایمن را حلیل چکانند فصل سوم در جرب
مثانه علامت او غرض بول و در دوی با حله و سوس بسل سوس لا غری بدن و کاهی با بول بطریق شل

نمازی که خون براید علاج شربت با الاصول و آب کشک فصد با سلیق و حجامت بر پشت و چهار بند و شیر و خرد و تخم
 خیارین و شربت خشخاش و بنادق برود بجلد و این اصل است که آب و شیر و عسل و روغن بادام و روغن بنفشه
 و شنبلیله و کاهنی نماید و آب عسل و تخم خیارین و طبع حلیه بعل و شلست فائده دارد و غذا با آب و تخم
 آب جرب بر لبه بگشت مرغ و تخم مرغ نیم پخت و ترنج شیر و شکری و کنگر و کدو و روغن بادام و نفس بادام و روغن
 فصل چهارم در بسته شدن خون و مثانه اینست که با سق و غیره علامت او سوز و اطراف و بعضی نفس
 سوز و غشی علاج شربت بکچین بر آب عسل و کاهنی و بنفشه و کدو و روغن بادام و آب شربت خشخاش و بنفشه
 یا آب بخور سیا یا خاکستر خوب یا خاکستر خوب و بدل آب شربت بکچین برود آب سخته و بعد از طعام آب ساده و آب
 ترب بودینه هر دو بکوشانند و در آب آن در آید در حمام زمان طولی توقف نمایند تا عرق بسیار آید و مثانه را بر روغن
 بادونه و روغن ترب شربت و غیره چرب سازند و آبی که در سد آب جوشانیده باشند شیر گرم بر مثانه ریزند و غذا بخورند و آب
 سبزا و دانه صنی در آب مرغ و دانات و او و یک که سنگ باشد بیرون آورد و میل نمایند فصل پنجم در درد مثانه و آن
 چند نوع است نوع اول که از سبب مثانه شود و بجهت خوردن غذای با دناک علامت او درد و ناکي مثانه علاج شربت بکچین
 و سبب سیمین برود و شربت با الاصول بر روغن بیدار بنجر و در مثانه روغن سد آب در روغن بنفشه و چند بستر حل کرده باشند
 بالند و در اصل چکانند و صفاد از سد آب بودینه و شربت و خیار و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند
 سطحه سازند و شربت گفته اند شلست فائده دارد و دیگر در مثانه از جهت درم و سبب از جهت قروح آن در سبب مثانه و در
 دیگر در مثانه بطریق بجران که بول را از راه مثانه میراند علاج آنست که برید رات اند او نمایند نوع دوم که در مثانه
 که از سوز مزاج گرم بود علامت او درد در موضع مثانه و تشنگی و گزیدن بول مجاری را و در آن علاج شربت خرفه و شیر
 از تخم خیارین و شربت خشخاش و بنادق برود بر بدن شربت با آب کدو و شربت بکچین فائده دارد و صفاد و در آب عسل
 و آب کشک فائده آبی که در بنفشه و بنفشه و تخم خیارین و طبع حلیه بعل و شلست فائده دارد و غذا با آب و تخم
 بنفشه و کاهنی نماید و غذا از سد آب بودینه و شربت و خیار و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند
 نماید نوع سوم در سوز مزاج مثانه که از جهت سردی و سبب آن خوردن آب سرد و او و یس و غیره بود علامت او سوز
 بول علاج کلند عسل و اطریض صغیر و تریاق و خوردن شربت و بنفشه و روغن بنفشه فائده دارد و روغن بنفشه و روغن بنفشه
 و مثانه مانند آب شیر گرم بکچین برسانند و در آن زن در آید که در بادونه و قسوم و اصل الک و غیره بخورند و بنفشه
 جوشانیده باشند و غذا از سد آب بودینه و شربت و خیار و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند
 است که بیشتر کودکان را فند از طبع یا به کام طبع و درم فربه را در گوده خست و او و می را غر و در مثانه و او و می
 و عورت بنا در سنگ مثانه فائده سبب تولد سنگ در جلد رطوبت الریح است از طعام غلیظ تولد کند علامت او آنکه بول
 رقیق و صافی بود و سوز چاکستر کون غصه و سوز کرده رز و یا سوز و چینه فرق اینست که هرگاه درد در گوده و پیل
 بود پس ساکن شود مثانه آن بود که سنگ مثانه فرو آید و سنگ مثانه در و نمکند مگر آنکه در و نمکند مثانه و بول را باز دارد

دهند و اندک شکر نشانه برکت است و خوشتر میبرد علاج شانه بمان طریقه علاج سنگ کرده مانند ایجا او و قوی بکار دارند مثل ترباق
 کبریت و دو قطره و بخور شربت کنگ و سنگ از شانه بریزد صفت و روغن محرق که فائده دارد در عیال مانند و در حبس
 چکانند در معده بردارند و از او نه صبح و بختیانا و مسعد و پوست بجز گران بر یک و قیده بگیند کوفته یک صحن و غنیمت
 تخم بریزد و بکشد در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نموده عقرب و مفعله در رو گذارند و بافتاب بپزند و بپزند و بپزند
 بعد از آن که استحال نمایند و اگر بزکوهی بر عیال کشته در حمام نفع کلی گفته اند و خون از شکم نموده میل نمایند و اگر
 عقرب نیمه انگشت یک انگشت آب راس یا بدین آب صفت آن پرسید و شانه به دهم بپوشانند و با آب بنشیند
 نمایند صفت خاکستر عقرب که سنگ کرده بریزد و عقرب در یک آیین به پوشیده در تنوعی که بسیار گرم نمود
 شش ساعت گذارند بعد از آن برون آرند و بکار بریزد و علاج سوخته مقدار دو انگشت نفع گفته اند و اگر زجاج صفت
 با گندم در دهم در زجاج نیمه گرم لب آب با آب ترب میل نمایند و خوشایان بسیار بدانه از هر یک میجوشد با آب ترب
 یا با آب گرم فائده دارد و اگر سردی غالب بود شانه با حنظل و روغن نار وین با لفظ سفید یا با آب بسیار غنیمت
 یا روغن عقرب و آب بادیان و آب حنظل نمایند جسمی که سنگ از شانه بریزد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 پنج کبره بادام تخم و حب الفار و از خر و مسعد و سنبل و قرد و مانا و اش و دمر و سکنج و مفر و خر و زهره و قمل و سکنج و خر و
 در زانو نه صبح و بختیانا و اسارون و دیگر اجزا بریزد نرم کوفته بروغن لبیان با روغن بنفشه حساب از شانه شربت
 دو دهم بود و این شربت نفع دارد تخم کرفس و بادیان و برسیا و شانه بپوشانند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 و صحن عربی و بادام و حجر الیهود و بیشتر آب کرفس و آب نخود سیاه یا با آب بپوشیده فائده دارد و باقی علاج حبس
 کلی جویند و فصل مفتاح در سوزش بول و این چند نوع است نوع اول سوزش بول که بسبب گدازن یا گداز
 جواز است شانه علاج آن است که مذکور شد نوع دوم سوزش بول که بسبب حده و برونیه شود عیال او گرمی
 مزاج و غار در و رنگین است حال در وید و اخذ به گرم علاج اگر بول بسیار رنگین بود فی باب کنگ و حوضه با سلق
 و با لقی نباشد یا حجات بر شربت و شربت بنفشه یا لعاب سپنول و بنادق بریزد یا شربت خشخاش و آب کنگ و حوضه
 در روغن بادام و در محل خواب و در روغن کل یا در دهم سپنول یا تخم بجان باب انارین و شربت کنگ نفع
 کلی دارد و از صحرای شور و ترش تر از اجنباب نمایند و جاع ضرر عام دارد و غذا اسفناخ بگوشت مرغ در زرد
 تخم مرغ و فالوده از آن است در روغن بادام و تخم خشخاش بندر اصل شیان و بعضی شیر عورت حل کرده
 با روغن کل یا بادام آمیخته نموده بکانه صفت بنادق بریزد و تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه و تخم
 خشخاش از هر یک نیمه گرم است و کثیر ادب بوسن از هر یک شغال کبر یا بنج شغالی تخم خرفه و
 کن در صحن عربی و خون بسیار و شانه از هر یک شغال تخم کرفس درم کل از بنی دو دهم شربت شغالی تا از
 دو دهم میل نمایند و اتمام نمایند در علاج سوزش بول که اگر دیر مانده شود بخور قروح شانه و قروح اصل شود
 دوا دگر مفر تخم خرفه و مفر تخم خیارین و تخم کدو و مفر بادام شون مفر و کبره و شانه در یک سز

وکل رینی و ششهایش همدا نرم کرده و مقدار دو مثقال شربت بنفشه میل نمایند و غده گوشت مرغ و تخم و آب و گوشت بزغال
و اگر در خطم بولداندگی افزون و بزرگ باشد و بزرگ باشد باورهای که مذکور شده فصل ششم در احتیاس بول که اگر سرد
گویند مینی گرفتگی و دوشوری بول و این چند نوع است نوع اول در دوشوری بول که از جهت بسته خفای حنجره که حاصل
است مثانه را یعنی گوشت باره که او مثانه را میسوزاند و پیش لب بیرون می آید علامت آن آنست که صاحب آب و آبانی
بول میکند و هرگاه بر مثانه نالد که از نبدی رحمت بول آید علاج آنست که سحرهای گرم مثل سحرهای زنیان کبر و سحرهای
الحبه و مترو و لیسوس و آب که در جینی و سحر و سحر و سحر و قرض و نیز بار از هر یک بر آب کبرند و لیسوس با نندای نیم
کوفته نموده بچوشانند و آب آن را با آب سحرهای میل نمایند و بر مثانه از آن آب گذارند و مثانه را بر و غن نار و دین و دغون
قسط بمانند و اگر چند سینه تر و فرنیون دین روغن آمیزند نفع کلی دارد نوع دوم احتیاس بول که از جهت گوشت زیاد
که در مجرای بول شده علامت آن آنست که بعد از واقع شود نفی در مثانه دور ماند و در کوی بود علاج آنست که در آن
در آید و صندل و می طین از بنفشه و صندل و با بونه بجزی مرغ و لبط گذارند و در غنهای مالند و دیگر دوشوری بول از جهت ورم
کرده و مثانه و پشت بسته شدن خون و چرک در مجاری بول بول بواسطه باد و غنط در مثانه حبس بول میشود و کاسرات نفع
و کافور و کلاب نفع دارد نوع سوم در دوشوری از جهت غنط از کاسریده در مجرای بول که از مثانه نقضیب می آید
و موجب سده میگردد علامت او آنست که غنط از کاسریده در مجرای بول که از مثانه نقضیب می آید
که رنگ خضام بود علاج فی وقت و شربت بزوری خوردن و در آن آب زین نشستن و در غنهای مالیدن و در آن
چکانیدن و سکنه آن مرغ خشک کرده مثقالی با یکدیگر نمکندی آب گرم یا شیر عارسل نمایند و صندل که در سینه
شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب که من آب ترب و بر و غن با دام و اگر در آن آب میل نمایند فایده
آن بیشتر است در روغن قسط و روغن عترت لیدن و چکانیدن و در احلیل فایده کلی دارد و چرک است و دیگر غنط
و لذعی در مجاری بول حادث می شود و موجب حبس بول میگردد و علامت او تدبیر چیزها گرم و سحرهای بول
و سندن در احلیل و اگر بر و صبر نمایند بیرون آید علاج شربت از لعابهای سرد و کاشک و شربت و شربت
خیارین دهند و کسوفول نوع چهارم در دوشوری بول که از جهت حبس بول در مثانه شده و ضعیف ساختن
دانه نام میگردد این را موت قوت گویند علامت او حبس بول بقدری از جهت کثرت غنط و غنط علاج شربت و
دیرون آوردن بول با یکدیگر که در آب و آنرا در آید و صندل و می طین بر مثانه گذارند و روغن بلسان
و قسط مالند و از مجلس الکبر و آنچه موجب حبس بول شود منع و اگر حبس بول از جهت شوری و قروح که در مجاری بول
واقع نمیشود علاج آنست که در احلیل خربای که بقدر نماید و الم برطرف ندارد چکانند نوع پنجم در دوشوری
بول که از جهت بر شست مثانه واقع گردد و آنست که قوت زانو و مثانه زایل گردد و داندگی از دندانی
علاج نفع با سینی و تر باقی کبر و مترو و لیسوس و سحرهای قانا طیر است که اینجا چیزی بر سر وجود گذارند
مسر آنرا بکبرند بدین دین بکشد و آب پیش که بسته شده بیرون آید و در آنی که در و با بونه و بنفشه و لیسوس مالند

و غلیظ را بکند بول را صنف کبد شود و مایل بسیرجی و در قیق بود و مثانه بخوان علاج آنست که در صنف کرده اند کوشند و دیگر
 بول الدم از جهت خورن شدن عروق که بعد از جهت شود و علت آنست که اندک اندک آید بوی ناک یا جگر که در
 علاج فروج کرده نمایند و کل رینی و قرص کاکج فائده دارد و بولی که کیش این عروق بود در خون صفت و در صنف اندک
 بنود و عونی که از خارج مثانه آید اندک بود و عونی که از خارج کوفه آید بسیار بود و در همه هتاهم کند و کل رینی و در قیق
 فائده دارد و باقی علاج مثانه کرده نمایند یا بست و یک در امراض قضیب و خصیه شغل است برز و
 فصل فصل اول در نقصان باه بهیست کاری طبیعت است که انواع جانوران را از جهت چهار نوع بدین قضیب
 و اوجیه منی را از اعضا ریه شمارند پس اعضا ریه چهار است دل و دماغ و جگر و قضیب و اوجیه منی است اما اعضا
 لقوه آن سه عضو دیگر است و هرگاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد قوت مجامعت ضعیف بدید آید و این نوع است
 النوع اول در نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود علامت او زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن
 و زیاده عذای نوع و فراغت سرور و سازنا و نمینای و لغزیت ترک جماع چندگاه تا لقوت آید و کوشند کوشند بخوان
 و شراب شلت گفته اند لغزیت و کباب گوشت مرغ و زرد تخم مرغ و بر لیه که در و در صحنی و خولجان و کجیل
 فصل دوم در نقصان لقوت آنکه مزاج بر دارد و همچون بسویق کباب و انواع و دویم نقصان باه از جهت بیست که
 غالب بود بر آلات منی علامت او قلت آب منی و یک بیرون آمدن خلط منی و دفع از احام و غذای مرطبات شلت
 مرغ و بره و زرد تخم مرغ و کباب گوشت مرغ و زرد تخم مرغ و بر لیه که در و در صحنی و خولجان و کجیل
 حل کرده بخورند تا غلیظ شود و چند روز پس نمایند و باهی تازه فائده دارد و این جفت بسیارند که گوشت و باره و بره
 و کشک کشک دم و جو و خورد و کج از هر یک قدری و در یکی کنند و در تنور کز آید کیشبانه زور تا بهر شود و در سخن کج و در
 جو از هر یک شقال صفا نمایند اول آب جقدر عمل نمایند بعد از آن این جقدر نموده بخواب و ند تا بکشد و کد است
 نموده در بر سر روز کیشوب و در شبی که حفته نمایند صحبت ندارند بسیر و در لوبه اومت حمام مشغول نمایند و
 در سخن بخت با دام و کل که در موسم حل کرده باشند استعمال نمایند و از فکر و اقبا جنتاب نمایند نوع سوم
 نقصان باه که حادث گردد از جهت سردی که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت منی و بدشواری بیرون آمدن
 و دفع از گرمی و صغر قضیب و در بهوائی گرم قادر باشد بر جماع علاج از کجیل بر زرد تخم مرغ و همچون صفت آن است
 طبیب جمل بسیارند و یک شقال یک یا سه شربل نمایند و همچون لبوب نفع کلی دارد و منی را زیاده بسیار و صفت آن
 مغز با دام و غنق و نار جل و حب صنوبر و حبه اخضر و حب الزم از هر یک جز در کجیل و در فضل و نار کشک قضیب
 از خولجان از هر یک شلت خور نمایند و غسل مقدار آنکه بدو بسیارند شرفی و در شقال و آب پیاز و مسن بخورند و او
 گرم بدو آینه سیل نمایند و شیر کاف تازه یا سیل و در صحنی نرم کوفته و در دم بر آینه سیل نمایند کس است
 کدشته بخورند و نفع هتاهم نمایند بکشفه مداومت نمایند و جماع کنند و همچون گرم مثل تر یا ق کبیر و نوشن از
 و جمل و بوره و قضیب بلند و جینی کاردای مرغ و چتر کس و عاقره و حاقول نرم کوفته و در سخن کل یا با بونه و صحنی

بمالند و به شیر شعله کلی دارد و ضعیف قوی میسازد و در رغن بزغن ده مثقال بکینند و در دو مثقال موم صم کرده و در
 فرغیون و سه درم عاقر قرحا نرم شده مثل عصاره کرده بر رغن آمیخته و دانه گلی مشک آمیخته نموده بر قصبه آلت و فرغیون
 تنباک بر رغن بزغن آمیخته بماند و چند بید ستر و در فلفل و بوره و صلیت مغز و یا مجموع بر رغن آمیخته و در خاصه صلیت کشتن را
 و قصبه خایه و قند بماند و نیم درم از صلیت یا پنج روزه مرغ نیم بخت کلی فایده دارد و غذا قلبه بداری صلیت و کباب و خولجی انجیر و
 آب بود و گرم و عصاره و کبوتر کچر و غذا که صلیت است باه را باید که در سه صفت باشد کثرت غذا و قند ریاح و گرمی که
 ملایم جوهر منی باشد و آنچه این بر سه صفت از رغن و شعله و باقی گوشت که سینه ان شراب اندک شلش و در غذا خونجی
 و در از چینی و بیا از نرم دانه نوع چهارم در نقصان باه که حادث گردد از سود مزاج گرم که غالب بود و بر آلات عینه
 علامت فطامنی در روی آن و بیرون آمدن اسپهوت و عظم و خستین در کبابی ظاهر و بر آمده بر قصبه علاج شیر خونه
 در رغن و شیر پاک و بنز مایه کبیرین و گوشت که سینه و بزغاله با سفایح و قلیه خیار و گوشت مرغ و مغز سر و قلیه زردک
 و زردک مربی و مثقال مربی و شیر را بجوشانند و اندک بخیل بد و آب سخته نمایند و ضعیف را بر رغن بپخته با دوام چرب
 سازند و اجتناب نمایند از غذا و در اضرار و عقب و غضب نوع پنجم در نقصان باه که از سود مزاج طبعی
 غالب بود و بر آلات منی علامت او کثرت منی و قادر نبودن بر جماع و در حمام و در هوا می رطوب و در حالت منی قصبه و
 سست بود و در رغن آب جوزدن علاج شریک کبیرین بر روی و آبی که در رغن و جوشانیده باشند میل نمایند و در رغن فایده
 خشک میده در رغن بخیل عاقر قرحا از هر یک یک م قند بر آب مجموع شریقی مثقالی غذا گوشت مرغ و عصاره فیر گفته اند هر که
 مداومت نماید بر گوشت عصاره و بدل آب شیر میل نمایند منی زیاد و شود و الفاظ زیاده روزه و نیم بر رغن شعله که
 در فرغیون و سه درم صم کرده باشند بر قصبه بماند و طلا که در چند بید ستر و فرغیون و شیطرج و عاقر قرحا و فلفل و صم
 در اهل و در فلفل از هر یک بر ابر نرم کوفته بشیر یا بکلاب میخته بر قصبه بماند و دیگر بوره مثقالی نرم کوفته در شیر
 بمش بگذرانند و در سایه خشک نموده باز به گاو و غسل صل کرده بوقت حاجت و قصبه و حوالی او مالند و از خیر نانی
 مرطوب بر نمایند نوع ششم در نقصان باه که از سردت و بیس شود علاج مرطوب نمایند از معاجین فطامنی
 و اندک به شیر و دیگر از جهت سردی و رطوبت بماند علاج مرطوب نماید دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه
 همیشه دواز حرارت و بیس نر بود علاج این اقسام نمایند و رغن فرغیون که در چند بید ستر و عاقر قرحا آمیخته باشند
 ضعیف حوالی او مالند نوع هفتم در نقصان باه که از جهت قلت حرکت و سکون منی خود علامت او غلظت منی و کثرت آن
 علاج این منی در گرم ساز و مثل بخیل مربی و بجمون ماده الحویه و حقه گرم و شانه از مغز تخم مصفر و بربا بط و عاقر قرحا
 این حقه کرده گرم میسازد و با بوسیر الفخ دارد و در رغن کچر و در رغن جبهه انجیر و آب کند نا و تخم صلب و تخم کتان تخم
 کوفته و تخم ترب زهر که کشت مثقال انجیر ده عدد و با دیان و در مثقال تخم شبت سه مثقال دویه را بجوشانند و در غنما
 را بده و میخته نمایند و مقدار و در مثقال غسل سه نوبت نمایند نمایند و غذا نانی گرم با میه اختیار نمایند و دیگر نقصان باه از جهت
 آنکه ترک جماع نموده باشند و نادت و نخور و انکا به شسته باشند از جماع علی ما است که کما بقینه و غیره که در غنما و در

دران باب نوشته اند علامه نمایند و حکایات بدان باب گفته اند بخوانند و بر قنیه و غنما و علامه که مذکور شده بمالند
 نوع هشتم در نقصان باه که از سبب نفیس جماع با احتشام او یا از جهت سردی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند یا اول سبب
 در جویت و قدرت بر جماع نمایند علامت او نقصان حرارت در جمیع بدن و لیس نفیس علاج تقویت دل و لیس جمیع و دفع
 یا قوتی که دل با قوت و به دل طام آورده و خفقان و سوسائیل کند صفت آن مردارید نامسته و لیس و با قوت و بدر
 از هر یک متعالی فرقی متعالی همین مقید و سرخ کبابه و سافجی مهندی از هر یک متعالی در نوع عقربا پوست بدن بسته
 صند لیس ازیناد از هر یک درم و جینی کل سینه و فام از هر یک چهار درم و خولجان حقیقه التعلی از هر یک نیم درم و خولجان متعالی
 مشک نیم درم و دق نقره و طلا از هر یک متعالی و جواهر البک ساق سوده و باقی او و برانرم کوفته لیسرت فواکه و دست و بجا
 شغال بقینه و لیس از هر یک صد و سی متعالی بسیارند شری متعالی تا دو متعالی اختیار نمایند و این همچون نیز فاده و در بجز
 کل سینه و کازیان از هر یک نیم درم و تخم خرفه سه درم و همین خضیه التعلی متعالی و خولجان و تخم خرنیزه و تخم شغل از هر یک یک درم
 با دو لب متعالی قند و عسل بسیارند شری سه درم بود و در غنما و ادویه که مقرر شده و در قنیه با لیس و غنما و گوشت
 مرغ و گوشت کوسبند و کباب مطبوعه با دویه باید فامده دارد و از سحرهای سرد و اطومق و دوار المسک نوش دارد
 و ادویه باید نیست شفاقل و از جینی صره و سقوف آستان الصایفر و زنجبیل و تخم خرنیزه و فضل عمل بلاد و تخم بسیار
 مغر و کفشک و صحر و صلیو و بادام مغر و فندق ششاش سفید خضیه التعلی اگر خولجان تخم کرمش کوبی جمیع با لیس و غنما
 خواهند تخفیف خضیه التعلی خولجان که تخم به نموده شده بوزن آن فند آمیخته نمایند و هر شب قبل از جماع متعالی
 میل نمایند نوع نهم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت شود علامت او خفقان و ضعف
 دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطور انتشار قنیه و قلت التذاز جماع علاج تقیه بدن از صفت فاسد تقویت
 قلت بمفرج و دوار المسک همچون مناسب اگر معدل باید اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب باشد بداند طبع
 بسیارند و شبیه گفته اند با عرقها فامده دارد و اندکی و بسیار با و از خوش مشغول دارند اگر فکر فاسد و اندیش
 دور دارند و غذای لطیف میل نمایند و از غذای غلیظ پرهیز نمایند دیگر نقصان باه از ضعف کبد شود علامت
 او قلت منی و ضعف شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاده میسازد اختیار نمایند دیگر
 نقصان باه از ضعف معده و ضعف کرده میسازد علاج تقویت کرده و معده نمایند و ادویه یا بهیه فامده دارد نوع
 دهم در نقصان باه که از جهت ضعف مانع بود علامت او کدورت خواص و عدم شهوت جماع و کسرت خای قنیه و عدم
 اشتا اگر ضعف از برودت مانع بود عدم قدرت صاحب او بر جماع و در سحر سرد و اگر از جهت طوبت فراوان
 نقصان بود علامت او غلبه طوبت و قادر نباشد جماع او بر جماع در حمام و در حالت سستی و اگر ضعف از جهت اشت
 بود قادر نباشد جماع او بر جماع گرم و ضرر باید از کمبیا گرم و اگر نقصان باه از جهت بیست بود علامت او خولجان
 خشک و شیبهای و بیخی و حرار از جماع و لیس از عطایات علاج بند و کبابی چند بود نمایند و با لیس و با لیس اگر راه
 بود متفرغ نمایند و اگر خون غالب بود و صفه نمایند و اگر صفر غالب بود مطبخ ملید و اگر طبع غالب بود و قوا را از این

و آب گمانی در آنکه بود خشن تر و مندل و کافور و انیسون ملائمه کرده افروغ نمایند که موجب زبان جسد و حرکت قصبه گردد و دغذافه فرغ و با
غوره و نارنج و ساق سازند و دیگر خنثی ذکر از خط غلیظ میشود و علاج تنقید بدن بعد از مسهل دمی و منع از غذای سولد معده
تا بعد از قصبه بر ریح و شستن با بیک در وقت و غیره و در سوزن جو شایسته باشند نوع دوم در اعلا قصبه که از بسیار منی بود
در او عیبه سینه که جماع مدتی عاوت گردد و علاج اگر عاوت حمت بود و قصبه با سلیق و حذر از کبر و ات مثل کنگر و شیر و خرفه
و کب تارین و باد زک و خیار و کبینه شربت غنچه آب جود و ریح غنچه و کافور و شیر و خرفه و آب یوز و نماد و بر شربت
در اسهول علاج کثرت شهوت بسطی منی که از حرارت کبدت و کاسرات نفخ نمایند فصل ششم در غده لوط و این چنان بود
که هرگاه جماع نمایند ریح و در وقت انزال غیر افروغ بر روی آید و مقعد او تنواند که بر از را محاطت نماید و گاهی این علت
عوارض را عارض میگردد و اکثر این علت کسائی بود که از اجزاء لذت کجی یا بد معنی ایشان در غایت رقت و صحت بول و
طبع کثیف لذت بحیوات پس شتر و فرزند او تخلص العقل بود بخلاف جمعی که مستغرق باشند مثل حکما و غیره و فرزندانشان کمال
العقل و فکر و سانس تو و در غایه غریب بود بیشتر این مرض کس را عارض گردد که خون ایشان خفیه و عصبیه نه است از روح
انگ و محض و در غایت بی فونی و ضعف علاج آنست که هر بار جماع نمایند و بسیار قایلین که شکم بند مثل قافیا و کند و
کبریا و فرج که مستوی دل و دماغ بود و اختیار نمایند و شادان و کفار و باز و کند و قافیا صانع عربی ساخته در محل جماع بر داند و
آبی در ریح و در مقعد مانند در هر این انواع که سطره فائده دارد و غذائی قایلین قلیه خشک بزیاده و کثرت تر خشک فائده
دارد فصل ششم در ورم قصبه و خایه و انواع و بسیار علل آنست که از این جنبه پنج است نوع اول ورم گرم
که سیاه خون یا صفرا یا چمن منی در محل جماع موجب ورم گرم در خضیه میگردد و علامت او سرخی رنگ و درد و اندوه و گریه
ورم در ریح خضیه و گاهی در پوست خضیه بود و اگر در پوست بود معلوم میگردد و در غش و انچه در نفس خایه باشد یا آب میشود و پخته
او بدل علاج خضیه با سلیق یا صافن اگر باطنی نباشد و الا محامات بر ساق و پشت و خرقه بسک و کلاه یک کثیر تر یا یک
عسل اغلب یا یکد و یا کاسه و اگر قربان و روده شده بود بزرگ کاه و دیگر خشخاش فائده دارد و بعد از ابتدای آوردن
و با سینه و آرد و خورد و اندک و غش و در غفران و در اگر او دویه محل از با بونه و اهل الملک زیره و زرده تخم مرغان و زرد
کل و العا کب که نان در یک کوبیده آب عسل و شلک ملائمه نوع دوم که از کثرت نفخ و طوبه شود و علامت
علامت او سفید عاری رنگ قلت ریح و کس و غش اگر علاج بصواب نباشد ضربه در علاج بخند و نفخ نماید و از خارج نفخ
بضفا یا و غیره و نماد و محل از آرد گندم یا خمه زیره و اهل الملک با بونه و صلی و منق موم و روغن خیز و زرده تخم مرغ و شلک
و از نماد یا که نفخ دارد آرد با سینه را در شراب کسب با عسل میخو نمایند و مویزدانه پروان کرده و زیره کوفته آرد با سینه یا
در روغن کچال ملائمه سازند و کفند اختیار نمایند و غذا و نا و خود آب نوع سوم ورم سرد و صلی در خضیه قصبه شود از سرد و مستطاب
او صلا و کمودت و عدم در کجی و نماد ملین محل از شل با بونه و سلیق و اهل الملک برگ کرب و ستر قلم کا و و جری مرغ و تر
و سید و شلک و صلیه که با سینه از این مجموع بر ورم ملائمه سازند و دیگر عاقر خنثی این اختلاج ذکر در رجال و در فساد ورم خشم
و تعد و در عیبه منی از جبهه ورم گرم و الفاظ شدید و از اسطر مجاز بسیار و اگر اصحاب سبخت را عارض گردد و تشنج او نفخ گیرد

علامت اولی که در آن رست ناکردن بود و میل سوراخ قنبر به فعل بود و اگر نمی پرون آید یا می روی در رحم نیز در رحم علاج
 است که آن را باطرا بخیرهای طبع از جهت چربی مرغ و باطن مغز قلم گاو و غیره بدو بندند تا راست شود و دیگر بسبب سررم که اگر
 در رحم با صفت یا چرخش قبول بر آید باشد و موجب نرم رحم گردد و طبع کند یعنی را از سرمدن و علامت آنها ظاهر است علاج
 از آنکه سبب آن نایند و گاهی سررم از عادات فیج میل بنمایند و در وقت منی بر سررم میرود یا انگه در رحم صفت خود علامت
 او آنست که زن در وقت جماع الم باید و دایه نشناسد مثل او را بطن با انگشت که از صلابت یا از شلای حقوق یا از خجسته عروق
 و الیاف کند و سبب آن علاج فصد هاضم و فصد از بخیر دایه و نه و صلبه و متعثر خشم کاه و خشم کمان خجسته بار و عن کجند و در قبل و جاتا
 از چربی مرغ و باطن و در عن با بون و شولا از درق کر نبخسته با جری بطور مرغ و در عن کجند بر شیم گفته بود اند و کام فاده دارد
 و اگر طوبت یا بخند باشد استفرغ بحب یا برج و دایه باید که انگشت که بوم از عن الوده ساخته باشد تا سررم را از عادات فیج
 سازد و دیگر بسبب عیث رخاقتن بعد از انزال یا از خجسته حرکت عقیق که از ضرب و جستن از جانی قرار نسبک و در برون آید
 بجهت نشود و بسبب الم نفک نش غشبه بدید با اندوه با خوف یا خجسته الم بدنی مثل شب یا جوی شدید و استفرغ از خلط که بسبب
 که نشن او بدو هاضم در رحم میشود و موجب قهاط میگرد و یا از اکثر جماع و بسیار کجام در آمدن موجب گرمی میگرد
 و چنین در حرکت می آید می وقت علاج حفظ نایند از این است و مضمون کل و صندل و غیره و بویای خوش که در رحم را بر آن دارند
 پیش از جماعت موجب میل خود فصول دریم در علامات حمل و فرق میان آنرا دانشی اما علامت حمل شکلی مرغ و بکلی
 و تشهره بعد از جماع و قلت شهوت جماع و بر طرف شدن جین سیاهی سر سینه و کت بیاض ششم و غلیان و میل بخیرهای
 شکلی در انگشته و غیره علامات ذکر خوبی زکات و در هاضم و حرکت و سرخی سر سینه و حساس ج کت جین در علامات
 و پستان است پستان تر از پستان حبس بود و صحت حرکت جین بدول و کین بود و اگر اوقات در آمدن شکم داشتتهای زن بخیرهای
 لطیف اما علامات شایع حاحه لون و بطور حرکت حساس ج کت جین در جانب چپ سپک پستان و پستان چپ کت تر از راست
 و قاروره غصیه و اگر احوال عدم بر آید شکم داشتتهای حامله باشد با در پیش کل و غیره اشتها را کاذب این علامات
 زیرا که حاصل اتنی شده و تقریحا حکیم گوید اگر شکم داشته باشد که زن حامله است باید که حمل را تا سپه و مخنه مقدار بخیرهای
 در وقت خوراک باشد اگر غرض خود نافذ و در حامله است دیگر از فرزانید که از بخور خود یا بخیرهای خوشبو نمایند بقیع
 اگر بوی در بینی خود نباشد حامله است و اگر بوی آن باید حامله نیست اگر ارشیر در اندامین حکم دارد و از جمله حمل که خوبند
 معلوم نمایند که فرزند نرمیده است که از لونند را بگویند و حمل خمیر نموده بصورت کبود بر دارند و هر صلیح بر نهان
 قدامتانه روز جیزی میل نمایند اگر در دهن خود مزه شیرین باید پس است و اگر مزه دمان تلخ است و خوش بود اگر در دمان تلخ
 نشود علم پس غیر حامله است فصول سوم در تدبیر حایض یعنی زن باردار و طبیعت که نش نایند از جستن بعد از جماع
 و استلا غضب و خوف و غم از خوردن هشار که او را طبع کند و از فصد و شرب میل نایند چهار راه و بولند
 اگر ضرورت شود میتواند بود و چیزهای که با دیشکند از جوارشات مثل کونی و غره و اگر حامله غلیان بود قی مسرند
 نسبت به تخم تر با کرات تواند فی کردن بعد از آنرا بجهت معتدل فرایند مثل سواری اندک و مقویات معد و سکات

و تشنگی خوف بود بعد از آن استفراغ بدن بجا بیاورد و چنانچه در مجرای چشمه دفعه و فکلاطرا البشرب بار الاصول نفع می‌دهد
 و سهیل ایاچ کبار سیل نمایند بعد از استفراغ قوس طایفه شیرین آب ببل نفع دارد اگر وزن دو درم اهل با یک قهوج آرد و یک قهوج
 نمایند ساقط نماید چنین در بار و حوزون و دار الکرم با کنگبین بنور و تریاق را بعد فائده دارد و دو که به فائده شیرین در شرب
 زائیدن و دار حوض فائده می‌دهد این است مرده و جاک شیر از شیر آب بر سر تی دو درم آب کونسل باب باد بایان تغییرات
 و مقدار دو درم در اندام و در حوض معز و بام کب کوشه بخورد و در در حوض قطران طلا کند و صحبت گیر چنین فائده
 بام و پروان و در شانه جبت دشواری زادن و اخراج چنین خواهد مرده و خواهد مرده و جاک شیر و در حوض از شیر کبک
 بنور ببارند و در و زنده و غذا بخورند بجا و چینی سازند و دیگر رجا از درم صلب که عارض بشود و رحم با فم رحم را علامت و ذکر خوا
 یانست ان شارب است نفع و دویم جاک از با و غلیظ که در جسم بسته شده علامت و انتفاخ و تدر و علامت است نفع و طبل علاج
 شربت بر در و الاصول و استعمال کاسرات نفع از ضا و محزون و حنفه و شانه و علاج است نفع و طبل و قوس نفع و نفع از خود و کت آب
 گرم و مصلحه از گوشت مرغ یا گوشت فصل پنجم در سیلان و سیار طشت و انواع علامات آن و علامات آن نوع اول
 سیار حوض که از خون بود و علامت او شل بودن دی باشد بدن با سیلانی اوتوی و رنگت حال خود تغییر ندهد و عارض میگردد که سی که بنوعی
 بوده باشد و تحت و در بدن از سیلان طشت علاج است که قطع نمایند که رفتی که افراط و ضعف بدن و تغییر رنگ شود در نجات
 با سیلانی و اگر طیب ماهر بود جرأت نماید اگر قهوج باشد و سینه بماند و در چنانش بر زیر سینه نهند و قوس که بر مایان موجب بمانند کثیره
 و شانه و صحن عربی و مغز تخم خیارین از هر یک سه درم کلنار دو درم افاقیا و کبریا از هر یک درم نرم کوشه باب لسان الحمل
 بمانند شربتی شفا می‌بخشد و خرقه یا شربت انجیر سیلانی در و در اندام شاف که حوض را باز دارد بر نیمه جبهه سه کلنار شربت یا زکام
 باز کند و افاقیا بر آب بکشد و باز در و باز و کوشه بخورند و بشم بد و آلوده و سه درم و نیمه جبهه بر و زنده نفع دارد و قهوج
 آتش ساق و قهوج و عده و سازند نوع دویم سیار طشت که احدت و وقت خزان از علامات و ضعف بدن و تغییر رنگت کلنار
 و رقت انجیر سیلانی آید با حدت و سوزش رگات بدن علاج تنقیه بدن بمطبخ امید زرد و شانه جبهه انکه درین هر دو با وجود
 قوت اسهال قوت قابضه است و خون را سرد سازند بشیر خرقه و آب یک درب با طایفه شیرین کلنار سیلانی و انار منجوش و آبی ترش
 نفع دارد و دانه مونیر کوشه پاکند و خبث احمید و رسک خون طشت و خون بوسید و افق نمایند و اگر خون آمدن تسکین بسیار
 قوس کبریا بر آب بواج یا شربت زرد و انار و محزون بسد مجرایست و در خبثه آب قابض که از کلنار و آب لعل و کلنار و سماق و کبریا
 ساخته باشند در آب بر عاده صندلی و افاقیا و کلنار و سماق و پوست انار و مورد و جراب کوفت گذارند و غلظت یا مورد و باب لسان
 الحمل بر دارند و صفت سیار طشت کلنار شاه بلوط مورد و آب لسان الحمل و کلنار و شامه سازند و در و زنده و حنفه از آب لسان الحمل
 کلنار و حنفه و افاقیا و کبریا و حنفه التیسر خون سیار طشت و نفع کلی دارد و غذا اساق یا زرد یا آب بخورد و اگر احمید
 یا بخورد آب که بگوشت مرغ یا کبک یا گوشت گوسفند بر غلظت بر این ساخته یا کثیره خشک اگر ضعف بود زرد و تخم مرغ یا سرکه جو خورند
 و از نو که آبی و دانه ترش و دانه و غیره افق سیوم و در سیار خون حنفه از صندلی و صندلی که سر ساقی رنگ دانه است و صندلی
 هر یک است که زن شنبلیله بر دارد پس از آنکه خشک شود و رنگ آن خلط ملاخه کند اگر صندلی بود بمطبخ امید و اگر سر ساقی است بمطبخ

تسکین بد چنانچه مذکور شده در کثرت شهوت مداومت نمایند **فصل پنجم** در بوسه رحم حدوث او از
سودای پیوسته و خیاخیه در مقعد و شش و ناختن او بیدار پس معلوم است هرگاه دانه قبل بکشد ایند اگر وقت بجان بود و اگر وقت
و بالالم از جهت امتلا از خون و اگر وقت سکون بود از طوب آید شبیه بدر و رنگ و سیاه علاج تنقیه بدن از خلط
سودای بطبخ اقبیسون و غذای مرطوب گوشت بز و بزغال و درغن نرگس سوسن بماند و مرهم از قلیه بانی و زرد چوبه
مرور رنگ بر آید بکشد و موم روغن زرد آکو شفا لوسازند و باقی علاج بوسه مقعد نمایند و قطع بکشد و آب شش
نمایند اگر ظاهر باشد و اگر غایب بود در روئای محض فصل پنجم در بنور و نایل فی ماصور
اما شور تولد او از خلط و سودای بار و صفرا که مخلوط بخون بود در شش و در غده رحم عارض میگردد و شش و ناختن او
و پس از صفرا و مصلی که قبل بکشد ایند هم را ملاطفه نمایند معلوم میشود علاج فصد با سلیق اگر وقت بود و شش نایج و سنجین
و شیره و خرفه و کشک جو غده آتش خوره و سماق و بنور اگر ظاهر بود در هم سفیداج یا مرهم از مرور رنگ و کل ارمی و قلیه
بگیرند و اندک کافور و درغن گل و موم سازند در جوش مالیده و اگر ظاهر نبود این را در آب سنان بخل در روغن کل و شیر عورت
استعمال نمایند اما نایل شش و ناختن او بهمان طریق شش و بنور بود و علاج تنقیه بدن بطبخ یا سنجین یا ج و اجنباب زغند
که از خلط غلیظ حاصل گردد و غذای لطیف از گوشت بره و بزغال و مرغ و درغن سوسن و درغن دانه شفا لوسازند و در روغن
بمانند و بانی که در روغن و اکلیل و صلبه و تخم کتان جوشیده باشد بشویند اما اگر اطلاق ماصور قتی میکند که بر سر جرح است
کند شسته باشد علامت اول و دوم در و در قفن از جهت فصد که در بدن عضو دارد و علاج نمایند که استعمال بود و تنقیه و محض خیاخیه
مذکور شده و دستکاری نمایند بدینگونه که از طلا محض غش نکند **فصل یازدهم** در سیلان رحم و دستب و علامت
و علامت آن گاهی عارض میشود عورت را که از رحم ایشان بطوبات بسیار میرود و سیلان منی مثل جبال عارض میگردد و در این
در نفس رحم ندید باشد و قلیه که قوت نماید ضعیف بود این فصول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون بنشیند و دستب لال
بر رنگ پنجه از رحم سیلان میکنند بدین طریق نمایند که خرفه بردارند و بعد از خشک شدن خرفه معلوم میشود علامت صاحب سیلان
شست و طعام و خوراک می و درم و نفخ در چشم علاج تنقیه بدن اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا و سودا و بلغم
غالب باشد سیلان آن دهند و بعد از آن تقویت رحم بفرزجه و فصد که صاحب سیلان نمایند از آنچه در افراط طمث مذکور شد
اما سیلان یا فاساد خود مذکور خواهد شد **فصل دوازدهم** در صلباس طمث و انواع و اسباب علامات و علل جات آن
و آنچه این علت بذرباز میگردد و این چند نوع است **نوع اول** احتباس طمث که از قفل خون در بدن بود و علامت او خفگی
بدن و ضعف و زردی اگر که قدم جوع و نفخ و استفراغ مثل سیلان چون بوسه در عا علاج بدن را شفا سازند و نایل
و خوب در جرح و حمام و آب زین و زرد تخم نیم بخت و شور بانی مرغ فربه گوشت او و گوشت گوسفند جوان نوع دوم که صاحب
طمث که از خلط خون حادث گردد و علامت او سستی بدن و سفید او و کوفی که با و کثرت بول و بلغمیت باز از جهت فصد
بعضم معده که اگرانی خواب از علامات بر و در نراج رحم است علت مکرر وقت خون علاج فصد و صافن با فصد و انقباض جات
ساق پیش از نوبت بدو زود و خفگی گسی که فربه گمانی بود و استفراغ باز و بیلطیف مثل آبای و قرص میل که در و پس و

و تشعیر و غلیظ شدن و مناسبت این محل هستند که از اعصاب به تخم گمان و غیره ساخته باشند که گرم نمایند و منقبض از تخم گمان و از جو
 و تخم و روغن و اگر به آب سرد و دریا کوفته بآبی که در و انجیر جو شاییده باشند و از روغن کتان با قاعه طلا نمایند و در آب گرم گشتن
 فایده دارد و استیصال عروق از یک بطم و باز و زرد و در روغن زرد گلبه گاو و جوی بطم تخم منعم و کسین از جوی یا بعضی نمایت گریه
 و هم نزدیک بود و تنقبض عید نشکافند و اگر در و روغن عسل به بد نمایند و در دست کارس مادام که تحلیل نمایند
 هجیل نمایند از جهت آنکه این عضو با صحنای رسیه مثل دانه شکر است و اگر منقبض شود و زرد آب را گمان شود بنایب حقیقت
 نمایند و سیه تخم باریک و شربت سیرک و اورا بدینند و دهند و اگر زرد آب چربک بوی رود و روان گردد و حقیقت از اعصابها
 نمایند که حلقه علوش گردد و نوع دوم و نیم اورام رحم که از بلغم بود و صلاست او نقل و در و در نواحی عانه و شکلات فی نمایند اول علاج دوم
 سه که در شانه گفته شد نمایند نوع سوم و در مصلک از مصلط سودا و در رسم شود و بل رحم بجایب شود و این درم لیسرطان بایز
 میگرد و اگر علاج نمایند عارض میگردد و استقامت او صلاست و تعدد و نقل و احتباس بول و اضطراب حرکت و صافین و کلامه
 از حرکت و اندک در و علاج و در ابتدا فصد با سلیق و سبیل سودا برقی بآب پیرو شربت فیقون و کلفند و شربت سکنجبین بر و در روغن
 شبت و با بونه که در و جوی بطم و مسکه که از کبیرش گرفته باشند و با اینچه نمایند و نقل و روغن نمایند و بریم و اخیلیون مخلوط نمایند یا باقیون
 بهیم خلط نموده بر جان گذارند و چشم بایده بد و او را و در و زرد آبی که در و اکلیل و بنفشه و حلب جو شاییده باشند و در ابتدا بر جان فصد
 نمایند و در عانه لعاب عید و لعاب تخم گمان بر روغن کوبیده آینه با لند و غذا بخود آب سازند نوع چهارم سرطان رحم اکثر حواش
 میگرد و در سرطان در رحم بقیه درم گرم و فنی که تحلیل نیاید و در سنده علامات او صلاست و حرارت و نه بایان و غلیظ شدن و در و در
 و جویب سینه و لب سینه که عارض میشود و در چشم و در و شقیقه و لاغری در ساقها و درم در پشت پا و در شکم مثل سست و کاسنج
 میگرد و به سست و درم سرطان ظاهر میگردد و در کباب بر آمده و رنگ نایل بکبود می و صلاست و کلامی سرطان با حرارت میشود و علامات
 و در و در سینه و کشران از زیر شکم و پشت بسیار است که از رطوبات کونا نایل به بیاض یا سواد یا سبز میرود و لا فایده
 نه و از آنست که نه او با مسکه و لعابات باز و در وقت شدت زرد و حرارت نمایند و در وقت تسکین در و با سبیلان که تحلیل و در
 روغن با و در و جوی بطم و اخیلیون و نقل و نیمه که گرم برقی مثل حلب عید و برگ کریمه تخم گمان و با بونه و فصد با سلیق و سبیل سودا
 و تر طبیع فایده و اگر حرارت بود علاج حرارت و در و آنرا که در و کل خبر و منقبض و کرب و تخم گمان جو شاییده باشد و چینه تسکین
 و در حقیقت از ششیا بعضی اقیون و اندک اغفرات بشیر حرارت سوده نمایند و منغ از غذا که موله سودا بود نمایند و غذا اقلیه یا فلفل
 و منغ و منق ساق چارند و بهترین اشیا علاج سرطان سرط سوده با گشت نیر با آب کاسنی یا آب گویا یا لید است و حقیقت نمود و درم را
 فایده دارد و در سوماج خاصیت عجیب دارد و در غیر من از او و در و جوی ششیا و کشتن تر و عشب الشعلب سفیده تخم منغ و در و من کل سبیل
 علاج که نفع تمام دارد و اگر فساد سازند و حقیقت نمایند لسان اخیل بشیر حرارت و روغن کل رحم را و شربت از انجیر و عدد و حنا و
 سرطان از کبر عید و در و غفران شربت متقال و روغن با و درم و اعتبار نمایند و اگر خون بسیار رود و آب حلیه البقر و کل از منی
 و سفیده و آنکه لسان محل نمایند فصل پنجم در امتناع درم این یعنی بهت که عارض میگردد و در و در و نوب
 و ششیا نفع بود و در فرق آنست که صاحب آن چون بهوش آید و از اکثر از آنچه که شستند و در حکایت نمایند و سبیلان هم در و منغ و

بغذای لطیف و دروغ نماند و اسهال است **فصل ششم در علاج سوس مزاج سرد با بد شواری**
چیزی است که گرم را سرد کند و ماوه با و ماوه در حقیقت گرم را بر یقین و بخیر و داید و با این چنان نمیکند که صلابت و دو دان بر کشتن با این
و بعد از ذرات بر آید و حالتی مثل استسکا طبعی بدید آید و باشد که از جای بیجا بگردد و قرا و ضربان کند و باشد که ناخورد و غیره بر نماند
و علاج بدترین علاج از آن گرم کرده و همچون ماده الحیوة و کوفی و بخور نیا و ادر الاصول بر و با این چ فیکر او شراب کبک گشته اند که با شلست
تخم کوفی و این سون و بادیان و در عرض سرداب با فطر در خانه بماند و صفرا نماند و فرجه بر و از نند و کلمات که با در بر گرفته سافو
باب بیست و سوم در امر ارضی می شستن چند فصل اول در اورام پستان که می حادث
انواع اورام مثل اید علوت یک گره و سائر اعضا و مذکور خواهد شد و در پستان سبب پدید آمدن شیر میباشد و این در کوفی
نوع اول در دم گرم می کشد و از تنخ و شکاب و در حرکت رنگ کند و در تب طبعی نمیکند یا مفتوح یا بسته که لبر که اسهال باشد
شیر گرم گذارند یا لبر که اندکی مغز و کوه شیر گرم فایده دارد و اگر حوات بسیار بود آرد و جو آرد با فنی اسفیده تخم مرغ با زرد
با سبب العالم با کشتن با آب خنق طلا سازند و موم و روغن از روغن نفث با دام و موم با کشتن نیز آسخته بماند و این کوفی
و آب خنق طلا سازند و سرطلان که کشاکش میگویند جز الطین یعنی گرم سوز که در کنار جویها پیدا باشد هر دو آن را نرم کوفته بر آب
بستن فایده دارد و آن جوی با آب غلیظ و در شکل طلا نمایند و اگر آینه با شست تخم گمان نرم کوفته لبر که اسهال گذارند
و اگر حرارت شکم یابد بر روغن گل موم طلا نمایند و با بون و نفث و اعلیل اساک نرم کوفته بدین موم و روغن جهت تحلیل مخلوط نمایند
و اگر با لبعک باشد و دارد با فنی و اعلیل بر روغن کوبیده گذارند و آب با صین گرم بروریند و اگر در کبک صابج شود تخم کتان خنجر و
آرد جو و روغن و لعابها گرم و تخم مرغ و اگر خنجر شود و شکاف شود و شکافند و روغن مسک و هم اسفیداج و اگر در دم حادث
دانه مویر نرم کوفت بمغز قلم کا و آب سورد آب بگ سرد آسخته طلا سازند و روغن دویم و درم سرد که حادث یسگر و از جهت سبب
شدن شیر در پستان مثلاً و علالت درم گرم در پستان علاج آبی که دو با بون و موم و تمام نفث جوشانیده باشند
گرم بر پستان ریزند و روغن کرکس در روغن قسط یا از روغن خیر و موم موم و روغن ساخته و ده لیم مالند و اگر دانه نشت است فایده
نماند شاید و زرد کوفته آب کرفس طلا سازند و نان سیده دارد با فنی و آرد و علیه کل خیر و تخم کتان و بکر گرب کوفته خنجر
طلا نمایند و اگر خون منفذ شود در سینه با فنی و عسل تحلیل دهند و آب گرم که در تخم کتان جوشانیده باشند پستان را بشویند
و فضل از شیر خردن اگر ممکن بود منع نمایند تا سبب جوش شیر و جذبه الم زاده نشود و آنچه نند و صلابت پستان آفا فایده دارد
و روغن نفث و زرد تخم مرغ بهم آسخته طلا نمایند و روی روغن کچید و سکر اندکی و بوره و سداب نرم کوفته مجموع اگر گذارند درم
سند فایده چمنل و دویم و رقت شیر و است با و علالت و علالت آن و این چند نوع است **نوع اول** قفت شکم سبب
کمی خون واقع شود علالت او قفت چیزی را که از خون متولد شود که نمودن یا سوز مزاج بدن یا پستان علاج اگر سبب
خون بود غذا با می لطیف که از خون متولد شود و اگر از سوز مزاج بدن یا جندیل نمایند و اگر مزاج سرد بود و گاو شیر کا و زرد با و
دانه که تخم شبت و خنجر و آب کشاکش که از آرد خنجر و گندم و صلبه شیر که در رو بادیان و گوشت مرغ و زرد و در کف شفق باشد
و زرد تخم مرغ نیم خنجر و کباب با و بادیان در زیاده فی شیر خامی تهی تمام است و شراب الاصول شیر را زیاد کند و دفع و با و در

در بیماری رود علاج نیست که مافوق و کرم از دوا فایده نماند و کرم را در تخم از هر که کم برابر گیرند و سریش و سرکه خنجر
 بر زدن کنند و مخصوصا اگر طفل بود فایده کلی دارد دیگر از طریقه بستن بلغمی حادث میشود نتوانست علامت او است که هرگاه در شکم او
 گذارند بجای خود نرود و رنگ او برنگ بین بود علاج فستق الا انما یسند دیگر حادث میگردد و آمدن ناف از طریق و علامت او است
 که مفسد او نرم بود و هر یک است علاج شربت نوری و طلا از برک که نرسد بخت سازند دیگر پیران آمدن ناف از جهت پاره شدن یکی از
 جای رفته شریان که در موضع لوست چون از او بیرون آید در زیر جلد درم که نام میگذارد اندا بود معالمت او است که رنگ موضع
 سیاه و نفیس ناپیاده بود اگر از گوشت رسته صلب بود و زیاده و کم نشود علاج این هر دو نوع قطع نمایند و بدو زدن با ماسه و کرم و یا با
 که ترک آن نمایند و طلا از منبر ساق کا و دودم سفید و روغن کل و پیله بسازند و این طلا نیز فایده دارد و سوزن از بیرون کرده و پیکر
 بر زدن باقی در روغن کل نرود و تخم مرغ بسازند و بر ناف گذارند و او را بر روغنهای مکرر نمایند باب بستن تخم در جبهه و ریح افر
 و در پشت و مفاصل و نفوس و سوزن النساء و دوا الفیل و در عقب شستنی است بر چند فصل فصل اول در جبهه و ریح افر و سوزن النساء
 اسباب علامت و علاج جبهه بر زوال فقار بود پیش ناس و بسیار است که زوال فقاری از جانبین میشود و انرا التواکونید فوج اول درم
 گرم که حادث گردد در عضله که در سینه فقار که هر یک است یا سینه بود و او را از موضع او زایل کنند علامت او درد و ثقل و غلظت نفوس است
 در حرارت و لزوم پستان بعد از آنکه اشتن است که در آنی در پشت و علاج مقصد با سلیس و ضماد قوی که از لعاب حلیه و تخم گمان و
 جیلی مرغ و بطوطه و کاه و بنفشه و کل خرد و روغن قسط و سوس و بابونه باشد و مغز فلوس سفت متقال بر روغن بادام ورم میبندد این نوع
 و درم ریح افر که حادث میگردد و از باد غلیظه که در زیر فقار بسته شده و او را از موضع او زایل ساخته علامت صورت او درد
 پشت بی تب و زبانی در دکای و نقصان او در اخر علامات و روغن سید انجیر متقالی یا سفت متقال شربت با الاصول و شربت
 بنوری فایده دارد و کلقت که در مصطکی و اینسون بود و بنور که باد دفع نمایند و اگر شکلی بناید جب سکنجین یا حبس ریحان
 و یا حبس شبنم و یا دایم حراست سکنجین بنوری باب گرم و ضماد قوی که با درابر آکنده سازد و از میوه قسط و قصبه الزریر اهل
 و فریون بعسل یا با بادیان و سداب و روغن بابونه یا نارین گذارند و ابلی که در و منبر بخوش و نام و قیوم و بابونه خوشایند
 باشند بر موضع الم بریزند تخم بر آن موضع فایده دارد و صفت معجون نافع فوج و نارین و اسارون و داریچنی از هر یک
 پنج درم رده درم زر بناد و در پنج از هر یک سه درم تخم کرفس و تخم از هر یک که درم با سه وزن آن عسل بسازند شربت درم
 باب گرم ضماد قوی میوه دماز و شاه بلوط از هر یک در متقال فریون ورم و نیم و روغن نارین بقدر جهت غذا گوشت بر آن کرده
 سازند نوع سوم ریح افر که از خلط غلیظ از منبر علامت او سفیدی رنگ و سردی مفسد و درد اندک علاج بر دوا
 گرم و ضماد از دماز و شاه بلوط و کندر و واقعا و جوز سرد و کلندر و کلسنج آکنده و روغن سداب عاقر قرحا فایده دارد و دوا
 چهارم جبهه و ریح افر که حادث گردد از ضرب یا سقط علاج بر دوا فقار بموضع بموضع یا بیدن بدست و بکشیدن لجام
 یا بجای نشاندن و طلا که خون را بدین موضع کشد از رقت و متل و اندک عاقر قرحا و ضماد قاصص چنانچه مذکور شد دیگر بسبب
 تشنج رباطات فقار حادث میشود و این اندک است و یا خطر بود علاج تشنج نمایند و روغن سداب عاقر قرحا نمایند و فصل
 دوم در در پشت و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این انواع است نوع اول در پشت از موزان

باد و شد و علامت او در وی نقل و احساس سردی و دفع از چیزها و گرم و سکون در در حرکت و رفتن و مانند علاج شربت
 مار الاصول و کفکند و روغن بنفشه و شربت بزروری و بنجر نیان و تربیق ارنج و منزه و دیوس از هر یک نیم مثقالی تا در شفا
 بود و در پشت و عن سداب و قسط و فرفیون و بابونه بمالند و غذا بخواب و مضمضه سازند و او را گرم در غذا فایده دارد و نوع
 دوم در پشت که از خلط خام که در و فقرات ظهور علامت او نقل و بر محسوس استخفاف از حرکت دریا صفت در اندک
 بود بعد از آن قوی کرد و این در در بر ماند علاج تی و قلع ماده بماء الاصول روغن بنفشه و بنجر نیان و در ترف و زهره و غسل
 باشد نیم نفع میدهد و در یک هفته در زایل نماید و بعد از نفع حب سور بخان و حب متین و این حب فایده دارد و حب حب ارنج و تخم
 مرغ و جوانی در تخمیل از هر یک یک بر یک مقدار مجموع شربت بر و زرد و درم بماء الاصول صفت شینی که بر دارند و نفع تمام دارد و
 سکنج و جاد شیر و نقل و اسف و زنجبیل و سور بخان و شقاق و تخم حنظل و تخم کرفس و انیسون و بادبان و نمک سیدی و اندر و ت
 جند به ستر و زربا و قسط و مسد و مای زهره و ورق سداب از هر یک یک بر یک مقدار و نرم کوفته شانه سازند و موضع در و روغن فرفیون
 و قسط و سداب و بابونه بمالند و کوشش ملاحظ نمایند و اگر ضرورت شود کوهست بطور جلیله بر و کوشش خرگوش و عصاره زین
 علت و معالجه تقطیل از غذا و نوع سوم در پشت که از تعب و مانند گدازد که در علاج راحت حمام و روغن بنفشه و بادبان نیم
 اینخته بمالند و یار و روغن شربت و بابونه و غذا لطیف و دیگر از کثرت جماع در پشت میشود علاج ترک جماع و راحت حمام باب
 شیرین و روغن بنفشه و غذا و ماء اللحم و زرده تخم مرغ و دیگر از ضعف کرده در پشت میشود علامت است که در در چهار
 و ضعف جماع بود علاج ضعف کرده نمائند نوع چهارم در پشت که از استلا و عروق که موضع بر اوست و تدها و سبب
 خون بود علامت او در در باغریان و حرارت در در از پی پشت و زیاد شدن او بواسطه حرکت و علامت استلا و خون
 علاج فصد با سلیق یا بایض در بسته او بنیره خرفه و تخم خیارین و شربت کجین و اب انارین و شربت لیو اب لکنک و تخم فلفل
 البصل و کلاب و روغن کل مانند سرکه بمالند و در اب سرد در آیند و بر پشت ریزند و در موضع سرد و هواد معتدل خواب و نذر
 غذا و سماق و غره سازند و دیگر در پشت از ریح حادث میشود علامت او در در با تدها و انتقال از موضعی بموضعی علاج شربت
 بزروری و کفکند و روغن شربت و فرفیون و مجول کونی نوع پنجم در پشت که بسبب شراکت رحم چنانچه عارض میشود و بعضی
 عوارض از دیگر حرکت حبس علاج است که شربت تی و در احصی نمائند از تخم کرفس و تخم حلیه و تخم شغال و تخم خیارین نیم کوفته و جاد
 متقال و بادبان نیم کوفته و انیسون و جوانی و تخم شربت و روغن بنفشه و نمک سیدی و انتقال بخوشا و شفت متقال فند بقوام آیند
 و شفت و ز اختیار نمائند دیگر در پشت از تعب و حرارت که از غضب شدید که خط غلیظ بلغم را در حرکت آورد میشود علاج روغن
 فرفیون و قسط و مجون ماده الحیمه بانی آنچه نکرند که از خلط بلغم بود دیگر بیان در در خارج یعنی بیکاه در دان بدر پشت نمیدارد
 و اکثر آن بلغم و ریجی بود و احتمال شایعات در در آن تعایت شربت و علاج ریجی و بلغمی از در پشت نمائند فصل سوم در
 اوجاع مفاصل و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن در در مفاصل در و در پی است که حادث میشود در مفاصل اعصاب
 ضعیف یا در بخت مواد است و اگر در مفاصل قدیم بود مثل مفاصل کعب و انگشت ایهام قوس گویند و اگر در مفاصل در ک باشد
 و تندی و زنگند از آن وجه الورك خوانند و اگر بخا و کنند اگر از جانب میشی و فم که رشت است و باید تا تان و الورك کعب بحسب

در در مفاصل در و در پی است که حادث میشود در مفاصل اعصاب
 ضعیف یا در بخت مواد است و اگر در مفاصل قدیم بود مثل مفاصل کعب و انگشت ایهام قوس گویند و اگر در مفاصل در ک باشد
 و تندی و زنگند از آن وجه الورك خوانند و اگر بخا و کنند اگر از جانب میشی و فم که رشت است و باید تا تان و الورك کعب بحسب

وقت ساده عرق النساء نام نهند و از خواص این درم است که بجلد نشود و سرنهند مثل اورام و دیگر واسباب اولیصلی باشد
و عرق اصل این باشد که مفصل کشاده تا سر استخوان بندد و در حرکت نمایند و بجهت او حرکت بود و در زیر اعضا و مایه را جذب
میکنند و قوه هم ندارد بسبب قلت گوشت از برای آنکه مرکب از استخوان و مغز و فوسفور و قند باطلت و انتماس و سرنهند در
اصل خلقت و بر وقت بیست و غالب هم حرارت و رطوبت میباشد و لابد است که در مفصل رطوبت از بی بود تا بالغ گردد
از جفاف باطالت و او تار را بسبب حرارت خارجی که از گوشت حرکات تحلیل مییابد و آنچه از رطوبت در مبدل و اعاده کند پس
مفصل را با جرب نماید و رطوبت را و در بعضی مردم و شیخ تر واقع گردد و به جرب این مرض میشود اما اسباب عارضی اول آنکه ترک
ریاضت کند و مفصل در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت تحلیل است واقع نیست دوم بسبب ضعف مفصل و مفصل
متولد میزد و میریزد مفصل سیوم از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر رائق و غیره بقیع شرب شراب و تواتر
و جماعت و ریاضت عقب طعام و خوردن آب و نهار و حمام بعد از طعام و خوردن آب و چهار حرکت کام و نزلت و بجم
نک استغاثات و متداول فی و سیال و فصد و خون حیض و بواسیر ششم معالج قوی و در جوی که در ده قوی که در ده فصلات
باطور و در هم حرکات عین در وقت غضب بود و بواسطه حرارت غضب که اخیره میشود و مفصل میریزد و ششم حرکت هم در هم
و بخوبی و لغواض نفسانی و غیره نیم عقب که از سواری و ایم که در غضب کرد و خصوصاً در بابها و انواع در مفصل هم است و نوع
اول در مفصل که اگر حرکت خون بود علامت او حره رنگ موضع و گرمی استخوان و نقل و تعدد و ضربان شدید و راحت یافتن از
ضداد و از بی از طلا و گرم و بودن و فراخ علیل گرم تر و بدین اولی و سپس او میان شب و مفصل وسیع و تناول غذا و اثر که مولد خلل
بود علاج فصد اگر در مفصل باقی است بود از دست چپ و اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر در دست راست بود از دست
چپ و اگر در دست چپ بود از دست راست و اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر در دست راست بود از دست چپ
بود فصد با سلیق بدین با فصد کحل و آب کشکجه یا آب ناموس و اگر حرارت یا التهاب شدید بود با کدو گرم روغن بادام و آب
تیمرنه و الونجاری نفخ دارد و سکه چسباده و بزوری و بعد از فصد بد و روزی نمایند باب برک خیار یا دو درم تخم خربزه و
شربت سکنجبین بیک کاس آب گرم نمایند و جلاب از بنفشه و عناب و سیستان و انگور شفا و برگ کاه و زبان و تخم خیز و بقلع یا سکنجبین
شیرین ساخته تا نیم روز بماند و بعد از آن این مطبوخ ببلور زرد نیم مثقال زرد نیم کوفته و بقلع نیم کوفته از هر یک هم دو مثقال
شاهتره سه مثقال سورجیان نیم کوفته مثقالی و تخم کاسنی و اینسون و بادیان و تخم کرفس و کلسنج از هر یک دو درم شاهتره
سه مثقال سنا و یکی چغندر مثقال بخوشانند و در یک کاس آب پیژده مثقال شیر خشک اختیار نمایند و اگر مطبوخ مکرده دارند این حب
فایده مند است بعد درم سقونیاد بعد درم کلسنج و انکی سورجیان نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک دو درم و آنکه حب
کسب شربت بود و در بعضی اوقات حقه نمایند بر نیم حب سنا و یکی و تخم خلد و تخم معصر و جباری از هر یک نیم مثقال سقونیاد نیم
کوفته و تخم خیز و انگور شفا و تخم شربت و بایون و بنفشه از هر یک سه مثقال الوبکار یا پانزده غده سورجیان نیم کوفته و دو مثقال
عناب و سیستان از هر یک بی صد خار شک نیم کوفته سبقت مثقال بخوشانند و در دو کاس آب صاف نموده شیر خشک
به است مثقال مغز تلوس و دوازده مثقال بشکر ظم فراوت از هر یک سبقت مثقال در آب دو درم حل ساخته و روغن بادام در

اضافه نموده چهار نوبت عمل نمایند شیر گرم و سهیل بعد از بخار آن دهند و بخار آن فاصل چهارم بود بعد از سهیل شیر گرمی را بکوبند
و شیر تخم خیار بن و شیر تخم کاسنی را بهشت یکجین ده مثقال و ابدان نجیف احتمال کثرت اسهال در آن دارند و ترسندی و
الوجار را از هر یک هشت مثقال و شیر خشک نروده مثقال کلاب چهار قاشق کلاب و شیر خشک اول اختیار نمایند بعد از آن
آب ترسندی و الوجار سرد و ضعیف را فایده دارد و در ابتدا اطفال و رواج که در و قبض بود مناسب است صفه طلا مسکن کلس
هفت مثقال صد لیل کل ارنی از هر یک ده مثقال و نبات سه مثقال فلفل و سفیداج و بوش در پندی از هر یک مثقال نیم
کوفته بآب کاهو یا لعاب اسفند قرص سازند و خشک ساخته لبر که و کلاب سوده بمالند با مفاصل درد در قوی بود چیزی از جگر
مثل سیرج و بنک و افیون اینها را اسفند لبر که و کلاب مخلوط نموده طلا کنند در در حال سنگین ده و بکرات تجربه شده
که کاهو کوفته صفا نمایند و یکجین طحلب و کشمش را که طلا سازد صفه طلا مسکن و عفون و افیون از هر یک برابر نرم کوفته
ابی سوده بنشیند و روغن کل و عضوی که درد دارد بمالند و اگر غلبت از ابتدا بگذرد و در سنگین باید باد و میراد و عسل
نمایند مثل اکلیل الملک و باب که در اردجو و بنفشه و خیر و لوبیا بچوبشاند و طلا سازند و بکرات کثرت دارد و جو و اندکی از
بابونه و اکلیل و اگر ترش غالب بود موم روغن از کاسنی و روغن بنفشه و موم صفه صفا محلول که نفید در مفاصل صاف را فایده دارد
لعاب تخم کتان و صلیبه در در و باروغن بابونه و موم زرد بسازند و غذا اش حلق و مغوره بخوابد و ماس مفرقه و اگر فوق تجربه شد
و کوش طبعی و کاهو و خرگوش و از کلفت منع نمایند بخصوصا کوشنت بز و از شراب طلا و عسل و دوشاب خرقا و کوش
گو سفید جوان مرغ اگر ضعیف غالب کرد و نوع دوم در مفاصل که از کثرت صفرا و علامت او درد شدید و سوزش و سوزنی
مایل بر روی و قلت اشتها و تقلب و تعدد و حرارت گرفته که دست را سوزد هر گاه که پروکند از در و میل در در بظاهر جلد و نبض سریع و بول
اناری و احمه و صمغ و راحت یا فلفل از کد اشتراکیشای بار و بیشتر این در کسائی را بود که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک
اگر ترش عارض گردد و اگر طبعیت نادان تقویت عضو طلا خط کنند مواد بغیر محل دفع نمایند از مفاصل سبب طلا که در جهت آنکه مواد بعضی
شریف که دست متوجه شود از استعمال مبررات بسیار علاج اگر از صفرا مخلوط بدیم بود قصد نمایند و اگر مانع قصد بود صفیج کلاب
دهند و بدن اگر متعنی بود جلاب خورند که دوسه نوبت تلین نمایند مثل انکور شفا و مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و در درم کلیمه
شقایق تخم خیر و مثقالی بچوبشاند و در آب آن هفت مثقال مغر فلو س حل ساخته یا نیم درم روغن بادام اختیار نمایند با صفه
البی کشند صواب عمل بود بهشت یکجین و آب گرم فایده دارد بعد از آن بهشت کل مکرر اسهال نمایند و شربت یکجین و صفت
سرد ساخته باشد یا مطبوخ خیار شرب که قوی باشد هر گاه ماده نفیج باید سهیل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع نرم بود بجل تحرک کنند
و اقصر از بر منضج نمایند تا ماده نفیج باید و در ابتدا استعمال نمایند و طلا در سرد قابض مثل روغن کل و صفیج و امثال اینها از مبررات
اب طراوی فی تر و آب کاسنی و عنب الثعلب فی العالم و آب خرو و خیار و کدو امثال اینها و فی که زیادتی در و تعدد نمود نفیج
دارد و ضما و از اسفند که او را لبر که زده باشد در قوی که در قوی و حرارت بود و آب کاهو و کافور و اگر کفایت نکند صفا و بزرگ
و افیون اسفند و اقاقیا و معاش بنیه کاهو و اینها طلا نمایند و سیرج را بهشت کاهو و نیز طلا نمایند و از آنجه تخمیر میکنند و فلفل
بسیار است و اسفند در آب گرم که از نر و نیک اناسه بود بعد از آن روغن که سرد است خسته باشد طلا سازند سنگین در

اینید و از مشروبات که سنگین در اندام یکند عده منقشه و استخوان سوخته و سوزنجان است و سوزنجان در وقت خلطی است
 است که در سهلالت اصحاب در دفعات خواهد بود خواه سر از حبه اختصاص سوزنجان درین مرض سنگین جود و نفوذت فاعل
 و تنقیه و از مواد و نفوذت بجاری بسیار و تا غایتی که در نزد مواد بعضی و اگر سهلالت مسام را کند میکند اما سوزنجان بعد از
 دارد و باید که زهره و فلفل در بخش ارجحیت حضرت او اینند و سوزنجان و صبر از حبه تقویت اسهال و اندفاع او از سده سر به سوزنجان
 مفصل را سلب میزد باید که بعد از او و به بلین مثل جری بطور منغ استعمال نمایند صدف و ای سکت استخوان سوخته و سوزنجان
 بر زردی بکفایت یا شربت زردی اختیار نمایند و شربت سنگین که اندک حوضی داشته باشد باب سرد و آب انارین شیره
 خرفه و تخم خیارین اما در یک مثقال کفایت بود شربت سنگین بدانی و شربت از تخم نهی و اگر تلین بود شربت زردک و
 سنگین سفر جلی و غذا عده منقشه و اندک اگر قوی آب ترندی باب انارین یا زردک و اندک و عن بادام و مرغ جوان اگر نبود
 و باقی آنچه در قسم دومی مذکور شده نوع سوم در دفعات که از بلغم بود علامت او در متوسط لازم با فلفل شدید و عدم حرارت
 و التهاب و عدم تغیر در موضع الم اگر تغیر باشد بر صاصی اندک بود و راحت یافتن از ضا که در و درم او اندک در خود منبط و در عین
 در عرض مایل بود و بعضی بطی متفاوت قار و ره سفید و مزاج علیل را در طب و رنگ صاصی مایل بخفیت و اگر وقوع این مرض پس از
 یا کسی را که مولدات بلغم از اسهال و اعذار بخورند و در لیبیات و فنان قطره و چیزائی ترش و کزنت اسایش و قلت ریاضت و
 جمیع علاج الفصاح خلط نماید بکفایت و کلاب و عرق بادیان یا آب بادیان تر یا که بادیان او کلسر و انکو شفا و پنج سوس و پنج
 جلاب زردیاب بخورد و عن کاو تا چهار روز به نظری مداومت نمایند و اگر از ترخیص در اول ظاهر نشود شربت ما الاصول سه روز
 موجب مداومت نمایند و در روز چهارم ما الاصول تنبأ خورند و چون نفیض ظاهر کرد بجب سوزنجان یا حب منین یا حب طریح صفت
 حب سوزنجان صرد در پوست سبیل و ترند سوزنجان از هر یک نیم درم محموده دانی و نیم تخم کرفس و نمک نهی از هر یک دانی و نیم
 مثل از هر یک نیم درم است و بعد اسهال ادویه مدر مثل ما الاصول و تریاق کبر یا بیابان یا آب کرفس و تریاق
 و نرود بطوس بعد از اسهال و اخر علت در خف و ستاد اول تپید اگر از ماده بقیه مانده باشد سوزنجان و ترند سبیلان صفت
 سوزنجان است مثقال فلفل سیاه و دانه فلفل و کبر صفا از هر یک دو مثقال شیطرج از هر یک درم پوست کرفس و نمک نهی
 و کف نهی از هر یک دو مثقال و نیم ترند سفید و روغن بادام چرب کرده است و نیم مثقال و نیم سبیلان طهر یک مثقال
 بوزندان چهار مثقال محموده دو مثقال کوفه و حبه با سه چندان غسل کف گرفته پس سبیلان و مثقال اگر خواهد مداومت نمایند اگر
 اسهال خواهند نمود پنج مثقال باب کرم اعتبار نمایند با دانه مفصل فقر من مفصل عرق النسا و در دشت را عظیم سودمند بود و اگر
 زمان صفت و اگر فایده علیل را که بی نماید به تخم ترب و سبب شربت سنگین با عسل انجینه مایلم فانی سازد و حقه حاد نمایند
 و اگر بعد از آن و حقه احتیاج بمسبل شود مسبل بلغم دهند و در ادویه اینند که اخراج صفا نمایند چرا که ماده این علت بی ضرری باشد
 و این علاج پس بسیار نفع دارد هر کس در چهار چند روز مداومت نماید مفصل را قوی دارد و اخراج فضول عرق و ادرا کند و عرق النسا
 نیک سازد و ضا دافع من تخم سبیلان مقداری بگویند و با نیم ان روغن کاو یا عسل انجینه طلا نمایند و اگر سر که در مکن کاو مخلوط نموده
 خنثی نماید نیک شود طلا و دیگر که تحلیل بدقیع مواد و اعضا را قوی کرد و بعد استغراق عام اهل و جزیره و استخوان سوخته از

برابر سبب مانی و زکام سردی این بزرگیم مایه بقدر گوشت ضعیف و کرم حلیه در و یکس که بکوشند و تا مایل شود و بعد
از آن غسل سبب بکوشند و طلا نموده و در روز یا سه روز یکبارند و تدارک خشکی او بر روغن گل و بر روغن خربزه و یا سمن و قسطه و غیره
که متوی بغیر فوین چندین بار بستر بود و بالذکر روغن زیت که در وی افی که سرد و دم او بیک بار بریده باشد بکوشند و در غصه
بالذکر فایده کلی گفته اند و در روغن بابونه و موم بهیچ میخیزد در غصه عالیه و بابونه و شنبلیله و کیلیل و پوست بجز که در سردی
بود و نیز در مزاج خوش و در قمر و جوهر هفت کوشند و آب انزلی بر غصه نیز بند و هر که کچل و سفید سمن جز و کوفته سنگ کرم
در و کدازند و یا با بادست و بر عضو که در داشته باشد بر بخار آن دارند و بجزی پوشیده دارند آن عضو که در زیر آن سر که
کوفته اند و اگر علت تشکین باد و غلظت در غصه باقی ماند ضعیف بود و غلظت در و با بونه و در حل کوفته بر که آب کرم سمن و موم روغن
که در و فوین و عاقر قرحا باشد عالیه و باب کرم بشویند و در ابی که در و صمغ عربی جابجی گفتار و در و با و حار و حشی جوشانیده
باشد در ایند و باید که سپرد و شک باشد و او را شفا نکند و بچنان بکوشند با شنبلیله و شک صاف نموده سه بار در آب کرم را در
و حمام کرم و آب دینترین بود ضرر دارد و حمام با بس که در و نظرون و شک باشد نفع دارد و در یک کرم در ایند متوق ایده و حمام که
باب شور باشد در ایند و ریاضت پیش از طعام مثل سواری اندک کمال کشیدن و غیره فایده دارد و در اشور بار مرغ و خجسته
و نیز راج که در و غفران و در ارضی و شنبلیله بود مطبوخ و آنچه کثر نموده انبوه اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اقضای
شور با او کنند و اگر ضررت بود گوشت طبعه مثل کبک و عصاره و اسهیره و خرگوش و آنچه قلیل الفضول باشد نمایند نوع چهارم
در و مفصل که از ماده سودا شود علامت قلت در و نمده و کموت که مایل بکودی باشد در رنگ و قلت استخار استخوان
رطب استخار بافتن بلعاج و طمس و وصلابت در و و میل لطعام بسیار و باقی علامات سودا و علاج بمطبوخ انبوه و بجز این
نمایند و شربت انار بود نیز و جوارش خود اختیار نمایند و بابونه و کیلیل و مزاج خوش و کلسنج بکوشند و در آب آن در ایند و یا با
بشویند و طلا از شک و غالیه و مساج کوفته بر روغن زکس یا بر روغن بآن سازند و از چربی بطور مرغ و روغن زکس و یا سمن و بابونه
و غیره و موم بهر کدام از این روغنها که سیر گرم در که اخته در غصه طلا سازند و از کثرت اکل و شراب و ریشها و نمک بخورد و گوشت کاه
و از غذا که موله سودا باشد خود را نگاه دارند و حمام فایده دارد و ریاضت پیش از طعام بغیر غف و اهتمام نمایند با صلاح طحال و غفران
سودا و ترطیب بدن کوشند و شک باید که قبض نباشد و نرم باشد و افراط نماید در تحلیل و طبع بسیار فایده دارد نوع پنجم در و مفصل
که حادث کرد از ماده رخیه واقع کرد علامت او نمده شد و استحال در و از موضع بموضع علاج کلفه و کلاب عرق بادیان
شربت بزوری و کاپی ماده در غایت حد و حرارت حیرتیه که نفوذ میکند در استخوان و فاسد بلسازد و میشکند و نام می گذارند
این را راج البوک نوع ششم در و مفصل که حادث شود از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت استخار و بجا ای کرم در
و تنها اختلاف اوقات نفع یافتن بدو و بدیچ ضدان بود فایده دهد و اگر عارض بشود سی را که مزاج کرم و صفراوی دارد
و استحال عاقر قرحا سیر که از بلغم حاصل شده مثل لبنیات و نان و قهوه که رطب و کثرت شراب و حرکت بر استلا و جماع و اینجه
میکرد و در و غلظت منفع میکرد و غلظت بید و صفرا یا خون بمفصل و اینجا فاسد گشته سبب در و مالم بشود و بسیار است که مفصل
بالبدن با اعتدال و دست بسیار ماده را تحلیل می دهد و موم و روغنهای تشکین میکرد و علاج این نوع است که کربک بود و اگر بلغم

در و مفصل که از ماده سودا شود علامت قلت در و نمده و کموت که مایل بکودی باشد در رنگ و قلت استخار استخوان

ادویه که سبیل بلغم بود بیشتر اندازند و اگر صفر غالب بود اگر سبیل صفر او اگر سودا زیاد بود اسهال با خراج سودا نمایند و اگر اسهال بود
 ترکیب سبیل سوداوی ملاحظه باید نمود و همچنین در سایر تباهیه از معاجین و ضادات و روغنما و غذائا و دوا بسته انصد نمایند و در
 و جلاب و سبیل شدید الحرقه ضرر دارد و این مطبوخ سوربخال که جامع است قطع دارد و صفال پوست بلبله زرد و صفت
 متقال تربد و سبیل نیم کوفته از هر یک در متقال ششتره چهار متقال سوربخال نیم کوفته کلسترخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک در دم
 بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته و سبیل نیم کوفته و متقال ششتره و پانزده متقال شیرخشت در دحل ساخته بیاورند
 شیر کرم و باقی علاج از نع صفرای و بلغمی چون در دیگر در مفاصل از سودا مزاج کرم میاده میشود علامت و حرارت بفرورم و نقل علاج
 تبدیل مزاج نمایند بی استفراغ چیزی از خون یا صفر اما مزاج سرد کرد و شیرت لیحو و سکنجبین به مالی فایده دارد و دیگر در مفاصل
 از سودا مزاج سرد بی ماده میشود و علامت از سردی و غلظت و غلظت علاج تبدیل مزاج ادویه و اخراج بلغم بجمعه یا سبیل حقیف از تبخیر
 مزاج دیگر در مفاصل سبیل سست میشود علاج است که روغنما شل روغن بادام و کدو کل کالند و ارجی مزاج و باط و منقرض کادوموم
 بهیم میخورد و غلظت ساخته ببالند فصل چهارم در نفوس و این در بخت که حادث میشود در مفاصل انکشت با خصوصاً ایهام و کاست
 است از عقب میکند و کاهی از اسفل قدم و در بعضی محل ارجانب قدم پس از آن تمام بار اسکرود و بالایی باید تاز الو و کاهی در دم
 و در نفوس شدید و صعب میباشد چه آنکه مفاصل ایهام تنگ است و ماده غلیظه که در و دراید تحلیل نمی یابد و تمداد و در غایت شدة
 و حس او بواسطه کثرت اسباب قوی و بسبب صلابت آنچه بدو زیر دبا سانی بگذارد در نفوس از جمله عارهاست که از پدران میراث
 بفرزند آن آید و بسیار است که نفوس را بدروانی سرد از اثر تب و خلاصه علاج نمایند و افراط در سردی نمایند و صاحب طبع صفرای مزاج
 بوقصد که بمفاصل آید باز گردد و بواسطه اریه که دل و دماغ است متوجه گردد و بملک کند و اما این علت بعضی را از خون بود و بعضی
 را از صفر و بلغم و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام و بعضی را سودا و این کمتر بود و اول این بیشتر از فضل صفی نانی کرد و دیگر می باشد و منقسم است
 که در دوق بود میشود و از ضعف قوه تا ضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذا تا غیر تر قیبه احوال و شرب شراب و جماع بر استلا علاج اگر خون
 غالب بود قصد با سلیق انکلی نمایند و اسهال بمطبوخ بلبله زرد نمایند بر بنحو حبیب پوست بلبله زرد کالنی از هر یک صفت متقال ششتره
 سه متقال و ششتره ده متقال و نمزندی بست متقال انکو شفا و متقال تخم کاسنی نیم کوفته متقالی بچوشتانند و در
 یک کاسه آب غا تصفی بماند و صاف نموده منفرطوس است متقال شیرخشت و از ده متقال حل ساخته بیاورند و روغن بادام
 سیاه نمایند و اگر حرارت دده در دم پوست بلبله در صدم کلاب تر کنند بی کالند و صاف نموده اختیار نموده چون تربت کلاب
 غلبه شعلب و متقال تخم کاسنی نیم کوفته در دم تخم کاسنی نیم کوفته و در دم کاسنی نیم کوفته و متقالی ایارج فقیر تر سازند یک ششتره
 بر صاف نموده بپزند و از آنکه مزاج سلامت بود اسهال بمطبوخ سوربخال و بوزیدان و حب سوربخال نمایند صنف مطبوخ سوربخال
 که خداوند بلغم و صفر را سودا و دوساکی بمقتال پوست بلبله است متقال سبیل نیم کوفته و ششتره از هر یک در متقال تخم کاسنی
 و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته و سبیل نیم کوفته و متقال ششتره و پانزده متقال شیرخشت در دحل ساخته بیاورند
 نامشتاد در دم باقی ماند به ششتره نیم کوفته و سبیل نیم کوفته و متقال ششتره و پانزده متقال شیرخشت در دحل ساخته بیاورند
 و انکی و نیم کلسترخ و مصطکی از هر یک یک کاسی جماع یک ششتره نیم کوفته و سبیل نیم کوفته و متقال ششتره و پانزده متقال شیرخشت در دحل ساخته بیاورند

بوزیدان از هر یک دو دانگ محمود و یکی مجموع شرقی بود و منافع کبر اول علت بکاراید اقا قبا و حفض و صبر و صندل سرخ و
پوش در بند ی و شنیاف مایین و غفران و کل از می از هر یک یک در باب غلبه الغلبه طلایه نایب و خضاد و دیگر که در در اسکنین و دیگر
اسهراج و از شیر تازه بسیارند و طلا کنند ضحای که اسانس را تحلیل و بدو حرارت نکند بکند و بسیار آنچه ساخته بگویند و طلا
ضحای که در اخر فایده دارد دیگر بزرگ کربن و در لب بنویسند و دیگر زده تخم مرغ و اندک مدوی سرکه و مقداری اردو بربان
ایزند و بر وزن کل چند قطره ایزند و طلا نمایند صفت ضحای دیگر که در تخم حله و در دیگر سنگین با سفالین بر سرکه و آب بر نماند و هر
بعد از آن بپسول آنچه نمایند و طلا سازند و در روز یکبارند و هر روز که خشک کرد و بر وزن کل با سوسن تازه سازند ضحای که بپسند
خوردن دارد و کزاند استخوان سوخته و جوز سرد و اصل از هر یک خروبی شنبلیلی و زاج از هر یک سدس خروم و هر کوهه تخم کزاند
مایه بپزند و بر جایگاه در دهند طلای که نفوس گرم را سود دارد اسفنج صفت متعال کل خروم کوفته و تخم متعال زرده تخم
مرغ سره عدد دارد و جو پانزده متعال مددی سرکه و در وزن کل آنچه کزاند طلا و دیگر نفوس گرم را سود دارد و صندل سفید کل سرخ
و شنیاف مایین و پوش در بند ی و غفران از هر یک خروم و فیون ربع خروم بسیارند و طلا کنند ضحای دیگر نفوس بلغمی را نافع است بکند و
دانه بیرون کرده و در باقی دانگ آب آنچه بر آبش نرم بکند طلا سازند و طبع کفتر و رو به فایده دارد و صفت طبع کفتر ماده
در بر اضع و حاکویند و بدین طریق بکند کفتر را بکشند و پوست بپزند و نگارده و شلغم شکافته قدری شبت در آن کد و بپزند
تا مهر شود و چهار راسه و در آب صاف نموده بنشیند و هر روز و باری باید داد و هم شنبلیله و هر بار دو ساعت در آن بپزند
و چون از آن آب بیرون آید و در باب کرم نشویند و اگر این علاج اول ماه کرده باشد در میان ماه طبع کفتر را تازه کنند و سه روز دیگر
بهمین ترتیب بکار برند و اگر کفتر بدست نیاید رو به کوی و خر و حشی بچایان بود و خداوند نفوس و عرق النسا و اوجاع مفاصل
شربتی بپزند و در آن عسل تمام زایل شود تا چهار فصل بگذرد و هم نشاید خورد و کسی که عادت کرده باشد بتدریج آن باز باید داد
و انواع نفوس مثل انواع اوجاع مفاصل و علل آن نفوس مثل مفاصل است اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده و این همچون در
مفاصل نفوس را و در بدست عرق النسا را فایده عظیم دارد و وصف آن پوست بلیله نیست متعال لقل در طفل و تجبل در جنین بود
بلیله از هر یک پنج متعال ماده متعال شیطیح و زراوند و حرج هر یک چهار متعال حشی الغلبه پانزده متعال سورجیان صفت
متعال فایده متعال مغز جعفر زده و مغز فندق از هر یک شش متعال بادیان پنج متعال زربارد و متعال مویزد و بیرون کرده چهل
متعال ادویه را نرم کوفته و بجمعه صید متعال عسل با قند سازند و مقدار یک متعال با دو متعال که کاهی سینمایند فصل بر تخم
در وجع الورك عرق النسا در درخت عود می بود و نایب که از آنجا بخاور کنند و مرقی که متعال شود عرق النسا و عرق النسا
در بدست که بنیاد میشود از سبزه کاه و در کف نخل میشود از جانب و صی ران و کاهی تازانو و کوب و انشت خود پای رسد و انشت نام
رگست هر چند در علاج نمایند ماده او زیاد میگرد و پای و زراوند و کاهی پانی و زراوند میگرد و در آن عرق
را علاج نمایند ماده او بوزدی عود میکند و اختلاف اوجاع مفاصل که ماده آنها بوزدی عود نمیکند و بسیار است عرق الورك و عرق النسا
اسباب درد مفاصل و نفوس است ماده عرق النسا همان ماده ایست که نفوس است که در دورک و عرق النسا از مواد خام
و کاهی بسیارند از مواد حار که مختلط بود و عرق النسا که بر از صاحب صیج النسا خالی نیست از رطوبت محلی و تقویت اندک

راست ساخت سبب خاص در درک است که بر غیرهای صلب نیست باشد و بسبب اهل سواری میشوند علاج انواع عروق النساء
 و در درک علاج انواع در مغاصل است بجز از آنکه راجع درین بر دو مضر دارد چرا که ماده در محقق مغاصل بود و راجع ماده را
 سازد و برست تحلیل باید و مریضات را بسته اموافق است چنانچه تشکیل در در عروق النساء و وجع الورك در بلاد سرد و قتل سر و کل بود
 و کسان تازه و در بر را خصوصاً اگر ماده بلغم خام بود در در جانب چپ بود در نوع دموی فصد با سلب النفع است از دستی که چپ
 علت بود و در زهر دارند و بعد از آن فصد نمایند النفع بود و اگر در در جانب چپ و حتی بود فصد عروق النساء از پا نمایند و اگر در در جانب چپ
 نازل بود فصد صاف مناسبت بود بعد از آن فصد میان خضر و نمبر نمایند از پا و از مجربان است در نوع استعمال آب گرم و حمام
 و غذای در طلب ملین و عضو بر روغن مرتب مثل روغن زیتون و روغن دیگر یک هفته بمالند بعد از آن فصد عروق النساء از پا
 خضر و نمبر نمایند و بعد از فصد با سلب النفع و جالینوس گفته فصد بالضم النفع از فصد عروق النساء و صاف است و اگر در قوی بود
 روغن زیتون و کل گنجد هر کرده بمالند و در نوع بلغمی اولاتی نمایند و در نوع سوس و ترست سکجین با عسل و حقیقه حاد در
 وجع الورك است و حقیقه و شیافات و ضماد محلی و جلوس و بخند آب و عن و چند یک ستر و قسط و اسهال بجز سوختن
 کبار و وایارجات مثل اباج ترس و تبدیل مزاج بمحاجیل و اگر بدین علاج نسیکون نشود و بر مانده گردد و هم بود که درک
 بیرون می نمایند بسبب طایفه علاج نمایند طایفه اول شیافات و حقیقه حاد و طایفه دوم استعمال محجوب درک نشود و بجز شرط بر بدن
 باشد و غیره و گذشتن ضمادات که سرخ بسازد یا ماده را بر بدن کند و تخم تر استرگ و فین و غیره طایفه سوم و دلیغ کرد دست و آنچه
 دلیغ میکند مثل دایره که بر از است باید ساخت و این علاجات عند الضرورت و بعد از استعمال فصد و حقیقه و فی و دلیغ
 و سایر علاجات اگر ازل نشود علت بدین تدبیر است پس از آن باید از لفظ سفید بگردم تا بکنشغال بر روز چند و زمین طایفه اول
 نمایند و اگر سستی و تبطل عند افایده دارد و اخلاط را میسکند **فصل ششم** در دوائی و این مرضی است که کلبه بزرگ و سبب شود
 و که که پدید آید و بیشتر این علت بپیکان و حملان و پیاده روان و کسان را که پیش لکوب بسیار بایستد واقع گردد و حدود
 علت از خون بلغمی یا خون سوداوی شود و از تناول غذا که موله سودا بود و کای بعد از امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد و
 اگر دیر مانده شود علاج شکل باید و کای جراحت شود از خیمه حاره مزاج با عارضی علاج فصد با سلب النفع است و سودا بمطبوخ و
 دلیغ بسیار و اجتناب از غذای غلیظ و هر کات عیف در سفته ترست از این راجع فیکر باید که از کل ارینی و ترست سکجین با سبب
 و ترک حرکت نمایند و اگر حرکت ضرورت شود و در قافض مثل باز و کرباز و صمغ عربی و افاقیا بر ساق و قدم بنهند و بر بندند فصد
 از پاشنه باز و نو و بعد از تنقیه بن ضماد خاکستر کرب و عن زیت یا کرباز و در حلیه و تخم زیتون کوفته یا عن
 ربت طلا سازند و ترس را بجهت ضماد سازند یا در آب ان در آیند و کای اندک که در اینکشانید خون سودای بگردم و هم را بخام
 و فصل هفتم در دار الفیل این علتی است که ظاهر میشود در ساق و قدم و میگردد باشند و این دو نوع است نوع اول که در خون
 سودای غلیظ بود و علامت او در صلب و کرمی طس و رنگ مایل بکبودی و کای شش سودا و نمبر سبب در علاج فصد با سلب النفع و
 سودا و بعد از آن فصد بالضم رگبه و حجامت ساق و موضع از غذا که موله سودا بود و طلا بر ساق گذارند از افاقیا و حلیه و
 موضع از رفتن و در نوع دوم دار الفیل که از خلط غلیظ بلغم شود علامت او خلط ساق و قدم و طس و در نوع سوم نرم علاج

جو و شراب که هر کس می خورد در موضع معتدل بخواب روند و بیک دفعه غذا بسیار زیاده بجا آید نوع دوم میوه
 که در نیم شود از جهت کثرت احتیاج نمی مطلوب حرکت عیف فرقی بین هم و غم است که مطلوب صاحب غم خوشنده و عاجز است
 از او را که و مطلوب صاحب هم فوت میکرد و عاجز نیست از او را که الیکن بجهت دیگر حاصل میشود علامت او در چشم عوز و
 شخص ضعیف و رنگ روی مایل سردی علاج شربت فوکه و بنفشه و عرق بید مشک و کلاب و کاذبان و غذا مطبوخ و آب و نان
 سیلانی نوع سوم که از فکر بسیار است و علامت او در سیلانات غم و هم علاج شربت صندل و فوکه و چهار عرق
 نوع چهارم که از افراط غضب شود جهت حرکت روح که میل بخرج نماید علامت او حره عین و روی و تو تر نفس علاج شربت
 لیمو و نارنج و تسکین غضب بکلیات لایق که موافق غضب بود و داخل علیل در حمام و آب نازین و آب کلاب بر سینه و سر و زانو و
 از صندل و کلاب بر سینه نماید و اگر حرار بسیار بود و دندان کاذب و مخلوط سازند و آب کشند و جو و آب نازین و آب کلاب بر سینه و سر و زانو و
 بعد از آنکه منتن تب نفع دارد و گوشت های ضعیف یا گوشت مرغ و یا تخم او مناسب است و خواب درین حالت فایده دارد و در حرکات ضعیف
 مثل طبع و غذای گرم و شراب گرم و در نوع پنجم میوه که از کثرت بخوابی و تحلیل روح و جفاف بود علامت او زردی
 و ضعیف و صفات و کورت بول از جهت عدم فهم علاج است که حید سازند که خواب آید یا اگر روغن بنفشه و کدو و در بنی مالند
 ابی که در خوشیاش چو شنبه باشد تب تسکین باید و حمام نفع دارد و بعد از او بیک ساعت غذای نیک سیلانی نوع ششم
 میوه که از کثرت خواب مانع گردد علامت او امتداد کثرت خواب و عظم نفس سبب اجتناس بخار علاج عرق در حمام و مالیدن
 و غسل آب گرم و ریاضت معتدل و تغذیه از شراب نوع هفتم که از فرغ بسیار می بود مانع گردد از جهت کثرت روح و
 علامت او اختلاف و نفوذ شربت سیب و صندل و عرق بید مشک و شراب اندکی گفته اند فرغ را از این بکنند
 نوع هشتم میوه که از کثرت بود علامت او زبانی گرمی مفاصل و کرامیت حرکت از جهت افراط جفاف و بیس بین و صغر نفس و
 بول علاج راحت در خواب بسیار و شراب لیمو و چهار عرق و آب نازین و چون تب تسکین باید و حمام و آب نازین فایده دارد و آب گرم بر
 مفاصل بسیار نهند و روغن بنفشه و خربزه مالند و غذا بعد از تب گوشت مرغ و یا بچه و زرده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر چیزی که از
 تخفیف حاصل گردد و خصوصاً از جمیع نوع پنجم میوه که حادث گردد در استخوان سبب از ویه سهل که جفاف در بدن حاصل گردد
 در روح را گرم سازد و علامت او است که اسهال قوی عارض شود علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و کل و اقاقیا و
 بکتاب است که دانه از در و زرد کیر کام روند و ماء اللیم و شراب بوق فایده گفته اند نوع نهم میوه که بسبب در شود علامت او است
 که در سردی دندان و گوشت غوره ظاهر گردد و بعد از آن تب ظاهر گردد علاج از آن سبب تسکین در دو مدت مرض معده از این
 معالجه تب از شراب بنفشه و راحت و حمام و مالیدن روغن و غذا لطیف و شراب مخروب نوع یازدهم میوه که از غشی از جهت
 اضطراب حرکت روح و گرمی او شود و علامت او سقوط قوه و ضعیف نفس و اختلاف علاج تقویت ال معجز یا قوی و شربت صندل
 و فوکه و عرق کاذبان و بید مشک و غذا اسیر البهیم از گوشت مرغ و تنه و مطبوخ نوع دوازدهم میوه که از جمیع معطر شود و کدو
 گرمی روح شود علا و ضعف و ضعیف و غسل و بکتاب علاج در وقت کشک و بعد از تسکین تب بنفشه و لطیف و حمام و مالیدن روغن و
 و بنفشه و بر این نوع نهم که از فرط غشی میوه حادث شود که سبب گرمی جگر علاج بنفشه و شراب ترندی و الوانخارا و آب نازین

داب کشک داب اندین و غیره تخم خیارین یا اگر ضرورت شود فرفر کافور و صندل و جگر را سر و سازند بخورن که الوده ساختن
 باب کاسنی غلبه الشعب و اندک کافور و صندل و زغال بکشد و اگر نالستان بود سر و سازند و در عتبه نالستان با عتدال
 دارند و غذا اگر او عدس نالستان و اگر قبض شود مثل شیر خشک داب نمرندی و انشال ان نرم سازند از انچه نزدیک خط
 مرض نغم دارد و یک ماس از عروق را در داب کافور مقدار بی هشت در یکجوشانند و کف انرا گرفته بیا نروده درم سکجین
 روزی پنج روز سیاحت و خون در بعض نیک شود علاج غذا مرغ و میوه سازند و از غذا او اشربه گرم و غلیظ منع نمایند و از نوبت برب
 انکه تب باز اعماده کسرت نوع دوم و عصب خالص تب و صفراوی متعفن شده ماده در خارج عروق یک روز و دو یک روز
 شود مگر اگر مکرر شود و اگر داب ان زمان هر روز یک روز و این تب اگر خطایی واقع نشود در علاج ان از سفت نوبت ناده
 شود زمان کرفتن او تا زمان که شقی تب چهار ساعت اگر کم بود نهایت ان دوازده ساعت بود و بر طرف شدن اوبق و سبب
 یا عرق باشد علامت او انکه ابتدا بلز که نشانه چنانکه کان بر در که سوزن در وی نرسند و قلت زمان ناقص زود گرم شدن و
 تشنگی و خشکی دهان و بویابی و عرق بسیار در محل تسکین تب اگر انی و در در سر و عصب بر نقض کلام و نبض گرم سر به غیر مستوی
 و بول احمه متعفن بوی و در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج انشان گرم و خشک بود و در سن شباب باشند و هوای گرم
 و شنای اول اعتدیه و اشربه گرم و تب شدید و زمان طولیل روزه داشتن باشد وقتی که بیاید این قران را معلوم باد که تب
 غلبه خالص است علاج طبیعت نرم بود در ابتدا هر روز دوسه نوبت نماید سهیل نهند داب کشک جو و اگر گشتر و انشال
 اینها کنند و در وقت ناقص اگر تشنگی غالب بود سکجین بایب سرد و شیر خرقه سکجین بر سر خسته تسکین عطش
 میدهد درین حالت در آخر نوبت سکجین فایده دارد و خوردن اب کشک جو و یا ناراد آب گرم گذاشتن فایده
 میکند بقیه حرارت را در روزی که نوبت بود شربت سکجین بایب سرد یا بنره تخم خیارین و شربت بزوزی و بعد از فقر
 دوساعت اب کشک جو بقتد و بعد چهار ساعت سکجین فندی و بعد از یک ساعت زوره که از فاش مفتخر و کرد
 اسفناخ و عسل که اگر سازند فتن آب عذره و اب نارنج و اب نمرندی و لیمو که کم که اصلاح دهند یا شیر بادام و در
 ابتدا غذا میل غلیظ مثل کشک جو و نر و یک اخر مرض غذای لطیف فایده دارد و اگر طبیعت قبض بود و پوست غالب
 صواب است که باب فک ملایم سازند و اوقاف انشاید مثل این احوال مقدار دو درم است قبول شربت الو بخاری یا
 تخمندی یا بقتد سیاحت یا تخمندی یا چهار اشغال مغر فلولس حل ساخته یا شربت کل مکرده متقال برنج انجمنه یا سفت سفار
 شربت سکجین در آب اندین محصور شربت بقتد به یک انی انها حرارت غریبه را تسکین میدهد و مزاج با عتدال بی از
 و طبع را نرم دارد و ماده را گرم نمیکند و اگر صدمع بود حصه لین سازند سزاوار است که در روز نوبت مریض
 مسهل نهند و تخم یک چیزی نهند و افضا بر مبروات در مثل سکجین بزوزی نمایند و اگر دهان مایل خشکی بود و از
 کشک جو و شربت سکجین اگر دهان ملخی دارد بی فرمایند سکجین داب گرم و بعد از ان شربت لیمو و غو با فراط نمایند
 و نیز نرید خصوصاً ابتدا انکه التهاب اندوه شدید بود و اگر ظاهر شود و صبح و احتیاج بهمال شود مثل صفرا دهند و اگر طبع
 نبود مایل به پیش بگردن است درم بلید و پوست او را گرفته در یک ساله اب یکشانه و نر سازند و بعد از ان با نلند شفت
 نموده است درم شیر خشک و یک داب نموده در روز راحت سحر اختیار نمایند و اگر عتدال عارض گردد
 و اندک محمود باب انرا بخورند آب سبب نفع دارد اگر مرض ضعیف بود مگر نوبت متقال نمرندی و سبب

و شربت سکجین پنج خشک ساخته و اندک آب سرد و کمر میبایست در محل تب کشیدن باید بود از آن حساب هر دو را میانه اگر
 هوا خوش بود آب هندوانه و مغز بلورنگ اختیار نمایند و غذایش غوره قوچ چهارم جمعی یوم که حادث کرد از سده که در سام
 جلد و فواید عروق یعنی دهنای رکبه و عروق بقیه از غلظت قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث حرارت مغرط عینه
 و حدوث این سده از کثرت اخلاط خلی از سر ماستید میشود علامات او حره و جبهه بران رکبه و تقه در بدن و تده و صغر نفس و اگر
 سده بسیار بود علاج فصد و اسهال اگر بدن تمثیل بعد از آن استعمال کشودن سده بشربت بزر در می و گاهی حادث میگردند بعد از
 فصد در درجه جانب چپ واجب است که بار فصد نمایند و اگر در باقی ماند سبیل میبایست و شربت بنارین فایده دارد و کلفه و کلا
 و عرق کاسنی و بادیان و بعد از تب حمام و این و مالیدن بدن با رو مسکون کنند و غذا بخورند شکسته و با شمع و اگر حرارت
 بسیار بود کنگر جوفق آب ترندی آب انارین و غوره قوچ یا نوزدهم جمعی یوم که از جهت تب و اشتها بوجوب بخور بد که روح را گرم
 علامت او فساد طعام در معده و جشای و خانی بد بود و غلبه عطش و خیری از علامات تب مطبوعه مثل حره و جبهه و غیره باشد علاج
 اسهال قوی بود آنچه بقی دفع شود طعام فاسد بود علاج بکنند هر زمان جبهه جبهه آب گرم دهند تا معده شسته شود و اگر بقیه ماند
 بحمام در آیند اگر ضعیف بود بعد از این بدن حمام معده را فوّه بشربت سکجین بنوعی که بکشد و آب ابی و اسبب را حشمه
 بکنند و روغن کل بچوشند تا روغن باقی ماند صوف زعفران روغن الوده شفته بنیز گرم بر معده گذارند و بپزند و آنچه بقی و
 و اسهال بی پای غلظت دیگر بود و حادث میگرد و ضعف معده حب الرمان و سماق فایده دارد و اگر خیری با طعام مانده بقی دفع نمایند
 سکجین و آب گرم و اگر طعام با سفلی شکم رفته دفع نمیشود بختیاف دفع نمایند و جمع و خواب نفع دارد بعد از مغز و قوت
 غذای خفیف اختیار نمایند قوچ ششازدهم جمعی یوم که حادث کرد سبب تب علامت او حره و جبهه و غلظت نفس و سرعت حرارت تمام
 و تده و بیاض لعل علاج فصد و اسهال طبیعت با فو که صناد در در معده و در ابتدا بعد از آن مرکب بعد از آن محل و غذا الطیف و قوچ
 سفید هم جمعی یوم که سبب حرکت و بخارات خانی که در بدن جمع شود علامت او ترک حمام مقدار علاج دخول حمام بعد از تب و آب
 گرم بدن را بشویند و بوی خشک فایده دارد و غلظه و از مالیدن بدن با عتال و لبوس کنند بدن را بشویند قوچ ششازدهم
 در جمعی یوم از حرارت مغرط بود کثرت توقف در حمام و افتاب و گرمی در سر و گرانی او و شته عطش و صغر و سرعت نفس علاج غلظه
 از صندل و کلاب سبب ابی و کشیز در پیش بینی دارند و روغن کدو و بختیاف یا پسر دانه میسر سینه و سر مالند و شکم باب ترندی
 نرم سازند و شربت از شیر خرد و جویین و شربت نارنج و لیمو فایده دارد و بعد از تسکین تب بحمام در آیند و با شمع سماق و غوره میبایست
 قوچ نوزدهم که از برودت بنمید که بخارات خانی در جلد محسوس که در علامات او سرعت نفس و عدم حره و جبهه و چشم و علاج در
 خانه گرم مالیدن بدن تا تب تسکین یابد و بعد از آن بحمام مذکور گرم خانه توقف نمایند زمانی نیک و ابی که در او بختیاف و با بون و
 با کلیل جوشانیده باشند بر بدن ریزند و بعد از عروق بسیار روغن که مسام را بکشد بدش روغن شربت و فرفیون و غیره مالند و
 پس از آن از فرمایند خواب و نیک بپوشند و چون بیدار شود مزوره دهند اگر میل تمام باشد غذا از کوشش مرغ یا کوفته حوال
 یا بخور آب از نوزدهم جمعی یوم که از شرب شراب و او بر گرم علامت او حره و جبهه و علاج شربت سکجین و شیر خرد و
 خیارین و لیمو و سایر بر دات و کلفت در موضع معتدل و مالیدن اطراف تب کشیدن باید فصد و با حجامت فایده دارد و
 آب ترندی و الو بخار و چهار شربت اگر حرارت قوی بود قوچ بیست و یکم در جمعی یوم که از او و سده و غلبه گرم شود علاج چای
 شربت و شیر خرد و کاسنی و سکجین و اصلاح حکم باب انارین و صندل و کلاب بر حکم گذارند و اگر تب و گرمی چهر

در دماغ طبعی و آنچه از کرمی افتاد بود و بی عیاض و در خروج نفسانی میشود و اندک است از کرمی حمام عارض کرد در دل میشود و در روح حیوانی و بعد از تسکین تب غدا غوره و لیمو و نارنج سازند نوع است دوم در جمعی یوم که از نمره در رکام شود علامات اضعف دماغ و رکام علاج ما جماعت و تلین طبیعت مسهل حقیف تسکین سرفه و سعال فستق و مشرب عذاب و سبستان و بنفشه و خوردن آب شکر و اجتناب از گوشت و شراب بعد از تسکین تب بحمام در آب بنفشه فصل دوم در جمعی خلطیه و این تب که از غلط بودی نامند جمعی عصف که از عفونت شود و انواع و اسباب و علامات و ادوات آن و این بر انواع است نوع اول در جمعی طبقه این تبی بود که از خون شود و این وصفه است یکی آنست که از عفونت خون غوره دیگر آنکه از کرمی خون بودی عفونت این تب طبقه را سوسو خن کوبند و سبب این تب اسهلا و سده باشد و اکثر این تب عارض میگردد کسی را که اعتدال بر یا صحت گردیده باشد و ترک یا صحت کرده خصوصاً معتدلاً با شقاق بوده و ترک آن نموده و از آنچه موجب عفونت خون است کرب است که از میوه نامتولد کرد و این تب مستعمل میگردد بسیاری بر سر سام و محرقة و حصیه و جدری از جهت رت خون و غلیظان او از دم تب و عووض بقرناتقص و ششبره و حموه و جدر و جسم و خاریدن بینی دارد و موضع فصد عارض میشود و پیش از تب یقل تمدد در بدن و کسل و حلاقیه با عیاض و خواب کردن و نقل در سر و پستانی و کرمی این تب بسیار بر سر مشرب تر است بی محرقة و بنفشه و تلین قوی و تمبلی کثیر الاختلاف و بول از غلیظ که در عارض میشود و بسیار دم جوارز در وقت بیمار از او چیز ناکه از خون متولد کرد و در روعی نبود مگر در حران و از عفونت خون و حرارت این تب عارض کرد و دماغ عارض قوی یا قلیق و کرب اندوده و ضیق و بدستوری سخن گفتن و در دم حلق و لبا و عسلان موع و در تب است همان تب شبیه بود و محرقة و سوسو خاص و در جمعی مثل جمعی یوم اما حرارت این تب اندک باشد علاج فصد نمایند و خون بردارند تا نمره و یک غشی اگر قوت قوی بود و سوسو و وقت مناسب و اگر بالغ باشد از فصد جماعت نمایند یا کربشانی کشایند و در روعی حران نمایند و انفعالات بدینچه در ایام گذشته بکند و در دم اگر قوه یابی بود و اسهلا خون فصد مناسب است و بعد از فصد شربت عذاب و فستق و بنفشه و اگر رفیق بود مای بود یا صغری بمرید و غلیظان لازم دارند و اگر غلیظ بود و فصد دهند و بعد از فصد قوت ملاحظه نمایند که قوی بود یا ضعیف اندک اگر او صفایخ و اگر در اعلاجم چهارم و سیم کشک جوشیه با دام فوق سازند و تا یک آب نارنج و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعیف بود دستور بای مرغ آب نادر و بعد از فصد راحت نمایند و آب انار برین و شربت با چای شربت خیار نمایند و شکر را بشا و که از بوره و بنفشه و خمر و و شکر ساخته باشند بسیارند یا حقه نرم نمایند و اگر مرض بود و از اجرام تجاوز نمایند شربت عذاب و بنفشه دهند و اگر قوت ضعیف بود و مرض از معده تجاوز نکند و اگر اول بیمار آب انار میخورد نقد اینجه میل نمایند و بعد از دو ساعت مقدار چهل درم آب جویده در دم فصد و بعد از چهار ساعت باز در دم سکجنین باب سرد و لحاظ است بنفول مزاج نمایند یا تخم ریحان و اگر مرض علیل معتدل بخوردن بسیار در اول بیمار آب کشک جو نقد دو نوبت دهند و اگر بدن معتدل تسکین نیابد در آخر روز اندک نان کله کله یا نان از خمر ساخته شربت آب سرد و امثال آن دهند و اگر تا چهارم تب بر نماند یا ششم کشد بعد از آن شربت سکجنین بزوری و لیمو و نارنج و آب غوره و در بواج و امثال این نوع ترشها میل نمایند تا حدت و عفونت خون تا تسکین دهند و اس غوره و دماغ بعد از ششم فایده دارد و اگر خون رفیق و صفای می شود و مزوره از غدس مسرکه سازند و اگر غلیظ بود مناسب است و اگر بعد از نفع احتیاج مسهل شود و مطبوخ حلیله زرد و شاتره و خیار شیر دهند اما تب مطبوعه که سبب عفونت صفرا بود فصد نمایند و خون اندک بردارند و مبالغه نمایند مثل شیره خرفه و آب که دیا سکجنین و آب شکر

علامت او آنست که مریض باید در سر استخوان پهلواختیار است نعل در وقت شربت بدر که بسیار قوی بنامند و گرم بود
مثل تخم کرفس و بادیان و خیار بن و تخم خربزه و درم شربت سکجین اختیار نمایند و عدد در روز یک نوبت بود شور یا در مرغ و میوه بود
و اندکی از گوشت او و در روز نوبت اقتضای شربت که تسکین باشد مثل آب انارین و قند باب شیر و قند و تر عسل اگر قوه
در روز نوبت و اگر صبر نتواند که در شیر سبوس کندم بقند و اندک روغن بادام میسلمانند بعد از تسکین حرارت و اخطاط نوبت
و شربت نفع دارد و از اجتناب از غذا و غلیظ نمایند و اهتمام بقوت عمده فایده دارد فروع چهارم در تب محر و در تب
دو صفت است اول اگر حادث شود از عفونت صفرا داخل عروق بود بر وجهی که بیشتر در عرق فواحی دل معده و کبد باشد دوم
اگر این تب محر و از بلغم غرض فواحی سینه و دل متولد کرد و از بلغم مانی و صفراوی حادث اندک عارض شود و شربت راجع را پاک میکند
و بیشتر مردم جوان و صبیان عارض میگردد علامت او لزوم تب و حرارت و زیادت از تب عنب بود و خستونی زبان
بود و صفت زبان متوسط و سیاهی زبان بد بود و عرق کم بود مگر در روز یکبار و از اطاط طس و سرفه اندک و حرارت طبل بیشتر از
ظاهر بود و لذت از یافتن از سواد سرد و قشوریه در بدن و اگر از صفرا محض و اعراض شدید روی و بدن مثل سهر و احتلاط عقل و قوت
و در سرد و چون قوی و خستنی و کرب و خستونی زبان و سقوط شربت و حرارت و فواحی سینه بسیار بود و فرق میان تب محر و تب طبیقه
آنست که شربت در تب محر و زیاده است و حراره در روی کمر از طبیقه بود و عدد در بدن بود و وضی نفس در تب محر و حرارت حادث
ظاهر نباشد علاج آنست که نظر کند در حرارت ماده و اگر حرارت راجع باشد بر ماده تسکین حرارت بشیر خرف و شربت را بچ و ما
اینها نمایند بعد از آن صفرا و پس از آن سسمل و اگر چه ماده راجع باشد حرارت صفرا و اول پسند بعد از آن سسمل اختیار نمایند
و در آخر تسکین حرارت نمایند و سواد را شربت که سسمل قوی در ابتدا و تب نه باشد و اگر حاجت طبلین شود آب صفت میوه یا آب
ترندی و الو بخارای و شربت کل کمر و سکجین یا شربت سفینه و حقه نرم اختیار نمایند و آب ترندی و قند هر روز فایده دارد و
اگر مبتدیان غلیظ و رنگین بود و قصد نمایند و آب سسمل و اندک و جمع بر ذات بال فضل درین مرض نفع دارد و اگر در شکم و ری بود و در معده
و کرب و صفرا و حرارت غریزی صغیف بود و خصوصاً بعد از نفع و آب سسمل نمایند تا حرارت غریزی تسکین دهد و غذا و عسل
و آو قوی که تم سقط قوه بود و چندین نوبت باشد و خرفه بصندل و کلاب اندک کافور سه دستخته بر سینه گذارند چند کرات و کلاه
حرارت قوی بود و در ص کافور سکجین که از بر و سه دستخته باشد و چند و بعد از و سه ساعت آنست که جو یا آب انار بخوش و در
بر ساعت آب سسمل و اندک یا با درنگ یا با اندک قند یا با شربت شش اندک اندک اختیار نمایند و سکجین بشیر و تخم کاسنی و
خیزدین نفع دارد و عللیل را در وقتی که حرارت تسکین باید مایش مقش و کدو و کشتک جو بشیر با دام در سنفق آب غوره و امثال آن
تا در معده تسکین بصفر شود و قوی مریض آید و اندک روغن بادام در دهن گذارد تا آنچه از سودا و خستونی باشد چون بشیر و میوه
گرد و اگر در خرفه کتان استخوان گذارند و بدان رو و زبان را پاک سازند و سسمل بود و اگر دانه الو که در اندکی از گوشت او بود در
زنان که کینه فایده دارد و اگر کانی در سر بود یا بوزنه بخت بخت و سر بر بخار آن دارند و یا با رگ اندک اندک شربت خط بود و باقی
از سر و کلام و سعال نباشد کانی در سر و یا بخار که مقصود شود از اشربه و اغذیه ترخی فایده دارد و دیگر تب محر و کرب حادث از بلغم
شود و علاج سکجین بر روی نمایند و در آب کشتک جو خود نم کوفته و اندک بادیا و کلاه ماده در حوالی معده بود علامت او

کرب و غشیان نیز قذف پس قی نمایند بکنجین و آب گرم و اگر ماده غلیظ بود یا راجع فیقره کبر او را شسته باشند و در حرارت
 صبر باب انداختن خوش در آنها مصلحتی انداختن لطیف دهند و در وقت انحطاط تبیر ناکه و مصالحه همان طریق بسیارند و حمام که
 آب و مایل به سردی باشد در وقت نفع دارد و کسی را که تب او از بلغم شود و نوع کج در غلبه تبیم و حدوث این تب ضعیف
 متعفن که در عروق بدن در آمده میشود بسیار است که در یک هفته بر طرف میشود علامت او قوی تر از علامات غلبه الصلح بود
 درین تب ناقص نبود مگر بسبب بحران و در تب غلبه الصلح هر روز ناقص لرزه بود و هر بار عرق در تب غلبه تبیم عرق نباشد مگر در
 در آخر یا در بحران و فرق میان تبیم و محرقه از وجوه است اول آنکه حرارت از دفع و محرقه است و از آنکه در غلبه تبیم
 دویم آنکه حرارت در غلبه تبیم بود و سوم آنکه محرقه با او کرب و غشیان و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی بود چهارم عطش
 و خشکی دهان و سوزش بینی در محرقه بیشتر بود و پنجم زبان در محرقه سیاه بود و در غلبه تبیم نبود و بدن در غلبه تبیم لاغر بود و علائم
 میوه و نارنج و غیره تخم کاسنی و عرق سید مشک کاسنی و کافور زبان بختیاری و قنداختیار نمایند و سهل قوی در ابتدا و این مرض متکاب
 نیست بلکه اختیار بر حقه حقیقت و تربت از آب گرمی و الو بخاری و آنچه اندک تلین دهنه باشد نمایند و مبالغه در ترشید بسیار
 نمایند علاج قوی تر از تب غلبه الصلح نمایند نوع ششم در تب غشی حدوث این تب که غشی ظاهر میگردد از کیموسات صفرائی
 سببی که در غایت وقت باشد میشود علامت او آنست که حادث میگردد و این تب در بدنهایی انسان در غایت حرارت و
 بر پوست بود و ساقط میگردد در بعضی قوه در نوبت و احیاء و نوبت و این از علامات تلف بود خصوصاً صاعدی که در مجده و حکاوم
 بود و اگر این تب بسبب هم و غم و غیابی یا استغراق بسیار غشی واقع شود این تب اسلم بود علاج تبیر سکن بود و در بعضی
 و طلا و از صندل و کلاب پاشیده در خانه فرش اندازند و ریاضین و خوشبوی و فواکه مثل الی و قراح در نواحی او گذارند و عند اهرت
 اندکی نان در آب انارین امیحه مثل آب لیمو یا ریاح در زیر دیک فربت میل نمایند دفع غشی نماید و از جهت ترشی بقوت سعه شود
 و در درونیک و صفرا و غیره و در مغز کجته باب غوره پیش از نوبت شیور باب انار خوش یا تربت سبب فواکه فایده دارد و اگر غشی
 شدید بود و کمک یا نان بلب سرد یا تربت بقیه میانه و حقه باب شیور و آب که در سرد ساخته و اجتناب از چیزهای گرم و
 غلبه سرد و دروغ کاویا و قرض نور و غسل بلب سرد اگر تابستان بود و آنچه تناول نماید غلیل و حرارت است باشد بهنج یا برف سرد
 ساخته و اختیار نمایند نوع هفتم در تبی مواظبه این تب نبوت بود هر روز و حدوث این از بلغم غش که در خارج عروق باشد
 و زبان کرفتن او هر سه ساعت بود و وقت گذشتن او شش ساعت علامت او آنست که در ابتدا او لرزه و سردی اطراف
 است و بدن زود گرم شود ناقص در تبی که از بلغم راجع و حاض میگردند تبیر است و ظاهر میشود در وقت از آنکه اندک فته
 پس از آنکه برف سرد میگردد و بعد از آن بندرج گرم میشود و بار خور و میکند لرزه از جهت غلظ خلط و کاهی با این سردی غیره
 بسیار است و از علامات تب و غشی و سقوط قوه و طعام منهنم نداشتن و حرارت او قوی شود و تبی که از بلغم شود حادث شود و نیز
 در تبیم و در تبیم قوی نباشد و تبی که از بلغم شیرین بود اندک فتنه برده بود و ناقص بود و خورد و کرب و دهنه کمر بود و در تب
 غلبه تبیم بسیار دهنه باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و عرق مکرر و تبی که از بلغم شود کرب بسیار متعفن بود و در تب
 غلبه تبیم بسیار دهنه باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و عرق مکرر و تبی که از بلغم شود کرب بسیار متعفن بود و در تب

ضعیف مخفض و صغیر و متفاوت و بول او در اول رفیق از چپ سیده و برودت بود بعد از آن سرخ بسبب عفت و بر از نرم رفیق
 بلغمی باشد این تب عارض میشود اگر جنبه از عوارض و حقیقت آن کسی که رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و مردی را که حشر
 بسیار میل نمایند و کمتر استفراغ کنند و در بلبه و زمان هر که رطوبت برودت غالب بود و زمان نوبت او اکثر چاشت بود و بعد
 از آن بمیان روز رسد علاج در ابتدا اقلین طبیعت با اعتدال و قیاس کجایی و آب گرم که در دو تخم ترب جو شامیده باشد و
 تکلف نمایند بقی بسیار بعف و استعمال لطف و چیری که قطع بلغم کند و موافق است که در ابتدا از سرش کجایی و کف کند بار و
 استفراغ اختیار نمایند بعد از آن مصطکی و انیسون نوبتی و نوبت دیگر باب کرمس و بادیان و کجایی عسلی نفع دارد و زوفا و سبب
 نموده میل نمایند و اگر طبع با اعتدال بود و شربت ملین که در و کرمی بسیار بود مثل کلسنج و در متقال بادیان هم کوفته و اکثر شفا
 یک است متقال عناب و سیستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی هم کوفته و در متقال بانی متقال قند جلاب ساخته چهار روز اعتبار نماید
 و اگر قویتر خواهد بود متقال مغرطوس و پنج متقال فانی با قند و یک متقال ترب با صافه سازند و اگر قوه ضعیف بود حقیقه لین نماید بعد
 از آن حقه خادوی بانی که در دو تخم ترب شربت و پنج سوسن جو شامیده باشد یا کجایی عسلی فایده دارد و بعد از آن کف کند شربت
 سبب و صندل و مغرطوس و کرم کوفته و اگر سازند و اگر زمان طویل کشد و نیم ضعف بود و شور بای مرغ یا تپو بانگی از این گوشت طپور
 مطبوخ بریان نموده اعتبار نمایند و اگر طبع قوی بود و ای ترب شربت و هند صفا آن ترب در درم و مجمل و مصطکی از هر یک یک تخم شربت
 مجموع شربتی شربت متقال یا کمتر از متقال اگر بیشتر سازد کجایی نوبت نماید و صیاح بخندرم کف کند یا شربت متقال کجایی بر روی
 یا کجایی عسلی میل نمایند و اگر بول احم و غلیظ بود و صفا فایده دارد و اگر احتیاج یک شک جو شود در او تخم کرمس و بادیان اندازند و اگر
 احتیاج استفراغ بود کجایی باب کرم حل نموده و در دو قی فرمایند بی صفت و اگر این تب از فصل و رجا و نماید و در روی و
 اطراف شمع ظاهر کرد و در قریب و در شربت ما الاصول شربت بزوری یا قریض استین کجایی بزوری و اگر مزاج کبد سرد بود و شربت
 کب شربت بزوری و اگر مزاج سرد و غلیظ بود و علامت او دیگر کشید علت و بیاض مفاد و در زمان رشتان و در سببی و طبع
 مزاج سرد و تر و تریاق کبر مقدار و اگر روزی دهند و روز دیگر بنده تریاق از ربع یا شربت و بطوس و اگر این تب حادث از بلغم شور شده
 استعمال کنند او دیگر بسیار کرم بود اگر تب نشد و قوی و با حرارت بود و بول نکین و نبض یاب و سرعت علاج غلبه خالص سازند و
 زیاده و نقصان بحسب حرارت ملاحظه باید کرد و غذا لطیف بخوردیم کوفته و ماش مقشر بر سره و کنند و شربت و خصوصاً اگر بلغم خالص
 از بود و اگر غذا قوی خواهد کوفته و مرغ و یک و امثال اینها و سر او است که در غذا چیزی که قطع بلغم نماید مثل تخم فحش و انجاده
 و سرکه باشد و وقت غذا بعد از فور نوبت هر طرف شدن نوبت و پیش از نوبت چهار ساعت و احتیاج از غذا اگر از بلغم خالص
 شود مثل شربت و خوات و فوا که نزد کوفته و باغ و بخره و آب سرکه و پنج باشد و حمام پیش از نفع ضرر دارد و بعد از فایده مند
 نوع هشتم در تب بلغمی دایم حد و تب این تب از بلغم عسل که داخل عروق بود علامت او تب لازم در ابتدا و اواخر و برودت
 و قشعر بره نباشد و گاهی قشعر در سر و در سینه و اما از در عروق نمی باشد مگر در وقت سفارقت کلی و این تب مستحب است البته
 بدق دارد و حرارت آن تب زیاد بود و نبض مختلف و زمان است و این تب نه ده ساعت بعد از آن تخفیف یابد بسیار
 که حادث میشود از این تب و قی که بسیار مده بود و علاج نمایند از استفراغ مده محسب و قی و شکن حرارت شربت کجایی

و گفته در جلاب از غسل و آب دایان و تقویت بقرص در دو مصطلکی و اینسون و کلقند و اگر اعتدال رحون بود قصد نمایند اگر
علامت نفخ ظاهر بود استغراق ماده مسهل کنند دو بار و سه بار و مزاج را با الاصول و کلقند و اصلاح او نیز و قرص در هر عوصب
کلسر نه در هم بسیل و چ سوسن از هر یک بخورم بمشمت قضاها سازند شربت می رود در هم یک یک پیاده یا بزوری احتیاط نماید
و اگر در سینه خشونت بود کلاب سفینه و سبستان و پرسیاوشان فایده دارد و نوع نیم در تب غشیه خلطیه حدوث این تب
بلغم خام بسیار که بدل رنجته چیزی از و غش عارض کرد علامت است و است که در او مثل در و تب بلغمی یا بهنج وجه و لاغری بدن
در تب صاحب اصحابی در اکثر اوقات لب او مثل لب کسی که شاه فوت خورده باشد و چشم او در وقت بجان بود رنگ تیره
رفته و در زیر فرقه که سر سفید میگویند نوع بود و اگر تبی از ترش و کبابی عارض کرد و این تب در بعضی اوقات از صفرا یا غلیظ خلط
بلغم و با و سوزش در احشا بود و او را مثل بلغمی باشد علاج این مرض صغوتی دارد بسبب آنکه اگر مسهل در غشیه بود اگر علامت کلاب
ماده تبیاده میگرد و اگر غده اندند فوت ساقط شده موجب ضعف شود و اگر در دم در احتیاطا هر کرد و شکل یک کرد در جلاب
است در علاج که است حقیقه بدن نمایند و بتدریج قوی کنند خصوصاً اگر طبیعت قوی بود او را تب جفنده و نوره و غسل حقیقه سنازند و
بعد از آن او را به اضافه ساخته عمل نمایند و باید که بنظر حق که ابتدا از اساق نمایند از سر زانو تا اسفل قدم بمانند و بعد از آن را با
بالا تر پس از آن دستار ابرمه که سرخ کرد و جلاب بعد از آن پشت سفید را در جعبه بار سا با نماده و بعد از آن باید که روغنی که در بعضی
نمود و سرد باشد مثل روغنی نیست و کج و خیر و کل و قسط در بدن مانده و شربت سلجینی عسلی با دو درم تخم کرفس و سحجان آب غسل
یا یک کرد و فو و اگر آب غیر عقیده یا غسل باغ در جلاب اینجی باشد و دفع غشی کند و اگر ضعف ظاهر کرد و نان با نماد یا شرب کلقند
نمزد نموده اگر در دم احتیاط بودی اگر یک مسهل وجود آید دفع کلی دارد نوع در هم در تب که اندرون سرد باشد و سردی گرم یا عسل
تب سرد قسم بود اول تبی که اندرون گرم بود و سردی در و این جمیع دفعی که حرارت در دهه قوی بود میباید سواد زبان شد عطش
و عظم نفس و اندوه و ظاهر بدن بسیار سرد و این علامت است اگر نباشد تبی غیر تب حرارت در باطن قوی نباشد و
سرعت نفس کمتر بود و در اکثر این تب بلغمی بود علامت او آنکه تب صفرائی بود و لزوم او بر طبقه غلبه علامت آنکه از بلغم عارض
شده باشد بول در خام و بعضی لطیف و متفاوت و قسم دوم تبی که اندرون تب سرد بود و سردی گرم و حدوث او از بلغم زجاجی که در
عارض بود و عفو نیست و اگر گنده شده از و بخاری گرم در ظاهر و درین وقت احساس میکند سردی اندرون حبه آنکه این خلط ناظرات
الف کفره بود بدن او صغور و ساکن بود حال ابرودت او معلوم میکند علامت او است که خارج بدن گرم بود و باطن سرد و بعضی سرخ بود
و نفس عظیم و تشنگی نباشد و نمی باشد این حال اگر در ظاهر ارض که قوه ساقط شد قسم سوم تبی که حرارت سردی در ظاهر و باطن محاذ بود
حدوث این تب از بلغم غش که از بخار او ظاهر و باطن گرم شده علامت او بعضی لطیف و متفاوت و بول خام و شده هر روز قویتر باشد
و کبابی از حبه غلظ ماده سخیل اخف در یک کرد و آن زمان خارج می شود و در تب بلغمی در تب فو تب او از چهار ساعت تا نوبت چهار
ساعت بود علاج سلجینی عسلی هر روز نصف درم باب گرم و بعد از دو ساعت شربت سلجینی در شربت تا الاصول و شربت بزوری
و حبه صبرین و حبه صبر در او زده درم بلبند و در چهار درم مصطلکی سه درم کلسر و اینسون و عرقان و کثیره یا متقل از بر بلغم درم شربت
و در دم و حبه غشیه و ایارج فایده دارد و قرص در رص و صبر و فی تخم ترب و شربت و غسل مسهل از بورت بلید سیاه

و تر بدو حقه که قابل بکده بود صفت سهیل که نافع است و حلیت بلغمی نیز در دم صبر بکند دم غار بقول در دم نشسته که چین و چروکیدگی
باب کرم و نوزاد است که معده را قوی دارند بکفند که در و صطلی و المسمون باشد و بی که از صفرا و غلیظ بود علاج مرکب
بلغم و صفرا نماید از جنس حیات تب بلغمی نهاری و بلغمی آما تب نهاری است که نوبت اعراض میشود در روز و نوزاد در شب
تب بلغمی بر عکس این تب میبرد و در تب نهاری ماحول بدتر بود حقیقت آنکه اعراض میگردد در وقتی که مشام کشاده است بخند
یا فتنه بخار است و این دلیل بود که نوبت مده و بسیار است که منجر میشود بدق از تب نهاری و سقوط قوه و گرمی هوای روز و غیره و سبب
سبب نهاری در هوای سرد و تب موجب دق گفته اند علاج تب بلغمی نمایند و گاهی حادث میشود تب نهاری و بلغمی از بلغم حیات
که پراکنده شده در بدن و از راه ندارد و عفونت او کمتر بود علاج تلطیف تدبیر و مسخ از آنجا که بلغم متولد میشود و تقبیل بوم و مستغرق
بلغم و راه را از تنم خیارین و شربت بزوری و عرق در حمام فایده دارد و اگر دیر مانده شود و او احتیاج بر سموم حیات از تب بلغم و
خداوند تب سرد را سود دارد خاصه که مده دراز شده باشد و مسخرت نه برین و اگر دم باز دارد احتیاطان حلیت و فلفل در
فی و در ابلقن و کرم سداب از یک بر یک بر گیرند و بر سر زن ان عسل نیمه نمایند و منبری تحقیق ناز و در دم از جهت مسخرت که بر ناز است
کرم با عسل الاسود و اعتبار نمایند پیش از لرزه و بجا بر پوشند و در جامه او را بکنند و از ناز بجا و در حلیت نفع دارد و در غن
قسط مالک و سر بخار است کرم دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید بدین تدبیر است امید است که لرزه و تب تسکین یابد
نوع یازدهم اندر تب بلغم دایره این تب خاص است و از سودا و عرق خارج عروق و نوبت او اکثر است تب چهار ساعت
بود و مدت را گذارتن و در تب و حلیت مساحت و در از بلغمی است او اگر خطائی از طبیب است واقع نشود و مخطوط سازند بعضی از خبر
نامناسب امید است که در یکسال خلاصی یابد و وقتی که علاج چنانچه باید نه نمایند تا و از ده سال میکشد و مثل میشود با استفاد حیات
مرکب و در تابستان بچته آنکه مده رفیق تحقیر باید بوق و استغراق است باقی مده غلیظ بود و عطوفت و منقل میگردد و بلغم حیات
او است که بسردی آنکه ظاهر شود پس از آنکه زیاد کرد و در محل آنها کم بود سردی چنانچه در بلغمی میباشند با لرزه شدید تا غایبی
که دندانها بر یکدیگر بخورد و در دستخوان و مهربانی است در وقت ابتدا احمرار است و آنکه التهاب و گرمی میشود از حرارت بلغمی
شود و قوی بود و بیشتر از تبهای قریب با امر اسودادی و بعضی مایل به سلاست و بلبل در است اسفید و بعد از است اسفید و در آخر
سیاه رنگ و آنچه دلالت دارد برین حال عادت مده و من و بلغم حلیت است و اکثر اعراض میشود کسی را که مزاج او سرد و خشک بود
و درین کمولت و در فصل خزان و در هوای سرد و خشک و اگر از شاد و غذا که از سودا متولد شود مثل کرم تب و کرم تب است و این
و غیره و بسیار است که در تابستان تب عین بود چون زمستان و خزان شود منجر به کرم در علامت بلغم مده این تب است که
سرمه و لرزه کمتر بود و اصناف تب بلغمی است صنف اول که حادث میگردد از عفونت سودا و طبیعت علامت او است
که مذکور شد صنف دوم که از احتراق خون بود علامت او غلبه دم و شربنی دمان و سرخی بول و گرمی در بدن صنف سوم تب
ریح که از احتراق صفرا حادث کرد علامت او قصر نوبت و بسیاری عطش و بلغمی دمان و کثرت عرق و میل باشد تا ترس و منقبض
و تا ترس و است و آبشیر بره و سردی گوش و می باشد یا التهاب و غضب و در اگر حدوث این تب در عقب جی صفراوی بود
جدم که از احتراق بلغم بود علامت سفیدی بول و غلظت سردی طمس و کمالی و طهر و نفق بول سیاه که سفیدی زنده و قند و عطش

حلیفت در از هر یک بر آب سرد زن غسل بسیار شدت بر منی نیم شغال تا در دم بود در هر سه روز یکبار میباید و در جانیوس گفته که خلط سبز
 دیدم که بسیار از ریح خلاص می شدند و بعد از استسین و تریاق خورده و شیخ ابوعلی فرموده که حلیفت و نفط را نماند و شراب
 بعضی برقی که نوکانه نباشد دیگر ریح دایر از سودا که از دردی خون جادت شده باشد علاج در ابتدا تقطیل مله باب بسیار و
 فایده ریح بکفنه و تلین طبیعت بطریق بلبلر زرد و سیاه و بعد از نفیض فصد با سلیق و قی بر طعام نفیض دارد و در استفراغ نادره قوی
 مثل افیتون و سفاج و غار یقون و سطوخ و دوس و حجر ارمی و لاجون و کاسین و حقه قوی فایده دارد و سمنه و ار است که در عصبانیت
 اسهال نماید چه که خلط سودا می یک سهیل و دوس سهیل دفع نیش و پس دفع ادبرات تواند و بعد از استسین قشوره و لوزه و ان
 عرق مناسب است که اتمام نماید درین تب تقویت کبد و سپرز در ابتدا اسکجین در وسط علت نفوس ریح و غایت و اگر
 قوت ضعیف بود مرغ و پیوز زرد و تخم مرغ نیم بخت و مایه رضاضی و اگر از غلظت بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت
 کوسفند و بزغال که در او دیده که بود نوع در او از دم در ریح و ایم حدود این تب از سودا و عفن که در داخل مرق و در علف
 اول و دوم تب است و در بعضی اوضاع در روز نوبت و اشتداد حرارت دانه و عدم ناقص علاج فصد با سلیق و نفیض
 و سکجین یا در طبیعت طبیعت بطریق افیتون و جب افیتون و هند با عتال در گرمی و سردی و سکجین و آب کاسینی و آب بایجان
 شربت سکجین بزوری معتدل و اگر حرارت دانه شد بدو و شنگی غالب کشک جو و جلاب آب نرسیدی و انو بخاری
 آب غار یقون و غذا آنچه مذکور شده و اگر خلط نفیض یافته سهیل قوی و حقه در ابتدا این در آخر قوی علاج دایره نماید و باغنه
 در تخم پنجه نماید و تدریج در تب ریح و قی که حرارت در تابستان بود و سمنه و ار است که در دیر گرم نماند و اقتصاد بر آب
 حین در وقت صل نموده با سمنه نماید و سهیل از بلبلر زرد و سیاه و افیتون و غار یقون و امثال این اختیار نمایند و در طب
 بدن از حاکم که استسین باشد و غذا افید که در و اسفناخ در آخر مرض قی در روز نوبت سکجین و آب کرم و بعد از
 نیم بکفنه بشتر خورده و شربت سبب صندل نوع سیزدهم در تب حش و سدس حدود نه این تبها حش ده
 تب سبب باشد اما کتر و غلیظ بود و مقدار او کتر و اکثر از سودای بلغمی حاصل شود علاج تب بلغمی نماید و بخیر با گرم در بری کمتر
 باید نمود و سهیل دند و شربت سکجین و اگر حرارت بسیار بود و شیر و تخم خرز و و کاهی کفنه فایده دارد و غذا تخم کفنه
 از گوشت مرغ یا گوشت کوسفند و جوان و سبب و پیش از روز نوبت بد و روز بخواب و این تب بسیارند و در غار یقون
 نیم شغال محوره و انکی لاجون در دم کمتر نمیدرم کوفته اختیار نمایند و در مصلح و بعد از ان آب کرم یا جلاب مطبوخ و افیتون
 بسیارند و اتمام بدفع سودا نمایند نوع چهاردهم در تبها مختلفه نماید و است که بسیار در اول معلوم نباشد و در آنچه
 بود از امر کتب گویند و گاه باشد که در دست اربس دیگر اینده و نوز یک تب بر طرف نشد و نوبت دیگر اید و طبیعت باید که نشان
 تبهای نیک ملاحظه نمایند تا بر حقیقت یک واقف گردند و اگر تب سبب و بعضی اعضا شده علاج در دم باید کرد و اگر تب حش
 نرسیدی غلیظ در خورون و اسامیدن واقع گشته علاج تدریج اگر کفایت نمود سهیل در روزی که نوبت نمود و قی که نوبت بود و حش
 و کفنه و منع از غذای در روز نوبت و اگر تب از جنه آخر ارق اضطرار بود علاج استفراغ نماید کاهی و بعضی اوقات سکجین
 و کفنه و سمنه و غذا و شراب لطیف اختیار نمایند تا خلط محرق نگردد و چون زبان از مرض طویل شود سهیل سودا و تدریج تب ریح نماید

قرض غایت که بیمار بهای پیر و حکم و تمیای کس را سود دارد بسیارند صفا ان عصا غایت یافتن این صبر از هر یک بجز در دم و
 بلبله در دم زعفران و مصطکی در ب سوس از هر یک در دم بلب کاسنی بسیارند و قضا کنند شریک در دم بکجید این اختیار
 نمایند و در تمیای هر کتب خمس و سوس و غیره اولی آن بود که استغفر الله و تکرار کند تا اختلاط کم نشود و حرارت باشد امهائی اصلی نماید
 و بقدر او بکشد و تا قوه بر جا بود از درازی نه بیمار نباید اندیشید و اگر حرارت قوی بود قرض کافور و اسباب تخم الی و اسفند و تخم
 خنجرش فایده دارد و قرض فایز و تخم در ب و با معنی و بتدل هوا باشد نفسا و تخم کباب در ظرفی دیگر مانند طبیعت او بود و در وقت
 ببرد و حل بر اسباب که در میان درختان میخاکند و بر مانند سبب بخار و دانهائی به شمع شود علامت جد و شت و با بسیار است
 که در سال کشیده باشد در کلون اول و در کلون آخر با و صبا و جنوب بسیار آید و هوا نمک شود چنانچه در دم بندارند که باران
 و باشد و بسیار حرارت و مضطرب و در زمین و قوت باران و که در وقت هوا که روزی غبار بود و روزی بی غبار بود و دام و بر نگرم
 و بسیار خشک و هوای بد و زهره و که بخت خوش و حیوانات که در زیر زمین میان باشد بر ظاهر زمین باشد و در فن تعلق از ایشان خوش
 و خوش از آنکه عادت غایت اوست غلب شود و اگر نفسا و هوا در تابستان و آخر آن شود علامت و با نیست ظاهر بدن بسیار گرم باشد
 و در باطن اندوه و خوش عظم و حرارت قوی باشد نفس متورم و بدن و ضیق نفس و بوی بد از دهان آمده و عطش و تشنگی و دانه و
 اختلال و سقوط شهوت و در در سر معده و عظم طحال و سر و سقوط قوه و غشی و اختلاط عقل و تعدد در زیر سر شیف و نجوای ویتی
 بدن و صفی نفس است و در تب و در سبب نادره بود و بر بوی کفناک و رازی و قی صفی و بوی ناک و نیر نار و در سبب باقی
 اعضا مایل بسرخ یا صفی و اگر علیل است و شور باشد و قوت ساقط گردد و بجز بوی سیل نکند و غشی متورم گردد و دلیل موت بود و علاج
 نمایند اگر خون غالب بود و اگر اختلاط بسیار بود و سبب این خلط بدوی مناسب است و تمیای خشک مثل نارنج و لیمو و آب نارنج و عود
 یا قرض کافور و آب کاسنی و عنب الثعلب یا کجید یا عفت راقی سازد و در اول شود و آب سرد بسیار بیکبار بپیماید و بعد از آن که
 بر زبان و مبالغه در تقویت ل به لخته و بوی خوش و بهشتان کلاب بر لخته فایده دارد و کلاب بر سینه و صندل و کافور و انکی و کافور
 کلاب نمایند و موضع علیل مانند ل در حوالی او را چین و بر یک بید که او در در خانه کلاب و سر که باشد و بخور و بخور و صندل و کافور و بوی
 انار و سوز و امثال اینها سازند و کاه تعدد در سر شیف سردی اطراف و نجوای و اختلاط عقل و سینه رفع بیند باید که کشیده
 بجامه مناسب ناهار است میل بخارج نماید و غذا و غذا اگر اندک بود و شاید یا باب عود و صندل و شیر و بادام و نوره و سماق اگر طبیعت
 بود و اگر قبض بود آب تر سدی و آب الوان سازند و اگر قوت ضعیف بود و کونست مرغ قوت سماق یا آب عود و بکونست بریان کرده
 یا زرده تخم مرغ یا شراب میض میز و بوی کاسنی و بید مشک و کلاب و کافور و ان و این طبیعت مصلحت اند بید و قتی که قوت علیل
 کم شود و سبب این باشد مبالغه نماید که در سبب اکل بسیار خلاصی باید و حرارت و با تا نکرند و از غذا و غلیظ و کثیر المقدار و بای و کثیر
 شنبه باید نمود و اجابت که بجام در نیاید اما اگر صحیح بود مناسب است که در بید کرد و رو با بود و نیاید و آخر از بوی بای بد نماید و بوی
 بوی خوش مطیب سازد و موضع عفونت نماید و عود و بید و مشک و کندر و کلاب و شیت الی در کلاب و سر که در حلیت حل نموده
 در خانه باشد و در طوبیای راقی و سبیل و فضا از بدن دفع نماید و تغذیه و غذا و تب و مایل تخفیف از سوز و حرارت یا ضها
 و حمام و شراب و قشنگی هر در و آب سرد و سبب خشک ساخته و از خون اندکی حرکتی باید فضا نماید در حال در نزل را سرد دارد و

و در دم بادیان صاف سازند برین ملک غیره شاید و آب کم و در زیر ریش دارند بر و زانفع دارد و استعمال این تلبیه وقتی نمایند
 که باده غلیظ و در زیر ریش و نفس تنگ نمایند و غشی و حرارت بسیار در زبان سیاه بود و آب سرد در هر چه که در دست و کف و
 حصبه بر و زانفع و غشی و در خصوص صادر وقت کرب و هوا را سرد سازند با شستن و سینه ریش را کشاده و از صندل و کلاب
 و ملک کافور و سرکه در سه قطره لعلی سازند و بر سینه ریش چیر که سرد باشد طلا سازند و در آخر اگر سکن نرم شود شربت حب الاس
 و لیمو و صمغ عربی و گل ارمنی فایده دارد و قرص طباشیر رب ابی و اگر سرفه بود به شربت حب الاس و قرص طباشیر با صوف طبع و عذرا که
 نفق ساق با جادو رس معشر و سزاوار است که حفظ بعضی اعضا نمایند از جد ری چشم زباب که شیر تر یا اجماد و سماق که کلاب بخشنه
 و اندک کافور کلاب باب که شیر تر یا به خصوص صادر و زانفع اول اگر چکاند منع لورکان از چشم کند و شفاف ایضاً اگر شیر تر یا چشم
 ظاهر شده به شربت عورت بوده فایده دارد و حفظ می کلاب که هر لحظه در چکاند یا صندل و شفاف یا بنتا یا شیر عورت ربی
 مانده در داخل سحر حفظ صلیق تا آنکه انار را با دانه نجایه و اگر ساق و کلسنج و عدس معشر در کلاب بخشنه و غرغره باب انار و
 و آب سنا و قوت فایده دارد و باب سرد و غرغره نیز فایده دارد و حفظ شش که آلت نفس است و صلیق نفس سل و غرغره و قوت کلسنج
 بود معارض میشود با عاب استغول و آب تخم آبی و قند و روغن با زام بابا دام کوفته در زمان گیرند و اگر لورکان پیران بیدار و آواز در
 و حرارت قوی بود اندک که دهن شاید و این لورق فایده دارد و مغز بادام سفید کرده بکچر و مغز که دو جز و قند یا نبات به جز
 و کتره بکچر و با عاب انار ابی یا عاب استغول سازند و اگر طبع نرم بود و خون اید سحج قوی اید شربت نجار و شربت حب الاس
 بصمغ عربی و گل ارمنی دهند و حفظ معالست که قرص طباشیر و شربت حب الاس رب ابی بر وقت که دهند دفع دهند و قند
 مفاصل است که صندل و شفاف مانده و گل ارمنی و کلسنج کلاب اندک که که امیخته بر بند تا مانده و اگر به یک کاه شرجی بر سر
 اید و در پیش کوفته بدم سرول و پیچید از آن تدبیر جرات فایده و اگر جد ری تمام بیرون آید و خجسته شود و شش غایب اندا خجسته بر کوفته
 بسوزن طلا یا بسوزن سی سنگا فایده و آب انار به سینه بکچرند و در تابستان کلسنج و صندل و اسس بسوزند و در زمستان
 سوسن و چوب کز و اگر خشک نمیکردند کباب که در و اندک صعفران بود و اگر کلاب و گل و عدس و چوب که ملک بخشنه و آب
 انرا سرد باشند شاید و در دمنودن چوب که نفع تمام دارد و آتش از چوب کز و دمنودن اولی بود و اگر موضع ریش کرد و کلسنج
 و صبر و کند و انرا در وقت خون بسیار سال نرم کوفته بر آن موضع باشد و اگر لورکان بزرگ و بسیار آب برک کلسنج خشک باره در پیش
 دارد و جو بود یا باشد و اگر بر یک گرم خوانند و منفعت آن زود پدید و کل سر شوی و برک کل سنج و سفید و در دار سنج و عدس نرم
 بر جرات باشد نفع تمام دارد و اگر لورکان با جماع سنج خشک دارد با قلی و سنج خنجره و سنج و نبات و سنج و دام و در جو
 از هر کدام مقدار کمی نرم کوفته بسفید و تخم مرغ طلا سازند و هر گاه حرارت تب زایل کرد و در غرغره طرف شود شور با می میخورد
 و پیش از آن البته گوشت ندیند نوح به صد هم رتبه حصه بنه سنج رنگ و پراکنده و در ابتدا مثل لیمو و سس بر او در انداخته
 بود رنگ که تبدیل بکبود دریم و دیگر که کیم و بخلاف لورکان که اولر جلد بلند بوده شود و بریم کرد و ماده لورکان خون که بسیار
 تیره شده که کشته و ماده حصه چون صغری که کیم بکلی خشکی دارد و بر باد او کو جک از پوست برداشته نشود لیکن چکه کشته و ترا
 چکه که از خون سیاه تر و آید و بر و در آنجا میزای و بانی اندی می برگاه در ولایتی افتاده صلیق بسیار بدان جاری که قند کردند

هر یک بر اثر نرم کوفته باب قرص سازند بر یکدیگر دردم تا منتقل یکی را بوقت حاجت بمانند من و او است که در وقت حاجت
 احتیاج نمایند چه اگر بطول مان در بعضی بر بعضی ضعیف شده و تمام پیش از نفع هر دو دارد و بعد از وفایده دارد و در اول تابانتر از هم برزوز
 که از فاش مخته و بخود و بیرون باطله بخت باشد اختصار نمایند و اگر آنکه نقصان نمایند در غذا اگر حرارت نباشد و بعد از
 روزی که کوبت بود کوشش مرغ و بهر در آب لادن اگر او ماش معشر یا بخود نیم قق اجماع و آب انار یا کوبش مرغ بر میان سازند
 مرغی یا بفر نمایند که براحت است با شش باشد پس وقتی که تب زایل کرد و علیل در حمام در لید و کوبش مرغ و کوشش که سفید
 که غذا فاسد نکند و در تب با نواوت نماید در در علاج جانب سادی ملاحظه نمایند و چیزی که گرم بود یا بر دسل کشت و بخیل
 ساده و شربت بزوی و شربت لیمو و غوغه نفع دارد و در غذا باید که اسفناخ و کدو اندازند و فتن ترش اگر چه در دوا کدو است
 چون در روتری بود از عطوبت در در بود طیب حلق باید که اصفاف به با ملاحظه نماید و علاج بسیار کدو بنگرند و حبس است
 بر مرض آنچه مناسب آن باشد از شربت غذا و مسهل و اقراص و سفوف و حبس تب نموده دید **فصل سوم** در تب و در این
 دو قسم است قسم اول تب حقیقی و آن چنان بود که حرارت غریبه با اعضا اصلی خصوصاً دل پیچیده تا فانی سازد و طوبی است
 و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات در کباب و همه تن بر آکنده است در شش ششم و در عروق صغیر از اعضا نمره روغن که در
 جراحان بود مرتبه دوم رطوبتی که با اندامها آمیخته و سرشته شده بمرله روغنی که در جرم فسیل باشد مرتبه سوم رطوبتی که با اندامهای
 اصلی بدان پوششی دارد هر گاه این رطوبت نماید پوششی با اندامها باطل شود و این رطوبت بمرله روغنی که در جرم پیچیده بود هر گاه
 رطوبت بختن در تن کم شود و خاصه از لواجی دل بختان باشد که روغن چراغ کم شود بدین سبب تب قق تولید کند اگر مرتبه اول در
 علاج پذیر بود و اگر در مرتبه دوم بود قابل علاج بود و این با ذلول کوبید در امتدای او در وسط علاج میاید اما مرتبه سوم با نیر ذلول
 امکان علاج ندارد ولی ما شانه البید الحی الذی لا يموت و اسباب اسبابه و بادیهی باشد سابقه مثل نیل بحر و هر گاه غلبه در
 حرارت لادن در رطوبت دل در طوبت اعضا اصلی تا شتر کند و مثل مردم گرم که در سینه حادث کرد و در دل تا شتر کوبت شتر
 وقتی که دایم بود در تب دوم و تب مردم و مثل حرارت معده و جگر و شش و کاپی سبب اسطر طوبت و سقوط قوت غشی بسیار باطل
 و در اواسط سبب حرارت دل میشود اسباب بادیهی غم دوم و غضب و تب و بخاری و بسیار جوع خاصه در وقت
 شب که کسی که مزاج او گرم بود و پوست او غالب باشد و احوال مرض در درجه اول شناختن اسباب و علاج سهل و در درجه دوم
 معرفت اسباب و علاج صعب و علامت تب لازم و حرارت دانه و قوی نباشد و در مرض امراض بود مثل تبای دیگر از حکم قسم
 دانه و خشکی دغل و لبس گرم بود و مثل گرمی که در جی عن بود در تب قق لبس گرم نبود و چون دست بر دانه اند چون بعد از
 ساعتی گرمی او ظاهر کرد و موضع عروق و شریان در دگر بود و این تب قق یک حال بود و چون هذا می نمایند قویتر کرد و با خیال
 دلایل قوی او بود و طیب جلیل منع غذا نمایند و نکند از که بغایت غذا خورد و بر روی پلاک کرد و علامت او از سه مرتبه است
 بید جست از نفس کسب و ضعیف و وقتی که از بر کجیال باشد و در لیل که در روغنی پدید آید هر گاه بعد ذلول معده روغنی شتر
 بود و سوبی مثل صفا صلبی سبب آید و از کیفیت حرارت که یار از تب خویش خبر داند و تب را بخود کشیده باشد و هر گاه از مرتبه
 اول که در دگر ذلول رسد چنانها غور شود و در بعضی خشک پدید آید و بعد همان در مرتبه ششیم و پوست عینانی کشیده کرد و در وقت

در اصطلاح عام بجای آورد و اگر کام مختل باشد و بعد از طبع سر و پا و دروغن مادام که در اعضا مالیده و بعد از صحتی غذا
 خورد مرغ جوهره یا بامی که در آب غش یا واد است باشد و بعد از سه روز جوهره و بامی که در آب غش یا واد است باشد و بعد از سه روز
 و قلیه و قلیه بخار فایده دارد و از فوکه انار و سیب و خربزه و هندوانه و شنبلیله و جوداد رنگ سیلانی و سر او را است که بر روی
 غذا دهند و مقدار کم سر شود و در سینه ماسحه او نقل نگرزد و موجب قهقهه شود و سر او را از سوا نکند و از بار کام و سر او را نشود و اگر
 طبیعت نرم شود و اگر شک جویا که او غره چند قطعه ای بادانه چند حب الاس یا جوداد رنگ که در صحنه قهقهه داده حق است که با آن
 کوفته باشد بخامنه و در غیره و تخان سید کوارس حب الاس که باز و طباشیر و حب الاس که سر بود و صحنه عوی و کل از بی ساد
 بلطافه است حب الاس اگر تپ در تپ اول بود و احتیاج به تطبیق تپ بر تپ است و قهقهه که تپه دلول و حفا و دانی
 حرارت و احتیاج مینو و از سر و بات سر و شک آب جوداد رنگ و مطبوخی که در حشا شمسیه بود و آب که در سر است و حشا شمسیه
 و طباشیر و غش و غش که دیگر در در این نشانند و شیر بریان و دونه و خوردن شیر نانه و جو کوفته باشد و بخت بر دهن که بود
 مادام و استنشاق کافور و صندل که در کلاب حله که با سندن و خواب بر فرش که نزدیک است بود و حفظ نمایند و از چند روز
 یا اگر طعام در سینه از کوسه و دیکه تپه بریان کرده با کوفته بر و شراب یا آب سید ای باشد و نمایند و در سر و پای این
 حکم یا از انال مینده سازند و منع از طعام ناهانند و از نمایند و چند بر به طعام دهند و مقدار که سعه کوفت باید و این تپه
 نمایند که در تپه سوم رسیده باشد تا در سوت او تا تپه شود و دم و بخورد و تپه سوم تپه سوم بر چند از فصل حیات نیست
 عادت به بر او این در دلیقن جریان یافته مردم بصورت متوقفان نمایند و بر و کار بری نارسیده و محالهای سری نماید و بعد
 سبب است و پوست بود بر مزاج بی تپه حرارت سیم و دوت با ضعف بدن بود چنانچه در آخر عارض میگردد و از شراب آب
 سر در غیر وقت یا در ضعف بدن و در قهقهه که رخصت شده و تپه در کرده واقع شود و سبب مجازات سر در کشته رسیده که حرارت
 رطوبت را تحلیل داده و بخند شده حرارت غیر از با فراط استقامت تا در فراط حیات نموده و این علت و قهقهه مستحکم شود
 ممکن نیست و علامات و علامات دلول و در دوت طبع و منقبض و متورق و قوت و شیدی بول و رقت و عدم اندوه و لاغری
 تسل حال استیلاج علاج ترفیع و تسهیل و کلام و در بران و حقیقه کرم و تخم مرغ نیم بخت بر روز بعد از ان اندک شراب گفته اند فایده دارد
 و سبب می کنند نمایند پس از ان کلام در ایند و چون بیرون آیند بعد از یک ساعت غذا اسفند ناه که در و در چینی و تحلیل و تحلیل
 که در تپه که تپه و بر و مرغ فر به بخت باشد و غسل نفع تمام دارد و اگر اوقات اندکی اختیار نمایند و بر بیات مثل تریج و ابی و سبب
 و معاجین که مثل تریاق و سر و دلیقن و داهلک و نوشدار و می نمایند و بخور از خود و غش سازند در بدن و در غش و در حش
 قسط و انشال ان نمایند و اجتناب از حجاج و انچه رطوبت را تحلیل دهد نمایند و این حقیقه فایده دارد و یک تپه بر و دست و پای او با
 کنند و بگویند و یک مشت از شک و ده درم جو خشک و هفت درم بلونه و ده درم خشک کوفته و ده درم کاسه آب بچوشانند
 تا ضیق بجاند صاف نموده ده درم روغن کافور و هفت درم روغن کجده و سر و بر با هفت قاشق شکر گرم عمل کنند و بعد از هفت
 غذا به بر روغن لطیفه تریاق مثل روغن خمر و سوسن **باب دوم** در ادوام ظاهر و غور و انچه جنس او بود و شکل و جنس
فصل اول در ادوام و انواع و سبب علامات و علاجات آن این سعه نوع است نوع اول درم و غش

در دم و غلظت و انقباض که حادث گردد از خون غلات است و انقباض و شدت حرارت و سستی باکورت و تمدد و شدت در دو
 ضربان و غلظت غرض و محرکه بول علاج فصد کردن و در ابتدا از صندل سرخ و سفید و فلفل و کل ایترنی و ماینتا و افقیا و کلسنج و کلای
 جبهه تقویت عضو طفا کند و کمتر از این طلاء در زیاد شود در حال بر و آرد و این طلاء را بر عضوی که بالاتر است نهند و در روز دیگر
 آرد و جو یا بنی خطی مجبازی طلاء کنند و اگر به سینه اند که به سینه نهند و نهند طلاء از آرد جو و در باقی خطی مایونز کنند و چون
 عیند که کمتر میشود از مایونز و کلای و کلن و تخم طاس بسیار و در همه لورام از احوال آرد و غافل نباید بود و در ابتدا راجع و مرغی و در ابتدا
 مرغی و محل و در انحطاط محل مذهب نهند و اگر داشتند که تحلیل کرده اند جمع شده بکوبند و آنچه و نهند و کوبند و باطل ان تحلیلی
 و تدبیر کنند ان مثل سر کین کوبند و اشتی با ملت نماید و مطبوخ و فک با قرض نهند و بعد از فصد اعتبار نمایند نوع دوم شفا قلم
 یونانی و بنی قرض خسته کوبند و در عظیم بود از خون تا غایتی که شوار عیون و زرق و شرابین را و نهند می کنند از سر و جحر حرارت
 غریزی را و عضو را سیاه فاسد بسیار و در لوامی آن بلند بود از حلقه و علاج ان شکافنی است و قرض در ذوق حلقه بطا و
 میر علاج استخوان خون نهند و طبق بعد از ان بار و کمر سینه و کل لری و ماز و سینه یانی طلاء سازند و شربت کبجین و اشتال
 ان و ضماد که از آرد جو که بسکه و آب کشیده تر کنند و در لوامی عظیم بود در سفت منکوب و دی و سیاهی می کنند باید که مستعمل در ابتدا
 حلقه کشند و نگاه کنند و بعد که در دو نهند در و حرارت و التهاب که آید اب کرم سازند پس ان طلاء بعد از که مطبوخ بود
 نرم گرفته و خلط و بصل حل ساخته باشند اگر مایل جمیع مذق بود و در آنچه سازند چنانچه بشکافند بمکرم یا غیره و اگر ورم او صلب
 بکشد ان و مشکل بود علاج آنست که کاپی ملین بر و کند آرد و کاپی محلی و اگر بنید که محلی صلب میشود چند وقت ملین نماید
 از ان اعاده محلی نمایند تا تمام بر طرف شود نوع سوم در حاشه انامی بود مرغی و در دی و پیچینی حلقه کرد و کاپی بود که
 بر آید و در اعضا و خارج و داخل اثر کند و سبب و علیان و کرمی خون بود در عروق که آید و در دی و علالت لوسرخی شدید
 در وجه و انقباض و در در ریه بان علاج فصد قیال و کرفن خون انقدر که کشی رسد و کمتر ممکن نبود فصد و حجامت بر ساق نمایند
 و اب انارنجوس و شیر و تخم خرفه و قرض طباشیر و غذا عدس و قشر و با ماش و کدو و سفناخ و در روز دوم نگاه کنند اگر مرض فزاید
 فو بود از دست دیگر فکل بکیند و طبیعت آید اب فو که چهار شربت تلین دهند و بر حلقه و سینه ضا که آرد و در وقت سهال
 و صندلین و اب کشیده تر با اب کاسویا اب غلب الثعلب و اگر ضرورت بود اندکی کافور و بنیانجه نماید و کشک جو با اگر لوماش
 معقنه یا عدس کوشیده خشک غذا سازند و غناب سی و عدد یک شانه و اب از اب کبجین اختیار نمایند و شیر و سوس نقیده و عین
 با دام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حره لیس و بلو میان علامت شهر است که علامت سستی باشد که اگر انکشت بر مان
 لایل شود باز سرخ کرد و در دی و در دست بود و زیاد در دند کشته باشد و از موضع بی موضعی و از جایی رو و و تحمل شده و
 سوزش و التهاب و اندک و در دوش سرخ و متواتر و بول از حرم ناصع یا ناری و این دو صنف بود و صنف اول که خره خالص است و
 محض بود علامت صفره مخرج بود با علامات که مذکور شده و صنف دوم که غیر خالص بود و انست که به صفره چون اینجه باشد و علامت
 او انست که بصر سرخ مایل به سیم و میل از حرم کرد و علاج است فراغ بدن بسبب صفره از چهار شربت و اب انامی و مطبوخ و بعد از
 منزفول و شربت نهند و غناب و نالنج و لیمو و شربت الواب جو و کدو یا کبجین یا اب بند وانه و شیره خر و یا کبجین و ضماد

از ترس و آب کاسه و خرفه و آب لسان الحمل و آب غلبه و صندلین و فلفل و گشنیز و سرکه و این صنف از غرضه محتاج عمل
 نبود و غذا اسه و غوره و کدو و اسفناخ و دروغن بادام و غیره خالص بعد اول و بعد از آن سهل صفر او استعمال طلا در اوع محمل کسب حاجت
 فروع تخم طاعون اصل او در غصه بونانیه طبعون بود بر لی طاعون نام که امشته اند شیخ ابو علی میگوید که لفظی که بر وجه او عربی طاعون بود
 که اطلاق میکنند در بونانیه بر سر مردم که حادث گردید در گوشت بخودی که حسن داشته باشد مثل سینه و اصل زبان و خصیه و بجه
 غیر حساس بود پس گوشتها و زبر بخل و کش را بهای بعد از آن اطلاق میکنند بر مردم که قتل بود و خیره ضعیفند یا قلی یا مردم بر
 سفید مقدار جزوی یا بزرگ تر از آن حادث میشود باند و بسیار بر تبه که علیل گمان میرد که با و هاشمیت است که او و یا کسود یا
 بغش یا کد بود و اگر سرخ باشد سلامت بود و حادث میکرد و صاحب اوراقی و خفقان و غشی و حدوث از ماده سی که فاسد
 بسیار و عضو و تحریر و بد رنگ و نواحی او از و کیفیت بدین برسد از طریق تر این و حادث میکرد و خفقان و غشی و در اکثر
 امر کشنده بود و اکثر اعضای ضعیف که عاجز از دفع او بود مثل کش را و در زیر فعل بود سر او را رست که فصد کنند درین
 مسجع را فصد میکنند چنانکه زهر او در جم بدن بر آگنده میکرد و دیگر اتمام تری بدل و تقویت بدفع کیفیت سی فاسد و طلا که از سونو
 و صندل و کلاب و کافور پسین کنند و انتر با از انارین و سیب ابی و انج و طوب و زیتونه و سیل و کل و صندل و سیب
 ابی نمایند و غذا سر و مغلط مثل عدس و مرغ و تمبو که باب بخت ساخته بعد از آن در سر گذارند و زهر او را رست که بر موضع طلا با
 گذارند و مناسب شکافن آن بود مثل نمایند باب کرم تالپ لیت خون بیرون آید و هرگاه علیل در خایه خوابد باید حوالی او بخ
 و بر ف گذارند و بر موضع ورم انچه طلوع بر و ده بود گذارند از طلائی که بر سوا نشان و خطمی و یا زهر فکادات که از طبع با بون و
 شبت ساخته باشند و بر موضع شرط بدان گرفته خون از اندک بگیرند و قوع ششم در او رام مقاب کاپی حادث شود
 او رام در مقاب مثل ابطین و ابراطین نه از جستن طاعون بلکه از جبهه دفع اوضاع رسیه قبول میکنند این گوشت رخو غده وی از جبهه
 صغف و سخافت خود مواد را و کاپی بسبب قوع دیگر که بر اطراف بودی باید مواد بدین گوشت بخدی و حادث میکرد و در مردم
 و بغای سی نام گذارند با غره علاج تقیه بدن و فصد و اسهال و صفا درخی و رابته ای او را دفع مناسب نیست و تعلیل غذا او
 تدبیر لطیف نوع هضم در مایل و بنور بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ در اول و در ابتدا در عظیم دارد و سیب افخون
 کرم تیز مخلوط بر و طوبت غلیظ فاسد که متولد شده از بدی هضم و بسیاری غذا که مولد خون بود علاج فصد و قی و اسهال اگر
 حدوث او در اطراف باشد اسهال اولی بود و تعلیل غذا و اگر ضرورت شود گوشت زغال و قوق آب غوره و انار و وضع از زهر
 و شیرینی و شرب شراب و خوردن بر دات خصوصاً اگر ترش بود و گذارند اشتن از خیر نای سرد و ران مثل صندل و فلفل و سرخ
 و کاسینی و استخوان کلاب ابتدا آنرا سر و زهر و اگر خواهند که ماده او جمع نمایند و شکنجند خون دهند و استخوان سفید و تخم
 اینخته گذارند و هرگاه جمع کرد و منضج از انچه در ملک کوفته یا تخم و بشیر و غسل یا خمر از کدند باندک و در روغن کتان یا
 تخم او رم سازند و روی دیگر موم و روغن کافور و تخم و تخم حله و تخم کتان که را بشیر جوشانیده مردم بسازند و اگر دمل سخت بود
 و در بخت به شود اول بگی که مدان عضو پیوسته باشد خون از آن بگذارد یا حجامت نمایند یا خمر بر دمل گذارند و خون غلیظ بر دمل
 آورند و اگر در سر سید بد و تخم و در سر کین کبوتر بزده تخم مرغ و غسل مردم سازند و کاپی در تخمین دمل احتیاج بکذاشتن است

ظاهر نماید و گاهی عارض میشود بنوعی که خوردن و علاج با او است که او با ناله یا قطع سرب کربالای او بند نماید بکافور و آنچه فرستاده
 او بود بیرون نماید اما عقده باشد بخند ظاهر میشود در مواضع که خالی بود و اگر گوسفند مثل پشته یا ویتانی بر مثال سبک و چون
 در خواب عارض میشود هرگاه انگشت بر وکند از باز رجوع میکند یا الم میباشد اگر از ماده شور بود قی بود و بی الم میباشد اگر از نفخ
 حاصل شده و اگر بی الم بود علاج است که با ناله و کجوب بگویند تا جگر در بعد از آن صفاد از صبر و حشمت و اقیانوس سرخیم های نماید
 و بر بالای او قطعه از سرب که از دهن و محکم بپزند و اگر الم بود بموم روغن که از سفر قلم کاو و روغن کل و موم ساخته باشند بمالند و بی
 که در روغن سوسن که در پنج خیز و اکلید و بالونه و تخم کتان و کاه جره نیم کوفته و بخیسته چوشانده باشند بشویند و اگر این عمل در وقت
 بود یعنی در تجا و لطف گوشت حادث شده در جمیع اعضا صلبیت شد در وقتیکه دست بر وکند از ناله سبک از ناله لیل سبک نشیند
 یعنی در صلابت محکم بود علاج است که او را بیرون آورند و اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند جگر که از سرب عین افرا
 دم عظیم است که عصب بازده یارک شش را نرا افت رسد و گاهی منعقد میشود در اعضا بجهت زخم و الم که بد و میرسد و عقده
 مثل سلسله ظاهر گردد و فرق است که او بجمیع جهات تایل نمیشود بلکه بجهت صبر است می شود علاج است که روغنهای کل و چند
 روز بمالند و بعد از آن حمام در آید و او را بمالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی حادث میشود بجهت شوق شدن عصب صلابت در اعضا
 علاج بر غنای و تخمها و سرفه قلم کاو و ناله و تایل را بجهت سرفه سودا باید نمود و باز و سبک بانی خشک سرفه سودا باید نمود و باز
 شست بانی یا تخم فلفل صفا نماید و غرغره تر مالیدن سودا دارد و بر کربت مالیدن سودا دارد و هر روز که در ناله مالیدن
 دارد و صفا و سبک از رخ سوده با گوشت بگویند و سه روز بپزند که از ناله بپاشند و اگر چیزی بمالند باز صفا کند از ناله و سرفه
 یا اثر دوم در خضار این علت را حوک خواهند آنچه کثرت عرض او در خضار بر آید که در حدوث بیشتر از سوسن و تخم شود و این
 امس بود کوچک صلب است جای بخند و پیش و پس و دوم رنگش بود و در سینه نیز بخند بود اما صلب است جای بخند و پس
 و از این است که فیه و خضار بر آید و خضار بود که بسیار باشد و گاهی یکی بود پس بسیار کرد پس بیشتر این بر گردن و زیر بغل مبداء بود
 گوته که در آن بر آید و بعضی ساحت بزرگ بود و این نادر بود علاج تنقیه بدن از نفخ غلیظ نماید و از بسیار بقیه سبک و تقطیل غذا
 از ترشها و از طعام خوردن شربت بر نهند و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و از بسیار کفین و او از ملین کردن و از خشم بالین باید
 داشت و جگر که اخراج الم و سودا نماید و حب اصلی سودمند است صفت حب اصلی سبک و سلیخ و حب لسان و اسارون و در اجزای
 از صفرا و قهقر و قهقر و قهقر از هر یک درم صبر شش نوزده درم اسطوخودوس و تخم فلفل از هر یک یک درم تر بد سفت درم محمود چهار درم
 نمک سندی درم درم حب از ناله شربتی درم تاسه درم صفت حب خمران ایلان و غیره درم عاریقون درم درم تخم فلفل
 درم و نیم از ناله شربتی چهار درم تر بد سفت درم جاذبه شربتی نقالی نون درم محمود شربتی نقالی کند نا شربتی نقالی تا
 یک شقال و نیم چند نوبت اختیار نمایند و صفا و محلول درم داخل بدن را خاصیت کلی است در تحلیل اوصافان بکند درم درم سبکی
 شقال نرم سوده روغن زیت شصت شقال در با ناله کنند و به الت شربت بخوشانند و درم درم سبک را بفرجه در میان روغن جینساند
 تا مکه از روغن سیاه کرد پس شربت شقال لعاب تخم کتان و حب شقال لعاب سبک و سی شقال لعاب تخم خطی سبک و نیم تخم
 بپزند تا مخلوط شود و اگر پنج سوسن که بود و زفت بر آید کوفته اصنافه نمایند بر تحلیل قوی کرد و درم درم سبک نفع کلی دارد و از قهقر

سرخ یا کبود گشته بر روی زرداب بر روی او میزد و در دست که طبع درستی او نباید داشت معصوم در سعال او سرخ بر روی او میزد
 تریده نشود حفظ جهت شد او قوی و همین امر در سعال سوزا و خنده کحل بسلیم و اسهال مطبوخ افتیمون بطلب بزرگم نشود
 و جندوبت که از غلبه سسل تبدیل پاک شود و بیک تشکین جرات کبد و منع تولد سودا نباید شل کشک جو در سه خور و در حیان
 و کونشت بر و بر غلبه جهت که خون رفیق پیدا شود و فایده دارد و در امتداد علاج باقی مانده را بر کمر داند شل غلبه و ایکاسی
 و آب کاکج غلبه استعمال کنند و هر یک که در حده بود که اگر درم را حرکت می دارد و موجب است که معالج بر یک مرکب کنند صنف آن
 سفیداج ز صافی تیغی مغسول بر دار سنگ کل از بر یک سرخ و درم را کوفته بخت بموم و روغن کل هر یک سازند و طلا نمایند
 و حوالی درم را بکل از بری کوفته باب غلبه الثعلب یا بکثیر تر بمانند و این درم را اگر در امتداد علاج نمایند امکان دارد و اگر در امتداد
 خطیم کرد و بیک شدن او شکست حفظ نمایند تا جرات نشود و اگر جرات کرد در قبول نمیکند طلا نافع از جهت جرات جرات
 سفیداج سرب یا آب کاسو یا غلبه اسفنج و روغن کل طلا نمایند و توتیا و سفیداج سرب از بر یک درم کل مخموم و از بری و صبر از بر یک
 درم درم نرم کوفته بر روغن کل طلا سازند و اگر جرات بود خشک باشد و حوالی او را بدین ادویه و روغن کل طلا نمایند و شفا
 درم و مقعد که جرات بود اسفیداج سرب یا تخم خرفه یا کاسنی و کاسو و غلبه اسفنج و روغن کل طلا نمایند اما سرطان که در باطن بود علام
 کنند بکرب علاج غذا باب کشک جو در سه خور و امتثال اینها فصل دوم در عرق بدنی و حکم در جرب و بنور و غیره شمل بر جرب
 چهار نوع است نوع اول در عرق بدنی یعنی رشته حادث میشود و در بدن بنره و قطع نمیکرد و دانکه میرند پس از آن سوراخ بنشیند و از
 بیرون می آید چیزی بنشیند یک رنگ و سرخ و مایل به سواد یا یکی سوزن در طول مقدار بیشتر یا بیشتر تمام بیرون می آید و بسیار است حرکت
 گرم در زیر جلبد و سبب و فضول بوی که از عرق گرم سودای یا بلغم سوخته حاصل شده در عروق و کونشت و حراره مغطیر بیان سوخته
 و خشک نموده و منعقد گشته در صورتی که در اندرون عروق بود و اکثر این علت دریا و زبر ناف تقدم شود و در بده گرم و خشک
 و از کثرت لعاب خصوصاً کسی را که معتاد نموده باشد و بیشتر از خوردن شیرینی شل حلا و غذا که نیک سفیم شده حاصل میکند و در سبب
 به بدین رسول الله علیه و علی اله و سلم از جهت کثرت حدوث او در آن موضع علاج تنقیه بدن از فضول ردی لغرض باسلیم و صفا
 از جانب مختلف و اسهال کج قه قایا طبع افتیمون و بلبل و اطرافل صغیر که در و سار یکی منجمه باشند و شسته و در طبیبان بعد از طب
 و محامد مالیدن روغن کل و غیره و احتیاط از کثرت کونشت و قوا که و نمک سود پس وقتی که ظاهر شود قصد و تمکین طبیعت و کشک فایده
 دارد مداومت نمایند و طلا نمایند موضع او را با یک کثیر و خور و غیره با صندلین و کافور و اسفنج و کلاب و شمره حمادی و کوفته فایده کلی
 دارد و خصوصاً اگر از تخم و خری منجمه نمایند و آنچه تجربه شده است که اسفنج را که درم و کلاب و کج نشانند یا تخم و در روغن کل جرب
 بعد از آن بر آن موضع و اگر التهاب در موضعی که بیرون آمده رشته سسل از تنقیح جرب با کاسنی چند روز احتیاط نمایند تا نفع آن ظاهر گردد
 و موضع باب کاسنی و صبر بمانند و چون ظاهر شود در او انجم درم جرب با کاسنی و قند در روز دویم یک درم و سوم روز یک درم و نیم اگر
 که دو است که بیرون آمدن سوراخ است که بچند او را بپاره سرب مقدر یک درم تا یکم از قتل خود رشته را بکنند و ملاحظه نمایند که با
 نمک در که مطلق متعفن و قوی دارد و او را می شود و اگر رشته در او زد و بپاره از قطع نمایند و باقی را بر قطعه سرب بچند حوالی امر را
 و روغن کل و صندلین و طلا نمایند و در راسته بعد از غلبه یعنی زلو بر موضع که گذارند تلامه را که سازد و از آنچه بجا نیست در منع تولد و فایده

سرد منع تولد او میکند و نکست سرکه و حصار در بدن مانده و خلا از ارد جهور و عن در حمام فایده دارد و دوا بی نافع ماز و در درجه
 در و عن کل و کلاب سرکه نیم انجم در حمام طلا نمایند و یک ساعت بماند بعد از آن بلب سرد و سوسن نشویند و موضعی که در و عن
 بی امید کلاب سرکه و کثیره که در آب جگر ده باشند و در و عن کل طلا نمایند **نوع ششم** در و عن و این شرابی خورد باشد بیکه بیکه از یک نیم سوسن
 و پس تیاده میشود و باخارش و سوزش و طس کرم و سوزش او مثل کزیدن مورچه بود و بسیار بود که یک شیره بود و باشد که شربت
 پراکنده کرد و در غده کلاه جادوسر و مسافج میباشد و سبب که صفرا می تیرد که در و عن جلد بخون آمیخته و در رگهای باریک است و آن
 کشته نمک مسافج است که از جلد کلاه و رنگه علامت است و سرخی رنگ موضع و ضربان دانه و علاج اسهال صفرا تیرندی و فوکل و خنجر
 طلای محقق از مایند و حصف از قیاب کاسی نفع دارد و غذا مرغ قش آب غوره دیگر غله مشکا است که تا کوشش سید علامت
 است که بزودی قروح کرد و در علاج اسهال مطبوخ فواکه که باب تیرندی و پیلد زرد و بعد از آن حوالی او را بصلل سرخ و سفید مایند
 فوکل و اسفند باج رصاص کل ارمنی پرا بر بکند و باب فرض سازند و بوقت حاجت کلاب سرکه کل ساخته بماند و مرهم اسفند باج
 که از نذر او قوتیر شوند ماز و در سنگ و زرد چوبه از هر کج و کلنا و اس اسان الحل از هر یک و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 یا کل نمایند و در و عن مشکا که با غله و تخم فایده نموده دیگر غله جادوسر شیره خوردند و کلاه جادوسر و در و عن و در و عن و در و عن
 و مر و وسیلان صید سبب و صفرا می که مخلوط بود به نیم علاج فصد و اسهال بلغم مطبوخ بلیله که در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 و صندل و کرم ماز و کل ارمنی کلاب سرکه **نوع ششم** در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 فرور و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 موضع بخار و سوز و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 باشد یا نذر دیگر نشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را نیاید شکاف و خون فاسد و اسهال آورد بطلان غلظت فواکه فواکه فواکه فواکه
 بجز است این خلا در و عن سرکه کل ارمنی یا کل سر شوی و اندک کافور و فوعدیکه انار ترش را بشکافند و در سرکه کوشش اند تا غم نشود
 و میره نهند و بر آن موضع که از نذر و در است و انتقاد در روز در کشت بگینوب اگر صفرا غلظت و سهیل صفرا مطبوخ فواکه دانه سر
 و اب تیرندی نفع دارد و طلای کل ارمنی و اب لسان الحل و اب شیر تر و کلاب نمایند **نوع هفتم** در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 ردی که بظاهر جلد منفع کشته حاد میکرد علاج اگر ماده کرم بود و قصد یا جامت و اسهال مطبوخ فواکه و اگر ماده غلیظ بود و اسهال
 بکباب یا بلغم مطبوخ بلیله که در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 و سر که در و عن کل نمایند و اجتناب از دواهای گرم و مزه و زهر جاج سازند **نوع هشتم** در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 و سوزش صوبت و اب قیق ظاهر کرد و علامت او است که حادث میشود و هر که آب بسیار که طاققت نمایند بعد از آن شبیه جالند اند زده
 و سوسن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 و در و در سنگ و صندل سفید و کافور و انکی کلاب اگر بعضی از او بر آب بود و سوراخ نمایند و زرد اب او بکند بعد از آن مرهم اسفند
 که از نذر و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن
 حی العالم که از نذر و غذا مرغ بلب غوره **نوع نهم** در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن و در و عن

غشوه و مغز و جری منبیه و عن سکر و روان اند و بحسب احوال و مادی و صمد بود که سطح جلد بطریق بخارات منبیه گشته علاج مستقر است
 و تنبیه و مایع بحسب ایام و منبیه بر روی بخیالات مثل اگر در کمره و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته دارد باقی و اگر به بینا شود ضمای
 از جری منبیه و اگر و تخم گندل و یکل سرخ و سیاه دانه با سر که نمایند و اگر کفایت بود و صفا از خاکستر چوب زنب و سر که صل ساخته نوع
 و هم در نبات اللیل و خلدیدن و در شتی و بر خور که عارض میشود و نیز در شب بحسب اجتناس آنچه در زیر جلد است و تنگی مسام و حاش
 سبک در این علت در شب ازین جهت نام که گشته اند نبات اللیل علامت او ظاهر شد و در شب لذت یافتن از خاریدن و پس از آن
 سودی بزرگ شود و بیشتر عوارض او در شب بود و علاج تنقیه بدن با فصد و سبیل و توسیع مسام بحمام و مالیدن آب کرفس و دردی سبک
 و باقی علاج حکم فایده دارد نوع یازدهم در طبع نوره بزرگ که در ساق ظاهر گردد و مقدار دانه نوره بزرگ ازین جنبه بدین نام گشته اند
 جراحت کرد و از و صمد سیاه روان شود بحسب احوال و سودای سوخته بود و بدشواری تنگ کرد در اگر ماده از تمام بدن بسیار
 می آید علاج فصد با سلیق و قی بکرات و خلق بر ساقین که ازین بکافند و زرداب و خون فاسد و پیران و از و ملا بر هم خاکستر فسق
 و خاکستر چوب کمر و زرداب و طولی و پوست چوب کمر و حنا سوخته و سرکه و اندک و عن زیت و بمثل سایر قروح نمایند نوع دوازدهم
 در نونه نوره تنگ که در عمق جلد و در بیشتر اوقات میباشد و گاهی بشیره در مقعد و فرج حادث گردد و سبب آن غلط غلیظ که در روده
 بود علاج بمرهم زنگار و دوائی حاد فانی سازند و حاصل جگه و بعد از آن بمرهم احم و اسود نوع سیزدهم در درخس دری که کرم که
 سبک در درج ناخن بد و شدیده نموده و در زبان قوی و اگر ورم عام بود تمام ناخن را گرفته باشد ناخن می افتد و بسیار است که تپ سبک در
 و سبب ماده دومی بود علاج فصد نمایند و اسهال و تبدیل مزاج بلب جو و طلا در ابتدا با زردی و سرکه یا کسینجول سرکه یا زردی اند
 تا کرم شود و نیک و افیون که کرم حل نموده باشد طلا نمایند و اگر ساکن شود در روده و کرم نهند و اگر تحلیل نیابد صفا و منفع مثل تخم مروارید
 تر سبب می باشد و اگر کرم نهند بکشد و فساد و چرک و پیران او رند بعد از آن بمرهم که گوشت بر داند که از نوع چهاردهم در لیل
 و این بمرهم خور و شدید با صلابت بود بر حسب ضرورت بود بعضی شکوای بود و بگوشت در رفته و بعضی مستقیماً بر کرم کشید
 و بعضی سحاری که بصورت سبب سبب بود و بعضی دراز و کج و بعضی منفع که از ماده و چرک و دوسبب جمیع اینها غلط
 خشک یعنی که در عروق و صغار تحلیل و یا خشک گردد و یا غلط سودای یا کرب از سودا و بلیغ که طبیعت بظلمت بشیره انداخته علاج اگر
 بسیار بود و خون غالب بود فصد نمایند و مطبوخ آفتیمون و حب ایام که در او تر بد باشد و بعد از آن مایه الاصول بر وزن بادام و زرد
 مزاج بعد از این مرطب و آنحضرت بسیار و نالیل را بوره را در و مالند با بوق خربزه یا بوق کز یا با سیاه دانه با سر که و دایم روغن کز
 و تخم شل جری می خورد و غیره بر سازند و گاهی قلع و قطع بد و احاد مثل زنج و بوره و زردی و سره و نوعات نمایند و بعضی از و شل
 حدس دهند بود حادث میگرد و بر پیشانی و روی و عده سرد زردی پس بود و خطیه بر شکل گندم دراز بود مایل سرخی و بعضی بر شکل اسن
 گفته اند علاج تنقیه بدن و طلا از قی و طی و صمغ عظیم و صمغ صندل و صمغ کرم را بموم روغن بنفشه ازین و باقی را بید و مخلوط نموده نیم
 سازند و کوشش گوگرد بوزن یک طلا فایده دارد و اگر ماز و نرم کوفته و بخته که بر و بندند چند نوبت تا او را از این بخته نوع پانزدهم
 در باور سحاری بود که حادث که از خون و ریم و حدوت او اندک هر کله ضریان بسیار از زیر جلد خون ورم فصد که میان او و جلد
 جلد منبیه می باید یا جراحی که در موضع شریان واقع شود و گوشت برادر جلد و اثر جراحت شریان همانند و نیک انجام نیاید و نام گشته

ام الدم علامت است این درم است که موضع او بود سفید و درمگاه دست بر و که از اندک تر درم بود و لون درم مثل باد بجان و پیشانی و علاج
است که ضما د از اشیا از قبیل مثل شاه بلوط و ماز و افاقیا و غیره سازند تا موضع را حکم سازد و فضای او گشاده نماید و خون کمتر بدو
ریزد و نوع ششاز درم در تور غریبه که مشهور است ببله رنگ حکما سابق در کتب خود بیان نموده اند انجا این فیه به تجربه و اگر کتب
معلوم نمود نوع جوشش از علاج چهار قسمند که میشود قسم اول بله رنگ که از غلبه خون بود علامت او است که در سر کمرانی تمام بود و است
عروق و بر بدن رکها و حرکت عروقی شیرینی دمان و گرانای کاسه سر و سرخی روی و گرانای اعضا و در بدن و رنگش تا بایل سرخی در او سرخ
بود و خشونت خلق و غم بغض سرخی قاروه و غلطان علاج است که که فعال گشتن و مبالغه نمایند در بر داشتن خون بکشد و فو در صفت
فایده دارد و اگر صبی یا حامله بود جهات میان دوشانه و ساق هر دو پای و اگر جوشش در سر و در کمر استانی نفع دارد و بعد از ضد است
نمایند چند روز و مداومت باین داب تمیزی و الوجاری و شربت لیمو و رب دیواج و شربت از کنگر و این مطبوخ فایده کلی
دارد و سناکی نیمه متقال شاهره چهار متقال تمرندی ببت متقال پوست بلبله سه متقال پوست کبر متقال عناب سه متقال از هر یک یک
انگوشه و تخم کاسنی یک کوفته و کلخیز از هر یک یک متقال بخت کنند در یک کاسه آب و یا نه در ده متقال شیر خشک صاف نموده شیر کرم اختیار نمایند
و تا امکان بود دراز کنند و اگر حراحت در وجود شود و بجهت سیرت گندازند تا پنج عدد سی و کند و در آنزروت از هر یک یک قلی گرفته برو
کل ده از ده متقال سوم و دو درم مرهم سازند و اگر آنزروت و شادخ و افاقیا و کلنا و کند رو و خون سیاوشان و زرا و ناز و یک
بکند در غایت نرمی کوفته برو باشند فایده دارد و همچون شاهره مجرب است صفان شاهره هفت متقال سناکی سه متقال پوست بلبله
و پنج متقال اندک فیه شش متقال ریوند و درم کل سرخ چهار متقال هم نرم کوفته یک شمشیر با سوز دانه سیرون کرده مقدار صد متقال آب
که جوشانیده باشد اختیار نمایند و در سیرت و زما ده و را خشک ساخته بجهت سیدل که در دانتار انتقالی اگر بمریم و باشند دار و نا
خشک کند در این طلا سازند زرا و اندک طول در متقال کنند شش متقال مغز زرد الونج ده متقال سیاه گشته و دو درم هم را بسایند و بک
تر کنند و بروغن کل حل نموده در حمام بمالند و درم بله رنگ که از غلط صفر اوی شود علامت او است که رنگ روی زرد و لاغر باشد
و تنه دمان و تشنگی و بخواهی و خشکی دمان و بی و سرعت نفس و خیالات زرد و پیش شیم و اضطراب سر و غصه حرق قاروه و رنگ جوشش
بایل نروری و با سوزش و زرداب از دسبیار و در علاج است که شربت بلبله و لیمو و اب انارین و اب تمرندی و شربت کنگرین و دند و بعد
فصد نمایند و اگر انگی نباشد و الا جهات فایده دارد و سهیل صفر نیمه مجرب است بلبله و دسناکی و شاهره از هر یک یک متقال تمرندی و
نجاری از هر یک یک از ده متقال تخم کاسنی یک کوفته و انکوشه و تخم خیر و ریوند یک کوفته کل سرخ از هر یک یک متقال عناب سه متقال از هر یک یک
شیر خشک ببت متقال با نرنگین ی متقال حل کرده شیر کرم بیل نمایند و اب تمرندی که ساخته بلبله رنگ محو و چه صفر ای سوز فایده دارد
و از خمر با کاز و صفر متولد شده اعراض نفسانی و غم دانه و غضب و سیدار خوابی و که سنی و غوطه و ناخیر طعام از وقت صبح تا و اجتناب از
کرم و شربت بی گرم و از خمر تا که بخور سر رسانند مثل جوز و سیاه زکند ناخیر و انشال اینها ملاحظه نمایند و نفیج صبر و جوش نماید بکند و بعد
یک درم و در آب گشته و تمرندی شربت سازند و صبح بیل نمایند سه روز پیوسته سه روز سایش نمایند تا درم خورده شود و باید بکند و
سازد و جوش او در روی و سر عارض که در کل از بی دو درم کل تخم درم کافور نیم انگشت نخور نیم درم در آب رنگ و متقال کوفته بخواب
و سر که طلا نمایند و این در دوزج احتیای تازه را بر و یاند و گوشت برار کنند درم آنزروت و خون سیاوشان را بر بکند نه کوفته جزا

پاشند و بیشتر بجماد و نوزد و جراثیم و این دو مورد و نیز نافع کرد و لذت اندک تعلی و حبشانه بسازند و بپزند و بپاشند
 از هر یک بچند درم صبر محمده ندرم شانه ندرم دار و باب شانه بسازند و سترتی درم تا دو مثقال اختیار نمایند و
 اگر ضرورت شود و اینطیلا بسازند و در حق چنانچه مثقال سیاحت سه مثقال کند و مصطکی از هر یک چند مثقال از کمار سه مثقال از زرد
 و دو مثقال نرم کوفته بجای بازده مثقال و در حق کل ده مثقال هم سازند و سه روز بماند و آب بخورد و عوض آب گاهی اختیار نمایند اگر تخم
 ریویح هفت مثقال و مغز دانه زرد و دانه زرد مثقال و مغز دانه زرد درم یک مثقال هم را نرم بگویند و بر کمر کنند با جراثیم و زرد
 تخم مرغ در حمام بماند بعد از آن در بدن آب بنمورد و در حق کل فایده دارد و قسم سوم هله که از ماده بلغم عفن عارض کرد و علالت
 در سینه و سردی جلد و کاسی بسیاری خواب آب فتنه مال و بنی و اذی با فتنه از سوای سرد و خیرای بارد و سفیدی ببل و غلط
 و غلط بکشد و شش یا با سحر خجی اندک و در جراثیم سفید و سوزناک و در رطوبت زرد آب و ال بود علاج است که تسفید بدن بطلیم و
 استمخض و بنوعی این فقره درم و صبر و حب النیل از هر یک درم تدریج درم شانه مثقالی تخم حنظل و دو انگ مقل درم باب الیون
 نموده بدو نوبت اختیار نمایند و حب الیون فقره نوبت اختیار نمایند و اگر دامت نماید نفع عظیم دارد و در وقت قیاس از صفه انده
 بچند درم تدریج درم شانه سه مثقال تخم حنظل درم محمده درم حب النیل مثقالی مقل درم بکار نوبت سلیمان و این مطبوخ مناسبست
 سار و کی شانه از هر یک چنانچه مثقال پوست بلبه زرد و سیاه از هر یک سه مثقال تدریج کوفته و در مثقال تخم سوسن سه مثقال الیون مثقالی مؤثر
 دانه بیرون کرده هفت مثقال بپاشند و بنزد مثقال شیر خشک مثقال نبات اختیار نمایند و غرغره بسنجبین و آب گاو که در حمام و حار
 اینجوشانند فایده دارد و این دو فایده دارد و در حدس و کسری تخم حنظل و تخم حنظل در آب بنمورد و کرفس بنمورد و در حمام طلا نمایند و در حق کل
 و کل در حق مغز کاه و پسته از هر یک بر آب گرفته و موم در و کاه عاقر و حاد و سطر از هر یک و مثقال مثل غله سوده از این روغن در سینه بمانند
 و اگر جراثیم بود و در و نوزد و در اسهال خون سینه و شان و صبر از هر یک بر آب کوفته و بر آب باشد و در غرغره بکار قی فایده دارد و از جراثیم
 که از بلغم حاصل کرد و طلا فایده بنوعی تخصیص کوفته کاه و طلا بی دیگر کنند و درم زرد و نوزد حرج و دو مثقال زرد و صبر سه مثقال سیاحت سه درم
 درم مویز مثقالی بسازند و بر کمر در حق کاه و در حمام بماند قسم چهارم ابله رنگ که از ماده خلط سودا شود و علامت او کوفتی و خشکی و جبهه
 بخیالی و سترکی روی رنگ بدن و باریکی بطن و بطوان و سفیدی پیشانی و خشکی چشمها و بنی و خیالات فاسد و موسوس و رنگ چشمش
 مال بسیار و خشکی غالب و درین جراثیم و در نیک شود علاج است که اسهال سودا نمایند مطبوخ اقیقون بر نموی حب اقیقون و دو مثقال
 بسفنج تخم کوفته سه مثقال پوست بلبه زرد چهار مثقال سار و کی بچنانچه مثقال سفید و کاه و مثقالی و کسری از هر یک مثقالی بر کاه و زبان و دو مثقال با زبان
 درم زرد و نوبت مثقال از هر یک کاه بپاشند و صاف نموده با بنجر خشک سلیمان تدریج درم و این حب مناسبست اقیقون درم شانه دو
 درم غار اقیقون درم صبر و درم تخم حنظل و درم مصطکی درم الیون درم محمده و درم کوفته در وقت حار اختیار نمایند و غرغره بسنجبین و آب گاو که
 در و پوست کاه باریج فقیر که معسل حل کرده باشد با کرم فایده دارد و در جراثیم بسازند و بنوعی اقیقون درم و درم شانه هفت درم
 سار و کی بچند درم مایه ان مثقالی پوست بلبه زرد بچنانچه مثقال سفید و کسری تخم کاسنی کوفته از هر یک و دو مثقال مغز کلس درم نیم زرد و نوبت ده
 مثقال حبشانه بنوعی پوست بلبه زرد و سیاه و محمده از هر یک درم صبر بچند درم حبشانه حار و درم حبشانه حار و درم حبشانه حار
 و دیگر که شش اقلیم و صبر و اسهال از هر یک و دو مثقال مثقال کاه و درم زرد و نوزد حرج و دو مثقال زرد و صبر سه مثقال سیاحت سه درم

کند از اندر دیگر کرم کرباب باقی با بکون هر کوشن طلاء و دیگر زنج بک نیر تا به تمام خرمن تخم ترسب بر
باز در لب مصفر را بچوشند تا غلیظ شود بعد از آن در جیبی و مستطینم سوزده بر و طلاء سازند و این طلاء
باشند یا سر بر بخار است گرم داشته باشند بمانند و ملاحظه نمایند که هر اجنه شود دیگر تمش و برش مسک و و بر و
که از زبان عروق بار یکد زردی است محقق شده در رنگ از آن بود و فرق میان او و بیق اسود است که او را
عسب طلاء تر خط سوداوی یا خون محرق که از کرم بیرون آمده و در موضع او جفت شده مثل صمغ که از درخت
علاج مضد اسهال طلاءای قوی تر نسل با رام تلخ و تخم کرباب بشود و جفت انجم یا طلاء اصا بول نماید و اگر سوز
و دیگر استق کبر محل نموده طلاء سازند زنج زرد و صحر و گندش یکد و برش برافروغ طلاء نمایند طلاء دیگر نجف
برابر باب انجم بمانند دیگر علاج خیلان است بسوزن او را بکاوند و کبر بشویند و بموم روغن طلاء نمایند و ضیا
موضعی نمایند و غذا انجم را بکوبند غلیظ نمایند فایده دارد **فصل دوم** قویا انواع و سبب علامات و
که بر ظاهر عارض گردان اگر قول خوانند و سبب ان خطا روی بود در میان طبیعت خطا روی از او
و سرخی جلد یا کموت است و نوع بود **نوع اول** که از خون رفیق قویا حاصل کرد در جبهه سودا و اعلاء
نوع دوم که از طبع شود که مخلوط با خون شده باشد حادث کرد علامات او است که در قرح جلد بود و بود
در میان پوست نای و خشک بود و غیر خلیلان مشابه بسفوف نرس و زیاده میشود جفت صید در کرم گفته اند
اول است که بر روی پیدا شده و در گوشت سرایت کمر ده علاج بچند وجه نمایند اول بر روغن کرم دوم
روغن کرم در دیگره یا صحر حل کرده باشد چهارم صمغ الودغره در سر که حل نموده بمانند بجم بلیله زرد سبک طلاء نماید
سوم به دوم است که انگ انگ تاثیر بری در گوشت دارد علاج است که بر علق یعنی زکله از اند و طلاء قویتر از اول
دوم است و گندش زرد و چوب نرم کوفته با طلاء سازند سوم قرمانا را نرم کوفته بسکر که روغن کل چاره
نمایند علامات و خشونت پوستی غلیظ از وجده شدن علاج مضد اسهال انجم بول یا با صمغ جند گوشت
و آب الودغره می بجای و غذا مرغ فتق اب عذره و طلاء باد و بر جرب یا ماشق نمایند ان موضع را و او می جاده
بر طرف سازد و گوشت مرغ بر سر بعد از آن بر سم اسفیداج علاج نمایند تا جرح است او نیکو شود و آنچه بر حصیه را
سفید است درم گوگرد و درم مویخ درم نرم کوفته بچند بر و باشند و آنچه در میان صمغ جند را جمع کرد و با آب
و سر که روغن که علاج نمایند و یک نشو طلاء را در کذا از نه **فصل سوم** در بر ص سفید و بیق سفید و اسباب
میان بیق و بر ص است که بر ص را خطا جلد بود و در بعضی اعضا باشد و سبب است که در سایر اعضا
بسیار و بیق بعضی جلد اند و بی دارد و بر ص سفید جلد غور دارد و در لیم استخوان در فرق دیگر
بود و سبب سفید بود و روی که بر بود و سفید بود و جرح که حدوث او در سطح جلد بود و در قرح جلد و سبب
برخون از جبهه ضعف قوه سمه غذا را و غلبه اوت بر مزاج و کاهی سبب مرض سوزن مزاج خصوصیت
تا نایبی اگر گوشت او غل گوشت صدف بود و خون در و سبب است که در لیم سفید کرد و دیگر بر ص

وقتی در سه روز یک بار با آب نمک فایده دارد و در درخت این میوه در هندستان بلبله کالی را فیتون میگویند سیاه را رنگ بر
 میبرد کوفته بختی با زرد شیرینی سه شقال و سه لک نخا درین علت فایده دارد و احتیاط غذا نیکه موله سودا باشد مانند شل غلظت
 و کثرت کاه و حلو و عذاکو شست مرغ و کوسیند زرده تخم مرغ و حمام و شراب قیق و بر روغن زیت با بادام مالند و طلا از وجوه
 سازند اول تخم تره تیرک و تخم ترب که گندس بر که طلا نمایند و دوم سیطری سندی و قوه و خزان و مر دار سنگ در آج یک و دو لک حصار و
 بر که طلا نمایند سوم تخم ترب که دم کنند و منطازم یک و دو بر که طلا سازند چهارم خر قی سیاه و عاقه و قرحا که که مالند دیگر بر
 اسود عارض میشود در جلد با کله خشونت شدید و پوست بر آمدن مثل پوست ایوان را نامند آشته - قیو امقش و سبب او
 خلط سوداوی بود از صفات خرم علاج او مثل خر قی سیاه یا زردانی قوه مسهل حمام بسیار روید و ترتیب غذا و طلا بر این و
 زاک که کوکر و قسط و کندی تخم ترب انچه بد گویند در بعضی **فصل پنجم** در فساد لون و این چند نوع است **نوع اول** در فساد
 لون که از خلط فاسد در روی حادث گردد در علاج استعمال او یک جلد بدست تخم ترب پنج سوس کبود و مغز تخم خرز و مغز بادام
 نشسته و کبره و بوره مجموع یا مغز انچه نیمه نمایند و مالند **نوع دوم** که از غلبه صفرا که غالب شود بر بدن مثل فتن زرد و سیاه
 علاج بسیار از خصلات و مسهل از باقی و منط و کتیره نوم فساد رنگ روی که از حبه فساد معده و کبد و سبب حادث میگرد علاج
 از اتم انبیا و تقویت ان نسبت غذا موافق نوع چهارم فساد رنگ روی که سبب انبیا باد سرد و کثرت استیجاب که نکشیل
 بسودا که در علاج غلبه و مغز بادام در روی مالند و حمام فایده دارد و در سبب تجارت کرم دارند و استعمال عمره جالیه نمایند و حیو
 مغز بادام شیرین و از تخم و از باقی و کتیره باب جو طلا نمایند و در فساد رنگ و زرد و کثرت خوردن مثل حوالی و زیره و سبک
 منض استاده و از کثرت خوردن اسه که کل فساد رنگ روی حادث گردد در علاج شرک این انبیا و خود آب خوردن اما الله و تخم
 مرغ نیم بخت و شراب بخیانی و انچه شیر و اطفال بلبله برده و قنقل مسعود و زعفران در غذا نوع ششم زردی که در سبب از داری
 امراض و نایافتن غذا و نوم و کثرت جماع و در دوا و شدت که ما و سر حاصل شود علاج انچه در نوع پنجم مذکور شده و شراب شراب
 مزوج فاین طلا فایده دارد و در دل زنج در عفران توه کند و مصطکی نیمه نیمه در روی مالند **فصل ششم** در کثرت عرق و
 از استلای بدن از طعام و قی شود و قنقل آن عرق خون اما از کثرت عرق دو نوع است **نوع اول** کثرت عرق چنانچه تعرق
 و فصول گفته که با از استلای متعادم از استلای بدن علامت حدوث او عقب کثرت اکل بود علاج نفی بدن و تغذیل طعام
 جوع و ریاضت **نوع دوم** کثرت عرق که سبب الساع مسام و عرق قوه از ضم و استرخا توه ماسک بود علامت او است که
 ضعف حادث گردد در علاج بد انچه حبس نماید و مشرب و با شرب میخچه که در دماق و کشته خشک بود و دفعات بلی نمایند و بر روغن
 حبس که در کرم فایده دارد و صفوان بکر نیک که سبب بیکاسه آب انی و کلاسیک بیاید و یک کاسه روغن کل یا انچه بیکاسه
 و نیم باشد شسته بخورند تا روغن باقی ماند اگر آنچففات مثل ماز و یا رصاصی کنند یا بل یا غنی یا مورد یا کلسر یا کلسر یا ماز
 یا قاقیا یا صفت یا کرم ماز و از انچه مسام را آنک میسازد و عدد دست نرم کوفته مغز یا مجموع بدن روغن یا بر روغن کل یا کلاسیک است
 نمایند در بدن و بر تغذیل و لطف دارد و لعاب سنجول یا نشسته یا سفید تخم مرغ یا روغن بنفشه یا بادام یا اعتبار یا با موم که در
 در جری بطایجی مرغ یا مغز کاه و و هر یک از اینها مالیدن موضع عرق بنمایند و سبب بدن زرد و عوره و صندل و کافور و غذای

طلاسازند و در این یک بنشینند و حرف نم کوفته که طلائع نایت و مخلص و در عن کج و سرش نمک فایده دارد و دیگر قطع طلاء
یعنی کنند آن فاخته سبب است بر آنکه است بود از حقه افراط طوبت علاج تقیه بدن از طعم و سبب خون میباید علاج رس
صاف و مجامعت سابق و بشکین خون شربت غلاب و دیگر سوسن خون در زیر ناخن میشود و سبب او کش ده شدن شعله کی بود
در زیر ناخن میشود سبب ضرر و غیره علاج تخم سم حیر و سر که طلاء کنند و بکارد و زدن سلطان تهری که بخیه نباشد و بر پنج سرخ
بمنگشت هر روز چند دفع بنشیند و دیگر مرق طهار صناد بود و زدن آس و زرق نادر یا باریک کند و در حقیقت جانی بر و اندکی از کرب
و دیگر اگر جراحت در میان انگشت با عارض کرد و در کند و از آن زود بر و یا شند یا بر بالایی او بول کشند و کج تر به بند و بیل و بول کشند
فایده دارد و دیگر اگر ناخن فاسد شود و اراده نماید قطع او را صدادید اخلیون نماید تا نرم کرد و بعد از آن بر پنج و جلوتی و در پنج و دوام بخور
ضماد بکشد و زدن و زدن و زدن طلائع نایت ناخن بر کشند و شود **فصل در دهم در استغفار اصابع کاهی طلاء و استغفار اصابع**
در انگشتها در ترششان و تیره راه در بر مار و زنا از حقه نبشتن فصول در علاج باب کرم و سوسن و طنج چقدر و دیگر در حقه چو شایده باشد
یا بعد از موقت هرگز در مرسن باید باقی کرد و در شلیم بخیه نباشد و ضاد با بخیه کرد و در شایسته نباشد و باب یک که سوسن لذت و حقه
فصل سیزدهم در فساد اطراف و سبب فساد اطراف و جرات کرم بسوی او و محتسب شدن در زیر جلوتی
اعضا و بیم اند و متعفن بسیار از او را علاج اگر فاسد نشده در مکرره و در استند از روی یکبوی او و دره بر غشایی کرم مثل زدن
و زدن و غیره بمالند و اگر در م دارد سبب است که باقی کرد و در با و در ماکلیل و شبت و قیسوم چو شایده باشد که از آن و کاه کند و موم
کرنه بخیه زدن و جلوتی و کرم و ترس چو شایده باشد و باب آن بنشیند و در غشای از آن بمالند و عدس نرم کوفته بر آن بخوشانند و در کاه
و اگر سیاه یا کبود گشته شوق فایده نکافی محقق و در اب کرم پسند از آن کجی از منی و اندک سر که و غسل طلاسازند و در کرم و اب کرم
چند نوبت بنشینند و اگر متعفن شود در یک چقدر و کرم بخیه بر بدن از کاه و سوسن و طلاء نماید تا بخیه از سیاه و کبود شده ساقط شود
فصل چهاردهم در صنان سبب تیره بوی بد زیر لعل و منق بول و بر آرد و غرق عفویت اخلاط بدن بود و ناخج معین بر است حرکت
مشق خصوصاً حرکت جماع و تیره غشای صلب و متعفن سیر و حلیت و جلوتی و حله و انجان و تخمین علاج قصه و سبیل و شربت و اعده بر لطیف و کوه
و زدن و زدن و زدن از غشای کرم فایده دارد و بعد از غسل بدن شب بمانی و بر کرم سوسن و صندل طلائع نایت و تمام و در پنج و شش و در در سنگاب بود
قرص سازند و در محل صحت سوده بمالند یا در سنگ تو یا باند کافور کلاب سازند و صندل و دای دیگر کرم شوق صندل سفید و حقه نبشتن
مرز و خوش شایه نرم داشته کلسنج یک سبیل شب بمانی اجزا بر نرم کوفته و بخیه استعمال نمایند و بر عمل کاهی متعفن بکشد و در میان انگشت ناید
سینه که سبب قی شوری بخیه عفویت اخلاط انده شده باشد و قصه و سبیل و اجتناب از حرکت در نهایی کرم و غسل باب کرم و نشستن
در آب سرد اگر مو معتدل بود استعمال در صنفان تو یا بر کرم و در در سنگ و کلاب و کلسنج و حنا سوخته و پوست انار و اندک کافور
اجزا بر نرم کوفته بکشد بسیارند و خشک ساخته بوقت صحت سوده بمالند و اگر جراحت کرد در مرم فوای و سفیده نفع دارد و کاهی بمان
و عفویت در جلوتی حادش بکشد و در شسته شنج و اطفال بسبب کثرت طوبت و ضعف حرارت میشود و علاج استغفار موقت و
بعد از آن طلاء از ورق سوسن و در در سنگ و تو یا و پوست درخت صنوبر و جوز سرد سوخته و کند و کوفته نه باب اجتناب از غشای کرم و در
بسیار بود و کند نا **فصل سیزدهم در جراحت قطع کاهی عارض میشود در شیشه گاه جراحت یا سرخ میگرد بسبب کثرت بر شسته بکشد**

سازد و بدین نام مذکور اند و العشب از جهت تعرض افسیاد و تقابلت اساطیر که در آن
 ریزد و کوبی رقیق شدن پوست بر صفا کرد و در ملاء و او العشب که عفت دارد اما در
 آن بود مخلوط در آن که او شکل علاج باید و الواع و چهارست و اندک علم نوع اول
 است که موضع او اسیب و نرم بود علاج تنقیه بدن بدین سبیل ابرج مفرغ است حطل فاکل
 قو قایار با زنی فایده دارد و صفت درونی قی تخم شبت و تخم ترب اند که جداست
 ب کجوشانند تا ضعیفی بماند و دره درم غسل بدو و آنچه بیانشانند بعد از آن قی کنند
 بن کجوشانند و در و ابرج با سنگنجین آنجسته غرغ سازند و شربت او الاصول
 یصل یا شیر کرد بعد از آن طلا اسداب و فحش یا کر که گفته بعد از آن اگر علت قوی
 به علاج نزدیکست نیست که با مالیدن سرخ نمیشود مطلقا اسید بر و صفت طلا نافع
 بر او ویت قوی که بسیار گرم و سوزنده بود طلا کنند تحت آنکه حله السوز و موی
 موضع را بچ نوزده و بورق انجیر تا مالیدن تا نرگند و پوست او خراشیده گرد و بر چغندر
 بدو اگر از کشت او و چیز احتیج بود (مگر) که از روغن کل و موم و شاه بلوط و آب قی
 مرات بماند و دهکاه شکنین باید باز اعاده کنند تا موی سرانید و کرات تر باشد تا قوی
 علامت او زردی رنگ موضع و خفایت بدن علاج بسیار صغیر بمطبوخ بسیار
 ریح درم یک شربت بود بعد از آن سرکه گرم بر موضع گذارند و بر روغن کل چست از سرکه
 در سرکه که نه حل ساخته گذارند و پنج لی مسوخته یا بادام سوخته مع پوست که طلا
 مکه بر روغن کنجد حل کرده باشند یا شنبه سوخته و کفدر یا و حنظل بر روغن بسیار
 زعفرانی گرم منقح نمایند و اثر بر ترش مثل لیمو و آب انار بن و شربت سیب و آبی و
 قشر و اگر که در و سفید علاج نوع سوم دال العشب و حبه که از فاده سود اجساد
 است پس علاج بسیار سودا بطوخ اقیقون و حبه و بدین موجب اقیقون و ابرج مفرغ
 و ن خجاف فایده دارد و از گوشت کاه و عدس و آنچه موله سودا بود و منقح نمایند
 موضع را به نود و بسیار غنصل مالند و بخی بی شبر و خرمن و بطور غیره بر سر سازند
 ربه زیت و عتیق یا مرغوش بعد از ترشیدن موضع و شرط موضع و غسل او با
 هم که حلاوت کرد و از خون علیل و دال العشب و حبه و علامت او سرخی رنگ موضع
 صلی و فحش و طلا بصره و فمبول و سایر تدابیر که در نوع صغری مذکور
 یا شیدن موی انواع است نوع اول با شیدن موی که حلاوت کرد و از طلا
 علامت او بیس و مرال بدن و امراض محل وقت غف علاج کثرت غذا از گوشت مرغ

و حرارت غیری ضعیف گشته موجب بیاصل میگردد و پس چون اگر چربی دارد و حرارت و لذت بوی سیاه بود و اگر خون مانده دارد و در
خلایقه است موی سفید میشود و حدوث او اکثر لطوب است و میوست که رطوبت را تحلیل میدهد چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میگردند
و چون آریافت باز نماند میشود طالع شیب که در غیر وقت بود بخیر نماید اول تنقید بدن و دماغ با باج فقیر که مقوی شحم حنظل و عصاره
بود و در نیم تنی فرمایند در سفید یکبار سوم غرغره چهارم محلول با گرم مثل ماده الحیه و بنزد بطوس اطراف لعل که بر صغیر بلیله مری و ترنایق صغیر چون که
در موی سفید گردد بلیله در دم بلیله بخورم فلفل در دم و نیم و بخورم و کلسنج و اگر از هر یک سه درم نرم کوفته کند و طباشیر از هر یک یک درم
صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک سه درم نرم کوفته بسوزان آن محلول سازند شیمی سوم بود تخم ترند جفیف با اوندال مثل قلیه شک و کباب
و طعنه بر اجینی در زیره و کر دیا و انجامة و از لینیات و ترشها و فو که در از شراب متواتر استعمال کباب کافور و کنرنت حمام ششم غسل به ابی که
در رو سیاه انداخته با حنظل جو شاییده باشند تخم مسیح موی بر روغن که در او و دیگر کم قاض مثل سنبل و سلج و قنطره و عود و بنجند باشند
فصل ششم در آنچه تعلق بر تریه دارد از احوال موی و آنچه قسمت اول در حفظ موی که بر حالت طبیعی بماند بر و غنها گرم قاض مثل
روغن مورد و لادن و بر سیاوشان و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم جعفر و تخم کرفس و اقاقیا و ماز و مالند صغیر و روغن مورد
است که مورد را قریب به روز در شراب تر سازند بعد از آن بر روغن کبجد بچوشانند تا روغن باقی ماند صغیر و روغن لادن که بهترین چرب است
چیز حفظ موی لادن و در مقابل نرم کوفته در یک سیاه روغن مورد یک شانه روز و نعلته نمایند و در یک آگه اندازد و ظرف روغن در آن
دیگ کف انداخته تا جراحه اب لادن که آخر کرد و صغیر روغن لادن مورد و پوست درخت صنوبر و لادن از هر یک یک ابر مقدار است فعال بکشد
بچوشانند تا فو آن بپزد و مقدار آن روغن کبجد امیج نمایند تا روغن بعد از چوشاندن باقی ماند از غصه لادن که موی را بپزد
بنشیند بلیله سیاه و آب تر مس و آب جعفر و آرد تخم و صبر کوفته باب مورد و شراب جل نموده در حمام بمالند و بعد از یک ساعت که حنظل را
بنشیند قسم دوم در از نمودن موی باب جعفر و آرد تخم و صبر کوفته و آب مورد و پوست بر شستن موی با لادن و بلیله سیاه چرب کردن
بر و غنها بکشد که کوشنده بعد از آن که سر را با آب جعفر و لادن که چوبین شده باشند و در موی مراد و مورد و بر سیاوشان کوفته موی را
در میان او گذارند موجب رازی او کرد و در قسم سوم بپسیدن موی وقتی که در بر آید و جمیع او بیه دار النعلب و مالیدن بر روغن زیت که
و قیوم و کف دیار و روغن بلبل که در و زرا که کوفته باشند و مالیدن موی بحال الغار و قیوم و سر که بار و روغن تر یا بیدانج و چربی
خرمق و قنار که در و انچه قوی گفته اند درین باب سیاه لادن را کوفته حنظل را بعد از آن روغن لادن مالند قسم چهارم فانی ساختن موی
از روی و سایر بدن و این سه وجه بشود اول بزنج و آب و روغن که از آنها سازند و تخم انجی موی را رقیق سازد و مثل ارد حودا
باقی در کوشنده و کف دیار و روغن کسوم انچه موی را باطل کند مثل تخم انجیر که بر روغن بمالند و اسفنج کوفته و انیون قسم پنجم نیست که منع رویدن
موی و انبات موی نماید بود از انکه بر کنند با پیوره و ادویه بخورند و مثل یک انیون و شوکران بر که باید انچه مسام را بپسند و مثل سفید
رصاص و قیولیا و شب بمانی با آب سیاحون و صفیحه اجامیه یا سلفه که سنگ نیست است تخم درم و شاد در هر طلاء نماید یا به سفید
نعل که اینها منع رویدن موی میکنند قسم ششم جوده موی با روغن قاض مثل ماز و وسندر و وس در سنگ و ارد حودا و لادن و دیگر که در
و کر ماز و کف دیار موی را جوده کنند و میسید بد دیگر تر قوی مو که بدن طریقی نمایند که در بوزه خالصه چوب ترش یا فو یا دار فانی
یا آرد تخم و یا تخم خرخره در روغن بنجند تر موی نمایند قسم هفتم است فو موی است که درایم بر روغن و آب که با هم آمیخته باشند که در و لادن

سودایی که طبیعت لطیف بدن نمود حادث کرد و علامت او است که اول تیرگی رخا حادث کرد و بعد از آن سردی بدن و خشکی
و اگر در معده غرض شود علاج تقطیر این طبیعت و غایت یون و هضم و زکک و از این ناخون سوخته را بکشد بعد از آن هر چه که از این
در عروق که درین ساخته باشد طلا نمایند دیگر در جلد هر چه احتیاج بود که در قدر اندارد و در ابتدا از جوشن سرخ بود و سبب این بحار است
هری که از این جوش که در کاسه سرست در وقت بیرون آمدن حباب را سوخته و موجب الم مغط که در علاج اطراف کاسنی باشد که کوفته بر بدن
بجوش نند و بدو در جلد و این طلا نمایند و بعد از آن هر چه کافوری که از این و توینا و مر در این سنگ که بر کت و قنیل بر بدن کاوم بر بدن
و حمام فایده دارد **باب نهم** در سقط و ضرب و کسر و خلع و درونی و بیرون و اینچنین است **نوع اول** در ضرب و سقط علاج در
که قصد نمایند اگر با منی بود و جگر با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
و مصلحت جگر فایده دارد و اگر التیاب و حراره و داب کاسنی و آب خرد و آب غنث الثعلب و کالنج با جگر و مغط پس در مردم صردانک
از عفران و اگر حراره شدید بود بر آب غنث الثعلب و جگر فایده است و غذا را شش و کچ و کچ و خود و عسر و اسفلناخ و جیغند و کدو
بر بدن با دلم و اجتناب از شراب که در وقت حلول نمایند و مردم مویای خالص و روغن زرد یا بادام یا اندک شراب یا آب تخم خدایا
نمایند و صفت و اجتناب از صبر و تند بر روی جینی خرد و کل تخم و کوفته و کاسنی نیم جود و ستر پی دو درم یا چهار درم با بخود فایده دارد
و این ضماد و غنور النفع دارد و غنث کل ارینی با فایده و در صبر و شش و کوفته نیم جود و ستر پی دو درم یا چهار درم با بخود فایده دارد
مغش و کل ارینی مفضل و دمایند و فلفل طالع غنث دارد و اگر سقط و ضرب بر سر واقع شود بعد از سقط فلفل حقیقی نمایند و بر طلا و کل
در روغن کل اندک سر که نمایند و اگر در روغن کل شیر کرم و کربک مورد و کلن و پوست انار یا آب اندک سر که بجوشانند یا اندک سر که
سازند و مغش سرخ بعد از روغن سرخ و سقط فایده مند است اگر بر سینه واقع کرد که با و کلن و کل ارینی و خون سیا و متان و کک
اجزاء بر سر پی دو درم یا چهار درم با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
واقع کرد و تقطیر بدن و کفکته مناسب است یا لب و کربک یا و سید یا نجه تباده درم کل و اتفاقا و مصلحتی حاس و سبیل از یک یک جگر و عفران
و صبر و ستر پی دو درم یا چهار درم با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
کک مغش و طبایع از یک یک ستر پی متقابل کلاب و کاسنی سبیل و حیدر و ستر پی دو درم یا چهار درم با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
هفت درم و عفران درم کافور نیم درم کلاب و روغن کل و اگر حرج است بود کله سرخ نیم جود و ستر پی دو درم یا چهار درم با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
ستر نیم لادن و درم لادن را بر روغن کل یا خیر و حل ساخته و ضا نمایند و روغن جینی یا سفیدی غنیم است یا کلاب اختیار نمایند و در روغن لادن
و ضا و از غنث و کل ارینی و مورد و اجزاء بر سر پی دو درم یا چهار درم با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
واقع شود و مسکن در روغن و مصلحت و کلین المکک و روغن کرس بلانند و این طلا فایده دارد و شش است درم کل ارینی هفت درم
از عفران و کک از یک یک درم یا آب باران و کلاب و اندک روغن کل یا سوسن طلا نمایند که بر مفضل واقع کرد و در دو سستی شود و شش
را نرم کوفته و روغن کل یا کینه از یک یک ستر پی متقابل کلاب و کاسنی سبیل و حیدر و ستر پی دو درم یا چهار درم با کینه از خون کوفتن و مصلحت بود که در جگر متقابل الم نمایند تا جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
بدری زیت نمایند **نوع دوم** در آنکه کج یا تازیانه زده باشد ستر او را ستر که اگر کوفتن از جای خود پس جگر را بدهند و بسکاو اگر طبع قنیل بود
بجای او که از این در جلد در پوست کوفتن و کدو و جیغند و کاهو فایده دارد و در **نوع سوم** در کس و کس
طلا نمایند و از روغن جینی از یک یک درم اختیار نمایند و کاهو فایده دارد و در **نوع سوم** در کس و کس
غذا در رستنان بخورد و در تابستان شش و کوفتن و کاهو فایده دارد و در **نوع سوم** در کس و کس

استخوان است متفرق اتصال عظم شناخته میشود و چون در بعضی اجزای بدن داخل دارد و بعضی بیرون آمده در بعضی کلمات
 دوم خاصه پس یعنی دست که بر او دارند موضع او مختلف باشد پس در بعضی است که در دست است که در استخوان شکسته معلوم میشود
 و علاج در او را بر عضو راست استخوان از این نوع مساوی کنند و بجای او بر بند و استخوان الفس که نمائند گاه بعضی از باره نامی استخوان
 که صلاح بدین باشد بیرون باید کرد و عضو را نباید بست بر باط و در فاده و معتدل در سستی و محکم و استخوان استخوان از موضع شکسته باید کرد
 و متوجه بجانب بالای آن موضع و موضع شکسته را محکم بپوشانند و دیگر هم از موضع که است بکشد و بعد از سه چهار روز متوجه زیر آن شود
 در هر دو تجدید در استخوان حکم بخنداند که بستی بر آن کند و باید که بعضی بکشد و بستی بر آن بکشد و باید که بعضی بکشد و بستی بر آن بکشد
 و سبب خفیه تر است و زنگنه اند که در قوی حادث میشود و اگر در آنجا بستی باشد ترخ کرد پس باید که دست ترخ کرد و اگر حارند
 قوی حادث کرد که تحمل نتواند کرد بکشد و قدری آب گرم بر آنجا نهند تا خاریدن مسکن گردد و در فاده را با کباب بر روغن کل و انکه
 که تر سازند و اگر چند روز نگردد و در دم بکشد و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از اول بسته باشند پس بکشد و بکشد و بکشد
 و در روز یا زیاده و بخنداد و جگر خدس و معات و کل اینی و مورد سازند و اگر صدمه و خطمی سفید و اقیانیا و کل اینی از هر یک بچندم اضافه
 و سفید و تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج نباشد بخون شود و در زخم و کلیل و در قی سرد و مخلوط سازند و غذای غلیظ را در آنجا
 و کل یا کج و امثال اینها دهند و در اثر رباط را باز است نموده اند که حرکت نهند و عضو را محکم و صلب شود و قوه بحال اصلی و اگر با کسر حراحتی بود
 استخوان استخوان یک عصاره از آب بالای آن کنند و دیگر از آب زیرین در درین آنرا کنند و بکشد از قوه قدری بنده بر آنجا نهند و چون زرد آب کم کرد
 و از درم این بنویسند مرهم رویانیده که از زرد و کمر خون میروند و استخوان بکشد و در خون بسیار و در درون سازند و بر آنجا نهند تا خون
 متکین باشد و نوع چهارم در خلع بیرون آمدن از این نوع یک استخوان تمام از مغایر و کوی که در استخوان دیگر باشد که میان هر دو اتصال
 مفصل بدان بود و علامت او که در شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و درم علاج است که بر قی بکشد و موضع او بر بند و بخنداد و معات کل خنجر
 باز ده تخم مرغ بکشد از زرد و با عصاره آن بکشد و دیگر از کمر از جای خود بیرون آید علامت او است که در آن کشاده ماند و دندانها بر یکدیگر نمانند
 علاج است که یکی را بنویسند که سر او را بکشد و در آن باز است بیشتر بکشد و در آن است و در او طیب منبر را بکشد و در او با مشک بکشد و در او سبوی است
 و چوب بود و بجای او بر دو اگر پس بشت بیمار نشیند و منبر او را سبوی خوش بکشد و به بالا بر آورد و بجای او بر دو اگر پس بکشد و در او سبوی است
 بنفشه بادام و حجام بماند تا نرم گردد و بجای او بر تاولی بود و دیگر بیرون آمدن از قوه قهری کردن علامت او است که دست بکشد و در او معات کل
 علاج است که او را بر دست نموده بجای او بر بند و بکشد و دیگر بیرون آمدن از قوه قهری کردن علامت او است که دست بکشد و در او معات کل
 کاری بود که از جای خود اسان بیرون آید و اسان بجای خود رود علامت بیرون آمدن از جای خود بجای خود بجای خود رود و علامت بیرون آمدن از قوه قهری کردن
 و سر و دوش کم بود و بیست حال دست به پهلوی رسد و حرکت در شوار و اندک در علاج است که دست و بازوی او بکشد و انگشت میانین از دیگر
 داخل نکند و هر که استخوان بازو بدان بر دارند و قوه کنند و بجای باز نهند اگر همین کس در حال قوه دست و بغل خویش دراز و از بند رباط
 باز نهد و اگر در کار بی برانده و صلب است در حجام باید بر دو اگر همین کس در حال قوه و در غن و آب گرم رخت تا نرم شود پس باید قهری کردن که بشت
 بخشد و هر که از پوست باز نهد و بکشد و در غل او بپند و باشد خوشین اگر در دست او را خوشین کشید یا بدین تدبیر
 بجای رود دیگر اندک از قوه قهری بد و سر و در جای بیرون رود و چون بیرون رود و شوار بجای رود علامت بیرون آمدن از قوه قهری کردن
 بخشد و هر که معلوم بود علاج آن بود که نفر ما بکشد و دست کشاده دارد و یکی را بفر ما بکشد تا دست او بکشد و بکشد و در او معات کل
 سبب که بیمار کسیده نشود و چون بکشد بجای باز آید دست بسود و دوش می رسد به بند با اعتدال و دیگر بیرون آمدن بند گاه ساعد

[illegible]

از این بازگرد و خورد و با اگر نخورد و بیدار باشد که سنگ و یوانه گردیده جراحت را نیاورد گزند است که درشت شود و اگر جراحت نرسد
تشنه و بزرگتر باید کرد و مجامید باید نمود و بنزد چنانچه معلوم است و بده چهل روز جراحت را کشاده باید داشت تا از هر تمام بالا آید
و اگر در اول خط افتاده بود و درست گشته دیگر باز باید شکافت و داروی بریش کشنده باید گند است صفحه هر هم ریش کشنده
و بگیند رفت یکجور و جلوشیر جزو جادو شیر در سر که حل سازند و رفت نمک نوشا در سه جزو بادوی بسیارند و بکار برزند و
کوفته یا سرکه با پیاز و حبه در فحش یا سداختی بر دهن زرد گاو و غیره با سیر و پیاز و نمک کوفته یا خاکستر خوب ز طلا نمایند
اینها در است و سازند وقتی که از جراحت خون بسیار زفته باشد و الا در کلان ساختن سر جراحت فائده نیست مگر آنکه در
نشود باید که چندگاه جراحت باشد مانند چهل روز و بعضی زیاده گفته اند و داروی مسهل سودا بطبخ اقیقون و طبله قنار
در لیمه و دارو سلطان افند در صفت آن سلطان نهی بر آن کرده پنج جزو خطیانا کنند از هر یک یک جزو نرم
سودا آب و روغن گی در اول و در روز دوم زیاده تا بچهار شغال رسانند و گفته اند که هیچ دارو و چون خطیانا
و گفته اند جلک آن سرکه در اگر ما بنودان و چند سید سر هم شیا ف کنند و بنید فائده دارد و صفت چگون
زادای که فایده است بگیند در یکا و نمک کرده یکجور و عدد س شش یکجور و عقرا و سنبل و قنصل و فلفل و دارو صنی از هر
سیدین جزو و همه را نرم کوفته تا با سازند هر یک و فاکشتری با هر باند و یکجور صند و بنید و در کر ما به برزند و در آن بن نشاند
تا هم در آن بن بول کنند و بخورد و گوشت مرغ فربه و شیرین گشته اند اگر پسین و فاما چشبه در مشانه یا بد طبع حکم
بار روغن بادام رسکه و روغن گاو صفت و در روغن و بگیند سرطان نهی و خطیانا از هر یک یکجور و بنید و در آن بن نشاند
سده درم گل ختموم ده درم بکونید و معروف کنند شری و در درم گفته اند که اگر مشرب سازند از پوست کفتار و آب بروی خورند
که از پوست گرفته باشند یا کوزه و اگر سنج از چوب بود بهتر باشد و اگر مشرب از پوست دیوانه سازند و آن را بر پوست کفتار
بپوشند بهتر بود و صواب است که نانه سازند و یکسره نانه در حلق او بود و یکسره نانه در مشرب باشد ناز از آب جلی آورده
و آنرا بنید گزیدین کل الفس فی این جایا و است مثل مورچه بزرگتر از گردیدن و خون از مجاری روان گردنی که از چشم و رخ
دند آنها علاج است که آن موضع را که گزیده بیاورد و آب کاه و صندل سرخ و ترخه و طلا طلا نایند و صلیت و شیر گاو و شیر بز
و طبع مختوم و پسین آب کب نیار و آب که دو سائر آنچه زیر استکین و در از تر با فانت و خیره گردیدن غصه صحرای بحری بد با
سرخ رنگ بود و جاکو بید است و زیر او بد است بهر جاکو که بنید و صندل و جبهه از دور و اگر نتواند کرد و سوسوی او و در و سیدین
زبان دارد و مضرت او است که اناسی کنند و خطیم و از در و یکسره علاج او تر جاق بزرگ و آنچه در علاج ریشل باد کرده شده اگر
برقی و نهی و درم شود علاج او مثل علاج سررم بار کنند گزیدین و دو الاربعة و الاربعمین جوانی است و صرف بگوشت خمر
و آنچه بزرگ بود پشتر یک انگشت بود و چهل و چهار بار دارد از هر سو میت و ده هم از پیش تواند رفت و هم از پس بدان
او در کشند و حالتی شبیه بوسه و ترس منقش منقش می باشد و شیرین بود و علاج است که او را کوفته بر آن موضع
کنند و در زانو و طویل و خطیانا و پوست بنج کیر و دارو که سنده ایضا بر آب شرباب یا بار لعل خنبار نایند و تر باقی
و سنج نیا و دوار المسک فائده دارد و نکاش که برگزیدگی و طلا سازند کفایت بود و الله اعلم بالصواب

سباسبی فیاس خدا را است که انسان ضعیف را لذت بده عناصر اشرف المخلوقات
 شایسته ایزد پاک را شایسته و طاهر و پاک را
 به نیت تکاثر خیر است که با طاعت بایان هدایت حق و انس فطرت
 سید الکرمین خستیم لبرین آخر آمد بود غنای الدین

صلوات الله علیه و علی آله و صحابه الاخیار الی یوم القدر
 پس این کتابی است عجیب و صحیفه است غنیمت بود
 در علم طلب که شائقین این فن را شوق میورند
 سازد و نامیده است بدستور العلماء

عفی الله تعالی عن مصنفه و کاتبه
 در تاریخ اتمشتم رمضان
 مشهد آخیری مطبع
 انوری مطبع
 گردید

۳۹۵

۶۱۵



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۳۱/۸/۹

